www.IrPDF.com

جامع الشتات جلد اول

تاليف: الميرزا القمي

تصحيح: مرتضى رضوى

---

[١]

جامع الشتات (جلد اول)

---

[٣]

جامع الشتات (جلد اول) تأليف: ميرزا ابو القاسم قمى با تصحيح واهتمام :مرتضى رضوى انتشارات كيهان

---

[٤]

جامع الشتات (جلد اول) تأليف: ميرزا ابو القاسم قمى با تصحيح واهتمام :مرتضى رضوى چاپ اول: بهار ١٣٧١ - پنج هزار نسخه چاپ مؤسسه كيهان حق چاپ براى انتشارات كيهان محفوظ است خيابان انقلاب - مقابل پارك دانشجو - خيابان انوشيروان شماره ١٠ انتشارت كيهان

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IRS

---

[٥]

قفسه كتابخانه مجازى سايت بينش نو

http://www.binesheno.com/Files/books.php

---

[٦]

معارف اسلامى - ١٣

---

[٧]

بسم الله الرحمن الرحيم

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

فرازی چند از زندگی مؤلف سخن از زندگی نابغه‌ای بزرگ و محققی اندیشمند مانند میرزای قمی برای من که یکی از مریدان مکتبش هستم فرحبخش و بی تردید برای هر خواننده‌ای نیز نشاط آور است. علاوه بر جهات مفید و لازم و زیبای دیگر که در شناختن شخصیت شخصیت‌های علمی هست.. به گمانم بهتر است سخن را به همان رسم و سنت زمان خود او که در شناسنامه و معرفی افراد معمول بود آغاز کنیم: - میرزا ابو القاسم ابن مولی (ملا) محمد حسن، گیلانی رشتی شفتی دار لسروری جاپلقی قمی، در عرف عمومی به " میرزای قمی " و در عرف محافل علمی به " محقق قمی " معروف است. نام پدرش همانطور که در بالا آمد " محمد حسن " میباشد که در زبان مردم بطور اختصار به " حسن " معروف بوده است و چون در زمان وی، لقب " ملا " رایج بود وی را " ملا حسن " می خواندند. ملا واژه ای ترکی به معنای دانشمند، استاد و خبیر میباشد که در بعضی از لهجه‌های ترکی " منلا " نیز آمده است و بعضیها عقیده دارند که ملا مخفف منلا میباشد. به هر صورت بی گمان مترادف دانستن ملا با مولی و یا نظر آنانکه ملا را باصطلاح

"مترك " مولی دانسته‌اند و در ترجمه میرزای قمی و سایرین آورده‌اند درست نمی باشد. همان طور که در عنوان بالا نیز به تأسی از آنان بدینگونه آورده شد .ملا حسن از مردم " شفت " که دهستانی از توابع فومن است، میباشد. وی در جوانی برای تحصیل علوم در حوزه علمیه اصفهان (که آن روز پس از حوزه نجف و کربلا اهمیت و اعتبار سوم را داشته) بدان شهر میرود. و از محضر اساتیدی مانند میرزا حبیب الله و میرزا هدایة الله استفاده مینماید و چون به دامادی استاد یعنی میرزا هدایة الله نایل می شود دل از دیار گیلان برکنده و در اصفهان ماندگار می شود. استاد از طرف حکومت وقت (نادر: افشاریه) برای رتق و فتق امور قضائی منطقه "جاپلق" - دهستانی در ۱۲ کیلومتری بروجرد - مأمور می شود. شاگرد نیز به همراه استاد میرود و بالاخره میرزای قمی در روستای " دره باغ " جاپلق، متولد می شود. دار السرور عنوانی است که درباریان قاجاری به شهر بروجرد داده بودند به همین لحاظ لفظ دار السرور در سلسله عنوان‌های شناسنامه‌ای مرحوم میرزا قرار گرفته است. میرزا: میرزاده: امیر زاده: این لفظ به صورت مخفف " میرزا " ابتدا در عصر سربداران رواج یافت که به فرزند امیر، اطلاق میگشت. و در عصر تیموریان علاوه بر معنای مذکور، اصطلاحا به عنوان لقب از طرف دربار حکومتی به سران لشکری و کشوری اعطا میگردید. میرزا در این کاربرد بار دیگری از معنی را به همراه داشت، زیرا این لقب به افرادی داده میشد که بهره‌ای از اندیشه و علم داشته باشند. در دوران صفویه هر دو کاربرد در کنار هم برای این کلمه بود، بتدریج کاربرد دوم اهمیت بیشتری پیدا کرد، به حدی که " میرزا " لقب

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بعضی از شاهان نیز گردید. نادرشاه در اوایل کارش وقبل از جلوس علاقه داشت که " نادر میرزا " خطابش کنند. لیکن اعطای لقب " طهماسبقلی " از طرف شاه طهماسب دوم وی را از این لقب بینیاز کرد. در زمان کریم خان زند و قاجاریه لفظ میرزا کاملا به معنای عالم و دانشمند به کار رفت. با اینکه در معنای اصلی خود نیز به کار میرفت و در همان عصر کاربرد سومی نیز پیدا کرد و تدریجا به هر نویسنده و نامه‌نگاری نیز، میرزا گفتند. و بالاخره معنای اصلی کاملا به فراموشی سپرده شد. زیرا قاجاریان ترجیح میدادند که " شازده " - شاهزاده - خطاب شوند و گاهی شاهزادگان هر دو عنوان را یدك میکشیدند مثلا " شازده امامقلی میرزا !"

با رواج کاربرد سوم، از رونق کاربرد دوم نیز کاسته شد. آنچه به موضوع سخن ما مربوط می شود کاربرد این لفظ در عصر کریم خان زند وفتحعلی شاه میباشد که زیباترین و عالیترین معنای خود را داشت و مراد از آن " دانشمند " بوده است .میرزای قمی در سال ۱۱۵۰ هجری قمری در روستای دره باغ متولد شده و در سال ۱۲۳۱ در شهر مقدس قم به درود حیات گفته است (یعنی زندگی پربارش ۸۱ سال بوده است).البته در مورد تولد او سال‌های ۱۱۵۱ و ۱۱۵۳ و در مورد وفاتش سال ۱۲۳۳، نیز در بعضی از متون ذکر شده است. دوران تحصیل: ابتدا در همان روستای دره باغ علوم ادبی فارسی و عربی را در حضور پدر آموخته، آنگاه به شهر خوانسار منتقل می شود و در زمره شاگردان مرحوم سید حسین خوانساری صاحب " روضات الجنات " قرار میگیرد و سالهائی چند به تحصیل فقه، اصول فقه میپردازد و در اواخر همان سال ها با خواهر آن دانشمند بزرگ ازدواج می کند. سپس به سوی عراق عزیمت کرده و در سلك شاگردان دانشمند معروف و نامی آقا محمد باقر بهبهانی (در کربلا) قرار میگیرد و از شاگردان ممتاز و برتر آن استاد بزرگ شمرده می شود. میرزا همانطور که سخت مورد توجه مرحوم سید حسین خوانساری بود (و به همین جهت مقدمات ازدواجش با خواهر استاد فراهم گردید) همان طور هم سخت مورد توجه مرحوم بهبهانی دانشمند شهیر و محیی نحله اصولی قرار گرفت، به حدی که شایع گردید بهبهانی نماز و روزه استیجاری به جای می آورد و درآمد آن را جهت امرار معاش به میرزا میدهد. گویا مرحوم بهبهانی بیش از شاگردان دیگرش به میرزا کمك میکرده، آنانکه چنین رفتاری را به نظر خودشان تبعیض و ناعادلانه میپنداشتند و از طرفی به عدالت بهبهانی معتقد بودند موضوع را بدینگونه توجیه کرده وبه اصطلاح حمل بر صحت میکرده‌اند. و گرنه بهبهانی مرجعیت مهم و پر نفوذی داشت و به میزان کافی بیت المال در اختیارش بود و بر خود لازم میدانسته که به افراد مستعد و دارای نبوغ کمك زیادتری بنماید .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

میرزا در مدت اقامت در کربلا (متاسفانه مدت آن دقیقا معلوم نیست) به رتبه‌ای از علم و دانش رسید که به دریافت " اجازه " از دست استاد عظیم المنزله‌ای مانند بهبهانی که هنوز هم از شهرت جهانی برخوردار است، نائل گردید و به موطن خویش یعنی لرستان برگشت و در همان روستای دره باغ از منطقه چاپلق ساکن گردید. پس از زمانی به روستای دیگر در همان منطقه بنام " قلعه بابو " کوچ می کند. گویا میرزا از این دو روستا ومدتی که در آنها به سر برده خاطرات تلخی داشته است. حتی شایع شده است که ماجرای " مار " - کشیدن شکل مار - میان میرزا و شخص عوامفریبی در یکی از همان روستاها رخ داده است! میرزا از قلعه بابو به اصفهان مهاجرت می کند و در مدرسه " کاسه گران " به تدریس میپردازد .ظاهرا از شرایط آنجا راضی بوده خصوصا از این جهت که در یك مرکز علمی و درسی حضور داشته است. لیکن باز دست روزگار راحتش نمیگذارد، یکی از علمای مریدباز و ریاست طلب نسبت به او حسادت میورزد و موجبات اذیت و آزارش را فراهم می کند. و همینگونه مسایل و حوادث است که افرادی مانند محقق قمی را به شدت به سوی روستاها میراند و روزگار از اینگونه شلاق‌ها بر پیکر مردان بزرگ، بسیار دارد .میرزا از اصفهان به شیراز میرود، در پایتخت وکیل الرعایا و مرید کتاب " شرایع " نیز به میرزا خوش نمیگذرد روح آزاده میرزا او را در سازگاری با هر محیطی ناتوان میکرده است. ظاهرا بیش از دو یا سه سال در شیراز نمیماند علی رغم شهرت کریم خان زند به نیکوکاری و علم و دانش دوستی، توجهی به این دانشمند بزرگ نمی شود. باز هم بار سفر میبندد. شیخ عبد المحسن (یا پسرش موسم به شیخ مفید) مبلغ هفتاد تومان به میرزا کمك می کند. پولی که هم به زندگی میرزا سر و سامان میدهد و هم او را برای خرید کتاب به مقداری که دلش میخواست قادر مینماید . دانشمند فقیر به نوایی میرسد. باز مطابق " از دست قیل و قال مردمان ملولم و انزوایم آرزوست " مجددا به روستای قلعه بابو پناه می آورد. حوزه علمیه کوچکی در آنجا دایر می کند اما این انزوا گرایی متواضعانه وگریزپایی از مدار ریاست و نام و شهرت، با کوله‌بار پر انباشت دانش او سازگار نبود. او گنجی نبود که هر ویرانه‌ای توان گنجایش او را داشته باشد، گو که او " در سروری نکوبد و سر دردسر ندارد " لیکن چنین حالتی در همه و دست کم در اکثر نوابغ

وجود داشته و صد البته کمتر توانسته‌اند در این گریزپایی موفق شوند و از دسترس ریاست دور بمانند و بالاخره ریاست خودش را به آنان رسانیده است. حوزه درسی میرزا در قلعه بابو پا نگرفت. تجربه‌های

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

متوالی ومتعدد، او را به شهر قم هدایت کرد. شاید به نظر او قم آن روز، هم یك اجتماع بود و هم از مزایای انزوا برخوردار بود. قم که دورانی مهد فقها و محدثین بود و بارها رونق علمیاش اوج گرفته و فراز و نشیبی را طی کرده بود. اینك از همهمه درس و بحث خالی و مسکن زهاد و عباد است. که شاید میرزا را هم در زمره آنان قرار دهد و در عین حال از درس و بحث هم محرومش نکند. اما چنین نشد با ورود میرزا حوزه علمیه قم جان گرفت و خاطره‌های گذشته را به یاد آورد. میرزا را به جد باید حلقه اتصال قم عتیق با قم جدید نامید. او مرجعیت قم را مجددا احیاء کرد و وجود او مسلم کرد که قم نمرده است. تجدید حیاتی که او به قم داد و از سقوط روزافزون قم جلوگیری کرد زمینه را برای قدوم مرحوم حاج شیخ عبد الکریم حائری (۱) مؤسس حوزه علمیه جدید قم، آماده کرد یعنی موجی که میرزا ایجاد کرده بود بیش از یك قرن تدوام داشت. محقق قمی کتابهایش را در شهر قم نوشته و در آن شهر به مقام مرجعیت رسیده است. تا آخر عمر در آن شهر زیست و در آنجا نیز مدفون گردید. مدفن میرزا: در سال وفات میرزا هنوز صحن بزرگ حرم حضرت معصومه علیها سلام ساخته نشده بود. ایوان طلا وصحن کوچك نیز در عصر خود میرزا به دستور فتحعلی شاه ساخته شد. حرم در گوشه قبرستان بزرگی قرار داشت. میرزا را (تقریبا) در وسط آن و در موازات قبر

:(۱)حوزه علمیه قم از عصر ائمه طاهرین (ع) بوده و هست و هرگز قم بدون حوزه نبود. لیکن فراز و نشیب‌هایی را طی کرده است. میرزا در یکی از مقاطع نشیبی آن، آمده و جریان حوزه را رو به فراز برگردانیده است. علت این که میرزا نتوانست کاری را که مرحوم حائری بعدها انجام داد، انجام دهد، خصوصیت فتوای وی در مورد خمس بود. میرزا نمیتوانست چیزی از خمس را برای تقویت حوزه خرج کند زیرا او خمس (هم سهم امام هم سهم سادات) را کلا مال سادات میدانست و بدین ترتیب دست‌هایش بسته بود که اعتلای حوزه قم حدود یك قرن به تاخیر افتاد. در این مورد نگاه کنید به باب خمس همین کتاب [کتاب الشتات]

نهضت ترجمه
Translation Movement
IMS

مرحوم ابن قولویه و ابن بابویه دفن کردند. امروز قبر میرزا و ابن بابویه با چهار ردیف از دکان‌های بازار شیخان محصور است و به نام قبرستان شیخان معروف است و قبر ابن قولویه در پیاده‌رو خیابان ارم نزدیك به سه راه چهارمردان قرار دارد. قبرستان شیخان - دو شیخ، دو مرد بزرگ - در اصل به خاطر ابن قولویه و ابن بابویه بدین نام خوانده شده لیکن امروز مراد از شیخان ابن بابویه و میرزا میباشد. مقام علمی میرزا میرزای قمی مجتهدی محقق و فقیهی دقیق نگر و اصولی کاوشگر بود. او در ردیف اول علمای شیعه و از سرشناسان تاریخ تشیع است. او در معادله " نحله اخباری " و نحله اصولی " تاریخ حوزه‌های علمیه، از وزنه‌های سنگینی است که معادله را به نفع نحله اصولی چرخانیده است. کتاب جاوید " قوانین الاصول " وی، شخصیت علمی او را جاودان کرده است. قوانین از زمان خود او تاکنون،

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

هم مرجع محققین و بزرگان اندیشه بوده و هست و هم از کتب کلاسیك و رسمی حوزه‌های علمیه بود به حدی که لفظ " قمی " به اطلاق رسیده و در مباحث ومحافل علمی هر شنونده به محض شنیدن " قال القمی " میداند که مراد گوینده یا نویسنده، میرزای قمی است. در فرهنگ حوزوی ما اینگونه اطلاق بیانگر عظمت علمی و نبوغ و ارزش فکری شخص میباشد. میرزا در علوم مختلفه از قبیل :فقه، اصول، حدیث، تاریخ، کلام، رجال و فلسفه تبحر داشت و آثار به جای مانده از وی دلیل این تبحر است. صاحب روضات میگوید: شأن میرزا در علوم أجل از آن است که وصف شود! نظریه‌های اختصاصی :هر دانشمندی دارای نظریه‌هائی هست و می شود که با نظریه‌های دیگران متمایز باشد. لیکن ابراز نظریه و ارائه ابتکار در مسائل اساسی تنها در انحصار اهل نبوغ میباشد، میرزا نیز از این قبیل است .مهمترین و معروفترین نظریه‌های استثنائی وی در مسائل اساسی عبارتند از :

---

۱ - اعتقاد و استدلال بر " حجیت ظن مطلق " ۲ - اعتقاد و استدلال بر " امکان اجتماع امر و نهی در چیزی واحد " ۳ - اعتقاد و استدلال بر " جواز قضاوت مقلد بر اساس رای مجتهد " (۱) زهد و تقوای محقق قمی سید بزرگوار محسن امین در اعیان الشیعه آورده است: او یکی از ارکان دین و علمای ربانیین و فضلای محققین و بزرگان مؤسسین و جانشین گذشتگان صالح است. او از بحرهای علم و سرشناسان فقهای متبحر میباشد که کاوشگری عمیق و کثیر الاطلاع و دارای روش زیبا و سبك و سلیقه معتدل بود. تردیدی نیست که او از دانشمندان مکتب اهل بیت علیهم السلام و فقهای آل محمد (ص) و دنباله‌رو آنان و هدایت یافته به هدایتشان، میباشد .صاحب روضات میگوید میرزای قمی " کثیر الخشوع " و " غریز الدموع " و خوش برخورد بود و معاشرت نیکو داشت. و جالب اینکه دانشمند اخباری معروف میرزا محمد عبد النبی نیشابوری که مخالف سرسخت (بل دشمن) میرزا بود - و از اینکه میرزا در تقویت نحله اصولی در قبال نحله اخباری سخت موثر بود رنجیده خاطر و نسبت به وی بدبین بود و میرزا و شاگردانش را " قاسمیه " مینامید. همانطور که مرحوم سید علی طباطبائی صاحب ریاض و یارانش را " ازارقه "، و شیخ جعفر صاحب کشف الغطاء و طرفدارانش را " امویه " مینامید - در کتاب " رجال " خود راجع به میرزا و تقوی و امانت و درستی حدیث مینویسد: محقق قمی گاهی نیز از فتواهای "نادر " و خلاف مشهور، طرفداری کرده است. مانند مسئله سهم امام از خمس که بدان اشاره شد. و مانند قول بر اینکه " جهاد بدون حضور و اذن امام یا نایب خاص او مطلقا - دفاع از جان، مال و عرض، گروهی از مسلمین و نیز دفاع از بیضه اسلام، جهاد بالمعنی الحقیقی نیست با اینکه با شرایطی واجب است. " و نیز، وی همراه با اکثریت متقدمین و بر خلاف اکثریت قریب به اتفاق متاخرین، در همه

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

احکام - اعم از عبادات و معاملات، به " توقیفی بودنشان " قائل است. در لا به لای این کتاب موارد فوق و مسائل دیگر از این قبیل از نظر خوانندگان خواهد گذشت .

فقیه اصولی، مجتهد مصوب، معاصر، معتبر الحدیث است. با استفاده از کلمه " مصوب " محقق قمی را به " تصویب " و " مصوبه " منتسب و متهم مینماید، تصویب یعنی اعتقاد بر اینکه آنچه مجتهد به وسیله اجتهادش بدان میرسد همان حکم الله است. به طرفداران این بینش مصوبه گویند. صاحب اعیان الشیعه در مقام دفاع از میرزا میگوید " این سخن نیشابوری افتراء است زیرا هیچکس از علمای امامیه به تصویب قائل نیست و شاید مراد نیشابوری از تصویب همان اعتقاد به حکم ظاهری است که مجتهد و مقلد را معذور مینماید ". اما باید دانست که نیشابوری همه کسانی را که به " معذوریت " عقیده دارند مصوب نمینامد بل خود اخباریها نیز به نوعی معذوریت معتقدند. او میرزا را به این اتهام متهم می کند به دلیل اینکه وی در مورد " عمل به ظن " از همه علمای اصولی پیشرفته است. و در نظر یك اخباری چنین روشی نه تنها موضوعیت دادن به " عقل " بل موضوعیت دادن به اجتهاد اصولی است .شیخ اسد الله شوشتری صاحب " مقابیس " که شاگرد میرزا بوده (و گویا شاگرد مرحوم بهبهانی نیز بوده است) راجع به تقوای او میگوید: شیخ معظم دانشمند برجسته، پیشرو و راهگشای تحقیق و تدقیق، بیانگر قوانین اصول و روش‌های فروع همچنانکه سزاوارش بود، او که نردبان تعالی را با فضایل ممتاز خویش پیمود. و قله‌های بلند مجد را با درخشندگیاش در نوردید.. خضوع محقق قمی در کتاب‌های فقهیاش بیش از " قوانین الاصول " مشهود است. وی به هنگام استدلال فقهی که قهرا با شمارش و بررسی نظریه‌های فقهای پیشین همراه می شود، در نهایت درجه از احترام و ادب و بزرگواری با نام و سخنان آنان برخورد مینماید. با کمال حفظ اصل " نقض و ابرام " و حق نقد و انتقاد و روحیه " قبول و رد " طوری سلوك می کند که گویی همه آنان را برتر از خود میداند. مثلا تاختن‌های مرحوم ابن ادریس خصوصا نسبت به نظریات شیخ بزرگ طوسی، ویا تهاجمات مؤدبانه مرحوم شهید اول بر اطلاق انگاری فتواهای شیخ، می تواند بیانگر میزان خضوع میرزا باشد. با اینکه روش ابن ادریس در جای خود از دیدگاه دیگر ارزشمند است که در حقیقت برای شکستن جو رکودی بود که سایه‌های عظمت شیخ بر گستره فقاهت تحمیل کرده بود و در حقیقت رفتار مذکور (و همینطور رفتار مرحوم

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

شهید) احیای مجدد اجتهاد بود. شاید دردناکتر از هر حادثه و ماجرایی که متوجه محقق قمی در طول زندگی او شده واماندگی او در مورد " جنگ قفقازیه " بوده است. همانطور که در صفحات بعدی بحث خواهد شد او از طرفی نمی تواند حکومت فتحعلی شاه را یك حکومت اسلامی و مکتبی بنامد و از طرف دیگر سعی می کند که شاه ایران را در مقابل تزار روس تضعیف نکند و این را یك وظیفه شرعی جدی میداند .اینجاست که میتوان گفت تقوی و روح احتیاط کاریاش خود او را نیز سخت در تنگنا قرار میدهد. جهاد با نیروهای متجاوز روس را واجب میداند اما اطاعت از فتحعلی شاه را واجب نمی داند. شاید اگر مرحوم محقق ثانی (شیخ بزرگوار علی کرکی) با فتحعلی شاه معاصر بود همانطور که حکومت شاه طهماسب را تنفیذ نمود همانطور هم با فتحعلی شاه رفتار میکرد. لیکن میرزا این تهور را نداشت به نظر میرزا، شاه قاجار یك طاغوت به تمام معنی بود طاغوتی که نباید تضعیفش کرد. موضعگیریهای مکتبی میرزا در این مورد در لا به لای همین جامع الشتات مشخص است. اساتید میرزا اساتید محقق قمی در حدیث و علوم عبارتند از: پدر بزرگوارش، سید حسین خوانساری، آقا محمد باقر بهبهانی، شیخ محمد مهدی فتونی عاملی وآقا محمد باقر هزار جریبی. شاگردان میرزا شخصیت‌های زیادی در مکتب میرزا پرورش یافته‌اند که معروفترینشان عبارتند از: شیخ اسد الله شوشتری صاحب " مقابیس "، سید محسن اعرجی صاحب " المحصول "، کرباسی صاحب " الاشارات "، سید عبد الله شبر صاحب " تفسیر شبر "، محمد مهدی خوانساری صاحب " رساله ابی بصیر "، سید علی شارح منظومه بحر العلوم و سید جواد عاملی صاحب " مفتاح الکرامه ".

نهضت ترجمه
Tarjomeh Movement Page

تالیفات میرزا ١ - قوانین الاصول: دانشمندان زیادی از جمله نامبردگان زیر بر این کتاب شرح و حاشیه نوشته‌اند: سید محمد اصفهانی معروف به شهشهانی، سید علی قزوینی، ملا لطف الله مازندرانی، شیخ محمد علی قرجه‌داغی، سید محسن امین - ٢ .شرح تهذیب علامه، در اصول ٣ - شرح شرح مختصر، در اصول ٤ - الغنائم - فقه - ٥ المناهج ٦ - معین الخواص، مرشد العوام (فارسی) ٧ - الرد علی الصوفیة والغلاة ٨ - السؤال والجواب - در سه مجلد، سه دوره فقه که مکمل یکدیگرند - یعنی همین جامع الشتات ٩ - منظومه در معانی وبیان دیوان شعر، عربی وفارسی بالغ بر ٤٠٠٠ بیت و رساله‌های: اصول پنجگانه (اصول دین)، قاعدة التسامح في ادلة السنن والكراهة، جواز القضاء والتحليف بتقلی المجتهد، عموم حرمة الربا كسائر المعاوضات، الفرائض والمواريث، القضا والشهادات، الطلاق، الوقف و ... گفته‌اند مجموع تالیفات میرزا (اعم از کوچك و بزرگ) به یك هزار کتاب و رساله بالغ می شود گو این که چنین رقمی خالی از احتمال مبالغه نباشد. ظاهرا آنچه از آثار محقق قمی چاپ شده تنها قوانین

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

الاصول و جامع الشتات است. جامع الشتات وجه تسميه: جامع الشتات يعنى " جامع متفرقات "، در توجيه و توضيح چنين نامگذارى گفته‌اند: ١: چون نظم و ترتيب مسائل مندرج در اين كتاب، به صورت كلاسيك نيست ودر

مقايسه با كتاب‌هاى ديگر كلاسيك فقهى از يك اسلوب خاص وحالت " مفردات " برخوردار است، لذا بدين نام موسوم گشته است. ٢: نظر به اينكه مرحوم ميرزا در اين كتاب گاهى به زبان فارسى و گاهى به زبان عربى به نگارش پرداخته است و نيز گاهى از موضوع و مسائل فقهى خارج شده و مستقيما وارد مسائل اصول شده است، بنابر اين بهتر دانسته كه نام كتاب را جامع الشتات بگذارد. با اين كه هر دو سخن بالا در مورد اين كتاب صحت دارد ليكن اينگونه خصوصيت‌ها عامل تفرقه محتواى كتاب نگشته و نيست. بل حقيقت مسألة چيز ديگر است. نام اصلى اين كتاب " السوال والجواب " بوده و علت وجودى و ساختار و محتوايش نيز چنين بوده است .خود محقق قمى غير از اين، نام ديگرى براى كتاب انتخاب نكرده است زيرا مجموعه‌اى از علوم متعدد بود. پس از وفات ميرزا، يكى از شاگردانش - كه نامش براى ما معلوم نيست - مجلدات يا دفترهاى سه گانه را (كه مكمل يكديگر بوده‌اند) تلفيق نموده و كتاب " الرد على الصوفيه " را نيز به آخر آن افزوده و نام اين مجموعه را جامع الشتات گذاشته است. منشأ مجلدات سه گانه " السؤال والجواب " پرسش‌هاى كتبى مردم بوده كه مشكلات شرعى روزمره‌شان را مى نوشتند (معمولا توسط روحانيان مناطق و شهرستان‌ها تدوين ميگشته) و پاسخ كتبى از ميرزا ميخواستند. از سؤال‌ها و جواب‌ها نسخه‌اى در دفتر كار ميرزا نگهدارى ميشد پس از آن كه تعداد آنها در ابواب مختلف فقه به نصاب يك كتاب ميرسيد در اختيار نسخه‌برداران قرار ميگرفت و منتشر ميگشت. اين برنامه سه بار تكرار شده است. خود ميرزا در مواردى سؤال كننده را به كتاب " سؤال وجواب دوم " ارجاع ميدهد كه بيانگر تعداد سه دفتر بودن را ميرساند. گويا در ابتدا كه مجموعه جامع الشتات تكوين ميياىد كتاب " اصول پنجگانه " نيز در اول آن گذاشته مى شود كه دست اندركاران چاپ سنگى آن را از اول اين كتاب برداشته‌اند. امتيازات اين كتاب: جامع الشتات رجحان‌هايى بر كتاب‌هاى ديگر دارد. طورى كه از ديدگاه‌هاى ديگر مرجوعيت‌هايى نيز دارد و هر كتابى اينچنين است. ولى رجحان‌ها وامتيازات اين كتاب را ميتوان در رديف‌هاى زير آورد :

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۱: نظر به این که منشأ و خاستگاه این کتاب حوادث و رخدادهایی است که عملا در زندگی روزمره مردم پیش میآمد، لذا مسائلی در این کتاب وجود دارد که بیتردید در هیچ کتاب فقهی دیگر نه مطرح شده و نه اشارهای به آنها شده است :۲ .به همان دلیل بالا جنبه عملی این کتاب و به اصطلاح به درد بخور بودنش در مقیاس نسبیت، بیشتر است. و از تکرار روند و جریان گذشتگان پیروی نکرده و در این خصیصه، یك ابتکار است. ۳: جالب این است که میرزا همین مسائل خاص را (که فقهای سلف در آنها بحثی نکردهاند) طوری به اصول و کلیات کلام گذشتگان ربط داده که خواننده به دشواری متوجه می شود که پیشینیان در این مورد بحث مستقیم نکردهاند. و اهل فن توجه دارند که این " ایجاد پیوند " کاری عظیم و بیانگر عمق بینش و وسعت علمی میرزا میباشد. ٤: زبان وبیان به اصطلاح مردمی دارد و در سبك محاورات مردمی نگارش یافته است. ٥: در عین مستدل بودن (که در ردیف مستدلترین کتابهاست) از یك جریان ساده بیان و وضوح عجیبی برخوردار است. گویی یك دست مولف در دست عوام و دست دیگرش در دست متحجرترین فرد متخصصین است. و موفق درآمدن از چنین تعهد و مشی علاوه بر معلومات نیازمند نبوغ ذاتی است. ٦ :جامع الشتات اولین فقه مکتوب به زبان فارسی است که توفیق کامل یافته و مطلوب همگان گشته است. بدیهی است اشخاص روحانی که در سراسر ایران، پاکستان، افغانستان و قفقازیه پراکنده بودند در سطوح مختلف علمی قرار داشتند، بیشترشان در حد اجتهاد نبودند و بعضی در پائینترین سطح بودند. جامع الشتات میتوانست هم به عنوان فقه مستدل و هم به عنوان یك رساله علمیه فارسی دست آنان را بگیرد و یاریشان نماید بطوری که کمتر روحانی محلی بود که از آن بینیاز باشد در عین حال برای محققین هم منبع تحقیق بود. با تکثیر رسالههای عملیه فارسی، جامع الشتات بخشی از مشتریهای خویش را از دست داد و اینك علاقمندان دیگری، در عوض آنها پیدا کرده است. محافل حقوقی دانشگاهی به دلیل خصوصیات مذکور با این منبع بزرگ آشنا گشتهاند. بی تردید برای هر شخص دست اندر کار حقوق دسترسی به این کتاب ضرورت دارد .

بهضت ترجمه
Translation Movement
.IRS

:۷صمیمیت و صراحت لهجه و نیز (به اصطلاح) خودمانی بودن، در جای جای کتاب میان خواننده و نویسنده یك رابطه قلبی ایجاد می کند. ۸: جامع الشتات دارای ساختار بخصوصی است که دست اندرکاران علوم اجتماعی (مردم نگاری، مردم شناسی، جامعه شناسی، بررسی نظام اداری و اجتماعی، و..) میتوانند - به عنوان یك منبع مهم و آئینهای که اصول و فروع زیادی از نحوه زیست مردم ایران در اوایل عصر قاجاری را نشان میدهد - از آن بهره مند گردند. ۹: در این کتاب لغات و اصطلاحاتی به کار رفته که در زمان خود خیلی هم رایج بودهاند ولی متاسفانه در منابع لغوی فارسی یادی از آنها

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

نشده، این نکته برای آنانکه سر وکاری با این رشته دارند سخت قابل توجه است. نکته ضعف: نکته ضعف این کتاب به نکته ضعف خود مرحوم میرزا بر میگردد. اساسا سبك نگارش وی در حد خیلی بارز و مشخص دچار کمبود است و گاهی برای خواننده ایجاد دافعه می کند. ارجمندترین کتاب محقق قمی یعنی " قوانین الاصول " نیز از این کمبود فارغ نیست. این مرد متفکر آنقدر در رموز دقیق و لطیف غور میکرد که از چگونگی بافت و ساختار لفظ و عبارت باز میماند. افراد محقق این حالت را بهتر درك میکنند. شدت توجه به محتوی گاهی محقق را از پرداختن به " لفظ " و بدیعیات باز میدارد. تنکابنی میگوید: از مرحوم حاج ملا محمد صالح برغانی شنیدم که میگفت: میرزا آنقدر در تالیف قوانین تفر کرده بود که ثقل سامعه بهم رسانیده بود. مرحوم امین در " اعیان الشیعه " میرزا را از این جهت مورد انتقاد قرار داده است. در سیمای درخشان میرزا این نقطه ضعف به حدی به چشم میخورد که مرحوم تنکابنی تحت تاثیر شایعات میگوید :معروف است که علما دوازده هزار غلط لفظی بر کتاب قوانین گرفته‌اند لیکن آن جناب در حین تالیف قوانین در دریای فکر غوطه‌ور بود و در مقام تدقیق وتجبیر لفظ نبوده. نمیدانم خود تنکابنی که سر و کار نزدیکی با قوانین داشته چرا به اغراق آمیز (اغراق افراطی وبی رحمانه) بودن این سخن اشاره نکرده است!؟! کتابی با دوازده هزار غلط نمی تواند مورد استفاده باشد تا چه رسد به این که حدود دو قرن کتاب کلاسیك حوزه‌ها و مرجع محققین طراز اول گردد آنهم با طلاب و محققین سختگیر و نقاد حوزه‌ها

که مته روی خشخاش میگذارند. به هر حال، این موضوع را باید صریحا به خوانندگان جامع الشتات اعلام کرد: کسی که آثار میرزا را مطالعه می کند ابتدا باید با سلیقه و نگارش میرزا آشنا شود و خصوصیتش را بشناسد تا به همراه او یك همراهی صمیمانه را دریابد. مثلا (وبه عنوان یك نمونه جزیی) معمولا میرزا به جای ضمیر " او " ضمیر " آن " را به کار میبرد وبالعکس. و یا در بیشتر مواقع به جای لفظ " تنها " یا لفظ " فقط " از کلمه " همان " و احیانا " همین " استفاده می کند. کم نیستند افرادی که در سنین کودکی و در اوایل تحصیل از حافظه قوی و استثنایی برخوردارند اما وقتی که به مرحله تحقیق میرسند پس از مدتی نیروی حفظشان به نیروی تحقیق بدل می شود، به طوری که گاهی نام فرزند خودشان را نیز فراموش میکنند. گویا محقق قمی از این قبیل بوده است. در یك سفری که به عتبات مبارکه داشته (یا قبل از آنکه از حوزه کربلا به ایران بازگردد) با مرحوم طباطبایی صاحب " ریاض " درگیر مباحثه علمی میشوند سید مرتب تکرار می کند " قل حتی اقول " بگو تا بگویم. و میرزا تکرار می کند " اکتب حتی اکتب " بنویس تا بنویسم. این برخورد دو جانبه نشان دهنده حفظ وبیان سید و برتری توان تحقیقی

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

میرزا میباشد. و همینطور هم، در میان دانشمندان فن اصول معروف است .شاید در اینکه علمای دو قرن اخیر که متخصص در اصول فقه بوده‌اند کدامیك از این دو مرد میدان اصول را بر دیگری ترجیح میدهند، نتوان قضاوت کرد. نظریه‌های علمی هر دو مورد توجه بزرگان اصول بوده و هست و تکه‌های مهمی از سخنانشان در متون بعدی مورد بررسی و نقض و ابرام قرار گرفته است اما کتاب قوانین میرزا رسما یك کتاب کلاسیك حوزه‌ها بوده و کتاب مرحوم سید تنها به عنوان مرجع تحقیق مورد استفاده قرار میگرفت. جمله " بگو تا بگویم " یا " بنویس تا بنویسم " آن عبارت معروف رزمی قدیم - خصوصا نبردهای عرب - را تداعی می کند که " بگرد تا بگردیم " که خیلی به هم شباهت دارند. براستی علمای ما و طلاب حوزه های ما در مقام بحث و مباحثه به این حد جدی بودند امروز هم هستند. جمله‌های مذکور یا امثالشان نه از موضع خودنمایی یا امور نفسانی ابراز میشد یا می شود، بل از روحیه عشق به مکتب و شعف تحقیق بر میخیزد که بدون

تعارف با سلاح استدلال موضع همدیگر را بی رحمانه درهم میکوبیدند و در عین کمال احترام و حفظ شخصیت همدیگر، به طوری که در پایان مباحثه شخصیت هر کدام از طرفین کاملا محترم و بدون خدشه محفوظ میماند. این روند در نوشتجات و کتابها نیز هست به حدی که گاهی با الفاظی از قبیل " لو قال الخصم کذا قلت کذا " اگر خصم چنین بگوید در پاسخش چنین می گوییم، روبرو میشویم. این در وقتی است که محقق در مقام تقریر، شخصی را در مقام مخالفت با مطالب خویش فرض می کند و از زبان همان شخص فرضی، بر تقریرات خویش ایراد وارد می کند سپس به پاسخ آن میپردازد در این بین گاهی از شخص فرضی مزبور با " خصم " تعبیر می شود. بعضیها بدون توجه به جنبه حسن و سازنده این روال در مقام انتقاد آمده و میگویند روحانیون در نوشتارهایشان به " حمله " میپردازند. من بدون این که اصراری در حفظ این روش داشته باشم یك نکته را توضیح میدهم: فرق است میان یك بحاث مکتبی یا یك نویسنده مکتبی با یك گوینده یا نویسنده‌ای که در یك موضوع و رشته‌ای کار می کند که ارتباط مستقیم با مکتب ندارد مثلا همین روحانیون در نوشتارهای ادبی - صرف و نحو - برخورد کاملا غیر تدافعی دارند حتی از اشعار امرء القیس بت پرست و... شواهدی برای سخنشان میآورند و به اصطلاح حد ومرزها با کمال بی تفاوتی شکسته می شود. و نیز فرق است میان یك بحاث مکتبی با یك بحاث غیر مکتبی خصوصا شخص غیر مکتبی که بیمکتبی مکتبش باشد - لیبرالیسم - یك فرد مکتبی هم دارای جاذبه و هم دارای دافعه است و باید چنین باشد و گرنه ماهیتش را از دست میدهد و یك فرد لیبرالیست تنها باید جاذبه داشته باشد در غیر این صورت ماهیتش را از دست میدهد. قلم مکتبی ابتدا

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

در صدد آگاه کردن و " بیدار نمودن " است آنگاه پس از بیداری طرف، مطلبش را به خودآگاه مخاطب ارائه میدهد. قلم لیبرالیست همیشه سعی دارد از ناخودآگاه طرف استفاده کند. فرد مکتبی سخنش را مستقیما به هوش بیدار و آماده طرف میگوید، لیکن فرد لیبرال سخنش را به طور غیر مستقیم به روح و ذهن طرف " القاء " می کند، اینجا است که

مکتبدار نمی تواند آن بهره‌ای را که یك نویسنده بیمکتب از رمان و داستان بر میدارد، داشته باشد. و منظورش را در لفافه شیرین رمان مخفی کرده وبدون اطلاع خواننده به خوردش بدهد. مکتب به هر معنی و با هر اصول و فروعی، از " القاء " بیزار است و القاء را با " اغواء " مساوی میداند. اساسا مکتب کاری غیر از مبارزه با " القائات " ندارد. اما یك گوینده یا نویسنده لیبرال هرگز از نکات ضعف مخاطب و نکات آسیب پذیری او و جاذبه‌های غریزی او (که جاذبه‌های صرفا ناخودآگاه هستند) بی نیاز نیست. و اساسا بدون استفاده از آنها نمی تواند کار کند. البته این رشته سر دراز دارد... واین مختصر جای آن نیست. میرزا وسیاست دوره اول جنگ قفقازیه میان روسیه تزاری و ایران که به مدت ده سال - ۱۲۱۸ ۱۲۲۸ه ق) ادامه داشت و به عهدنامه گلستان انجامید، میرزای قمی در مسئولیت و مرجعیت تقلید و در اوج شهرت خود بود وبه اصطلاح دانه درشت مجتهدین صاحب نام داخل کشور بود، مراجع بزرگ دیگر در نجف و کربلا اقامت داشتند. در سال ۱۲۲۳ ه ق یعنی پس از گذشت پنج سال از آغاز جنگ حکومت تهران نسبت به حمایت روحانیت احساس نیاز کرد. قبل از آن در منزوی کردن روحانیت و جدا کردن آنان از مردم سخت میکوشیدند. سعی میکردند آنان را به افراد فراموش شده و غایب از اجتماع، و " مسلوب التاثیر " تبدیل نمایند. از سقوط سلسله صفوی و سلطه نادر تا سال مذکور تنها قشری از مردم که کاملا مورد بی اعتنایی بود روحانیت بود. علاوه بر دربار، در سرتاسر کشور خانها چنین رفتار ناهنجاری را با آنان داشتند این برنامه علاوه بر ماهیت و روند قدیمی خود کپیی از فرهنگ اروپائیان نیز بود که دانشمندان دین فقط " دعاگوی " حضرات خوانین هستند و نباید در امور اجتماعی و مملکت مداخله کنند. تز " سیاست از دین جداست " نه تنها محور جریان امور بود بل به فرهنگ عمومی تبدیل شده بود. میرزا محمد تقی خان لسان الملك در احوالات همین فتحعلی شاه اصطلاحی به کار

میبرد که از حضور و جریان دو نوع دین در کشور ایران حکایت می کند به طوری که هر کدام از این دو دین شریعتی مستقل برای خود داشته است که هنوز هم فرهنگ عمومی ایران از این نظر طرز تفکر،

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

به طور نیمه ناخودآگاه و نیمه خودآگاه رنج میبرد. وی در مقام شرح و بیان ظلمها و تعدیها و میل کشیدنها و کور کردنها و سر بریدنها و اسیر کردن زنها و دخترها و پسرها و برده کردن آنها میگوید " قلع وقمع آنها در شریعت ملك واجب افتاد. "، شریعت ملك و کشورداری رسما و عملا غیر از شریعت دینی و دین‌داری بود. حقیقت این است که مردم ایران پس از سقوط صفویه نه دولت بزرگ نادر و نه حکومت‌های منطقه‌ای کریم خان و رقبایش و نه سلطه آغا محمد خان قاجار و نه خانهای محلی که بر حکومت مرکزی یاغی میشدند هیچکدام را مشروع نمیدانستند. حتی بر طبق اصطلاح " شریعت ملك " هم زیر بار آنها نمیرفتند لیکن مخالفت‌هایشان در قالب عصیان خانهای محلی تجسم مییافت .به همین جهت نادر به آن همه کور کردنها و در به در کردن قبایل و جا به جا کردن ایلات مجبور میگشت که این سبك و سلیقه او سنت جاریه کشور و مملکت گردید و سر از کور کردن مردم کرمان و اسیر کردن زنان و دختران شهر بابك و قتل عام سراب، جیرفت، نرماشیر، طالش، قلعه پناه آباد، کوکلان، ارومیه، اصفهان، نیشابور، مشهد، ترشیز و دهها شهر و دیار و ایل دیگر به دست آقا محمد خان و فتحعلی شاه گردید. روزی نبود که در گوشه‌ای یا شهری از کشور قتل و غارت و تجاوز به ناموس مردم، اسیر کردن زنان و دختران و حتی (به قول لسان الملك) پسران کاکل به سر (!) اتفاق نیفتد. من در مقام قضاوت میان قدرت‌های مرکزی) مانند نادر، کریم خان، فتحعلی شاه، آقا محمدخان) و خانهای محلی - که یکی پس از دیگری علیه حکومت مرکزی قیام میکردند - نیستم وشاید بر اساس " شریعت ملك " که مورد ادعای لسان الملك است و با توجه به دشمنان خارجی باید قیام خانهای محلی را محکوم کرد. ولی تصرف زنان شوهردار مردم، به عنوان برده و اسیر جنگی که تا ابد زن ملکی سربازان و امرا میشدند، با شریعت ساختگی لسان الملك نیز قابل توجیه نیست. اگر آن صحنه‌های غم انگیز کل کشور و حوادثی که پشت سر هم در مناطق مختلف به طور مداوم و لا ینقطع اتفاق میافتاد از دیدگاه یك فرد حقوقمند و فقیه مشاهده و

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IRS

نظاره شود عاملین آنها قبل از هر کس دیگر محکوم به نابودی میشوند. میرزا شخصی است مکتبی، فقیه و حقوقمند، نه خانی از خانها و یا سیاستمدار بیمکتبی که بر حقوق جنگ نیز پایبند نباشد. اینجا است که میبینیم محقق قمی در آن سال ها سخت در تنگنا قرار میگیرد. از طرفی تایید فتحعلی شاه تایید همه جنایت‌های آقا محمدخان است که فتحعلی شاه به عنوان ولیعهد و مرد دوم قدرت، در کنار او و پیشتاز ماجراهایی از قبیل ماجرای کرمان و... بود و هنگامی که به سلطنت رسید راه او را ادامه داد. از طرف دیگر تضعیف فتحعلی شاه به منزله کمك به روسیه تزاری بود که علاوه بر کینه مذهبی ونژادی

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

که نسبت به ایران داشتند، وحشی ترین حکومت اروپای آن روز و خونخوارترین مردم آن روز جهان بودند. این است که میرزا با دقت تمام در اصدار فتوی آنچه را که وظیفه شرعی و مکتبیاش بوده انجام داده است. هم جنگ و دفاع در برابر روس را جهاد دفاعی واجب اعلام می کند و هم از هر نوع تایید نسبت به فتحعلی شاه خودداری مینماید. لسان الملك در حوادث سال ۱۲۲۳ هـ. ق مینویسد: آنگاه شاهنشاه از بهر تشویق سپاه مسلمانان در محاربت و مضاربت با روسیان میرزا بزرگ قائم مقام وزارت کبری را فرمان کرد تا از علمای اثنی عشریه طلب فتوی کند و او حاجی ملا باقر سلماسی وصدر الدین محمد تبریزی را برای کشف این مسئله روانه خدمت شیخ جعفر نجفی و آقا سید علی اصفهانی و میرزا ابو القاسم جیلانی (میرزای قمی) نمود تا در عتبات عالیات و دارالامان قم خدمت ایشان را دریابند. و نیز به علمای کاشان و اصفهان مکاتیب کرد. و بالجمله جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی که فحل فضلای ایران بود و شیخ جعفر و آقا سید علی و میرزا ابو القاسم و حاجی میرزا محمد حسین سلطان العلما امام جمعه اصفهان و ملا علی اکبر اصفهانی و دیگر علما و فقهای ممالك محروسه هر یك رساله‌ای نگاشتند و خاتم گذاشتند که مجادله و مقاتله با روسیه جهاد فی سبیل الله است و خرد و بزرگ را واجب افتاده است که برای رواج دین مبین و حفظ ثغور مسلمین خویشتنداری نکنند و روسیان را از مداخلت در حدود ایران دفع دهند. و میرزا بزرگ قائم مقام این مکاتیب را ماخوذ و مرتب کرده و رساله جهادیه نام نهاد. در باب جهاد همین کتاب جامع الشتات ملاحظه خواهید فرمود که میرزای قمی بیش

از دیگران مطمح نظر درباریان بوده است. ملا محمد باقر سلماسی و صدر الدین تبریزی اصرار اکید داشته‌اند تا میرزا را وادار کنند که اساس و پایه حکومت فتحعلی شاه را شرعا به رسمیت شناسد. شاه را به شاه طهماسب صفوی و میرزا را به مرحوم محقق ثانی (شیخ علی کرکی) قیاس میکردند. خودداری میرزا از اعطای چنین سند و تنفیذ حکومت شاه، موجب گردید که قاجاریان تا آخرین روزشان در تحقیر میرزا بکوشند. روش تصحیح این کتاب برای تصحیح این کتاب نیاز به نسخ خطی بود که متاسفانه دسترسی بدان حاصل نگردید. پایه و ملاك در روند تصحیح نسخه چاپ سنگی (به خط مسیح حسینی سمنانی - ۱۳۱۰) میباشد که بر اساس موارد زیر انجام یافته است: ۱: غلطهای چاپی - که متاسفانه خیلی زیاد هم هست - در مواردی که غلط بودنشان مسلم و بدیهی است بدون هر گونه توضیح و یا علامت گذاری، تصحیح شده است ۲ :در مواردی که میان غلط چاپی ونقص عبارتی تردید ویا شائبه تردید وجود دارد به یکی از دو صورت زیر رفتار شده است: الف: جایی که احتمال غلط چاپی بودن نزدیك به یقین است لفظ مورد نظر اصلاح شده لیکن در میان علامت [ ] گذاشته شده است. ب: جایی که

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

احتمال از دو جانب حالت تساوی دارد توضیح لازم در پاورقی داده شده است. ۳: مواردی که حرفی یا کلمه‌ای سقط شده باز در میان علامت [ ] آورده شده. البته در جایی که سقوط یك حرف به طور مسلم روشن است بدون علامت اصلاح شده است. ٤: تقطیع مطالب با تعیین " سر خط ها " با مراعات جوانب مختلف کمی و کیفی، حتی المقدور انجام یافته است. ٥: هیچ تغییر ویرایشی در سبك نگارش میرزا و یا الفاظ و عبارات وی به عمل نیامده و نباید میآمد. ٦ :نشانی روایات و احادیثی که در جای جای کتاب مورد تمسك مولف قرار گرفته،

با تعیین شماره جلد و صفحه و نام منبع، مشخص شده است. برای این مهم مرجع اصلی کتاب وزین " وسائل الشیعه " انتخاب شده که علاوه بر خصوصیات آن، وفور زیادش در جامعه ما و آسانی دسترسی به آن عامل این انتخاب است. و در موارد نیاز نام منابع دیگر از قبیل کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب و بحار الانوار و... با رقم صفحه و جلد آمده است (۱). ۷: فتواهایی که میرزا در آنها " منفرد " است و یا نظریه‌اش مشمول اصطلاح " نادر " می شود توضیحی داده شده و احیانا به نظریه دیگران نیز اشاره شده است. اعتراف و اعتذار: شاید از نظر فنی لازم بود هرجا که مولف مطلبی را از منابع فقهی دیگر نقل کرده است (مثلا از مبسوط، تذکره، جامع المقاصد، مسالك و... و...) نشانی و رقم جلد و صفحه آن تعیین شود لیکن در این تصحیح به این مهم پرداخته نشده است و دلیل این قصور چگونگی انگیزه‌ای است که در چاپ و تصحیح این کتاب بوده زیرا عده زیادی از آنانکه این اقدام به خاطر آنان انجام میپابد مطابق روند کاریشان کسانی نیستند که در آثار شیخ، علامه، شهیدین و... به تحقیق تخصصی یا حرفه‌ای بپردازند و از جانب دیگر چنین کاری لازم گرفته بود که دستکم چند جلد بر مجلدات کتاب افزوده شود و هزینه قهری آن عده‌ای را از دسترسی بر این کتاب محروم میکرد و در حقیقت نقض غرض میگردید. در خاتمه لازم میدانم از برادر دانشمند و دانش‌دوست جناب آقای سید محمد اصغری نماینده محترم ولی فقیه و سرپرست موسسه سازمان کیهان تشکر نمایم که تصمیم بر احیای این متن ارزشمند گرفته و این خدمت پر ارج را بر جهان دانش نموده‌اند. همچنین از " سازمان انتشارات کیهان " که با همت والای خود به نشر آثار فقهی حقوقی همت گماشته صمیمانه سپاسگزاری می شود.

مرتضی رضوی. تهران ۱۳۷۰ / ٦ / ۲

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

(١)ومراد از " وسائل الشيعه " چاپ " دار احياء التراث العربى - لبنان " است كه در ايران در ٢٠ مجلد درآمده و معيار ما در شماره جلد رقمى است كه در روى جلد هر كدام از مجلدات بيستگانه است نه آنچه در درون مجلد بلاى صفحات آمده است. توجه به اين نكته ضرورت دارد .

كتاب الطهارة

١- سوال: صاحب نفاس. هر گاه يقين داند كه مدتش از ده (١) ميگذرد او را استظهار بايد يا مدت عده حيض را نفاس قرار ميدهد و زياده از عادت را استحاضه قرار ميدهد و مستحاضه هر گاه متنفله نباشد و در سحر غسل كند و بعد از صبح خون بيند يا بعد از غسل سحرى چه حكم دارد؟

جواب: نميدانم اين علم و يقين از كجا براى او به هم ميرسد! مگر معصومى به او خبر بدهد كه در آن استظهارى نمى باشد و همان ايام عادت حيض خود را اكثر نفاس قرار ميدهد و باقى را عمل استحاضه مى كند، و هرگاه يقين ندارد چنانكه غالب اين است در اين صورت ايام عادت ار نفاس ميشمرد و بعد از آن استظهار مى كند تا ده روز اگر روز ده منقطع شد تماس نفاس است والا همان عادت ايام نفاس است و باقى استحاضه است چنانكه در حيض مى كند.

٢- سوال: مسح پاها را از سر انگشت كوچك ميتوان گرفت ومسح نمود يا از سر انگشت بزرگ بايد گرفت؟

جواب: هر يك باشد خوبست و احوط استيعاب تمام پشت پا است .

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IMS

(١)يعنى از اول ميداند كه مدت نفاسش از ١٠ روز خواهد گذشت .

٣- سوال: هر گاه كسى در ميان آب نهرى ايستاده نيت غسل نموده اول سر را در ميان آب فرو برد و بعد پهلوى راست وبعد پهلوى چپ را فرو برد، آيا چنين غسلى صحيح است يا نه و هرگاه صحيح باشد چه نوع از غسل ميباشد و نماز با او صحيح است؟

جواب: اين غسل صحيح است و ترتيبى است و نماز با او كردن صحيح است .

٤- سوال: هر گاه زمين خانه مسقف و پوشيده باشد و به بول و غايط و خون و غيرها نجس شود طريقه تطهير آن را بر وجه تفصيل و تفريق بيان فرماييد؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: هر گاه فرش، سنگ و آجر و امثال آن باشد كه غساله از آن جدا می شود به آب قليل تطهير ميتوان كرد. آب بر آن بريزند و روان كنند تا هرجا رود پاك می شود و در هر جايی كه غساله باقی ماند اجتناب كند و هرگاه اين ممكن نشود و زمين خانه خاك نرم باشد و القای كر و جاری هم ممكن نباشد خاك نجس را بكنند و به جای او گل پاك بمالند.

٥- سوال: ما معنى قول البهائى حيث اورد على تعريف العلامة) ره) للطهارة بانها غسل بالماء او مسح بالتراب متعلق بالبدن على وجه يصلح للتأثير بقوله (ره) وينتقض بالوضوء والتيمم فان دخل الثانى لخروج الاول وخرج الاول لدخول الثانى؟

جواب: يعنى ينتقض عكس التعريف بالوضوء والتيمم فلايدخلان في المعرف اذلو سلمنا صحة صدقه على التيمم باعتبار انه مسح كله ولامد خلية لضرب اليدين فيه لكنه لا يصدق على الوضوء لانه ليس بغسل محض بل بعضه غسل كالوجه واليدين وبعضه مسح كالرأس والرجلين ولا اشكال في دخول الغسل في التعريف لانه غسل كله. والحاصل ان الوضوء غسل ومسح والغسل غسل والتيمم ضرب باليدين ومسح فلا يصدق على الوضوء انه غسل محض ولا يصدق على التيمم انه مسح محض فان دخل التيمم في التعريف بسبب خروج الاول (يعنى ضرب اليدين) عن ماهيته كما هو احد القولين في المسألة فصح القول بانه مسح محض ولكن يخرج الاول يعنى الوضوء عن التعريف لدخول الثانى في ماهيته اى المسح. لايق ان التعريف لا ينتقض بهما لان اقتران الغسل بالمسح في الوضوء واقتران المسح بالضرب في التيمم داخل في " قوله على وجه يصلح للتأثير " فالتعريف لا يتم الا بملاحضتهما

نهضت ترجمه
Translation Movement

وبعد الملاحظة يندرجان فيه. لانا نقول المنفصلة حقيقية والمركب من الدخل داخل والخارج خارج وحمل المعرف على المعرف حقيقى ولازم هذه الملزومات ان يكون التعريف بالنسبة الى الوضوء والتيمم تعريفا لجزئهما والجزء مباين للكل فكيف يكتفى بتعريف المباين للمباين فيصير كتعريف الركعة بوضع الجهة على الارض على وجه يصلح للتأثير في تصحيح الصلوة يعنى بضم ساير المقارنات والشرايط كالقيام والركوع فهو تعريف للسجود لاللركعة. فان تعسفت وقلت انه لا يلزم ان يكون الحمل في التعريف حملا حقيقيا بل المرادان الطهارة ماهيته غسل بالماء او مسح بالتراب وان خروج بعض الذاتيات والعرضيات عن التعريف ليس بضاير اذ يكفى فيه التميز على اى نحو كان. قلنا: مع ما فيه من المنافرة والبعد، يرد عليه ان الظاهر ان هدا التعريف من باب الرسم المركب من الجنس لتعريف احد الامرين من الغسل والمسح. الغسل في الوضوء والغسل والمسح في التيمم فلا ينفى مدخلية للمسح في الوضوء ولا للضرب في التيمم واعتبار مدخلية اقتران الجنس بشئ في التعريف لا يستلزم مدخلية نفس ذلك الشئ فيه لا من

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

حيث الذاتية ولا من حيث العرضية فلم يظهر كون المسمح في الوضوء ولا المضرب في التيمم من ذاتيوتهما ولا من عرضياتهما. فان قلت المراد الاقتران بالمسح والضرب مع اعتبار كونهما داخلين في الماهية ايضا. قلت: المتبادر من حمل الشىء وجها للشىء كونه وجها من وجوهه من حيث هو ذلك الشىء من غى ران يكون ذلك المقترن مستقلا في المطلوبية في تحقق المحدود المركب من ذلك الشىء ومن المقترن. سلمنا كون الاقتران بالشىء وجها من وجهه ولكن لايتم كون اعتبار نفس ذلك واستقلاله بالمطلوبية ايضا وجها من وجوه ذلك الشىء بل هو بنفسه مستقل بالمطلوبية في تحقق المحدود مع انه يشترط في التعريف خلوه عن الاجمال ودخول الغسل في المحدود مع الاكتفاء بالغسل والمسح في الحد يستلزم استعمال قوله على وجه يصلح للتأثير في العرضيات بعد تمام ماله مدخل في الذاتيات والا فيلزم اين يحمل قوله " على وجه يصلح للتأثير في الغسل " على الاعراض الخارجة وفى الوضوء والتيمم عليها و

على الذاتيات وهو ايضا مخالف لطريقة التحديد.

٦- سوال: هرگاه در حين غسل دادن ميت قطيفه بر روى تخته كشيده و ميت را بر روى قطيفه گذاشته غسل بدهيم يا قطيفه را در زير سر ميت نهيم وغسل دهيم صحيح است يا نه و قول به عدم صحة آن) به جهت آنكه قطيفه مزبوره متنجس به سبب ميت مى شود و ملصق به بدن ميت مى شود و ميت را بالعرض نجس مينمايد و حال آن كه ازاله نجاست قبل از غسل واجب است) صورت دارد يا نه و يا واهى است و ازاله اين نجاست كه مستند به موت است لازم است و يا لازم الازاله، نجاست غير مستند به موت است؟

نهضت ترجمه
Translation Movement

جواب: خلافى نيست و شكى نيست در وجوب ازاله نجاست از بدن بعنوان شستن، قبل از شروع نجاست موتيه، و نجاست موتيه رفع نمى شود الا به عمل آوردن اغسال ثلثه و نجاست موتيه هم در حكم ساير نجاسات است در اين كه ملاقى ميت با رطوبت نجس مى شود اشكالى هم در نجاست متنجس، نيست و شكى در وجوب تطهير متنجس نيست وبدون تطهير متنجس است و تطهير ثوب محتاج به عصر است خصوصا بين الغسلتين، ومفروض اين است كه تطهير جامع شرايط به عمل نيامده است. و اينكه غسلات ثلث مطهر نجاست موتيه بدن ميت باشد مستلزم آن نيست كه مطهر ثوب متنجس به نجاست موتيه باشد و آنچه مشهور است ميان علما " هرگاه جسم طاهرى در عصير واقع شد قبل از غليان يا بعد از آن و غليان به عمل آمد ذهاب تلثين، مطهر آن جسم طاهر هم هست " مخرج است بدليل، و همچنين در سركه هر چند آخوند ملا احمد اردبيلى (ره) در آن هم اشكال كرده.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بلی از اخبار به دلالت تبعیت که را " دلیل اشاره " میگویند ظاهر می شود پاك شدن جامه میت هر گاه در آن غسل بدهند میت را و هم چنین خرقه و لنگ ساتر عورت چون از لوازم اکتفا است به غسل میت از تطهیر آنها و قیاس کردن قطیفه مذکوره به آنها مشکل است. پس بنابراین پاك شدن تخته و لباس و بدن غسال و امثال آن در مواضعی که آب آخری تطهیر آنها را نکرده باشد از بابت طاهر شدن مزاولات طبخ عصیر ومزاولات نزح، بنا، بر قول به نجاست خواهد بود. وقطیفه مذکوره از جمله مزاولات نیست چون غالبا غسل دادن توقفی بر آن ندارد و

معلوم نیست که در زمان صدور شرع، این معتاد اهل بلد شارع بوده باشد تا آنها را از باب مزاولات محسوب داریم.

٧- سوال: آقا سید علی (١) سلمه الله در شرح صغیر میفرماید " وینزع ثوب المیت من تحته للنص وفیه تصریح بان محله بعد الغسل وهو ایضا ظاهر تعلیلهم الحکم بانه مظنة للنجاسة ویلطخ به اعالی البدن " تصدیع کشیده نص مشار الیه را بیان فرمایند که چیست و در کدام کتاب است و چگونه تعلیل مذکوره افاده بعدیت نزع ثوب می کند.

جواب: ظاهر این است که مراد سید سلمه الله از نص صحیحه عبد الله بن سنان است که کلینی در باب " تکفین " و " حنوط " نقل کرده: قال: قلت لابیعبد الله (ع) کیف اصنع بالکفن؟ قال یؤخذ خرقة فیشدبها مقعدته ورجلیه قال قلت: فالازار قال انها لا تعد شیئا انما یصنع لیضم ما هناك لئلا یخرج منه شئ وما یصنع من القطن افضل منهما، تخرق القمیص اذا غسل ونزع من رجلیه ثم الکفن قمیص غیر مزرور ولا مکفوف وعمامة یعصب بها رأسه ویرد فضلها علی رجلیه (٢). و ظاهر این است که " رجلیه " تصحیف " وجهه " باشد، چنانکه صاحب منتقی گفته و گویا مراد سید سلمه الله از قول ایشان " وایضا ظاهر تعلیلهم الی اخره " این باشد چون قبل از غسل، نجس شدن اعالی بدن ضرر ندارد وچون تطهیر به سبب غسل حاصل می شود، پس باید مراد بعد غسل باشد و تحقیق این است که این نص، مبتنی بر محافظت بدن از نجاست نیست که بگوییم نجس شدن اعالی بدن قبل از غسل ضرر ندارد. پس مراد اجتناب از نجس شدن بعد غسل باشد بلکه آنچه از اخبار و کلام فقها بر میآید این است که مطلق اجتناب میت از نجاست، مطلوب است خواه قبل از غسل باشد خواه بعد، بلکه از کلام ایشان بر میآید که مراد، پاره کردن جامه است قبل از غسل و از جهت پا، کشیدن به جهت رفق و مدارا کردن با میت و تجنب او از نجاست .

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۱: الشرح الصغير على المختصر النافع: تاليف سيد على طباطبائى ابن ابى المعالى متوفى ۱۲۳۱ هاق كه با خود ميرزا معاصر و بدليل جمله " سلمه الله "، در حين " سؤال " زنده بوده است. ۲: وسائل: ج ۲ ص ۷۲۷ باب " عدد قطع الكفن... " ح ۸ .

و هر گاه خواهيم حديث را مطابق كلام ايشان كنيم بايد " اذا غسل " به معنى " اذا اريد غسله " باشد واين بنابراين است كه غسل در جامه ندهيم و هر گاه بنا را بر اين بگذاريم كه غسل را در جامه بدهيم (چنانكه مستفاد از اخبار بسيار است كه افضل است) پس علت در همان رفق و مدارا خواهد بود نه تجنب از نجاست، چون غالب اين است كه بعد از غسل ديگر نجاستى نيست خصوصا بعد از آن كه خرقه‌اى كه مذكور است در حديث، بسته باشند. پس در اينجا دو مستحب است: يكى پاره كردن و از پايين كندن قبل از غسل به جهت رفق و تجنب از نجس شدن در صورتيكه غسل را در جامه ندهيم، و مراد فقها همين است، چنانكه از همه كلماتشان معلوم مى شود و يكى ديگر: اين كار را كردن به سبب رفق و مدارا است، هر گاه غسل را در جامه بدهيم، و حديث محمول است بر اراده اين معنى است، پس جمع كردن جناب سيد سلمه الله ما بين تعليل بعض و تعليل اين كه ظاهر تعليل ايشان مفيد اين معنى، محل نظر است و مقال بيش از اين مجال نوشتن نبود. واز آنچه نوشتم بعد از تأمل، تحقيق مقام، معلوم مى شود و بدانكه اين صور در ساير مستحبات تكفين است نه واجبات چنانكه ذكر قميص هم از براى ذكر وصف او است كه غير مزرور است و غير مكفوف و از ملاحظه اين معنى هم، مطلب كمال وضوح به هم ميرساند.

۸- سوال: در كفنى كه آيات قرآنى و غيرها در آن مينويسند و به آن ميت را در حال رطوبت و غير آن ميپوشانند چه صورت دارد؟

نهضت ترجمه
Translation Movement

جواب: ضرر ندارد بلى آيات قرآنى و شبه آن را در آنجا كه در زير ميت ميماند يا به اسفل اعضا ملاصق مى شود ننويسند چون مستلزم استخفاف است واما به عمامه وروى عمامه و پيراهن و سراسرى و امثال آن باكى نيست.

۹- سوال: از غبار رخت غصبى تيمم ميتوان كرد يا نه؟

جواب: نظر به قاعده مشهور علما كه اجتماع امر و نهى را جايز نميدانند بطلان است، ولكن آن بر حقير واضح نيست و حكم به بطلان نمى كنم اگر چه فعل حرام كرده كه تصرف در آن جامه باشد و احوط، عدم اكتفاى به آن است و اينها در وقتى است كه غبار از خاك مغضوب نباشد والا تيمم صحيح نخواهد بود .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

١٠- سوال: في زماننا امرأة ترى الدم من دبرها معتادة في كل شهر ويحفل منها الولد فهل هى حائضة ويترتب عليها احكام الحايض ام لا؟

جواب: لم اقف بتصريح في هذه المسألة في كلامهم عدا ما ذكره الشهيد في البيان و استقر به المحقق الشيخ على رحمهما الله قال في شرح القواعد: لو خرج الدم من غير الرحم في دور الحيض لانسداد الرحم، قال في البيان فالاقرب انه حيض مع اعتياده كما في زماننا عن امرأة يخرج الدم من دبرها وما قربه اقرب انتهى. نعم تعرضوا في موجبات الوضوء لحكم من يعتاد الغايط او الريح من غير الموضع المعتاد فحكموا بالناقضية سواء انحصر الموضع فيه او سد الموضع المعتاد ولولا اجماعهم ظاهرا او صريحا كما ادعاه في المنتهى لم يحكم بالناقضية لان الاطلاق ينصرف الى الغالب الشايع ولا يجوز القياس ببطلانه على مذهبنا والكلام في هذه المسئلة يتوقف على بيان مقامين الاول في دم الحيض والثانى في المرئة الحايض. اما المقام الاول فدم الحيض هو الدم المخلوق في الرحم لحكم ومصالح، منها تنمية الولد به وتغذيته به مادام في الرحم، ثم تبدله باللبن لغذائه بعد التولد ولذلك قل من يوجد منها التحيض في ايام الحمل والرضاع ولذلك اختلفوا في ان الحامل تحيض ام لا؟ واعتمد من نفاه بان الحكمة في العدة استعلام خلو الرحم عن الولد لئلا يختلط الانساب فكيف يتحقق مع اشتغال الرحم بالحمل ومما يتفرع على هذا المقام ما يترتب من الاحكام على دم الحيض لا على المرئة الحايض مثل انه لا يعفى في الصلوة من قليله وكثيره وانه اذا وقع في البئر ينزح جميع مائه ونحو ذلك فلو فرض شق بطن امرأة واخراج دم الحيض المستودع في رحمها فلا بد ان يحكم بترتب هذه الاحكام عليه. واما المقام الثانى فالظاهر انه لا ينحصر اطلاق الحايض على من خرج منها، ذلك الدم الخلقى اذلها شرايط آخر من عدم كونه اقل من الثلثة واكثر من العشرة وان لا يكون بين الدمين اقل من العشرة وغير ذلك وهذا الاطلاق تابع لاصطلاح الشارع في ما يحكم بانها حايض مع ان الدم في نفس الامر ليس بدم الحيض بل ربما حصل من آفة كما لو رأى الدم بعد ايام العادة قبل تمام العشرة فتحكم في ظاهر الشرع بانها حايض بل بان الدم دم حيض

بمعنى ترتب احكامه من حيث هو دم، مثل عدم العفو وغيره. وربما يحكم بانها ليس بحايض والدم ليس بدم الحيض مع انها في نفس الامر دم الحيض. وايضا قد يختلف الوضع الافرادى في الالفاظ مع الوضع التركيبى او الاشتقاقى في مثل ان اليوم موضوع (على الاشهر الاظهر) لما بين طلوع الفجر إلى غروب الشمس ولكنه قد يختلف الوضع بسبب التركيب كما في اجارة الرجل لعمل يوم او التراوح في النزح يوما

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

إلى الليل وكك الكلام في اقامة عشرة ايام في بلد فأنه قد يصح القول باقامة عشرة ايام بجعل يوم الدخول او العشرة مع الدخول بعد الفجر قبل طلوع الشمس. وبالجملة: الحايض الذى يترتب عليها احكام الحايض من ترك الصلوة والصوم وحرمة وطيها وغير ذلك انما هى من يحكم بكونها حايضا في ظاهر الشرع بسبب اجتماع شرايطها و ان لم يكن دمها دم حيض في نفس الامر. وكك، الكلام في البول والغايط فان ما يترتب من الاحكام على نفس البول والغايط قد يفارق الحكم الذى يترتب على من خرج منه الغايط، فلو فرض شق البطن واخراج الغايط من الامعاء فلا ريب انه يحكم بنجاستها لانه غايط ولكن لا يصدق عليه انه جاء منه الغايط او انه متغوط حتى يجب عليه الوضوء. ثم ان من يخرج عنه الغايط بالطبيعة فان كان خروجا معتادا من الموضع المعتاد. فيدخل فيمن خرج منه الغايط ويشمله الاية والاخبار ويجب عليه الوضوء واما من خرج منه على غير المعتاد وان كان بالقوة الدافعة فلا ينصرف الادلة المطلقة اليه فلو لم يكن اجماعا لم نحكم بناقضيته للوضوء. فنقول فيما نحن فيه: ان مادل من الاخبار على ان الحايض تترك الصوم والصلوة ويحرم وطيها بناء على كونها حقيقة فيما يحكم شرعا بكونها حايضا لالمن قام بها المبدأ وهو سيلان دم الحيض ينصرف الى المتعارف الشايع من دمها خارجا من القبل فاذا لم تشملها اطلاقات الادلة فترجمع الى الاصول و هى متعارضة ومقتضى اصل البرائة عدم حرمة وطيها والعفو عن اقل من الدرهم من دمها الا ان يحصل العلم بان الدم دم الحيض وان تكن المرئة حايضا واما الصلوة والصوم فانهما وان كان الاصل عدم وجوبهما ولكن اصالة عدم الحرمة مع

مقتضى ظاهر القاعدة في التكليف جوازهما بل وجوبهما. كما انا نقول فيمن شك بالمسافة انه يتم الصلوة لان الاصل التمام حتى يثبت قصد المسافة ولا يتمسك بان التمام ايضا مشروط بعدم قصد المسافة وله نظاير كثيرة ومما يؤيد المطلب أنه يجوز وطى الحايض في الدبر، فمن الغرايب انه يجوز وطى هذه في الدبر مع رؤية الدم منه وعدم جوازه في قبلها مع طهارته عن الدم. واما القاعدة المشهورة " ان ما يمكن ان يكون حيضا فهو حيض " فهى ايضا لا ينفع في المقام لان المراد من الامكان ليس محض الامكان العقلى، بل المراد الامكان الاستعدادى الجامع للشرايط يعنى ما يمكن ان يكون من افراد ما يحكم به الشارع بانه الحيض المصطلح المعروف في الفقه فهو حيض ولذلك لا نقول بان المبتدئة لا تتحيض بمجرد الرؤية بل تصبر إلى ثلثة ايام كما حققناه في محله. سلمنا الامكان في المبتدئة لاحتمال كونها في نفس الامر حايضا شرعا ولكن لا يتم ذلك فيما نحن فيه اذ متقضى توقيفية الاحكام الشرعية، اصالة عدم ثبوتها حتى يثبت بالدليل لعدم انصراف اطلاقات الحايض الى هذا الفرد في معنى عدم كونه منها لاصالة عدمها فلا يمكن الحكم بالامكان الشرعى الاستعدادى اصلا والا مكان القطعى

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

غير معتبر جزما. واما التمسك بالاعتياد في كل شهر كساير النساء وحصول الولد ونحوهما فهى استحسانات لا يمكن الاعتماد عليها غايته ثبوت كون الدم دم الحيض، اما ثبوت كون المرئة حايضا فهو اول الكلام وكلامنا انما هو في هذا ومما يؤيد ما ذكرنا اعتبارهم خروج الدم منا لجانب الايسر وقالوا انه علامة دم الحيض فاذا كان يتصور الحكم بعدم الحيض اذا خرج عن القبل مع امكان ان يكون حيضا بمجرد انه لم يخرج من الجانب الايسر ففيما نحن فيه اول و اولى. وكذا اعتبارهم التطوق والانغماس بالدم في القطنة اذا اشتبه بدم العذرة والظاهر ان كلامهم في اعتبار الايمن والايسر ايضا فيما كان بها قرحة لا مطلقا، كما في الانغماس اذا كانت مقتضية وكيف كان فالخروج من الايمن والتطوق في حال اعتبار القطنة مستلقية

لا يوجب نفى امكان كونه حيضا شرعا بخلاف ما نحن فيه. واما ما ذكره الشهيد في البيان واستقر به المحقق الثانى فلم اقف على مأخذه واما حكاية المرئة المحكية في زمانه (ره) فهى متغايرة لصورة السؤال اذ هى فيما انسد الحيض بعد تحققها من الموضع المعتاد واعتيادها من دبرها مع ان الحكم فيها ايضا مشكل.

١١- سوال: هر گاه زنى مستحاضه كثيره، غسل كرد از براى نماز و قبل از اينكه شروع كند در نماز باز خون ديد بسيار، آيا واجب است غسل؟ ثانيا يا به همان غسل نماز كند؟ وهم چنين هر گاه وضو ساخت از براى نماز و قبل از دخول در نماز خون ديد و آيا هر گاه اين حالت در بين نماز دست دهد چه كند؟

جواب: بدانكه واجب است از براى مستحاضه استظهار، يعنى سعى در محافظت از بيرون آمدن خون، به اين معنى كه پنبه‌اى در فرج خود داخل و محكم كند وهرگاه ضرور باشد تلجم واستشفار به عمل آورد يعنى كهنه درازى را يك سر آن را به كمر ببندد مثل بند زير جامه و سر ديگر را از ميان پاها بيرون بياورد و در آنچه در كمر بسته داخل كند و بيرون بياورد و محكم بكشد و ببندد و اين در وقتى است كه متضرر نشود به سبب حبس بول، والا واجب نيست به جهت نفى ضرر و عسر، پس اين زن كه سؤال از حكم آن شده هر گاه تقصير كرده در محافظت خون، بايد طهارت را اعاده كند خواه وضو و خواه غسل. پس فرج خود را ميشويد و خود را محافظت مى كند واعاده طهارت مى كند و نماز مى كند و اما اگر تقصير نكرده و به سبب غلبه و كثرت، خون بيرون آمده بر او لازم نيست اعاده طهارت. و به همان طهارت نماز كند و ظاهر اين است كه در اثناى نماز هم همين حكم باشد چنانكه ظاهر عبارت شهيد است در ذكرى.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۱۲- سوال: هر گاه مستحاضه بعد از آنکه وضو را برای نماز ساخت و نماز کرد یا هنوز نماز نکرده خون او منقطع شود و همچنین در صورتی که غسل بر او لازم بود و غسل کرد و قبل از نماز یا بعد خون منقطع شد آیا اعاده وضو و غسل ضرور است یا نه؟

جواب: شیخ طوسی (ره) حکم کرده است در وضو به لزوم اعاده، وظاهر این است که حکم غسل همچنین باشد چنانکه شهید در دروس تعمیم کرده است و هم چنین در ذکری .

وعلامه در تحریر بعد نقل قول شیخ در وضو گفته است: وذلك ان كان للبرء والا فلا. یعنی لزوم اعاده در وقتی است که آن انقطاع خون انقطاع برء و خلاصی از خون باشد نه اینکه از آن باب باشد که باز عود می کند و این را از حال خود می تواند یافت و از دروس هم اعتبار این قید بر میآید و اما در ذکری این را نسبت به بعض اصحاب داده و گفته است که ما بر نخوردیم در این مسألة به نصی از اهل بیت (ع) و بعد از این اختیار، تفصیل کرده است و استدلال کرده است به این که: استحاضه خونی است و حدثی است که گاهی موجب وضو به تنهایی می شود و گاهی موجب غسل. پس هر گاه آن زن تکلیف خود را به جا آورد و وضو ساخت یا غسل کرد و در حال وضو و غسل خون منقطع بود و بعد از آن هم دیگر نیامد پس بر او چیزی نیست چون تکلیف خود را به عمل آورده، و هرگاه در اثنای وضو یا غسل یا بعد از آنها منقطع شود، پس اگر انقطاع برء نیست به این معنی که میداند یا مظنه دارد به حسب عادت که باز خون خود عود می کند پس این انقطاع، موثر اثری نیست و در حکم عدم است، پس مثل آن است که خون او دائما موجود باشد و اگر انقطاع برء است پس بهتر این است که بگوییم واجب است بر او وضو یا غسل، به سبب این که شارع، معلق ساخته وجوب غسل یا وضو را بر آمدن خون استحاضه، بر این صادق است که بعد از وضو و غسل یا در اثنای آنها خون استخاضه او آمده است و آن طهارتی که به عمل آورده از برای خون قبل از طهارت است و از اینکه نماز با وجود خون، صحیح است لازم نمیآید که آن خون، اثری از برای ما بعد نداشته باشد. این بود ترجمه کلام ذکری واین تفصیل خوب است، پس اگر مثلا فرض کنیم که زنی استحاضه کثیره بیند پیش از صبح و از برای صبح غسل نکند و نماز نکند و بعد از طلوع آفتاب خون قطع شود بالمره البته غسل واجب است و این غسل از برای انقطاع برء است نه از برای نماز، چون وقت آن گذشت پس اگر خواهد مشروط به طهارتی به عمل آورد قبل از ظهر، بدون غسل نمی تواند کرد، واین منافات ندارد با اینکه غسل واجب لغیره باشد، به جهت آنکه غرض ما در این مقام بیان موجب غسل است لا غیر و صادق است بر اینکه موجب،

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

به عمل آمده است.

۱۳- سوال: انقطاع استحاضه به چه چیز فهمیده می شود؟ ضعیفه‌ای مثلا ظهر خونی دید، دیگر ندید تا مغرب حالا نماز مغرب وعشا را به یك وضو می تواند بکند یا نه؟ و چه وقت بفهمد که از استحاضه پاك شده است؟

جواب: واجب است استبراء از برای دانستن تکلیف خود، چنانکه در حیض لازم است. یعنی پنبه داخل می کند و لمحه‌ای صبر می کند هرگاه پاك بیرون آمد منقطع شده است والا پس اگر آلودگی قلیلی است باز در حکم مستحاضه قلیله است و اگر کثیر است در حکم کثیره است وهکذا، ولکن باید بر او ظاهر شود در صورت پاك بیرون آمدن پنبه، اینکه این پاکی از راه انقطاع و برء است. و اما هر گاه از قراین بر او ظاهر شود که برء حاصل نشده وبه آن عود خواهد کرد باز خود را مستحاضه میداند.

۱٤ - سوال: ضعیفه خونی دید، یك دقیقه یا یك روز زیاد و روز دیگر ندید، حالا احتمال دارد که فردا یا دو روز دیگر ببیند. حالا نماز و روزه را چه کند؟ برود و غسل کند و نماز کند، یا صبر کند که ده روز بگذرد؟

جواب: هر گاه این ضعیفه " عادت مستقره " دارد به حسب وقت و عدد هر دو، یا به حسب وقت تنها، به مجرد دیدن خون در ایام عادت، روزه را میخورد و نماز را ترك می کند، دیگر انتظار سه روز نمیکشد، و هر گاه پاك شود در روز اول یا روز دوم به مجرد همین، غسل نمی کند، به جهت آن که در تحقق اقل حیض کافی است سه روز متوالی که در هر روزی یك لمحه خون بیند هر چند باقی روز پاك باشد، و هرگاه " مبتدئه " باشد که تا به حال حیض ندیده است و همچنین " مضطربه " که عادت خود را فراموش کرده، پس اینها باید تا سه روز نشود، ترك نماز و روزه نکنند وعمل استحاضه بکنند. هر چند در روز اول، پاکی از برای آنها حاصل نشود. و در همه اقسام مبتدئه و مضطربه هرگاه در روز سوم هیچ خون نبیند البته ترك نماز و روزه نمی کند چون اقل حیض کمتر از سه روز متوالی نیست علی الاظهر.

۱۵- سوال: هر گاه کسی استحاضه قلیله داشته، در صبح وضو ساخت و نماز کرد و

در ظهر استحاضه متوسطه شود و در مرشد العوام فرموده‌اید که از برای استحاضه متوسطه در صبح، یك غسل بکند، حالا ظهر، به هم رسیده، چه کند؟ آیا غسل کند، وضو بسازد و غسل نکند؟ و همچنین هر گاه در مغرب، متوسطه شود صبر کند تا صبح غسل کند. هر گاه بر این صفت باقی مانده باشد یا آنکه همان مغرب یا ظهر غسل کند؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: ظاهر این است که واجب نیست که از برای ظهر و مغرب غسل کند بلکه غسل را از برای همان نماز صبح آینده می کند، مگر اینکه بالمره خون قطع شود ومعلوم او شود که دیگر خونی نیست. در این وقت غسل از برای انقطاع و برء می کند و نماز ظهر یا مغرب را می کند. و همچنین هرگاه بعد از نماز مغرب و عشاء برء و انقطاع حاصل شود به آن از برای نماز صبح باید غسل بکند و نماز کند.

١٦ - سوال: چربی که در دست به هم رسید، آیا واجب است که ازاله قبل از غسل و وضو بشود یا با آن وضو و غسل نماز میتوان کرد؟

جواب: هر گاه جسمیتی ندارد که حایل باشد از رسیدن آب به بشره، باکی نیست و محض این که آب بعد از رسیدن به بشره میدود به جای دیگر ظاهرا ضرری ندارد و وضو و غسل صحیح است.

١٧- سوال: غسل جنابت یا جمعه در حوض مسجد چه حال دارد هرگاه حوض در وسط مسجد باشد؟ وچه حال دارد هرگاه در خارج مسجد باشد؟ این غسل باطل است یا صحیح؟ و هرگاه با آفتابه از آب حوض مسجد بردارد و در خارج مسجد وضو یا غسل بکند، این وضو و غسل چه حال دارد؟ و آب برداشتن از چاه مسجد چه حال دارد؟ هرگاه وضو و غسل به عمل بیاورد .و هر گاه آب از چاه مسجد بکشند و در خانه ببرند از برای خوردن و غیر خوردن و در گل کردن و عمارت کردن بفرمایند که اینها چه حال دارد؟ که اگر صحیح نباشد احتراز کنند.

جواب: در صورتی که غرض واقف معلوم باشد از بنای حوض وآب، باید موافقت غرض واقف کرد، در صورت جواز وعدم جواز که صحت وعدم صحت هم بر آن مترتب می شود. و در صورت جهالت حال، هر گاه ضرری به حوض نمیرسد وباب وقف که شاهد حال

نهضت ترجمه
Translation Movement

مسلمین عدم رضای به آن نباشد، ظاهر این است که جایز باشد در غسل جنابت .وچون مکث در این مساجد از برای جنب حرام است و همچنین ازاله نجاست که منشأ تنجس مسجد شود بر فرض جواز آن، غالبا در صورتی می شود که در بیرون ازاله نجاست کرده باشد و به عنوان عبور و مرور از بیرون بدون درنگی برود و بدون درنگ در حوض بیفتد، هر چند در آن فرو رفتن در آب هم اشکال هست هرگاه صادق آید بر آن که درنگ است و عبور نیست. و به هر حال البته ترك آن اولی و احوط است و اظهر صحت غسل است، هر چند خالی از اشکال نیست، خصوصا در صورت ازاله نجاست که به سبب مظنه کراهت مسلمین و تضرر ایشان مظنه غصب هست که منشأ بطلان می شود. و اما حوض بیرون مسجد در آن اینقدر اشکال نیست. و آب حوض مسجد را برداشتن و سردن صورتی ندارد هرگاه آن آبی است که واقف از برای حوض قرار داده، بلی هر گاه آب را دیگری از خارج بیاورد و در حوض کند واز حال او

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

معلوم باشد که راضی است به این معنی باکی نیست و آب از چاه وقف مسجد بردن از برای شرب وتوضی وغسل ظاهرا جایز است مگر با حصول ضرر و کراهت مسلمین از این معنی و اما برای گل کاری و غیر آن جایز نیست.

۱۸- سوال: هر گاه ناخن دست وپا بلند شده باشد به نوعی که چرك سیاه در تحت آنها به هم رسد وآن چرك نمایان باشد منشأ بطلان وضو وغسل می شود یا نه؟

جواب: هر گاه چرك ظاهر را گرفته و مانع از وصول آب است صحیح نیست و هرگاه در زیر ناخن است که از بواطن محسوب است صحیح است.

۱۹- سوال: آبی که از جایی عبور نمود و بعد از قطع آب مکان گودی که در آنجا ممر بود قدری آب در آنجا مانده است و باز آب به آنجا میآمده است، لکن بسیار قلیل که بعد از دقت، مفهوم میشده است که میآید و از تحت آن معلوم نبوده است بیرون رفتن آن وکسی در آن غسل کرده و بعد از فراغ در میان آب فضله دیده است که جعل (۱) به آنجا

---

۱ - جعل - به ضم اول وفتح دوم -: سرگین غلطان: نام حشره است .

آورده بوده است ومضمحل شده، آیا آن غسل صحیح است؟ آیا آن آب نجس است یا نه؟

جواب: هر گاه متصل است به اصل نهر هر چند به اقل مسمای جریان باشد بلکه هر چند جاری هم نباشد داخل آب جاری است وحکم آن حکم آب جاری است و به ملاقات نجاست نجس نمی شود الا به تغیر احد اوصاف به نجاست، وغسل در آن صحیح است.

۲۰ - سوال: پنیری که در میان کوزه و بستو (۱) با آب میباشد وموش در میان آن آب و کوزه فضله انداخته و نجس شده است، اگر آن پنیر را در میان سبدی گذاشته در میان آب جاری نگاه داری که آب بگذرد طاهر می شود یا نه؟

جواب: بلی هر گاه آن قدر در میان آب نگاه داری که آب نفوذ کند به هر جایی که آب نجس به آن نفوذ کرده پاك می شود .

۲۱ - سوال: خیك ماست که پر از ماست باشد و در میان ظرفی است و آب میاندازد به بیرون که به اندك زمانی آن ماست نرم سفت می شود، هرگاه آن آب که در ظرف است نجس شود به جهت بول صبی یا افتادن فضله موش وغیره، آیا ضرری به ماست که در اندرون آن خیك است میرسد یا نه؟ چون اتصالی هست میان این آب و رطوبت اندرون خیك.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: ظاهر این است که هر گاه آن خیك را میان نهر جاری یا کر بگذاری تا تطهیر به عمل آید پاك می شود و حکم به نجاست ماست نمی شود، بلکه به آب قلیل هم میتوان تطهیر کرد.

۲۲- سوال: کشك را در جایی به آفتاب ریخته وخشك یا نیم خشك شده وآن را جمع نموده‌اند میبینند که سگی بر روی آن کشك قرار گرفته و کشك میخورد و بعد از گریختن، چند دانه کشك زده شده وچند دانه خورده شده وخرده‌های آن در میان کشکها فرو رفته، آیا بعد از وضع شکسته‌ها و خرده‌ها مابقی را به آب تطهیر کنند یا تطهیر نمی خواهد؟

---

۱ - بستو: ظرف سفالین یا چوبین.

جواب: تا علم به ملاقات سایر کشکها به رطوبت، به هم نرسد همه پاك است وآن کشکهای نیم خورده را هم تطهیر میتوان کرد و احتیاجی هم به خاك مالیدن نیست .

۲۳ -سوال: کسی به حمام برود و مزد حمامی را ندهد و زنان این ولایت را تعارف است که نان به مزد حمامی میدهند. هر گاه پنهان بروند و نان ندهند، آیا منشأ بطلان غسل و نماز است یا آن که غسل و نماز صحیح و مشغول الذمه آن تنخواه است؟

جواب: هر گاه قصد او، این است که مزد ندهد و غسل کند ظاهرا داخل طهارت به آب مغصوب است وصحیح نیست.

۲٤- سوال: غاسل هر گاه فوطه یا ساتر عورتی به غیر فوطه نداشته باشد در حین غسل کردن و ناظر محرمی باشد غسل او باطل است، به چه علت است؟

جواب: هر چند ستر عورت واجب است وترك آن حرام، ولکن غسل صحیح است .ما نگفتیم غسل باطل است تا علت آن را بگوییم.

۲۵- سوال: مسح پا را میتوان از سر هر انگشت گرفت ومسح نمود، یا آن که از سر انگشت بزرگ باید گرفت؟

جواب: هر یك باشد خوب است واحوط استیعاب تمام پشت پاست.

۲٦- سوال: صاحب نفاس هر گاه یقین داند که مدتش از ده میگذرد او را استظهار باید یا مدت عادت حیض را نفاس قرار میدهد و زیاده از عادت را استحاضه قرار میدهد و مستحاضه هر گاه متنفله نباشد ودر سحر غسل کند وبعد از صبح خون بیند یا بعد از غسل سحری چه حکم دارد؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: نمیدانم این علم ویقین از کجا برای او به هم میرسد؟ مگر معصومی خبر به او بدهد! در آن صورت استظهار نمی باشد وهمان ایام عادت حیض خود را اکثر نفاس قرار میدهد وباقی را عمل استحاضه می کند و هر گاه یقین ندارد چنانکه غالب این است. در این صورت ایام عادت را نفاس میشمرد وبعد از آن استظهار می کند تا ده روز، اگر در روز دهم منقطع شد تمام نفاس است والا همان ایام عادت نفاس است وباقی استحاضه است،

چنانکه در حیض می کند واما سؤال از این غسلهای مستحاضه، پس آنها اعتباری ندارد (۱).

۲۷- سوال: با وجود زنان، میت زن را زوج او یا ولدش یا یکی از سایر محارم میتوانند غسل داد، بی دقت وراء پیراهن، یا آن که رجحان در غسل دادن زنان است؟

جواب: اقوی این است که زن وشوهر، هر یك دیگری را میتوانند غسل داد، هر چند برهنه ومکشوب العوره باشد وافضل این است که جامه بر روی او بیندازد واز پشت جامه غسل بدهد وتاکید در ستر عورت بیشتر است. واما محارم: پس اکثر علما بر آنند که هر گاه مماثلی نباشد غسل میتوانند داد از ورای ثیاب وجمعی قائلند که با وجود مماثل هم میتوانند غسل داد، هر چند برهنه باشد به شرط ستر عورت و این قول قوی است و احوط قول اول است.

۲۸- سوال: اطفالی که به حد تکلیف نرسیده‌اند هم، حنوط به کافور واجب است یا نه؟

جواب: بلی واجب است .

۲۹ -سوال: فوطه که بر میت بسته است آب غسلها بر روی او جاری می شود. آیا مجزی است از بدن وهمان فوطه به جای بدن است؟ چه صورت دارد؟

جواب: بلی هر گاه آب به بدن میت میرسد وفوطه مانع از جریان آب به بدن میت نیست مجزی است از غسل وتطهیر بدن میت. واین فوطه هم به تبعیت بدن پاك می شود و بهتر این است که در وقت خلاص شدن، آن را بفشارند تا غساله آن بیرون رود.

۳۰- سوال: هر گاه مسلمی پوستی از نصاری بخرد وبرای مسلمی بفرستد چه حکم دارد؟

جواب: ظاهر، حلیت است، چون فعل مسلم محمول بر صحت است وگاه هست که از برای او علم حاصل بوده است به این که آن پوست حلال بوده است وذابح آن مسلم بوده واز سوق مسلم به آن نصاری منتقل شده، بلی اگر علم به هم رسد که آن مشتری پوست را از

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۱ - این سؤال وجواب در آغاز کتاب آمده ودر اینجا تکرار شده است وچون در اینجا بوسیله دو جمله اخیر پاسخ کاملتری داده شده از حذف آن صرفنظر شد .

نصاری خرید در حالی که عالم بود که ذابح، کافر بوده یا جاهل بود به حقیقت حال و از او خرید، در آنجا اصل حرمت است و استعمال آن جایز نیست. خلاصه معیار در اینجا، ید مسلم است وآن را باید معتبر دانست وصحیح انست تا علم به خلاف آن به هم رسد وبه خریدن از کافر، علم به حرمت به هم نمیرسد.

۳۱- سوال: زنی مظنه دارد که در این ماه، پنجاه سال او تمام باشد، اما یقین ندارد، آیا بنای عادت خود را به حیض بگذارد یا استحاضه؟

جواب: بنا را بر حیض بگذارد تا یقین حاصل شود به تمام شدن پنجاه (در غیر قرشی) وحصول یأس.

۳۲- سوال: آیا غساله که غیر از آب استنجای مستثنی است نجس است یا نه؟ وبر فرض نجاست آیا آن قطره‌ای که بعد از غسله آخر در عضو مغسول میماند نجس است و بعد از ازاله آن قطره آن عضو محکوم به طهارت است؟ یا اینکه آن قطرات نجس نیست وبعد از آنکه مرتبه آخر آب را بر عضو جاری ساخت آن عضو محکوم به طهارت است وآن قطرات به جامه یا سایر اعضا برسد ضرری ندارد؟

جواب: هر چند دلیل نجاست غساله در نظر حقیر تمام نیست ولکه به سبب شهرت و بعضی مؤیدات، احتیاط تمام، می کنم وبنابر قول به نجاست ظاهر این است که آن قطره که بر عضو انسان مثل دست یا پا، یا در مثل الواح از تخته وسنگ وغیره می ماند نجس نیست به جهت آن که همان آبی که بر کف دست نجس مثلا میریزی از برای تطهیر، اگر چه قایل شویم که به محض ورود نجس می شود ولکن به حکم شارع همان قلیل آب نجس که میغلطد بر عضو وجاری می شود تا از عضو منفصل می شود تطهیر به عمل میآید و آن آب بعد از آن که میریزد دیگر آن، داخل مطهر، نیست هر چند از استمرار منقطع نشود. پس غساله حقیقی پیش از باقی ماندن آن قطره بیرون رفته است واین آب زاید بر مطهر، است واگر فرض کنیم که بعینه همان قطره است که از اول عضو جاری شد تا به آخر رسید ودر آنجا معلق ماند بلا شك آن غساله است وتا جدا نشود عضو پاك نمی شود و توهم اینکه هر جزوی از آن قطره، مطهر جزوی از عضو است هم بر فرضی که ممکن باشد

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

تجديد هر يك از اجزای مطهر واجزای عضو هم نفعی ندارد به سبب آنكه جزو آخر مطهر كه تطهير جزو آخر عضو را می كند باز مادامی كه از آن جزو آخر جدا نشود پاك نمی شود. با وجود آن كه فرض در صورتی تحقق میپذيرد (بر فرض امكان) كه عضو را سراشيب بگيری وقطره را از بالا جاری كنی، اما در صورتی كه عضو را مستوی بگيری وقطره را در ميان آن بريزی كه به همه طرف جاری شود واز يك طرف كج كنی كه جدا شود باز همان محذور لازم ميآيد، يعنی نجس شدن مطهر ومطهر شدن نجس وعدم انفصال غساله. وبه هر حال در صورتی كه معلوم باشد كه آن قطره معلق، تمام مطهر است يا جزء مطهر، است تا جدا نشود پاك نمی شود. و هم چنين در صورتی كه شك داشته باشد. اما در صورتی كه علم حاصل شده است كه قبل از آن قطره، به قدر تطهير واستيلاء تمام عضو، آب جاری شده وجدا شده، الحال اين قطره معلق وتتمه آنچه در عضو مانده تمام پاك است. واز آنچه گفتيم حكم تطهير ثوب كه جدا شدن غساله آن محتاج به عصر است معلوم می شود كه مادامی كه نفس مطهر به سبب عصر از ثوب جدا نشده بر نجاست خود باقی است وبعد جدا شدن به عصر پاك می شود وآن بقيه كه بعد از عصر متعارف به جا ميماند معفو است به جهت نفی عسر وحرج واجماع .چنانكه (بقيه رطوبتی كه در موضع آن قطره در صورت تطهير) در عضو بدن معفو است .

۳۳- سوال: آيا ظاهر دماغ يا دهن را بعد از ازاله عين نجاست، تطهير ممكن است بعد از اين كه آب را در مشت كند چند دفعه آن موضع نجس را در آن آب مشت فرو برد (و همچنين باطن دهن را هر گاه چيزی در رخنه دندان باشد) يا آن كه لابد است از اجرای آب در آن مواضع؟ -؟

جواب: اظهر اين است كه كافی است كه به قدر احتياج (بعد از ازاله عين) در آب مشت فرو برد، يعنی با ملاحظه دفعات به سبب تفاوت نجاسات وبهتر آن است كه آب را به اعانت كف دست، مماس موضع كند وآب را بر آن جاری كند وغساله را جدا كند وبهتر از آن، اين است كه آب را به عنوان صب بر آن وارد كند وبريزد، مثل آن كه از ظرف ميريزد. و

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IRS

باطن دهان را (بعد از زوال عين از برای تطهير بقايايی كه در بن دندان باشد از غذا ومثل آن) به مضمضه كردن تطهير می توان كرد، لا اقل دو دفعه مضمضه كند وبريزد.

۳٤- سوال: در هر يك از اعضای ثلاثه غسلی وضو وغسل، آب را كه از طرف اعلی ميريزد ودست ميكشد بايد مجموع اجزاء طرف اعلی اثر نموده بعد الاسفل فالاسفل تا به انتها و هر گاه همچه باشد در وضو بعد از ريختن آب بر مرفق وكشيدن دست تا سر انگشتان، طرف ديگر بالای دست مغسول، گاه است كه خشك ميماند .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: ابتدا به اعلی، در غسل واجب نیست بلکه مستحب است واما در اعضای وضو که شستن آنها واجب است ابتدا کردن به اعلی، واجب است واظهر در نزد حقیر این است که واجب است شستن اعلای هر جزوی از اجزای عضا، قبل اسفل همان جزء، نه این که واجب باشد که مجموع اعلای عضو قبل از مجموع اسفل آن شسته شود. مثلا آب را که بر رو میریزد طرف راست رو را، هر گاه اول دست بمالد از بالا وبشوید تا به ذقن وبعد طرف چپ را به همین نحو صحیح است واینکه طرف پایین جانب راست رو، قبل از طرف بالای جانب چپ شسته شود ضرر ندارد و هم چنین دستها که هر گاه از مرفق آب ریخت ویك طرف دست راست تا سر انگشتان وبعد طرف دیگر را شست تا سر انگشتان ضرر ندارد. واینکه نوشته‌اند که آب تمام می شود وآن طرف خشك می شود بی معنی است به جهت آن که اگر دست تری دارد واز تری آن طرف به این طرف میتوان آورد که غسل متحقق شود، به همان اکتفا می کند واگر وفا نمی کند یك غرفه دیگر آب بردارد تا غسل تمام شود مگر آن که مراد او همان عدم تحقق غسل اعلی، باشد قبل از اسفل و هم چنین است کلام در ترتیب مستحبی غسل.

۳۵- سوال: مستوضی هر گاه مشغول شستن دست چپ بوده، برخاسته سه چهار قدم یا بیشتر برود تا تکیه به دیواری یا درختی بنماید چه صورت دارد یا جوراب بکند؟ -؟

جواب: هیچ کدام آنها ضرر ندارد، همین که موالات عرفی برجاست یعنی در عرف اهل شرع و دین نمی گویند که این شخص دست برداشت از وضو وجفان جمیع اعضای

نهضت ترجمه
Translation Movement

سابقه هم به عمل نمیآید، وضو صحیح است.

۳۶- سوال: در تطهیر اعضای ذیحس در شب یا در جای تاریك که احساس به بصر ممکن نیست احساس همان عضو به وصول آب کافی است یا نه؟ مثلا در طهارت از بول در صورت مفروضه باید انگشت بر مخرج گذاشت و آب ریخت یا نه و بر فرض گذاشتن چه فرق است میان انگشت و موضع خاص در احساس و همچنین اعضای غیر ذیحس وجامه وظرف.

جواب: ظاهر این است که احساس همان عضو کافی است وضرور نیست که به دست وانگشت آب را برساند وعمده اشکال در این مسئله این است که یقین به نجاست حاصل شده ودر تاریکی به مجرد آب ریختن یقین به وصول آب به جمیع اعضاء نمی شود غالبا، خصوصا در عضوی که حس ندارد مثل ظرف وجامه وتحقیق در جواب این است که مطهر شرعی شستن موضع است ودر شستن موضع رجوع به عرف می شود وکسی که در تاریکی آب را بر عضو جاری می کند عرفا صادق است که عضو را شست. یقینا هر چند یقین به رسیدن به جمیع اجزاء حاصل نشود. ومثل این است کلام در وضو وغسل، خصوصا

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

در غسل ترتیبی که علم به وصول آب به جمیع اعضاء خصوصا پشت سر آدمی قریب به محال است، پس شستن عرفی که مشخص شد کافی است.

۳۷ – سوال: در طهارت از بول چقدر از آب باید باشد؟

جواب: اگر سؤال از استنجاء بول است اظهر این است که ازاله عین کند کافی است و احوط آن است که دو بار باشد .گاه هست که دو قطره کفایت کند و گاه هست بیشتر ضرور شود. سوراخ مخرج که گشاده است گاه است بول، تعدی به اطراف می کند بیشتر ضرور می شود و هرگاه تنگ باشد کمتر کافی است. وگاه هست مخرج بول، آلوده به جسم لغزنده باشد مثل " مدی " و غیر آن، آب بیشتر در کار است واگر سؤال از تطهیر بدن وجامه وغیر آن است تفصیل آن را در مرشد العوام ذکر کرده‌ام. به آنجا رجوع کنند و کاغذ شما هم بیش از این، جا ندارد.

۳۸- سوال: هرگاه بعد از ملاعبه و آمدن آب منی و تلویث حشفه، بول کند در

طهارت کذائی، ریختن آب کفایت می کند یا باید انگشت مالید تا لزوجت مذی هم زایل شود ودر صورت مفروضه، فرقی میان طهارت از بول مرد و زن هست یا نه؟ -؟- ؟.

جواب: بلی باید دست مالید تا آن عین لزج زایل شود، هر گاه بدون آن زایل نشود، و احتیاط تعدد در اینجا بیشتر است. اینها در صورتی است که با بقاء رطوبت مذی بول کند والا در وجوب ازاله آن اشکال است وفرقی ما بین مرد و زن نیست.

۳۹- سوال: آیا بر زنان هست که بعد از مجامعت وبول کردن، اندرون فرج را به انگشت یا نحو دیگر از منی مرد یا منی خود پاك کنند یا نه؟ و بر فرض لزوم یا عدم لزوم هر گاه بعد از غسل، چیزی بیاید باز غسل بکند یا نه و در صورت آمدن چیزی آیا فرقی میانه این که از زن نیز انزال شده باشد هست یا نه؟ - ؟ -؟؟

جواب: شستن اندرون فرج، واجب نیست، همان تطهیر ظاهر کافی است وبعد از غسل هر گاه منی مرد از فرج زن بیرون آید اعاده غسل در کار نیست. بلی هر گاه منی زن بیرون آید از فرج او غسل واجب می شود، هر چند انزال منی او هم در حال جماع بوده والحال بیرون آمد، و همچنین هر گاه منی زن مخلوط به منی مرد بیرون آید .و هر گاه شك دارد که آیا منی او هم بیرون آمده یا نه، غسل بر او لازم نیست، همان تطهیر عضو کند و نماز کند وتجدید وضو هم ضرور نیست.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

٤٠- سوال: آیا حاکم به وجوب غسل به غیبوبه حشفه حس آلتین است یا نه و هر گاه اختلاف میانه مرد و زن در این معنی به سبب قوه شبق یا ضعف قوه احساسیه احدهما به هم رسد قول کدامیك قوی است وفرقی میانه غیبوبه با التقاء ختانان چه باشد؟ -؟

جواب: حاکم به وجوب غسل، حصول علم به غایب شدن حشفه است، یعنی سر ذکر تا مقدار ختنه گاه در فرج زن خواه علم به احساس همان عضو حاصل شود یا به نگاه کردن یا به گذاشتن انگشت یا غیر آن. وبدون علم، غسل واجب نمی شود، هر چند مظنه حاصل شود، و در صورت اختلاف مرد و زن هر یك مکلفند به فهم خود: بر هر کدام که علم حاصل شود بر او واجب است و بر دیگری که علم برای او حاصل نشده واجب نیست وشهادت احدهما در حق دیگری کافی نیست و غیبوبه حشفه والتقاء ختانین یك معنی دارد وفرقی بینهما نیست .

---

[٢٣]

٤١- سوال: هر گاه آب مذی مرد و زن به رخت یا بدن دیگری برسد تطهیر لازم است یا نه؟ -؟

جواب: نجس نیست وتطهیر لازم نیست.

٤٢- سوال: هر گاه زن و مرد، زبان یا لب یکدیگر را بمکند، لب را از آب دهان همدیگر، تطهیر نمایند یا نه؟ و آب دهان همدیگر را فرو برند جایز است یا نه؟ -؟

جواب: آب دهان مرد و زن هر دو پاك است و مکیدن و خوردن آن از برای هر یك از آنها از لب و زبان و دهان دیگری جایز است و هیچ وجه کراهت و ناخوشی ندارد. چه جای نجاست ولزوم تطهیر؟!

٤٣ - سوال: هر گاه به اعتبار قبض بودن وجود در حال نعوظ از مخرج بول آبی به رنگ منی که اندك غلظت داشته باشد بیرون آید غسل دارد یا نه؟

جواب: این آب را " ودی " میگویند - به دال مهمله - وآن موجب غسل نیست، بلکه موجب وضو هم نیست .هر گاه بعد از استبراء واستنجاء بیاید. ودر وقت پاك است واحتیاج به تطهیر هم نیست.

٤٤- سوال: ته ابریق یا ظرف دیگر که در موضع نجس گذاشته شده، آیا به فرو بردن در آب کر یا جاری پاك می شود یا باید بعد از خشك شدن فرو برد؟

جواب: مثل آفتابه مس ومفرغ وامثال آن به مجرد فرو بردن در آب کر یا جاری با زوال عین نجاست پاك می شود و هم چنین مثل کوزه ولولیین هم هر گاه عین نجاست در آنها هیست ظاهر آن به فرو بردن در کر و جاری پاك می شود واما هرگاه نجاست در اعمال آن نفوذ کرده باشد وخواهی اعماق آن هم پاك شود باید آنقدر در آب بماند که آب برسد به هرجا که نجاست رسیده است و در این صورت خشکانیدن در اول بهتج است، اما وجوب آن معلوم نیست.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

٤٥- سوال: تنور نجس شده را (به سوزاندن آتش در آن پاك می شود یا) به آب تطهیر باید داد؟

جواب: به آتش پاك نمی شود، بلكه باید به آب، تطهیر كرد. آب را با آفتابه یا ابریق

بر آن جاری كنند سه مرتبه وغساله آن كه در ته تنور جمع می شود بعد از آن، گل را اگر خواهند بیرون بیاورند به نحوی كه به تنور بر نخورد.

٤٦- سوال: در بدن انسان، گویا بالذات دهنیه وچربی كه هست، خصوصا در حشفه به تطهیر و وضو و غسل مضر است یا نه؟

جواب: مضر نیست.

٤٧- سوال: هر گاه به جراحت كسی پیش از قطع شدن خون وتطهیر خون، خاكی یا دوایی بریزند وقت تطهیر ووضو وغسل هر گاه ازاله آن بدون جرح وخون آمدن ممكن نباشد آیا از بالای آن آب بریزد پاك می شود و وضو وغسل درست است یا باید جراحت را جدید نمود؟ -؟

جواب: هر گاه آن خاك یا دوا با خون، جوشیده و متداخل شده تطهیر آن صورتی ندارد. پس اگر ممكن باشد بدون جرحی ازاله آن در حمام یا آب گرم كه ضرری نرسد، ازاله كند و تطهیر كند و اگر ممكن نشود بدون ضرر، بر روی آن چیزی بچسباند كه پاك باشد وجبیره كند و هر گاه جبیره هم ممكن نباشد تیمم كند.

٤٨- سوال: هر گاه سوزنی مثلا یا خاری به بدن برخورد و به گوشت یا پوست فرو رود وآن را بیرون كشد. آیا سوراخ جای آن در حكم باطن است یا ظاهر كه باید به آنجا باز به سوزن آب غسل و وضو رابرساند، و هر گاه خار كذا در آنجا بشكند وقدری از آن در آنجا بماند بیرون آوردن لازم است یا نه؟

جواب: این سئوالات علامت وسواس است. امثال چنین سوراخها باطن وظاهری در آن معتبر نیست. همان ظاهر را بشوید كافی است و در آن كاوش نكند وبیرون آوردن خار ضرور نیست وبدون آن هم وضو وغسل صحیح است.

٤٩- سوال: هر گاه شخصی در جایی از بدنش كه به چشم دیده نمی شود مظنه جراحتی داشته ودست بر آن موضع گذاشته، خون آلود بیند یا اخبارش نمایند كه یقین به نجاست آن موضع به هم رساند، آیا یقین به قطع خون آن موضع به چه نحو به هم رساند؟ باز به دست گذاشتن وبی خون دیدن یا به اخباج یك طفلی یا یك زن یا بیشتر یا عدلین باید یا

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

مظنه قطع خون كفايت می كند، و همچنين هر گاه در روشنايی عدم قطع خون جراحت معلوم باشد، بعد تاريكی شب فرا رسد يا به جای تاريكی رود، آيا غلبه ظن كفايت در قطع خون مينمايد تا تطهير موضع كند يا نه و بر فرض كفايت غلبه ظن هر گاه بعد از تطهير و ادای نماز معلومش شود كه خون حين تطهير منقطع نبوده يا هيچ نداند كه كی آمده آيا موضع ملاقی رامع نماز تطهير واعاده نمايد يا به حمل اينكه شايد اين خون بعد از نماز آمده قرار می تواند داد؟...؟

جواب: در جايی كه علم به نجاست به هم رسيد بايد قطع به زوال آن حاصل شود، هر گاه به نحوی از انحاء علم برای او حاصل شد كه اشكالی نيست وبه محض سخن يك زن يا دو زن يا دو طفل نميتوان اكتفا كرد، بلكه به سخن يك مرد عادل هم، مگر با حصول جزم ودور نيست كه شهادت عدلين كافی باشد، وبه هر حال در زوال عين نجاست حصول جزم ضرور است و از اين جهت است كه جامه آلوده به منی را خود اين كس بشويد وبعد از خشك شده به سبب زيری جامه شك كند در زوال عين بايد ثانيا بشويد. واينكه در بعضی اخبار، امام (ع) امر كرد زنی را كه جامه خود را به مشق - كه گل سرخ است - رنگ كند (۱) نه از برای اين است كه علم به زوال خون شرط نيست، بلكه از برای اين است كه نفرتی كه در طبع حاصل می شود به سبب بقای رنگ نجاست رفع می شود. واينها كه گفتيم منافات ندارد با آن كه جايز است جامه نجس را به گازر بدهيم تطهير كند و قول او را اعتبار ميكنيم در تطهير، به جهت آن كه در آنجا دليل هست كه قول فعل مسلم محمول بر صحت است واز اخبار وطريقه علما عصرا بعد عصر ظاهر می شود كفايت اين، هر چند آن گازر عادل نباشد، در اينجا هم می گوييم هر گاه كسی سر او زخم شود و خون آيد وبه ديگری بگويد سر مرا تطهير كن و او تطهير كند اكتفا ميكنيم به قول او و فعل او در تطهير كه مشتمل بر زوال عين نجاست است .اينها در وقتی است كه ممكن باشد تحصيل علم به زوال عين، واما در صورت عدم امكان، مثل اين كه شب است يا آن شخص كور است پس در آنجا اين قدر ميمالد نجاست را كه

بخش ترجمه
Translation Movement
.IRS

۱: وسائل (باب: انه اهما يجب ازالة عين النجاسته دون اثرها) ج ۲ ص ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ - ح ۱ و ۳ و ٤

جزم كند به زوال آن، واگر ممكن نشود حصول جزم، به ظن نزديك به جزم اكتفا كند و اما اينكه در مثل خون زخم ممكن نيست جزم، به سبب احتمال خون تازه بيرون آمدن، پس اين ضرر ندارد به جهت اين كه مقصود، زوال عين سابق وتطهير آن است واصل عدم خروج خون تازه است، پس همان قدر كه جزم يا ظن نزديك به جزم حاصل شود بر زوال همان عين اول، آب را بر موضع جاری كند كافی است. واگر بعد

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جزم حاصل شود که آن خون رفع نشده بود باید ثانیا تطهیر کند. واما اگر احتمال میدهد که این خون تازه بیرون آمده است به تطهیر سابق ضرر ندارد. وطریق دانستن زوال عین در جایی که به چشم آن موضع را نمیتوان دید، این است که هر گاه مثلا سر او زخم است وخون آمده دست بر آن میمالد تا دیگر اثری ظاهر نشود به دست، واگر خواهد قلیلی پنبه بر آن موضع میگذارد و بر می دارد وملاحظه می کند.

۵۰- سوال: هر گاه روغنی یا پیه یا صابون نجس شده باشد هر یك از آنها را آب کرده در حوضی که به قدر کر یا زیاده بوده بر آب آن حوض ریخته شود به طریقی که هر جزو آن به آب ممزوج ومخلوط گشته، بعد از آن جمع آوری آن، از روی آب ممکن باشد والحالة هذه قابل تطهیر هست یا نه؟ ودیگر آنکه: خمیری هر گاه نجس شده باشد آن را در تنور خشك کرده، بعد از آن در آب گذارند تا آب به عمق آن رفته، پاك است یا نه؟

جواب: هر چند بعض علما تجویز کرده‌اند تطهیر روغن را به آب به این نحو مثل این که در خزینه حمامی که آب بسیار گرم دارد و بر هم زنند تا ممزوج شود وبعد از سرد شدن از روی آب بگیرند ولکن اظهر در نظر حقیر این است که پاك نمی شود و همچنین است صابون. ودر باب خمیر نجس، هر چند در حدیث صحیح وارد شده است که پاك نمی شود و باید دفن کرد (۱) و به پختن و نان کردن پاك نمی شود و قول شیخ به پاك شدن به سبب

۱: وسائل: ج ۱ ص ۱٤۷ باب حکم العجین بالماء النجس: ح ۲ .

نهضت ترجمه
Translation Movement

پختن به آتش ضعیف (۱) است، لکن این منافات ندارد به اینکه جایز باشد تطهیر آن در " آب کر " یا جاری، پس هر گاه خمیر نجسی که عین نجاست در آن نباشد هر گاه در تنور تاق شود یا خود خمیر در آفتاب خشك شود وبعد از آن بگذارند در میان کر یا جاری به قدری که بخیسد و از هم متفرق شود که آب به همه اعماق آن برسد ظاهر این است که پاك می شود (اما به آب قلیل نمیتوان تطهیر کرد) آن اصعب نیست از تطهیر گوشتی که در آب نجس جوشیده باشد به حدی که آب نجس در اعماق آن رفته باشد که آن قابل تطهیر هست.

۵۱- سوال: هر گاه طفلی به کنار تنور بول کند وبول او جاری شود بر دیوار تنور، آیا در این صورت تطهیر دیوار تنور ممکن است یا نه؟ ودر صورت امکان به چه طریق باید تطهیرکرد؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: بلی ممکن است به این طریق که با آفتابه یا ابریق، آب را جاری سازد بر آن به حدی که غساله آن از دیوار تنور منفصل شده، ته تنور برود تا سه مرتبه به این نحو نماید و هر گاه خواهد بعد گل ته تنور را بیرون آورد به نحوی که ملاقی تنور نشود.

۵۲- سوال: گل نجس، با به هم خوردن پاك می شود یا نه؟

جواب: نه، پاك نمی شود.

۵۳- سوال: غسل ووضو در مکان غصبی چه صورت دارد؟

جواب: اظهر صحت است هر چند فعل حرام کرده است واحوط آن است به این اکتفا نکند وحکم به بطلان نمی کنیم.

۵٤- سوال: گل نجس در ته آفتابه ولولیین به فرو بردن در آب کرو بیرون آوردن با بقای گل پاك است یا نه؟

جواب: هر گاه علم حاصل شود که آب جاری یا کر به اعماق آن ساری شده وبه جمیع

---

۱ - البته قول شیخ در صورت اطلاق مورد خدشه است نه در هر صورت زیرا در نظر آنان که آب چاه را قابل نجس شدن، میدانستند قول شیخ مستدل میباشد ومستندش حدیث ۱۷ باب البئر (وسائل: ج ۱ ص ۱۲۹) میباشد وحدیث ۱۸ نیز آتش را مطلقا مطهر میداند لیکن در سندش ضعف هست .

اجزای گل نجس وعین نجاست زایل شده پاك می شود والا فلا، بلی ممکن است حکم به طهارت روی گل که آب به آن رسیده، هر گاه آن گل مایع نباشد.

نهضت ترجمه
Translation Movement
IMS

۵۵- سوال: هر گاه کفش وپوستین در مساجد مسلمین که اکثر اوقات به عزم مهمانی وغیر آن در آنجا جمع میشوند عوض شود وصاحبش را نشناسیم پاك است یا نه؟

جواب: بلی ظاهر، طهارت است.

۵٦- سوال: جرمی که در زیر ناخنها میماند ونجس می شود به جاری کردن آب بر آن یا فرو بردن آن به آب کر یا جاری با ابقای آن پاك است یا نه؟

جواب: بلی به هر قدری که نجاست رسیده، آب که رسید پاك می شود وازاله آن بالمره شرط تطهیر نیست.

۵۷- سوال: حدیث " الارض یطهر بعضه بعضا (۱) " مضمونش را بین فرمایند.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: یعنی زمین پاك می كند بعض آن كه بر روی زمین است بعض دیگر آه را كه به ته كفش وقدم چسبیده است ونجس شده به سبب رطوبت نجاست. وتفسیر آخوند ملا محسن بسیار دور است ودر انظار فقها مهجور است.

۵۸- سوال: در زمستان در زمین رطب، هر گاه شخصی عبور (به زمین پاك ونجس هر دو، یا نجس تنها) نماید واز كفش یا چارق ترشح یا رطوبت به پا برسد حكم به نجاست میتوان كرد یا نه؟

جواب: هر گاه رطوبت از زمین نجس است البته نجس است واما هر گاه در نهر وزمین راه رفته ومحتمل باشد كه زیر كفش قبل از نجس شدن رطوبت داشته باشد یا بعد از نجس شدن وپاك شدن به راه رفتن، رطوبت داده باشد به پا، پاك است وتا یقین نشود به اینكه رطوبت نجس است كه به پا رسیده حكم به نجاست پا نمیتوان كرد واین مبتنی بر این است كه زمین رطوبت دار، حتی زمین گل شده را هم مطهر دانیم وآن دور نیست والا حرج عظیم لازم میآید.

۵۹- سوال: شخصی در پشت اتاق او، خلا واقع شده باشد ورطوبت آن به دیوار و

۱: وسائل ج ۲ ص ۱۰۴۷ باب طهارة باطن القدم. ح ۳ و ٤ و ۹ .

اندرون اتاق تاثیر بكند، آیا آن خاك كه در آن دیوار هست پاك است یا نه؟

جواب: خاكی كه رطوبت خلا به آن رسیده نجس است وهر گاه در سمت قبله است نماز كردن به آن سمت هم مكروه است.

۶۰- سوال: اقل آبی كه در آن غسل توان نمود چه قدر باید باشد؟

جواب: به قدری كه بر همه بدن آب جاری شود به اعانت دست. گاه است كه به بیست وپنج درم توان كرد.

۶۱- سوال: غسل جنابت قبل از دخول وقت نماز را به چه نیت باید كرد؟

جواب: به قد رفع جنابت قربة الی الله كافی است وبا آن، نماز واجب، میتوان كرد.

۶۲- سوال: اگر كسی پیش از غسل، علم قطعی یا شرعی داشته باشد به طهارت بدن و بر بیمانع بودن آن از وصول آب، ودر حینی كه میخواست غسل كند شك به هم رسانید در عروض نجاست ومانع، آیا حالت سابقه را مستصحب میتوان داشت یا نه؟

جواب: اما در طهارت محل، پس به استصحاب اكتفا میتوان كرد وشك در نجاست اعتبار ندارد واما در صورت شك در حصول مانع از وصول آب اعتماد به استصحاب مشكل است، چون معارض است به

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

استصحاب شغل به غسل ذمه واصالة عدم نفس غسل. بلی اگر بعد از وضو وغسل مانعی در بدن ببند وشك كند كه آیا قبل بوده یا بعد، اظهر این است كه بنا را بر صحت میگذارد، (هر چند در این میان معارضها موجودند) زیرا كه در اینجا فرقی هست كه آن ظاهر حال مسلم است كه فعل را بر وجه صحیح كرده، بلكه جزما فعلی كرده كه در آن وقت محكوم به صحت بوده، چون در خاطر او خطور نكرده بود قبل از غسل ووضو كه آیا مانعی وحایلی در بدن هست یا نه، واستصحاب حال عدم حایل چنان قوتی دارد كه عدم را در اذهان مجزوم به، میدانند وافعال مترتبه بر آن را به جا میآورند و اینگونه جزم كه بعضی آن را " اعتقاد مشهور " میخوانند وبعضی " علم عادی " میگویند نظر به تتبع احكام شرعیه حجت است، پس طهارتی كه به عمل آمده در آن حال محكوم به صحت است وبطلان آن محتاج است به دلیل. واما در صورت طریان شك قبل از طهارت، خصوصا با ظن به حصول مانع دیگر، نه

آن جزم باقی است ونه ظن چنانی كه با ظن حاصل از معارضات مقاومت كند، پس اكتفا كردن به مجرد استصحاب در آن، به غایت مشكل است. غایت این، تعارض استصحابین و تساقط آنهاست، وباقی میماند اصالة عدم صحت عبادت مشروط به آنها، به جهت عدم حصول علم به شرط وشك در شرط، موجب شك در مشروط است واز آنچه خواهد آمد در كتاب صلوة در مسئله بقای وقت به استصحاب، حقیقت این مسئله را میتوانی فهمید، دیگر حاجت به بیان نیست.

٦٣- سوال: هر گاه زنی طفلی از او متولد شود میتا وغسل مس میت نكرده، بلكه چندین دفعه رو داده، آیا صلوة وصیام او در این ایام فاسد است یا نه؟

جواب: ظاهر این است كه این را مس میت نمی گویند وغسلی از برای آن واجب نیست، مگر این كه بعد از خروج، عضوی از او به عضوی از آن میت برسد، اما اولا به جهت آن كه متبادر از مس میت مس ظاهر مكلف است به ظاهر یا باطن میت ورحم از جمله بواطن است كه مماس میت شده واما ثانیا پس به جهت آن كه در اینجا میت مس حی كرده است، چون مرور كرده در بدن او، نه این كه حی مس میت كرده باشد واز مكلف مسی به عمل نیامده وبه عبارة اخری یك حی كه ملاصق حی دیگر بوده، میت شده نه این كه حی، مباشر میت شده وتبادر از مس میت، معنی دوم است نه اول. بلی چون قوه دافعه حی باعث مباشرت اسافل رحم وباطن فرج شده، از این جهت باز ادعای مس میت میتوان كرد، پس عمده تكیه بر وجه اول است.

٦٤- سوال: وجوب غسل بر خنثی در چه وقت است وكیفیت غسل او چون است؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: کیفیت غسل خنثی وغیر خنثی تفاوتی ندارد واما وجوب غسل به سبب جنابت پس آن که خنثای واضح است، ملحق است به آنچه واضح است یعنی آنچه علامات، حکم به رجولیت می کند حکم مرد دارد وآنچه حکم به انوثیت می کند حکم زن دارد، زیرا که مراد از خنثی کسی است که هم آلت مردی دارد وهم آلت زنی، پس اگر حکم شود به مردی به سبب آن که بول او مثلا از آلت مردی میآید یا از هر دو میآید ولکن اول از آلت مردی میآید پس آن در حکم مرد است واگر به عکس است، زن است واگر علامات در او

مساوی باشند خنثای مشکل است. پس در مسئله جنابت هر گاه به سبب انزال، منی حاصل شود در خنثای واضح، حکم آن واضح است که اگر در صورت اول منی از مخرج مردی میآید لاغیر، حکم به جنابت می شود ودر ثانی هر گاه از مخرج زنی میآید چنین است. واما در خنثای مشکل، پس حکم به جنابت نمی شود مگر به خروج منی از هر دو مخرج وهر گاه از یکی بیرون آید جنب نیست، مگر اینکه معتاد باشد به خروج از آن یك مخرج وبنا بر قول علامه در نهایه که خروج منی را از غیر موضع خلقی موجب غسل میداند، در اینجا هم باید اعتیاد را اعتبار نکرد و هر گاه به سبب جماع کردن باشد، پس اگر مردی (با خنثای واضحی که حکم به رجولیت او شده باشد) ذکر خود را داخل بر دبر خنثی کند، آن خنثی جنس است وغسل بر او واجب است بنابر وجوب غسل در وطی در دبر، چنانکه اظهر واشهر است وهر گاه داخل کند در قبل او، در آن دو قول است. یکی وجوب غسل به سبب عموم التقاء ختانین ودوم عدم وجوب است به سبب این که محتمل است که آن خنثی مرد باشد وآن قبل، عضوی زاید باشد وعمومات التقاء ختانین منصرف می شود به افراد شایعه، واین از آن جمله نیست وشاید این قول اظهر باشد. وهر گاه دو خنثای مشکل هر یك ذکر خود را در قبل دیگری داخل کنند اظهر این است که بر هیچ یك غسل واجب نیست به همان دلیل که گذشت. واگر مردی یا خنثای واضحی ذکر خود را داخل کند در قبل خنثی وهمین خنثی هم ذکر خود را داخل کند در انثی آن خنثی جزما جنب است، زیرا که اگر قبل او قبل زن است در نفس الامر به سبب جماع مرد در آن جنب است واگر قبل او عضو زایدی است وذکر، ذکر مرد است به سبب جماع با زن، جنب است. واما آن مرد وزنی که با او جمع شده‌اند بر هیچیك غسل واجب نیست، زیرا که هر چند جنابت واقعیه در نفس الامر از برای یکی از آن دو تا جزما حاصل است ولکن چون بر هیچیك معلوم نیست بر هیچیك غسل لازم نیست. مثل آن که دو نفر در یك جامه شریك باشند ودر آن منی بینند وجزم کنند که از یکی از آنهاست وندانند که آن کدام یکی است .

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

٦٥- سوال: آیا وضوی ارتماسی صحیح است یا نه؟ وآیا فرو بردن اعضای وضو در آب، دفعتا کافی است یا نه؟ وفرقی میانه آب جاری وواقف هست یا نه؟

جواب: بلی، هر گاه نیت وضو کند وبه قصد وضو، روی خود را در آب فرو برد وبعد از آن، دست راست را، به این نحو که مرفق را اول داخل کند وبه آب فرو برد تا سر انگشتان، یا فرو برد وبه قصد شستن بالا کشد به نیت اینکه اول مرفق شسته شود تا سر انگشتان وبعد از آن دست چپ را به همین نحو لکن زیاد در آب نگاه ندارد که بعد از تمام شدن غسل، آب تازه بر آن صادق آید تا این که مسح عیب بکند و به هر حال، ملاحظه ترتیب باید کرد. پس اگر کسی مجموع رو ودستها را یك دفعه بشوید صحیح نیست. بلی هراگاه به قصد وضو، جمیع این اعضا را در زیر آب ساری نگاه دارد که دفعتا همه را آب فرو گیرد غسل وجه به عمل آمده واگر دفعه ثانیه باز چنین کند غسل دست راست به عمل آمده و اگر دفعه دیگر چنین کند غسل دست چپ به عمل آمده و مسح را باید به تری دست چپ کند، با ملاحظه این که مکث زیاد نکرده باشد در آب که آب جدید حاصل شاد و هر گاه دفعتا فرو برد در آب به قصد وضو، غسل رو به عمل آمده واگر دفعه ثانیه فرو برد به این نیت، غسل دست راست به عمل آمده واگر ثالثا فرو برد غسل دست چپ به عمل آمده و هر گاه در دفعه اولی که فرو رفت وغسل وجه به عمل آمد دست راست را اول بیرون بکشد به قصد وضو وبعد از آن دست چپ را، غسل همه اعضا به عمل آمده. و هر گاه در میان آب جاری که آب بر جمیع اعضا جاری می شود نیت کند که جریان اول از برای شستن رو باشد وبعد از آن برای دست راست وبعد از آن برای دست چپ با قصد ترتیب در اجزاء هر عضوی هم نیز کافی است وبه همان نیت ترتیب اکتفا می کند و این را " ترتیب حکمی " میگویند واز تحریر ظاهر می شود عدم اکتفا واولی اعتبار فعلیت ترتیب است. پس در این صورت هر گاه اعضا را حرکت بدهد به ترتیب به قصد وضو، کافی است ودر این صورت به آب دست راست هم مسح میتوان کرد به شرطی که مکث طولانی نکند وبه مجرد قصد وتحقق غسل عرفا دستها را وسر را بیرون بیاورد .

نهضت ترجمه
Translation Movement

وبدان که عمده در این باب، ملاحظه صدق غسل است با نیت وملاحظه ترتیب فعلی یا حکمی (بنا بر قول به آن) وملاحظه عدم اخلال به موالات وعدم مسح به آب جدید و فروع مسئله بسیار است. پس این اصول را باید در دست داشت وفروع را بر آن متفرع کرد. وبه هر حال: ظاهرا خلافی در اکتفای به وضوی ارتماسی في الجمله نباشد واشکالی هم نباشد، چنانکه از تذکره وتحریر وذکری وغیر اینها ظاهر می شود.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

٦٦- سوال: هر گاه کسی اعضای وضو را شسته باشد بدون قصد وضو، آیا جایز است که نیت وضو کند وبه همان آبی که در اعضای او است غسلات وضو را به عمل آورد، به این نحو که دست بمالد از رستنگاه مو، تا به ذقن و هم چنین از مرفق تا به سر انگشتان به نهجی که در وضو مقرر است یا نه؟

جواب: بلی ظاهر صحت وضو است هر گاه آنقدر آب در عضو است که مسمای غسل به عمل میآید وآب جاری می شود بر عضو.

٦٧- سوال: هر گاه کسی به آب نجس وضو بسازد یا غسل کند و نماز کند چه حکم دارد؟

جواب: هر گاه عالما عامدا کرده طهارت ونماز او باطل است وواجب است تطهیر بدن واعاده وضو وغسل ونماز، خواه وقت باشد یا نه و هر گاه عالم بود به نجاست وفراموش کرد مشهور در آن نیز وجوب اعاده طهارت ونماز هر دو است. ودلالت می کند بر آن موثقة (١) عمار ومرسله (٢) اسحاق بن عمار عن الصادق (ع) عن الرجل يجد في انائه فارة وقد توضا من ذلك مرارا وغسل منه ثيابه واغتسل منه وقد كانت الفارة متسلخة. فقال: ان كان رأها في الاناء قبل ان يغتسل اويتوضاء اويغسل ثيابه ثم فعل ذلك بعد ما رأها في الاناء فعليه ان يغسل ثيابه ويغسل كل ما اصابه ذلك الماء ويعيد الوضوء والصلوة. وان كان انما رأها بعد ما فرغ من ذلك وفعله فلا يغسل من الماء شيئا وليس عليه شئ لانه لا يعلم متى سقطت فيه. ثم قال: لعله ان يكون انما سقطت تلك الساعة التى راها. بلكه صحيحه (٣) على بن مهزيار نيز در

١و٢: وسائل: ج ١ ص ١٠٦ متن هر دو حديث، يكى است ٣: وسائل ج ٢ ص ١٠٦٣ باب :وجوب الاعادة...، ح ١.

نهضت ترجمه
Translation Movement

حکایت مکاتبه سلیمان بن راشد (١). واما هر گاه جاهل بود بر نجاست، پس ظاهر صدوقین و مفید وشهید در دروس وذکری وصریح علامه در مختلف وجوب اعاده است. وشیخ در مبسوط ونهایه وابن براج قائل به تفصیل شدهاند که هر گاه وقت باقی است نماز را اعاده می کند والا فلا. واین مذهب از ابن جنید نیز نقل شده .واما تطهیر بدن واعاده طهارت: پس آن لازم است بر همه این اقوال. وابن ادریس قائل شده به اینکه واجب نیست بر جاهل اعاده نماز وطهارت هیچکدام نه در وقت ونه در خارج آن، ولکن بعد ترجیح این قول تقویت قول مفید کرده و اظهر در نزد حقیر، وجود اعاده طهارت وصلوة است. ودلالت می کند بر آن اخباری که نهی شده است در آنها از وضوی به آب نجس هر چند قایل نباشیم به دلالت نهی بر فساد، زیرا که ظاهر آنها این است که مجزی نیست نه اینکه مراد مجرد حرمت باشد تا کسی بتواند منع کرد تعلق نهی را به جاهل، چون مکلف نیست یا دلالت نهی را بر فساد، خصوصا مثل

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

صحیحه ابو العباس در حکم کلب، از حضرت صادق (ع) که فرمود: رجس نجس لا تتوضا بفضله واصبب ذلك الماء (۲). چون مستفاد می شود از آن که علت منع همان نجاست است واین نسبت به جاهل و عالم یکسان است وآخر موثقه عمار سابقه هم دلالت دارد، چون تعلیل فرمود امام (ع) سقوط تطهیر واعاده طهارت وصلوة را در صورتی که پیش تر ندیده بود موش را در آن ظرف، به این که معلوم او نیست که چه وقت در آن ظرف افتاده است وفرمود که شاید بعد از استعمال افتاده باشد ونفرمود که چوننمی دانسته بر او چیزی نیست. هر چند که معلوم شود که پیش افتاده به سبب جهالت. واما دلیل قول به عدم اعاده طهارت وصلوة این است که هر چند که مسلم داریم که طهارت وصلوة نام طهارتی باشد که با آب طاهر به عمل آید والفاظ هم اسامی امور نفس الامری باشند، لکن در امتثال به امر نفس الامری، حصول ظن کافی است تا لازم نیاید

۱: با اینکه لفظ " راشد " در بعضی از متون آمده ولی " رشید " صحیح است مرحوم ربانی شیرازی نیز در تصحیح وسائل همین را انتخاب کرده است ۲: وسائل: ج ۱ ص ۱٦۳ باب نجاسة سؤر الکلب. ح ٤ - در مورد نام راوی " عباس " صحیح است .

عسر و حرج یا تکلیف ما لا یطاق. وبعد از حصول امتثال، اعاده وقضا محتاج به دلیل است. واینکه میگویند که شغل ذمه یقینی، مستدعی برائت ذمه یقینیه است دلیلی ندارد، چون اصل، برائت ذمه است ودلیلی براشتغال ذمه به غیر آنچه ظن حاصل شود به اشتغال به آن، نداریم. بلی تطهیر بدن واجب است، چون بالفعل یقین به نجاست است. وجواب آن این است که بلی چنین است ومادامی که خلاف مظنون حاصل نشده همانچه کرده کافی است ولکن بعد ظهور حال معلوم می شود که طهارت وصلوة نفس الامری، از او فوت شده خصوصا بنا بر آنکه الفاظ، نام عبادات صحیحه باشد. بلکه در صورتی که نام اعم باشد، چنانکه مختار ماست هم، آن که مطلوب شارع است جامع شرایط صحت است وثمره نزاع در مجهول الحال ظاهر می شود، مادامی که مجهول است در مثل جایی که کسی نذر کند که به مصلی چیزی بدهد، یا مثل این که بگویند هر کس نماز می کند حکم به اسلام او می شود وامثال اینها. پس هر گاه کاشف به عمل آید که طهارت وصلوة نفس الامری، به عمل نیامده صادق است بر او که نماز او فوت شده واخبار صحیحه که دلالت دارد بر این که هر کس از او نمازی فوت شود باید قضا کند شامل آن است وهر گاه قضا واجب شد اعاده هم واجب خواهد بود به طریق اولی، وبه سبب عدم قول به فصل. و اخباری که دلالت دارد بر این که هر گاه کسی نمازی بدون طهور کرده باشد باید قضا کند هم شامل آن است. ومنع اطلاق فوت نماز وطهارت در این صورت به سبب صدق امتثال، بسیار دور است.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

واما دلیل قول به تفصیل، پس در ظاهر چیزی در نظر نیست الا مقایسه به حال نجاست بدن وثوب، بنا بر قول به تفصیل در آنجا، واین قیاس است مع الفارق وتمسك به آن، راهی ندارد .

٦٨- سوال: هر گاه کسی ببیند که امام جماعت به آب نجس وضو ساخته به گمان طهارت یا به آب غصبی به گمان اباحت. به او میتوان اقتدا کرد یا نه؟

جواب: در صورت جهل به غصب، وضوی امام صحیح است وبا او میتوان نماز کرد. چون دلیل بطلان وضو به آب غصبی، یا اجتماع امر ونهی است چنانکه مشهور علمای ما

گفته‌اند. یا اجماعی است که سید در ناصریات (١) ادعا کرده و در صورت جهل به بودن آب مال غیر، نهی متعلق به مکلف نیست و همچنین ظاهر دعوی اجماع هم در غیر صورت علم به غصب، معلوم نیست. واما در صورت جهل به نجاست: پس جایز نیست اقتدا به او، چون مأموم علم دارد به بطلان وضوی او واینکه او، بی وضو نماز کرده هر چند قایل باشیم که بر خود امام، اعاده واجب نباشد بعد از ظهور حال، واین منافاتی ندارد با آن که هر گاه بر مأموم معلوم شود بعد از نماز که امام، بی طهارت بوده یا فاسق بوده یا کافر بوده، بر او اعاده لازم نیست.

٦٩- سوال: هر گاه زخمی در اعضایی باشد وآب، مضر آن نباشد ومی تواند رفع نجاست زخم ومواضع وصول آب را کرد وغسل کرد، لکن چون وقت تنگ است اگر به آن بپردازد نماز قضا می شود واگر چیزی بر آن زخم ببندد وجبیره کند نماز را به وقت می تواند کرد .آیا در این صورت جبیره کند وغسل کند یا تیمم کند؟

جواب: آنچه از ادله برمیآید این است که تیمم بدل اضطراری است از طهارت مائیه ووضو وغسل جبیره همان طهارت مائیه است نه بدل آن، وآن در وقتی است که تکلیف او مسح بر جبایر باشد ودر چنین جایی دلیل بر جواز آن نیست، بلکه هر گاه وقت تنگ است تیمم کند ونماز کند وبه عبارت اخری، شارع فرموده است که هر کس در بدن او تخته شکسته بسته باشد یا لته پیچیده بر جرحی یا قرحی باشد ونتواند آب به تحت آن رساند عمل جبیره کند، یعنی دست تر بر روی خون حایلها بمالد، نه این که هر کس را بالفعل میسر نباشد آب رساند به موضع زخم، باید تخته بر خود ببندد، یا کهنه بر خود بپیچد وعمل جبیره کند.

٧٠ - سوال: چون کسانی که قتل ایشان واجب می شود به سبب قصاص یا رجم یا

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

١: المسائل الناصريات: این کتاب حاوی حدود ٢٠٧ مسئله فقهی است که مرحوم سید مرتضی، آن را از کتاب " الفقه الناصر " تالیف ناصر کبیر، جد مادری خویش انتزاع کرده وبه صورت کتاب مستقلی در آورده است اصل کتاب در شهر آمل مازندران نوشته شده وخود نویسنده (حسن بن علی حسینی) نیز در آنجا شهید شده است ٣٠٤ ه ق .

غیر آن، باید که پیش از قتل، او را امر کرد که غسل کند مثل غسل مس میت وحنوط کند و کفن بپوشد وبعد از قتل، دیگر غسلی واجب نیست. پس هر گاه بعد از قتل کسی مس بدن او را نماید غسل مس میت بر او واجب است یا نه؟

جواب: واجب نیست نظر به ظواهر اخبار مثل روایت محمد بن مسلم: " مس المیت عند موته وبعد غسله لیس به باس (١) " و همچنین امر به غسل کردن به عنوان غسل میت ظاهر در ترتیب احکام غسل میت است بر او و این هم از جمله آنهاست و میتوان گفت که شکی نیست که موت انسان في الجمله موجب نجاست او می شود به نجاست خبیثه وحدیثه یعنی خباثت معنویه ودفع هر دو آنها به غسل میت می شود فی الجمله (قید فی الجمله از برای اخراج شهید است) و همچنین کسی که واجب القتل بوده و قبل از قتل، غسل کرده وبدون آه هم نجاست خبیثه باقی است که باید با ملاقات (در صورت رطوبت) تطهیر بدن کرد و هم غسل مس به سبب آن خباثت معنویه او، هر چند به رطوبت ملاقات نشود وچون در واجب امقتلی که غسل میت را بجا آورد دیگر غسل میت لازم نیست از برای او، پس معلوم می شود که آن دو علتی که مستلزم غسل میت بودند هر دو از او منتفی شده اند و به انتفاء علت، معلول هم منتفی می شود. پس تطهیر بدن ملاقی آن وغسل مس میت هر دو ساقط میشوند.

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IRS

٧١ - سوال: کسی که داخل شده در زیر آب، در حین بیرون آمدن، تخلیل عضو مینماید چه صورت دارد؟

جواب: اظهر در نظر حقیر این است که در غسل ارتماسی همین که نیت کرد وفرو رفت به آب، جزو اول بدن که به آب رسید، اول غسل است وجزو آخر که فرو رفت غسل تمام شده است، به شرطی که اعضا را متعاقب به دفعه عرفیه فرو برد که اگر یك جزو را بیرون گذاشته، آنچه سابق فرو رفته هم باطل می شود و در این بین که اول فرو رفتن است تا به آخر اجزاء، هر گاه عضوی به تخلیل باشد، تخلیل کند وهر چند بعد از فرو رفتن تمام اعضا باشد به شرطی که از دفعه عرفیه بیرون نرود .

١: وسائل: ج ٢ ص ٩٣١ - ٩٣٢ باب عدم وجوب...، ح ١.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۷۲- سوال: هر گاه آبی به قدر کر باشد نه زیاده وبعضی از آن یخ کند ونجاست به آن آب ملاقات نماید چه حکم دارد؟

جواب: به ملاقات نجاست، نجس می شود.

۷۳- سوال: مستحاضه که به هیچ وجه تمیز ما بین سه نوع خون نتواند کرد چه کند وبنا را بر چه نوع گذارد؟

جواب: بر فرضی که به هیچ وجه، او را ممکن نشود تشخیص انواع، بنا را بر قلیله میگذارد، هر گاه اشتباه میان هر سه قسم باشد. و بر متوسطه میگذارد، هر گاه اشتباه میان آن وکثیره باشد.

۷٤- سوال: هر گاه زن، دو ولد بزاید که یکی از آنها روز دهم که اکثر نفاس است اتفاق افتد ودر این صورت ده روز دیگر با ولد دوم خون ببیند باز مثل ده روز اول در حساب نفاس است یا نه؟

جواب: اکثر نفاس در مبتدئه ومضطربه ده روز است ودر ذات العاده مستقره، رجوع به عادت حیض خود می کند واعمال حیض را معمول میدارد ونفاس در ولادت هر یك جدا ومستقل است واحکام نفاس بر هر یك مترتب می شود وفاصله اقل طهر در آن معتبر نیست.

۷۵- سوال: صاحب نفاس، روز اول خون دید وندید تا سه روز، بعد دید تا پنجم و روزه گرفت وندید تا هفتم، چه کند؟

جواب: همه هفت روز در حکم نفاس است و روزه‌ای که گرفته قضا می کند و هر گاه بعد از هفتم هم ببیند تا ده روز وقطع شود، همه ده روز نفاس است واگر از ده تجاوز کند ایام عادت خود را نفاس حساب کند وزاید بر آنها را استحاضه.

۷٦- سوال: آیا زن مستحاضه کثیره که باید غسل نماید غسل کرده ونماز را به تعویق انداخت تا آن که حدثی واقع شد در این صورت باز غسل واجب است؟

جواب: هر گاه آن حدث از قبیل بول وغایط وریح است ظاهر این است که اعاده غسل

واجب نیست. بلکه همین (۱) وضو میسازد واگر از یك استحاضه است پس باید دانست که مستحاضه واجب است استظهار (یعنی به قدر مقدور، خود را محافظت) کند از بیرون آمدن خون به پنبه آغشتن وتعجیل کردن در نماز، پس هر گاه تقصیر نکرده در محافظت، است بر او واجب نیست اعاده غسل در کثیره ومتوسطه ونه وضو در قلیله. واگر تقصیر کرده در محافظت است بر او واجب است اعاده غسل در

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

غیر قلیله ووضو در قلیله وغیر آن. ووجوب سد کردن ومحافظت کردن در صورتی است که ضرری نرسد به سبب سد آن والا واجب نیست واعاده طهارت هم لازم نیست.

۷۷- سوال: هر گاه تیمم کردیم به جهت عذری وقبل از نماز علوق خاك را میتوان شست یا نه؟

جواب: شستن علوق خاك تیمم قبل از نماز ضرر ندارد. والله العالم.

۷۸- سوال: هر گاه کاسه چوبین وتخته حمام که بر روی آن نماز میگزارند کثیف شده باشد به محض داخل کردن در آب کر، پاك است یا نه؟

جواب: هر گاه عین نجاستی در آن نباشد که محتاج به دست مالیدن باشد به مجرد فرو بردن در آب کر، پاك می شود واگر عین باشد دست بمالد ودر آب فرو برد، واحوط آن است که دوباره در آب داخل کند.

۷۹- سوال: غساله میت نجس است یا نه؟

جواب: احوط اجتناب است. سه کف آب بریزد بر رو، یا دست ویك دفعه بشوید ضرر دارد یا نه؟

۸۰- سوال: آیا به خاك وآب غصبی تیمم ووضو میتوان ساخت یا نه؟

جواب: وضو به آب غصبی حرام وباطل است وهر چند تیمم به خاك غصبی حرام

۱: مراد از لفظ " همین " معنای انحصاری " فقط " یا " تنها " است. همانطور که در مقدمه کتاب گفته شد مرحوم میرزا این لفظ را وگاهی لفظ " همان " را بدین معنی بکار میبرد .

نهضت ترجمه
Translation Movement

است، بلکه بطلان نیز احوط است ودر صحرایی که ضرر به صاحب نرسد باکی نیست (۱) والله العالم.

۸۱- سوال: هر گاه در وضو، سه کف آب بریزد بر رو، یا دست ویك دافعه بشوید ضرر داجد یا نه؟

جواب: هر گاه هر یك از غرفه‌ها شستن تمام عضو به عمل نمیآید باکی نیست. آنچه حرام است سه بار شستن هر یك از رو، ودستهاست.

۸۲- سوال: با نجاست غیر مسری، داخل مسجد شدن چه صورت دارد؟

جواب: هر گاه آن نجاست به زمین میرسد داخل نکند، هر چند خشك باشد و هر گاه به زمین مسجد نمیرسد باکی نیست.

۸۳- سوال: فضله پرستوك، پاك است یا نه؟ وچون در مساجد، خانه می کند، خانه او را خراب میتوان کرد؟ وبچه او را میتوان کشت یا نه؟

جواب: فضله آن پاك است وخانه او را خراب نکنند ومراعات او را منظور داشته باشند.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

٨٤- سوال: غسل ترتیبی را در میان آب میتوان کرد، به این نحو که سر را بشوید و پای راست را از آب بیرون آورد وطرف راست را به آب فرو برد وطرف چپ را باز به طریق طرف راست معمول دارد و همچنین غسل صحیح است یا نه؟

جواب: اظهر صحت است وبهتر آن است که به طریق شایع متعارف بشوید، هر چند این هم صحیح است .

٨٥- سوال: تعارف هست که در بعضی اماکن، انگور را با آب و سرکه در ظرف نموده، آن را " حلالی " میگویند وبعد از گرم شدن هوا، خمر می شود وبعد از آن، سرکه می شود. بنا بر قول به نجاست خمر، آیا بعد از سرکه شدن، دلیل طهارت آن آب وسرکه قدیمی متنجس، چه چیز است؟

١: این از فتواهای استثنائی است زیرا پس از فرض تحقق " غصب " وشمول تعریف غصب ابراز چنین فتوائی جالب است .

جواب: از صورت سؤال ظاهر می شود که دلیل طهارت اصل آن خمر را دانسته‌اند و از دلیل طهارت آن آب وسرکه سؤال نموده‌اند. هر گاه دلیل طهارت خمر، یعنی آن عصیر خاص که خمر شد وبعد از آن سرکه شد ثابت شد طهارت آن آب وسرکه را لازم دارد، به جهت آن که محال است که این پاك شود وآن در نجاست باقی بماند. پس دلیل طهارت این، دلیل طهارت آن نیز هست. وبه هر حال اظهر در نظر حقیر، طهارت وحلیت آن " حلالی " است که بعد از خمریت، سرکه شده است. اما اولا پس به جهت عمومات حلیت سرکه وعمومات حلیت خمر مستحیل به سرکه واجماعات منقوله در آن، زیرا که اطلاق خمر بر این حلالی مذکور در کمال وضوح است به جهت استهلاك آب وسرکه در آن و همچنین اطلاق سرکه، بعد از سرکه شدن آن، بلکه اظهر این است که هر گاه اجسام جامده متمایزه هم در او بوده باشد، مثل نعناع و آهن وامثال آن که قبل از خمریت در آن بود و به نجاست خمر متنجس شده باشد او نیز ضرر ندارد .وتوهم استصحاب نجاست آن جسم متنجس که آن مستلزم نجاست مجموع مایع می شود مدفوع است به این که مفروض آن است که نجاستی حاصل نیست به غیر از نجاست خمری که قایم است به این مایع وبا آن جامد موجود در آن واینکه آن متنجس جامد، اثری است از همین نجاست خمریت وآن اثر در حال خمریت. ثانیا تأثیری مغایر خمریت در اصل مایع نمی کند که نجاست عرضی باشد غیر نجاست خمریت، چنانکه اگر قطره بولی در خمج چکیده باشد سرکه شدن، مطهر آن نتواند شد که در آنجا هم بگوییم که انقلاب به سرکه تطهیر این خمر نمی شود، به جهت آن که نجاست دیگر

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

هم در حال خمریت داست که سرکه شدن مزید آن نمی شود که آن عبارات از اثری است که از جسم جامد به آن رسیده است. واگر بگویی بلی چنین است، لیکن در اینجا دو دلیل است که مقتضای یکی طهارت خمر است که آن استحاله به سرکه است به جهت عمومات واجماعات ودوم استصحاب نجاست آن جسم جامد، پس بعد از قبول خمر طهارت را، از راه استحاله به سرکه، نجس

شود. واگر فرض تعارض استصحابین کنی که بعد از طهارت خمر، آن جامد بر نجاست خود باقی است واین سرکه بر طهارت. پس آن خود بر فرض صحت نفعی به سائل نخواهد داشت. وثانیا منع میکنیم نجس شدن این سرکه را به نجاست آن جامد به جهت آن که دلیل نجس شدن آب مضاف " اجماع " است بسیطا ومرکبا لا غیر (به انضمام بعضی اخبار خاصه به بعضی افراد) وآن در خود ما نحن فیه ممنوع است، بلکه ظاهر این است که عدم نجاست اجماعی باشد، چنانکه از کلام شهید ثانی در مسالك ظاهر می شود که در مسألة عصیر عنبی گفته است: " ولا یقدح فیه نجاسة الاجسام الموضوعة فیه قبل ذهاب الثلثین کما یطهر ما فیه من الاجسام بعد انقلابه من الخمریة الی الخلیته عندنا " واما ثالثا پس می گوییم که غایت امر، آن است که نسبت ما بین اعتبارات واجماعات داله بر حلیت خمر به استحاله ودلیل دال بر تنجس مایع به ملاقات متنجس، عموم من وجه باشد، پس محتاجیم به مرجح. وشبهه نیست در اینکه عمومات مذکوره اقوی است به جهت وضوح اینها وخفای عموم دلیل آن بر وجهی که شامل ما نحن فیه باشد. واعتضاد عمومات به اصل وعمل اصحاب ونفی عسر وحرج وغیر آن ومقرون بودن دلیل متنجس به مهجوریت وعسر وحرج. واما رابعا پس دلالت می کند بر این، آنچه دلالت می کند بر حلیت عصیر که قبل از غلیان یا بعد آن اجسام طاهره در آن گذارند مانند نشاسته وگردو و بادام و غیر آن که بعد ذهاب ثلثین، آنها نیز پاك شوند، چنانکه مشهور بین علماست وظاهر بعضی، دعوی اجماع است بر آن و قویه (١) عنبثه بن خالد، بر آن دلالت دارد علاوه بر عمومات وسایر ادله که استقصای آن را در کتاب مناهج ذکر کرده‌ام. و همچنین آنچه دلالت می کند بر حلیت خمر به علاج. یعنی خواه به جامد وخواه به مایع مستهلك یا غیره و وجه دلالت از باب تنبیه است و تنقیح مناط، که در ادله اشاره است به علت، وآن در ما نحن فیه موجود است .

١: یعنی روایت قویه - حدیث قوی .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

٨٦ - سوال: ظرفی را سرکه میاندازند وبعد از غلیان وحرمت، قدری از آن انگور را بر میدارند که پایین برود وقدری از آن ظرف، خالی میماند. آیا بعد از سرکه شدن همه آن ظرف پاك می شود یا نه؟

جواب: بلی ظاهر طهارت است.

٨٧- سوال: آیا " حلالی " کذائی (١) هر گاه بیرسیدن آتش، از گرمی هوا به جوش آید هنوز خمر نشده غلال است یا نه؟

جواب: هر گاه معلوم شود که آب انگور از انگور در آمده است وبا آب وسرکه ممزوج شده وبه جوش آید یا دانه های انگور به جوش آید اظهر نجاست وحرمت است واگر اینها هیچیك معلوم نباشد ومحتمل باشد که همان آب وسرکه تنها به جوش آمده باکی نیست، ولکن ظاهر آن است که آب وسرکه به تنهایی به خودی خود به جوش نمیآید.

٨٨- سوال: هر گاه جای حمام نجس شود به مجرد آب ریختن پاك می شود یا نه؟

جواب: هر گاه مثل سنگ یا قیر یا آجر باشد وآب جاری باشد وغساله آن بیرون رود وشرایط تطهیر به عمل آید پاك می شود.

٨٩- سوال: اهل ذمی ظرف مسلمان را با قلع سفید گری بکند، پاك است یا نجس؟

جواب: مادامی که علم به هم نرسانیده است که با رطوبت به آن ملاقات کرده است پاك است، ولیکن بسیار بعید است واحتیاط آن است که بعد از سفید کردن تطهیر کنند و بعد تطهیر استعمال آن ضرر ندارد.

٩٠- سوال: حد مطهر بودن زمین کدام است؟ فرش وسنگ وآجر مطهرات است یا نه؟ وگل در زمستان مطهر است یا نه؟ وآلودگی گل در روی برف کافی است برای تطهیر یا نه؟ و زمین چه چیزها را پاك می کند؟ فرقی ما بین نجاسات تر و خشك آنها هست یا نه؟ و جرم دار وبی جرم آن فرقی دارد یا نه؟

جواب: زمین پاك می کند کف پا وته کفش وچکمه وگیوه وامثال اینها را، نه مثل

١: اشاره به مسألة بالاتر است .

جوراب دلاق (١) وغیره را، واما عصا وته نیزه پس آن پاك نمی شود و در زمین که خاك باشد و خشك باشد و پاك باشد هیچ اشکالی نیست که به مجرد راه رفتن یا مالیدن پا بر آن، به حدی که اثر نجاست از او زایل شود پاك می شود و اثر نجاست در بول معلوم نمی شود رفتن آن، مگر به خشك شدن، بلکه هر گاه آنقدر راه رود بر روی زمین نمدار که بقای تری بول معلوم نباشد کافی است، هر چند در کف پا،

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

نم باقی باشد که معلوم نباشد که از بول باقی مانده، یا از زمین پس همان قدر که مظنه حاصل شود که اگر زمین خشك میبود اثر تری بول رفع شده بود در زمین نمدار راه رفتن وپای مالیدن کافی است و همچنین است حال اثر تری غایط وغیر آن بعد از زوال عین. وسنگ فرش وآجر، خالی از اشکال نیست هر چند دور نیست که در صورت فرش به سنگریزه، بلکه مطلق سنگ هم اکتفا توان کرد وآلودگی گل در روی برف کافی نیست از برای تطهیر وغباری که در روی آجر باشد یا مثل آن کافی واشکالی نیست، واما مطهر بودن گل، پس آن مشکل است واگر قایل نشویم به مطهر بدون در فصل زمستان حرج عظیم لازم میآید دور نیست که حکم به طهارت توان کرد وشبهه که در آن کار را مشکل می کند این است که مثلا هر گاه ته کفش یا ته پا، در میان بول گذاشته شود یا غیر آن را از آنجا بر روی گل بگذارد واین رطوبت بول ونجاست برطرف نمی شود وبر هر گلی که میگذارد آن را هم نجس می کند ودفع این به همان می شود که سابق گفتیم که همان قدر راه رفتن که اگر زمین خشك بود رطوبت را زایل کرده بود کافی باشد ودر آنجا اکتفا به همان قدر بشود که علم به بقای تری نجاست باقی نماند، اگر علم به زوال آن هم حاصل نشود باید که زمین نمناك هم مطهر بول وامثال آن نشود وآن خلاف مقتضای اطلاقات فتاوی واخبار است. وبعضی اخبار که اشعار دارد به اشتراط خشکی زمین، دلالت واضحی ندارد وظاهرا کسی به آن عمل نکرده وتوهم اینکه خود گل نجس می شود چگونه چیز دیگر را پاك

۱: دلاق: پارچه باریکی که به ساق پا میپیچانند وهنوز هم در سربازخانه‌ها مرسوم است. اصل این واژه ترکی است .

نهضت ترجمه
Translation Movement

می کند، به غایت ضعیف است واین از باب تطهیر به آب قلیل است و منافاتی ما بین نجس شدن وتطهیر غیر نیست، والا باید که خاك خشك هم مطهر نباشد در صورت تری نجاست. وظاهر این است که فرقی ما بین تر و خشك نیست، هر چند بی جرم باشد ودر بی جرم مثل بول خشك به همان قدر راه رود که اگر تری میبود زایل میشد.

۹۱- سوال: اهل کتاب، آیا طاهرند یا غیر طاهر؟ تفصیل نموده، نقل قول علمای عظام بنمایید وعلاوه بر این، رأی جناب سامی را بیان فرمایند.

جواب: معروف از مذهب اصحاب ما نجاست اهل کتاب است و همچنین مجوس، و اقوی در نزد حقیر همین است .جمعی از علمای ما، دعوی اجماع شیعه کرده‌اند بر نجاست آنها، وآیه شریفه قرآن، یعنی " انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام " واحادیث بسیار هم دلالت دارد بر آن، وابن جنید

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

وابن عقیل از قدمای اصحاب نقل کرده‌اند به آیه شریفه " وطعام الذین اوتو الکتاب حل لهم " نیز دلالت ندارد بر مذهب ایشان به جهت آنکه اکثر اهل لغت و اهل حدیث سنیان ذکر کرده‌اند که طعام، گندم است واحادیث بسیار هم در تفسیر وارد شده که مراد از طعام، گندم وجو است. و به هر حال با وجود شهرت عمل شیعه به نجاست و ترك ایشان، احادیث بسیار را، که دلالت بر طهارت دارد با وجود موافقت با مخالفین ونادر بودن عمل به آنها از شیعیان، مرجح قول به نجاست است.

۹۲- سوال: هر گاه یهودی برود در صحن حمامات وقطراتی که به سبب ریختن آب به بدن از آن بخاری متصاعد می شود بر سقف و در ثانی الحال عرق شده، نازل بر ابدان سایر مسلمانان شود و بر همان حال آمده، جامه میپوشند، آیا پاکند یا نجس؟

جواب: بخاری که از رطوبت نجس متصاعد می شود در سقف حمام مستحیل به عرق می شود نجس نیست ونه سقف را نجس می کند ونه بدن مسلمانان را و به سبب آن، احتیاج به تطهیر نیست. ۹۳ - **سوال:** هر گاه یهودی در سر حمامها پایش را از آب بیرون می آورد و در روی جامه افکن میگذارد آیا احتیاج به تطهیر اعضای ملاقی مذکور دارند یا نه؟ وطریق تطهیر ارض جامه افکن را بیان فرمایند .

جواب: جای پای یهودی هرگاه تر می شود به سبب رطوبت پای یهودی نجس می شود وبه ملاقات آن جسم ملاقی نجس می شود، هرگاه با تری ملاقات کند. وطریق تطهیر زمین هر گاه به جاری کردن آب جاری یا کر میسر نشود وآفتاب وباران نگیرد وفرش آجر و سنگ هم نباشد که به آب قلیل توان شست وغساله را بیرون توان کرد به غیر کندن آن محل نجاست، چاره ندارد.

۹٤- سوال: شیخ (۱) علی در حاشیه قواعد و شرایع فرموده است که عصیر عنبی بعد از ذهاب ثلثین یا آنکه " دبس " بگویند، پاك می شود. آیا رأی شریف هم، چنین است یا باید البته ذهاب ثلثین بشود؟

جواب: باید ذهاب ثلثین بشود، چنانکه تصریح شد در اخبار صحیحه، که هر چند ظرف رنگین بشود حرام است مادامی که ثلثین نرود وغالب تلازم امرین است، بلی امر مشکل می شود در بعضی انگورها در بعضی بلاد، چنانکه شنیدم که در نواحی گلپایگان بعضی قراء هست که انگور کشمش آن چندان صاحب شهد و حلاوت می شود که اگر عصیر آن را این قدر بجوشانند که ثلث آن برود میسوزد ویا تلخ می شود وچاره آن ممکن است به این که قدری که توان بجوشانند وقدری که نتوان بگذارند در سایه یا آفتاب که به سبب آفتاب یا هوا، ثلثان او تمام شود وچون اقوی در نظر حقیر، جواز اکتفا به مطلق ذهاب ثلثین است. یا آنکه قلیل آب در اول کار، داخل او کنند، چنانکه در مویز وکشمش خشك میکنند تا میسر شود ذهاب ثلثین. والله العالم باحکامه.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۹۵- سوال: شیرماهی وبلغار (۲) وپوست فراغی از دست مسلم بگیرد در بازار مسلمانان، چه صورت دارد؟ وهم چنین ماقوت (۳) وبگرس (٤)؟

۱: شیخ نورالدین علی بن حسین بن عبد العالی کرکی معروف به محقق ثانی در روز غدیر سال ۱۹٤۰ ه ق در نجف اشرف وفات کرده است ومراد از " حاشیه قواعد " کتاب مهم " جامع المقاصد " است. ۲: پوست دباغی شده رنگین وخوشبو. ۳: نوعی حلوا که با نشاسته وشکر تهیه کنند. ٤: پارچه‌ای بوده که آب به سختی در آن نفوذ میکرده، پارچه سفت شبیه چرم .

جواب: همه اینها در صورت مذکوره حلال وپاکند.

۹٦- سوال: تصرفاتی که اهل بلد در آبهای مملوکه مینمایند از قبیل وضو وغسل وشرب وتطهیر وامثال آن، آیا موقوف بر علم به رضای مالك است یا ظن به آن، یا عدم علم به کراهت مالك کافی است و هرگاه علم یا ظن به عدم رضای مالك حاصل شود استعمال جایز است یا نه؟ وحد جواز استعمال در صورت جواز چه چیز است؟ وآیا قناتی که در بلده‌ای جاری است از قدیم الایام ملاك میتوانند آب قنات را از میان بلده بگردانند و از خارج بلد به مزارع خود ببرند یا نه؟

جواب: مادامی که کراهت ملاك ظاهر نشده جایز است استعمال متعارف در وضو و غسل وخوردن وتطهیر ثیاب وامثال آن، خواه در سر آب باشد یا در خانه ببرند، اما مثل این که حوض خانه‌ها را از آن پر کنند یا حمامها را از آن پر کنند، هر چند از برای حوائج مذکوره باشد جواز آن معلوم نیست وفرقی در این استعمالات ما بین اهل بلد وغربا و مترددین نیست. وبیان دلیل ومأخذ این احکام را در کتاب غنایم الایام. ذکر کرده‌ام وحاصل آن، این است که از جمعی از فقها بر میآید که جواز این تصرفات از باب شاهد حال است به رضای مالك یا ولی مالك، هر گاه صغیر ومجنون باشد. و از جمعی دیگر اینکه از باب حقی است که حق تعالی در آن آبها قرار داده، مثل حق حصار وجدار از برای فقرا و بر هر دو قول این حق و جواز تصرف مذکور مشروط است به عدم ظهور کراهت مالك واظهر قولین در نزد حقیر، قول ثانی است. واما سؤال از تغییر ممر آب قنات از برای ملاك آن قنات، پس در آن تفصیلی هست وآن، این است که هر گاه معلوم باشد که تصرف اهل شهر و بلد و استعمالات ایشان مبتنی بر همان معنی سابق بوده و دعوی حقی دیگر در میان نیست پس جواب آن معلوم شد به جهت عدم فرق ما بین اهل بلد وغیر آنها، در این معنی بلکه امر در اهل بلد به سبب کثرت و اجتماع ومداومت واستمرار اصعب است وثبوت حق در آن اخفی است، پس مالك می تواند آب را بگرداند واز راه دیگر ببرد، لکن افضل آن است که نکند این کار را .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

واگر اهل بلد، دعوی حق الشربی در آن آب داشته باشند، از جهت آنکه ممکن است که اهل قریه در روز اول حق العبور آن آب را به جهت استعمالات وتسلط ایشان بر این حق علی الدوام بر طریق مصالحه یا وجهی دیگر به خود منتقل کرده باشند، پس هر گاه چنین دعوایی کنند دعوی مسموعه است، لکن باید اثبات کنند دعوی را، یا بعد از عجز، منکر را قسم بدهند و هرگاه هیچیك از اینها معلوم نباشد وکسی دعوی مزبور را نکند اصل جواز تصرف ملاك است در آب خود واهل بلد نمیتوانند گفت که چون ما همیشه در این آب تصرف میکردهایم، پس این حق ما هست و کسی را نمیرسد منع ما، به جهت آنکه تصرف در این آب ممکن است که از باب همان تصرفی باشد که از برای مترددین وغربا هم میباشد نه از راه خصوص استحقاق مالکانه ودعوی عام دلالت بر ادعای خاص نمی کند، پس این دعوی علی الاطلاق مسموعه نیست، واین نه از باب جریان آب کسی است در بام همسایه یا حق العبور والممر در خانه همسایه است، به جهت آنکه این نوع تصرفات را بدون اذن مالکی دلیلی بر آن قایم نشده وثبوت ید در اینها اگر نگوییم که افاده استحقاق ملکی کند، لکن افاده اولویت می کند وهر کس که مدعی بطلان است اظهر آن است که او باید عدوان را ثابت کند، واین مانند گذاشتن سر درختان سقف است بر دیوار خانه همسایه، علی الخصوص در وقتی که صاحب میزاب و آب ودرختان ادعای ملك این منفعت واستحقاق را بکند، به جهت آنکه مملوکیت عین به جهت شخص منافات ندارد با استحقاق دیگری منتفع شدن به آن را در بعضی منافع، پس قول به تقدیم قول مالك عین، به جهت اصالت تبعیت منفعت عین، ضعیف است به جهت آنکه ید حاضره اقوی از این است به خلاف ما نحن فیه که این نوع استعمالات در آن محتاج به اذن مالك نیست، بلکه همان عدم ظهور کراهت کافی است. مگر اینکه کسی بگوید که تصرف چنین که با هیئت اجتماع باشد) از جمع کثیر بر سبیل استمرار و قریه بر سر آن آب ساخته شود و خصوصا هرگاه گل کاری و امثال آن را هم به آن آب میکنند و امور معیشت آنها به آن میگذرد، خصوصا هرگاه آب دیگر نباشد، یا باشد و لکن قلیل یا صعب الحصول باشد، مثل چاههای عمیق) ظاهر باشد در ثبوت استحقاق

ملکی، چنانکه در میزآب و ممر، بلکه ظاهر آن است که چنین تصرفی به محض اباحه یا عاریه و امثال آن نباشد، پس در این وقت ملاك مدعی خواهند بود به اهل قریه و بر فرض اینکه ظاهر در استحقاق ملکی نباشد به احتمال آنکه طبقه اولی به محض اباحه مرخص در بنای قریه کرده باشند و سایر طبقات بعد هم متصدی منع نشده باشند، باز توانیم گفت که هر چند از راه تسلط ملکی اهل قریه حقی نداشته

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

باشند، و لكن بر ملاك حرام باشد تغيير ممر، به جهت آنكه اضرار است وآن حرام است. و اين از بابت آسيابى است كه كسى در سر نهر ديگرى ساخته باشد، چنانكه در حديث صحيح شيخ طوسى روايت كرده از محمد بن على بن محبوب: " قال: كتب رجل الى الفقيه في رجل كانت له رحى على نهر قرية والقرية لرجل او لرجلين فاراد صاحب القرية ان يسوق الماء الى القرية في غير هذا النهر الذى عليه هذه الرحى اله ذلك ام لا؟ فوقع: يتقى الله عز وجل ويعمل في ذلك بالمعروف ولا يضار اخاه المؤمن (١) ". وبه همين مضمون نيز كلينى به سند صحيح روايت كرده است از محمد بن الحسين (٢) و توان استدلال كرد به آن در ما نحن فيه به علت منصوصه كه در اين حديث وارد شده به جهت آنكه نهايت آنچه از حديث ميرسد اين است كه آن شخص به اذن صاحب آب و قريه، آسيابى در آن موضع ساخته كه هر وقت كه آب به آنجا بيايد آسياب بگردد و معلوم نيست كه حق الدور آن از آن آب را، به خود منتقل ساخته باشد كه نتواند آب را به جاى ديگرى برد، چنانكه اسلوب جواب هم دلالت بر آن دارد و تمسك به اضرار اشعار به آن مى كند، بلكه منع آنجناب از راه اضرار است وبس، نه از راه اينكه مالك آب، حق صاحب آسياب را برده و همچنين اكثر اخبار ضرار، چنانكه حكايت سمرة بن جندب كه نخلى در باغ انصارى داشت و به سبب تردد به سوى آن نخل، ضرر به آن انصارى ميرسيد و جناب پيغمبر (ص) بعد از شفاعت به جهت انصارى و رد سمره شفاعت آن حضرت را، فرمود به انصارى كه درخت را بكن و دور بينداز، پس چنانكه سمره تصرف در مال خود ميكرد و به سبب اضرار به انصارى جايز شد كندن وحرام بود بر سمره آن تصرف .

١و ٢: وسائل. (كتاب احياء الموات) ج ١٧ ص ٣٤٢ ذيل حديث ١، تهذيب: ج ٧ ص ١٦٤ ح ٣٢ .

نهضت ترجمه
Translation Movement
IMS

پس همچنين در حكايت گردانيدن آب از آسياب، پس مى گوييم كه چه مى شود ما نحن فيه نيز ممنوع باشد راه اضرار، بلى ميتوان گفت كه شارع نگفته كه مال خود را به غير بده كه به او ضرر نرسد، بلكه فرمود كه تصرف در مال خود به نحوى بكن كه از آن تصرف، ضررى به غير نرسد و اين شخص مالك ميگويد كه من راضى نيستم كه از آب من بخورند يا در استعمالات تلف كنند و اين سخن جمهور علماست كه با وجود عدم رضاى مالك، تصرف غير در آب او جايز نيست وحكايت آسياب هم ظاهر در اين است كه آب از راه آسياب هرگاه برود هم به همان قريه ميرود و مال صاحب آن تلف نمى شود و به او ضررى نميرسد. وديگر اينكه اين سخن در وقتى خوب است كه اهل بلد نتوانند رفع ضرر از خود بكنند و اما هر گاه ممكن باشد كه صاحب آب را راضى كنند يا چيزى به او بدهند و مصالحه بكنند اين مستلزم

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

ضرری نخواهد بود. و دیگر اینکه ضرر به غیر رسانیدن منفی خواهد بود در شریعت وقتی که ضرر به خود مالك نرسد، ولکن هرگاه ضرر به او برسد خود اولی خواهد بود به دفع ضرر از خود، مثل اینکه میگوید که ممر که در میان بلد است به جهت کثرت تردد مردم در خانه آن و عبور حیوانات و اطفال وغیر ذلك نهر منهدم می شود، یا که ممر، ممتلی می شود، احتیاج او به تنقیه بیشتر می شود، به خلاف آنکه در بیرون باشد. وبه هر حال استدلال به نفی ضرر در اینجا علی الاطلاق، تمام نیست و تمسك به ظهور استحقاق ملکی مثل حق نصب میزاب و مجرای آب در سطح همسایه وامثال آن چنانکه پیش گفتیم با وجود آنکه اصل مسئله در آنها به غایت نیز مشکل است هم محل اعتماد نیست و اثبات آن در ما نحن فیه بسیار صعب است و بر فرض ثبوت در مجهول التاریخ خوب است یا در حالی که معلوم باشد که احداث قنات قبل از احداث قریه بوده است واما در صورت عکس، پس در او، این سخن هیچ وقعی ندارد و بهتر آن است که با همدیگر بسازند و لجاج نکنند وصلاح کل را ملاحظه کنند. والله العالم.

۹۷- سوال: زید با عمرو به نحوی است در ظاهر که به ملاحظه آن طور سلوك، ظن دارد عمرو، که در مال او تصرف کند و از حوض خانه او وضو بسازد، یا در خانه‌اش نماز

کند. اما در خفیه نسبت به او کارها دارد که با وجود آن ظن به هم میرسد که هرگاه عمرو مطلع شود بر آن، راضی نخواهد بود. آیا به همان ظاهر اکتفا میتوان کرد یا نه؟

جواب: ظاهرا صورتی ندارد، به جهت آنکه شاهد حال باید کاشف از طیب نفس مالك و رضای او در نفس الامر باشد، هر چند به حسب اعتقاد آن شخص متصرف، باشد و در ما نحن فیه رضا و طیب معلق است در ظاهر به عدم آن کارها که نسبت به او در نظر دارد و فروع این مسئله بسیار است، باید با خبر بود.

۹۸- سوال: زخم را جبیره به تنهایی کفایت می کند یا باید تیمم نیز بکند؟ وجبیره و تیمم کدام است؟

جواب: در صورتی که تکلیف او جبیره است، دیگر تیمم در کار نیست و بیان صورت جبیره و تیمم را طول داده‌اند. در اینجا نمیگنجد و در کتاب مرشد العوام بیان آن را کرده‌ام، به آن رجوع کنند.

۹۹- سوال: هر گاه چاهی در مسجد کنده شود به هر نحوی که باشد و در هر موضع از آن که باشد و به هر نحو اجرتی که باشد، خواه حلال و خواه حرام. هر گاه کسی از آن آب بکشد و وضو بسازد و زیادتی آب را به خانه برد، جایز است یا نه؟ و آلت آب کشیدن هر گاه حرام باشد، مضر به وضو است یا نه؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: مسجد عبارت است از محلی که وقف شده باشد از برای نماز و جایز نیست که کسی در آن تصرف بکند که منافی آن باشد و شکی نیست که چاه کندن منافی وحرام است و معلوم نیست که وضو به آن، صورتی داشته باشد و اما مثل باغچه مسجد و فضای در مسجد و امثال آن که از مرافق مسجد است و کندن چاه در آن، باعث انتفاع اهل مسجد و مترددین او می شود، پس ظاهر این است که غیر مالك واقف هم تواند در آن چاهی از برای مسجد و اهل آن بکند، هرگاه از راه دیگری ضرر بر آن مترتب نشود و وضو ساختن به آن جایز است و همچنین سایر استعمالات، مادامی که کراهتی از اولیا یا مالکان ظاهر نشود و حرمت پول کندن چاه و آلت کشیدن آب، باعث حرمت آب و استعمال آن نمی شود، هر چند تصرف در آن پول و آلات حرام باشد .

---

۱۰۰ - سوال: در مسالك گفته است که اگر مسح تکرار شود، بعضی گفته‌اند اثم است وبعضی گفته‌اند حرام است اگر اعتقاد مشروعیت آن داشته باشد. فرق میانه این دو قول، چه چیز است؟

جواب: فرق، واضح است. آیا نمیبینی که می گوییم در میان نماز، حرف زدن حرام است و گناه است واین امری نیست که کسی اعتقاد شرعیه و عبادت بودن آن را داشته باشد تا داخل بدعت شود. و می گوییم که تکتیف، یعنی دست راست بر روی دست چپ گذاشتن در حال نماز، بدعت است واعتقاد شرعیه آن حرام است، پس غرض آنکه گفته است حرام است دوبار مسح کشیدن، یعنی خواه اعتقاد بکنی که عبادت است یا نه، این، مثل حرف زدن است در حال نماز و غرض آنکه گفته است حرام است، هرگاه اعتقاد شرعیه داشته باشد، این است که هر گاه این را از باب تکتیف عبادت دانی حرام است والا فلا.

زهدیه تاریخ
Translation Movement

۱۰۱- سوال: در فوطه غصبی غسل میتوان کرد یا نه؟

جواب: این، فعل حرامی است، و لکن بطلان غسل معلوم نیست و احوط اجتناب است.

۱۰۲- سوال: در میان غسل، اعضای سابقه خشك مانده باشد. دست مالیدن کافی است، یا باید غسل را از سر بگیرد؟

جواب: هرگاه به دست مالیدن، آب بر آن عضو، جاری می شود، هر چند اقل مسمای جریان باشد، کافی است و لکن هر عضوی که از شق دیگر بدن که بعد از آن عضو خشك مانده، باید بشوید وشسته باشد، یا دو مرتبه بشوید. مثل آنکه بازوی دست راست او، قدری خشك مانده بود و بعد از آن که نصف طرف چپ را شسته دانست که بازوی راست خشك مانده بود، با قد بازوی راست را بشوید وتمام طرف چپ را هم بشوید، خواه عضو طرف چپ شسته شده یا نشسته.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۱۰۳- سوال: غسل ارتماسی وغسل ترتیبی را در میان " آب تا کمر " میتوان کرد یا نه؟

جواب: بلی، میتوان. هرگاه آب غسل به همه اعضا برسد، یعنی در صورت ارتماسی، پای خود را از زیر آب از زمین جدا کند که آب به کف پا برسد و همچنین در ترتیبی، که

طرف بدن را که میشوید باید آنقدر که در میان آب است تا کف پا آب غسل به همه برسد، بعد از آن طرف دیگر به همین نحو بشوید.

۱۰٤- سوال: هرگاه کسی شب احتلام یا جنب شده باشد، آب میسر نباشد، یا آب میسر باشد خواسته باشد غسل کند، نمازش قضا می شود. آیا تیمم بکند بدل از غسل و نمازش را بکند بهتر است یا غسل بکند و نمازض را قضا کند؟

جواب: باید تیمم کند بدل از غسل و نمازش را ادا کند و هرگاه ممکن شود که غسل کند و به قدر یك رکعت را در وقت بکند، غسل کند و نماز بکند.

۱۰۵- سوال: شیخ زین الدین (۱) در بعضی تصنیفات خود ذکر کرده است به آنکه در شستن رو، در وضو، مجرد ابتدا از حد اعلی کافی نیست، بلکه میباید نسبت به مجموع اجزای رو، رعایت غسل الاعلی، بشود، یعنی هر جزء بالا پیش‌تر از جزء پایین شسته شود. و مراد شیخ زین الدین از این کلام چه چیز است؟ و فتاوی آن صاحبیام در این خصوص چه چیز است؟

جواب: اظهر و اشهر در نزد حقیر، وجوب ابتداء است از اعلی، چنانکه اخبار دلالت بر آن دارد، خصوصا روایت ابی جریر قاشی در کتاب قرب الاستناد، و سند آن قوی است وخصوصا با ملاحظه وضوح دلالت ابتدا به اعلی در غسل یدین که قایل به فرقی نیست. واما تحقیق معنی ابتدا به اعلی پس اظهر در نزد حقیر این است که باید هر مقداری که از رو، میشوید از جانب طول رو، باید اجزای پایین همان مقدار پیش از اجزای بالای آن شسته نشود، مثل آنکه هر گاه در اول، نصف راست را میشوید باید اجزای پایین آن، بعد از اجزای بالا شسته شود، و اما تقدیم شستن اجزای پایین آن بر اعلای طرف چپ ضرر ندارد، بلی تقدیم آن عرفا امکان دارد، همین که عرفا صدق کند که جمیع اعلی را قبل از اسفل شست تقدیم به عمل آمده است، ولکن وجوب آن بر حقیر ظاهر نیست .

---

(۱)شیخ زین الدین بن علی بن احمد عاملی معروف به شهید ثانی وی کتاب الفیه شهید اول را دو بار در دو کتاب جدا، شرح کرده است یکی را " المقاصد العلیه " نامیده که شرح کبیر است و دیگری شرح صغیر است که نامش همان " شرح الفیه " است و منظور سؤال کننده، همین کتاب است .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

وآنچه از شرح الفقيه شيخ زين الدين (ره) معلوم می شود همين معنی است نه تقديم اجزای هر يك از اعلی بر هر يك از اجزای اسفل تمام رو حقيقتا و در آخر كلام، ايشان همانچه را حقير اختيار كرده‌ام وجيه شمرده است. به هر حال اظهر از كلام اصحاب و اخبار اين است كه آنچه را ما گفتيم البته اعتبار بكنند و به مجرد همين كه آب را از بالا ريخت اكتفا نكند، بلكه اگر آب را قدری پايين بريزد، و ليكن دست از بالا بمالد و بشويد تا پايين هم كافی است.

١٠٦- سوال: دستمال يا چيز ديگر كه نجس شده باشد، در ميان ظرف آب (ظرف قليل) بشويند تا سه مرتبه، رخت و دست غسال و ظرف پاك می شود يا نه؟ اگر پاك شد، طريقه شستن را بيان فرمايند.

جواب: اظهر جواز شستن و تطهير كردن جامه است در ميان ظرف، چنانكه صحيح محمد بن (١) مسلم دلالت بر آن دارد و علامه در منتهی و غير آن هم تصريح به عمل بر آن كرده‌اند. هر چند اطلاق روايت مقتضی آن است كه جايز است كه اول جامه را در ظرف بگذارند و بعد از آن آب بر او بريزند و ظاهر اين است كه ظرف و دست غسال به متابعت پاك می شود، لكن احتياط كند كه بعد از شستن اول و فشردن، دست خود را به جای ديگر به جامه وبدن خود يا ظرفی كه از آن آب بر ميدارد ملاقی نكند و همچنين به پشت آن ظرفی كه در آن، جامه را ميشويد، هر چند وجوب آن معلوم نيست واحوط و آنچه از اطلاقات دلالت می كند آن است كه تا ممكن است كه جامه را در غير ظرف در بيرون تطهير كنند، اختيار تطهير كردن در ظرف نكنند.

١٠٧- سوال: در زمين غصبی، غسل يا وضو ميتوان كرد، و در كفش غصبی وضو و غسل، صحيح است يا نه؟

جواب: اظهر در نزد حقر وضو است در همه اين صورتها. هر چند معصيت كرده است. هر چند احوط اجتناب است. يعنی عدم اكتفا به آن در نماز، والا حرام جزما كرده است و احتياط در زمين غصبی كه هوای آن هم ملك غير است بيشتر است، اما هوا هرگاه مباح

---

(١)وسائل: ج ٢ ص ١٠٠٢ باب طهارة الثوب اذا غسل من البول في المركن ح ١.

باشد، مثل زمين مباح را به آجر غصبی فرش كرده باشد، اشكال كمتر است.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۱۰۸- سوال: اول: آب غساله میت نجس است یا نه؟ و دوم آنکه ظرفی که در حین غسل دادن به بدن ملاقات کند، ظرف نجس می شود یا نه؟ و اگر ظرف نجس شد آن ظرف نجس به آبی ملاقات کند که کمتر از کر باشد آب نجس می شود یا نه؟ وبدن کسی که ملاقات کند به بدن میت بعد از غسل سدر و کافور و پیش از غسل به آب خالص نجس است؟ و غسل مس میت لازم است یا نه؟

جواب: احوط اجتناب است از غساله میت، بلکه دور نیست که نجس باشد، و لکن الحال چون دلیل واضحی نیست جرأت حکم به نجاست نمی کنم و این سخن در غساله میت است. و اما آبی که ملاقی بدن می شود به جهت غیر غسل و کمتر از کر باشد، شکی در نجاست آن نیست، هر چند به جهت شستن چرك بدن او باشد، و اما غساله ازاله نجاستهای دیگر از بدن میت، پس کلام در آن مثل ازاله نجاست است از بدن زنده که اشهر واحوط در آن، حکم به نجاست است، هر چند حقیر در حکم آن نیز اشکال دارم و اما ظرفی که در حین غسل دادن با رطوبت به بدن میت ملاقات کند، پس آن ظرف نجس می شود و اگر آن ظرف به آب کمتر از کر، ملاقات کند آن هم نیز نجس می شود و بدن میت تا سه غسل او تمام نشده نجس است وملاقی آن نجس می شود و همچنین به ملاقات آن، غسل مس میت واجب می شود، هر چند قلیلی از یك عضوی از غسل آخری باقی مانده باشد.

۱۰۹- سوال: هر گاه آب وضو را از مرفق قدری پایین‌تر بریزی، اما از مرفق بشویی صحیح است؟ یا واجب است که در آب وضو که از مرفق بریزد تا صحیح باشد؟

جواب: بلی صحیح است و از بالا ریختن واجب نیست، آنچه واجب است از بالا شستن است، بلی مستحب است که از بالا بریزد.

۱۱۰- سوال: مرتد: در ظاهر توبه او قبول است و پاك است در ظاهر یا نه؟

جواب: بلی اظهر قبول است و پاك می شود و تزویج جدید می تواند کرد و مال جدید هم مالك می شود، نهایت اموال سابقه رجوع به او نمی کند و زن سابق هم به عقد سابق حلال نیست و قتل هم ساقط نمی شود و الله العالم .

بهصرف ترجمه
Translation Movement
.IRS

۱۱۱- سوال: خمره‌ای را که چند دفعه شراب در میان آن ساخته باشند والحال شراب دفعه آخر منقلب به سرکه شده باشد، خمره پاك است یا نه؟ و دیگر خمره شراب که حال کسی خواهد سرکه در میان آن بسازد احتیاج به تطهیر دارد، یا آنکه رجاء بعد ذلك که سرکه پیش از آن که سرکه بشود شراب می شود و بعد بالتبع پاك می شود، حال مانع ندارد استعمال آن یا نه؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: اطلاقات فتاوی و نصوص و ترك استفصال در اخبار، اقتضا می كند طهارت خمره راه، هر چند مكرر خمر در آن گرفته باشند و اما جواز سركه گرفتن در خمره خمر، پس آن مشكل است، به جهت آنكه ظاهر آن است كه انقلاب عصير بعد غليل به سركه، همان نجاستی را كه از غليان به هم رسيده، پاك می كند، نه غير آن را. اگر گويی در مسئله اولی هم انقلاب به سركه همان نجاست خمريه ثانيه را پاك می كند و خمره را كه نجاست آن به سبب همين خمر است به تبعيت پاك می كند نه نجاستی كه از خمر سابق در خمره بوده و به آب انگور ملاقی كرده، قبل از خمر شدن. می گوييم كه ترك استفصال در اخبار افاده می كند عموم را، زيرا كه خماران غالبا خمر را در ظرفی میگيرند كه در آن خمر بوده سابقا و اجتناب از آن نميكنند پس ترك استفصال، در اينجا وضوح دارد، و اما در جانب سركه چنين جوره اخبار نيست كه ترك استفصال در آن وضوح داشته باشد و طاهر شدن عصير، بعد غليان به سبب سركه شدن، اقتضای بيش از طاهر شدن از نجاست غليان، نمی كند و خمره هم به تبعيت آن نجاست پاك می شود نه غير آن، خصوصا كه سركه گيران غالبا احتياط ميكنند از نجاست خمر سابق. و اگر گويی كه هر عصيری تا خمر نشود سركه نمی شود، گوييم: اولا اين مسلم نيست به جهت آنكه در خمر، عمل مخصوصی ميكنند تا خمر می شود وبر فرض تسليم ترك استفصال در مقامی كه احتمال ظاهری باشد حجت است و اين احتمال در اينجا هست، مگر اينكه بگوييم كه اين عصير ظاهری باشد حجت است واين احتمال در اينجا هست، مگر اين كه بگوييم كه اين عصير كه به غليان آمد در اخبار اطلاق خمر به آن شده، بسيار يا حقيقتا يا مجازا وعلی ای تقدير مقتضای آن مشاركت در احكام است لا اقل، و از احكام

نهضت ترجمه
Translation Movement

خمر، طهارت ظرف او است، هر چند مكرر در آن خمر گرفته باشند. پس در اينجا هم عصير پاك می شود و هم خمره به تبعيت پاك می شود و بر اين وارد ميآيد كه اطلاق منصرف به افراد شايعه احكام می شود، و اين از احكام شايعه نيست و به هر حال احتياط، اجتناب است، بلكه در صورت اولی نيز اجتناب است. (١)

١١٢- سوال: نيت وضو را در وقت دست شستن بكند بهتر است يا نزد رو شستن؟

جواب: آنچه از اكثر علما نقل شده، اين است كه جايز است نيت را مقدم دارد بر شستن دستها ووقت آن تنگ می شود در نزد شستن رو، وبعضی در اين اشكال كرده‌اند، از جهت آن كه شستن دستها داخل اجزای وضو نيست، بلكه مستحب خارج از وضو است، مثل مسواك كردن قبل از وضو، و بسم الله گفتن، و حق اين است كه اگر ما نيت را عبارت از گذرانيدن معانی در خاطر بگيريم، يعنی قصد به فعل

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

معین به جهت رفع حدث واستباحه صلوة، مثلا تقربا الی الله، پس محل آن نزد شستن رو، خواهد بود، به جهت آنکه آن اول فعل است و باید نیت مقارن فعل باشد و شستن دستها اول وضو نیست، چنانکه اقامه نماز وشش تکبیر سنت قبل از آن، هر گاه تکبیرة الاحرام را در آخر قرار بدهد و هرگاه نیت را عبارت از داعی بگیریم و گذرانیدن در دل را ضرور ندانیم، چنانکه حق وتحقیق هم، این است، پس دیگر اشکال نیست. همین که باعث بر فعل ونشستن او در محل وضو ساختن، همان فرمانبرداری خداست (و میداند که الحال از او خواسته که وضو بسازد به جهت نماز چون حدث از او صادر شود. و میداند که افعال واجبه و مستحبه کدام است و مستحبات داخل در وضو کدام است و مستحبات خارج کدام است) همین نیت است، هرگاه نه قبل از دست شستن به خاطر بگذراند و نه قبل از رو شستن باز وضوی او صحیح است و داعی در شستن دستها، در این صورت بجا آوردن مستحب قبل از وضو است و داعی او بر شستن رو، بجا آوردن اول واجبات وضو است و داعی او بر تخلیل کردن مو، بجا آوردن مستحب داخل

۱: روحیه اصول گرایی مرحوم میرزا در این مسئله خود وی را در تنگنا قرار میدهد و گر نه طهارت ظرف در هر دو مورد از نظر یك فقیه حدیث‌گرا روشن است واطلاق به افراد شایع منصرف می شود و صرف نیست خمر گذاشتن یا سرکه گذاشتن تاثیری در طهارت و نجاست ندارد .

وضو است و هم چنین تا آخر، و الحال چون بر عوام فهمانیدن این مطلب فی الجمله صعوبت دارد بهتر آن است که بنای آنها بر این باشد که در وقت شستن رو، نیت را به نحوی که در میان ایشان معهود است به خاطر بگذراند. والله العالم .

نهضت ترجمه
Translation Movement
IPS

کتاب الصلوة

۱۱۳- سوال: هر گاه علم به نجاست مسجد داشته باشد، قبل از ازاله نجاست، نماز صحیح است یا نه؟

جواب: اظهر صحت نماز است. والله العالم .

۱۱٤ - سوال: هر گاه حصیر مسجد یا خانه به کار برند و نماز به روی آن بگذارند این نماز چه صورت دارد و این امر، چه صورت دارد؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: آن فعل حرام است و نماز هم صورتی ندارد و اگر میسر شود لازم است او را بیرون بیاورند و به جای خود بگذارند و هر گاه به این سبب ضایع می شود، دیگر در آوردن صورتی نیست، قیمت آن را حصیر بخرند، یا مثل آن، حصیری به جای آن بیندازند. (۱)

۱۱۵- سوال: جامه‌هایی که میگویند فرمایش سلاطین است (یا مظنه حاصل شود که جامه مزبور فرمایش است) لباس مصلی باشد یا فرش آن، نماز چه صورت دارد؟

جواب: مطلق فرمایش، حرام نیست تا علم به حرمت آن بخصوص، به هم نرسد و ظاهرا نماز در آن و بر آن صحیح است، هر چند خالی از شبهه نیست و رفع شبهه به دادن خمس آن می شود .

---

(۱)بدیهی است میان پشت بام خانه و پشت بام مسجد در این مسئله فرق هست پس لازم بود تفصیل داده شود زیرا در مورد اول مطلقا باطل است و در مورد دوم می تواند در شرایطی صحیح باشد .

---

۱۱٦ - سوال: هر گاه کسی مرض سودائی داشته باشد که بعضی از اوقات، بدن او خارش نماید و خون بیرون آید، آیا با آن خون، نماز میتوان کرد یا نه؟ آیا این خون، مثل خون جروح معفو میباشد یا نه؟

جواب: اگر به شستن رفع می شود ومتضرر نمی شود معفو نیست و اگر مکرر خون از هر زخمی میآید و شستن آن حرج می شود مادامی که چاق نشده معفو است.

۱۱۷- سوال: هر گاه کسی شك کند ما بین دو و سه و چهار بعد از اکمال و نماز احتیاط را فراموش کند و مشغول نماز عصر شود و در اثنای نماز به خاطرش آید که نماز احتیاط را نکرده، چه کند؟

جواب: نماز عصر را دست بردارد و نماز احتیاط را بکند و بعد از آن، نماز عصر را بکند و اگر بعد از کردن نماز احتیاط (در این صورت) نماز ظهر را نیز اعاده بکند و بعد از آن نماز عصر را بکند، احوط خواهد بود. والله العالم.

۱۱۸- سوال: هرگاه در آخر وقت، تخمینا به قدر پنج رکعت نماز مانده باشد و مشغول نماز ظهر شود و در اثنای نماز شك کند میانه سه و چهار، یا دو و چهار بعد از اکمال، هرگاه نماز احتیاط را بکند وقت نماز عصر منقضی می شود، آیا می تواند که نماز احتیاط را ترك کند و عصر را بکند، یا احتیاط را بکند و نماز عصر را قضا کند؟

جواب: نماز عصر را بکند و احتیاط را بعد از آن به عمل بیاورد و اگر نماز ظهر را بعد از آن هم اعاده بکند بهتر خواهد بود. والله العالم.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۱۱۹- سوال: هر گاه شخصی بعد از نماز، چیزی که خلل به وضو رساند در موضع وضو یافته باشد و قبل از نماز، علم نداشته باشد، آیا نمازش صحیح است؟

جواب: هرگاه معلوم نباشد که پیش از وضو بوده است باکی نیست. والله العالم.

۱۲۰- سوال: هر گاه مهر در میان قابلق بوده باشد و نماز مغرب و عشا را گزارده، به روی قابلق سجده کرده و بعد از آن معلوم شد، این نماز چه صورت دارد؟

جواب: قابلق چیزی است که بر آن سجود جایز نیست، احوط اعاده است والحال بر وجوب اعاده دلیلی در نظر نیست .

۱۲۱- سوال: هر گاه مسافری نماز استیجار بر ذمه داشته باشد و در مکانی باشد که خواهد قصر و اتمام را احتیاط به عمل آورد و میخواهد نماز به جماعت به عمل آورد، آیا با وجود اشتغال ذمه به صلوة استیجار، آن احتیاط را به عمل آورد جایز است یا نه؟ و بر فرض جواز، آیا کدامیك از قصر و اتمام را به قصد ایتمام به عمل آورد؟ و آن نماز استیجار را به قصد ایتمام در آن بکند یا نه؟

جواب: اجیر بودن به جهت نماز استیجار، منافاتی با تعدد نماز به عنوان احتیاط ندارد، واما در صورت احتیاط، هر یك از دو نماز که دلیلش واضح باشد آن را اصل قرار بدهد و به جماعت بکند و آن دیگری را فرادی بجا آورد و این به سبب اختلاف رأی مجتهد در مواضع اختلاف به هم میرساند و در بعضی جاها قصر، مقدم است. همچنانکه در نظر حقیر، در چهار فرسخ که قبل از ده روز اراده عود داشته باشد، اظهر قصر است، پس قصر را مقدم دارد و تمام را فرادی بکند و در مواطن اربعه که تخییر ثابت است هر یك را مقدم دارد، آن دیگری را فرادی بکند و افضل در نزد حقیر تمام است، اما احوط قصر است، پس قصر را مقدم دارد و تمام را فرادی بکند و در جایی که مجتهد متردد باشد، هر چند ظاهر ادله تخییر است، اما بنا بر قول بعضی که احتیاط را واجب میدانند که هر دو نماز را از باب مقدمه میکنند، دور نیست که هر دو را به جماعت میتوان کرد. اما وجوب احتیاط در نزد حقیر ثابت نیست. به هر تقدیر باید فرق کرد ما بین مواضع: در بعضی جاها احتیاط به جهت حیرت در مسئله است که مجتهد بخصوص رأیی ندارد، یا مقلد، مجتهدی ندارد که از او پرسد و در بعضی حاها احتیاط به جهت دفع شبهه و دفع از مقتضای خلاف مسئله یا مخالفت دلیل معارض، است و در آنجایی که آنچه راجح است که نماز حاضر را به جماعت بگزارد، خواه قصر و خواه اتمام. والله العالم.

۱۲۱ مکرر - سوال: هر گاه مأموم سهوا در رکوع یا در سجود، قبل از امام برخیزد به قیام یا جلوس، یا قبل از امام به سجود یا رکوع داخل شود، چه صورت دارد؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: در هر يك از اين حالات، عود كند ومتابعت امام كند وثانيا فعل را با امام بجا

آورد، ودر اينجا ركن، اعنى ركوع ضرر ندارد.

١٢٢- سوال: در نماز ليلة الدفن ميتوان در عوض آية الكرسى وانا انزلناه في ليلة القدر، قل هو الله احد را خواند؟ وهمين نماز را اگر شخص قبول كرده باشد كه به اجرت بگزارد ودر آن شب بجا نياورده باشد چه صورت دارد؟ آيا ثانيا نماز را قضا ميتوان كرد، يا بايد مستأجر را راضى كند؟

جواب: آنچه از شرع رسيده تغيير نمى تواند داد. و در نماز ليلة الدفن، سه روايت است. مشهور آن است كه در ركعت اول، بعد از حمد، آية الكرسى بخواند و در ثانيه بعد از حمد، ده مرتبه سوره انزلناه في ليلة القدر بخواند. و در روايت ديگر آن است كه بعد از حمد در ركعت اولى، ده مرتبه سوره قل هو الله احد ودر ثانيه ده مرتبه الهيكم التكاثر بخواند. و روايت ديگر بعد از حمد، در ركعت اولى سوره توحيد دو مرتبه و آية الكرسى يك مرتبه و در ركعت دوم، سوره تكاثر ده مرتبه. هر گاه مستأجر قصد يكى از اين روايات را بخصوص دارد بايد آن به عمل بيايد واگر مطلق بگويد كه نماز ليلة الدفن را بكن، آنچه متعارف در آن بلد باشد كه از كلام مستأجر فهميده شود و متبادر شود، آن را بكند. و اگر هيچيك اينها نباشد احوط آن است كه روايت اول را به عمل بياورد و اگر كسى بعد از اجاره ترك آن را بكند، ظاهرا دليلى بر جواز قضاى آن نميدانم، بلكه مستأجر را راضى كند.

١٢٣- سوال: در وقت گفتن تكبيرة الاحرام، دستها را به چه كيفيت بردارد، واين دست برداشتن چه حكم دارد؟

جواب: در حين تكلم به همزه " الله " دست را بردارد و در حين تمام شدن راى " اكبر " دست را بر نرمه گوش رساند و بعد از آن، دست را پايين بياورد و اين بهتر از ساير وجوه است كه ذكر كرده‌اند و اين دست برداشتن، سنت است و سيد مرتضى آن را واجب دانسته، نهايت اظهر و اشهر استحباب است.

١٢٤- سوال: كسانى كه مربوط به قواعد عربيت نيستند و اعراب الفاظ مفرده و

مركبه را نميدانند در قنوت مفرده وتر، به جاى طلب مغفرت از براى چهل مؤمن، چهل مرتبه " اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات " بگويند بهتر است يا هر كسى را به اسمه مذكور نمايند؟

جواب: الحال احتياط اين است كه به گفتن " اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات " اكتفا كند، تا من بعد، تأمل شود. والله يعلم.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۱۲۵- **سوال:** هر گاه کسی در سجده مستحبی باشد از سجده‌های قرآن، ودر آن حال آیه سجده واجبی بشنود تبدیل به سجده واجب کافی است یا باید سر بردارد وثانیا سجده کند؟

جواب: باید سر بردارد وثانیا سجده کند. وجوبا فورا واقوی عدم فرق ما بین سماع و استماع است.

۱۲٦- سوال: کسی در حال نماز باشد و سجده واجبی بشنود، چه کند؟

جواب: دور نیست که ایماء کند برای سجده و نماز را تمام کند واحوط آن است که بعد از نماز هم، سجده را اعاده کند.

۱۲۷- سوال: شخصی در نفس الامر، خود را عادل نداند و امامت بکند. نمازش چه صورت دارد و هم چنین مأمومین؟

جواب: هر گاه مأمومین، او را به عدالت شناخته و نماز کنند و پیش میدارند، نماز همه صحیح است و هرگاه خود، پیش میایستد و آنها هم به ظن عدالت نماز میکنند، اظهر صحت است و هرگاه مأموم، او را به عدالت نشناخته و نماز کند با او، نماز او باطل است. هر چند امام هم عادل باشد در نفس الامر. والله العالم.

۱۲۸- سوال: شخصی در سجود، ذکر را یك مرتبه بگوید و در رکوع سه مرتبه در یك نماز. آیا جایز است یا نه؟

جواب: بلی جایز است.

۱۲۹- سوال: کسی میخواهد در جایی قصد اقامه بکند. باید تعیین بکند که ده روز در اینجا میمانم یا به مظنه عمده عمل می شود؟ به این معنی که معلوم نشود که ده روز مثلا

نهضت ترجمه
Translation Movement

رفتن قافله طول میکشد، مظنه هست که ده روز بکشد؟

جواب: باید که جزم داشته باشد که ده روز تمام میمانم، مظنه کافی نیست.

۱۳۰- سوال: کسی میداند که به کشتی کفار سفر کند برای معامله، لباسش نجس می شود، باید به آن لباس نجس نماز کند؟ یا میداند که اکثر اوقات، نماز را در این سفر نمی تواند بکند. آیا چنین سفر در چنین صورتی جایز است یا نه؟

جواب: چنین سفری حرام است جزما و به اختیار مرتکب آن نمی تواند شد و در این سفر، نماز را هم قصر نمیتوان کرد ونه روزه را افطار. **۱۳۱- سوال:** چه میفرمایند که اگر مأموم ملحق شود به امام، بعد از آن که امام هر سه ذکر رکوع را گفته باشد، اما هنوز راست نشده باشد. آیا اقتدا در این صورت صحیح است یا نه؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: هر گاه امام را به قدر يك ذكر " سبحان ربى العظيم وبحمده " دريابد راكعا صحيح است، هر چند امام، ذكر را تمام كرده ومشغول صلوات گفتن باشد وبه دون آن اكتفا نكند. **١٣٢- سوال:** هر گاه مأموم ذكر ركوع يا سجود يا تشهد را اخفا نكند، آيا نماز مأموم صحيح است يا نه؟

جواب: بلى صحيح است.

١٣٣- سوال: تسبيح اربعه در نماز، آيا يك مرتبه واجب است يا سه مرتبه؟

جواب: اظهر جواز يك مرتبه است واحوط سه مرتبه است.

١٣٤- سوال: هر گاه مصلى در بين نماز، اسم جناب رسول (ص) بشنود، آيا صلوات فرستادن او واجب است و بر فرض وجوب، اگر ترك كند، نماز باطل است يا نه؟

جواب: مستحب (١) بسيار مؤكد است و بعضى علما واجب ميدانند و ترك آن، مبطل نماز نيست.

١٣٥- سوال: آيا فرقى هست بين اسم جناب رسول (ص) مثل محمد و احمد و بين

١: ظاهرا اين فتوى مخصوص به حالت نماز است كه بعضى علما در همان صورت نيز واجب ميدانند .

لقب در صلوات فرستادن؟ يا بايد در اسم بخصوص صلوات فرستاد؟ يا به هر نحو از انحاء كه مذكور شد، اعم از اينكه اسم باشد يا لقب يا ضمير؟

جواب: ظاهر بعضى اخبار اين است كه فرقى نيست، مثل اين حديث كه فرمود رسول (ص): " من ذكرت عنده فلم يصل فدخل النار فابعده (١) الله " وغير آن از اخبار. مذكور شدن اعم است از ذكر اسم و لقب و غير آن.

بهضت ترجمه
Translation Movement

١٣٦- سوال: هرگاه مصلى، اسم جناب رسول (ص) را متوالى بشنود، يك صلوات فرستد كافى است يا به ازاى هر يك، يك مرتبه صلوات بفرستد؟

جواب: از چند مرتبه، يك مرتبه اكتفا مى كند (٢).

١٣٧- سوال: اكمال سجدتين آيا عبارت از اتمام ذكر است يا سر برداشتن از سجده؟

جواب: دور نيست كه اتمام ذكر، كافى باشد در اكمال. اگر چه ظاهر مشهور، اعتبار سر برداشتن است .

١٣٨ - سوال: هر گاه كسى در نماز جهريه، يك حرف را در قرائت اخفا كند، مثل در " مالك يوم الدين " نون را اخفا كند، آيا نماز صحيح است يا نه؟

جواب: حكم به بطلان نمى كنم، ولكن احوط آن است كه عمدا ترك نكند.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۱۳۹- سوال: هر گاه کسی در بین قرائت، حرفی را درست از مخرج ادا نکند و خواسته باشد آن کلمه را اعاده کند، اگر کلمه قبل آن را هم با آن کلمه اعاده کند، آیا اعاده آن کلمه، مضر صلوة هست یا نه؟ مثلا در " اهدنا الصراط "، هرگاه " طا " را از مخرج نگفت، هرگاه در عود کردن، " اهدنا الصراط " بگوید و " الصراط " تنها را نگوید، آیا عود کلمه قبل، مضر به صلوة هست یا نه؟

جواب: ضرر ندارد، بکله گاه هست که ضرور است، به جهت آنکه بدون آن، مخالفت با طریقه عربیت به هم میرسد .

۱: وسائل: ج ٤ ص ۹۹۹ باب وجوب الصلوة على محمد وآله (ص) في التشهد، ح ۳. ۲ :مرتبه‌های مقدم بر گفتن صلوات با مرتبه‌های مؤخر بر آن، تفاوت زیادی دارد و مرحوم میرزا توضیح لازم را نداده است .

۱٤۰- سوال: هرگاه کسی در بین قرائت، شك کند که حرفی را درست از مخرج ادا کرده است یا نه، وآن شخص وسواس هم داشته باشد، آیا اعاده آن کلمه ضرور است یا نه؟

جواب: وسواسی و کثیر الشك، شك او اعتبار ندارد، بنا را بر صحت میگذارد .

۱٤۱- سوال: هرگاه کسی در بین نماز، قصد خروج از نماز کند، یا تردید کند که آیا نماز را بر هم زنم یا نه، اما مبطل به عمل نیاورده باشد، آیا در این صورت نماز او صحیح است یا نه؟

جواب: اظهر عدم بطلان است و احوط اتمام با اعاده است.

۱٤۲- سوال: هرگاه کلمه‌ای را مصلی خواسته باشد که در نماز اعاده کند، هرگاه آن کلمه " لا " نافیه یا " غیر " داشته باشد، آن کلمه را با " لا " و " غیر " اعاده کند، یا بدون هر دو؟

جواب: اگر به نحوی باشد که با قواعد عربیت منافات نداشته باشد ضرر ندارد، مثلا هرگاه در " غیر المغضوب " تشکیك در " ضاد " کرده وخواهد لفظ " المغضوب " را اعاده کند، لازم میآید وقف به حرکت در کلمه " غیر ". پس اولی این است که لفظ " غیر " را هم منضم کند.

۱٤۳- سوال: هرگاه کسی عوام است، تقلید نکرده است به کسی ومعنی تقلید را هم نمی داند، نماز او چه صورت دارد؟

جواب: هرگاه به گوش او خورد است که واجب است هر کسی یا مجتهد یا مقلد باشد و به این فکر افتاده است و کوتاهی کرده است، عبادات او باطل است، هر چند درست هم کرده باشد و هرگاه غافل بالمره است و چنین میدانسته که دین خدا به غیر آن نیست که کرده است بر او معصیتی نیست و

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

هرگاه عبادت او هم درست بر اتفاق بوده، قضائی بر او لازم نیست و اما اگر غلط کرده باشد قضای آن را بکند.

۱٤٤- سوال: کسی که نمازش را به تیمم بکند به نیت ادا، آیا در خارج وقت، قضا میخواهد یا نه؟

جواب: هر گاه تقصیری نکرده، قضائی لازم نیست .

---

۱٤٥ - سوال: هرگاه کسی شك کند ما بین سه وچهار وپنج، چه کند؟

جواب: هرگاه قبل از رکوع است، رکعت را خراب کند، پس بر میگردد، شك میانه دو وسه وچهار به مقتضای آن عمل کند، یعنی دو رکعت ایستاده می کند ودو رکعت نشسته. وهرگاه بعد از رکوع باشد در آن، دو وجه ذکر کرده‌اند. یکی آن است که بنا را بر اقل بگذارد که مقتضی یقین است و دوم اینکه بنا را بر چهار میگذارد، چنانکه مقتضی شك میان سه و چهار و چهار و پنج است، پس یك رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته می کند و سجده سهو هم می کند و این وجه ضعیف است و احوط آن است که بنا را بر اقل گذارد و بعد از اتمام، نماز را نیز اعاده بکند. و از اینجا شك میانه دو و سه و چهار و پنج معلوم می شود، پس هرگاه قبل از اکمال سجدتین است باطل است و هرگاه بعد از اکمال سجدتین است پس بنا بر وجه دوم در مسئله اولی، این مسئله بر میگردد به شك میان دو و سه و چهار و شك میان چهار و پنج، پس دو رکعت ایستاده می کند و دو رکعت نشسته و سجده سهو هم می کند و این هم ضعیف است و شاید در اینجا نیز بنا بر اقل گذارد و احتیاط کند هم بهتر باشد. و از اینجا حکم شك میان دو و چهار و پنج هم معلوم می شود، پس هرگاه قبل از اکمال سجدتین است باطل است و هرگاه بعد از اکمال سجدتین است بنا بر وجه سابق که باز بر میگردد به دو شك و دو رکعت ایستاده می کند و سجده سهو می کند واحوط در اینجا نیز بنا بر اقل و اعاده است.

۱٤٦- سوال: ملازم دیوان که جبرا یا اختیارا به سبب دفع ضرر و محافظت اموال خود به سفر برود و در بین سفر، سور (۱) سات بگیرد و بعض معاصی البته از او سر میزند، صوم وصلوة چه صورت دارد؟

۱: سورسات: میهمان شدن ماموران دولتی در خانه‌های مردم و تعلیف مرکبهایشان از علف مردم. و یا: گرفتن غذا و علف از مردم. این لفظ ساختار عوامانه از واژه " سور " عربی است. سیورسات: از ریشه ترکی: خواروبار: کفاف معیشت: تدارکات لشکر که گاهی به عهده مردمان ساکن در بین راه لشکرها، گذاشته میشد .

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: هر گاه کسی مجبور باشد در ملازمت، به قصد اضرار به مسلمین و خوردن مال حرام نمیرود و لکن از راه بیپروایی خود، از حال خود میداند که حرام خواهد خورد و اگر در بین راه اتفاق افتد عبور در زرع مردم خواهد کرد، بلکه اخذ از آن هم خواهد کرد، لکن در ابتدای سفر به قصد این معنی سفر نمی کند، باز اظهر در اینجا این است که قصر می کند و افطار می کند، و اما هرگاه مجبور نباشد باید دید که دفع ضرر و محافظت مال به حد وجوب رسیده که تواند مرتکب حرام شد یا نه، و اصل متابعت ظالم در غالب اسفار خصوصا در جنگ‌ها حرام است و بر فرضی که جایز باشد و مقصود او از سفر، گرفتن سورسات و فعل معصیت نباشد، باز اظهر جواز قصر و افطار است.

۱۴۷- سوال: در حین مراجعت از سفر نامشروع، نماز و روزه را قصر کند یا اتمام؟

جواب: هرگاه برگشتن متمم سفر اول است و یك سفر محسوب می شود مثل دزدی که میرود به راه زدن، به حد هشت فرسخ و بیشتر و بر میگردد، او در برگشتن هم تمام می کند، هر چند از آن سفر، مطلبش به عمل نیامده باشد. و هرگاه متمم سفر نباشد، بلکه سفر تازه باشد. مثل اینکه قصد اقامت کرد و در مراجعت هم قصد حرامی ندارد، در اینجا در برگشتن آن، قصر می کند و همچنین هرگاه توجه کرد و از قصد معصیت بازگشت، دیگر بعد از این، قصر می کند.

۱۴۸- سوال: یقین دارد که نماز قضا دارد و نمی داند که چقدر دارد و از چه نماز زیاده دارد و ترتیب قضا شدن را نمی داند. چه باید کرد؟

جواب: اظهر در این صورت، عدم وجوب ترتیب است و اظهر و احوط آن است که آنقدر را، نماز کند که گمان غالب برای او حاصل به وفای به آن. و در وقت نماز کردن، ترتیب نمازها را منظور داشته باشد. یعنی اینکه نماز روز به روز به ترتیب معهود بکند تا مظنه غالب حاصل شود و اگر در بین ایام گذشته در سفر، نمازی از او فوت شود، آن را هم ملاحظه کند که قضا را هم قصر کند به قدری که ظن غالب او به وفا حاصل شود.

۱۴۹- سوال: در سفر معصیت بعد از رکعت سوم نماز عصر که روزه هم هست، از معصیت رجوع کند چه باید کرد؟

جواب: افطار می کند ونماز را هم بشکند وقصر را از سر گیرد.

۱۵۰- سوال: هل يبطل الصلوة بالرياء في الافعال المندوبة كالقنوت وبعض التكبيرات ام لا؟

جواب: لا شك ان هذا المندوب مما لا يعتنى به في امثال ذلك الامر الندبى لاشتراط النية والاخلاص في صحة العبادات. واما بطلان الصلوة ففيه اشكال من جهة انه ذكر او دعاء او قرآن ظاهرا ويجوز التكلم

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بها في الصلوة مضافا إلى الاذكار المعهودة المندوبة بالخصوص فغاية الامر جعل ذلك بالقنوت من باب مطلق الذكر والدعاء. ومن جهة ان المتبادر مما رخص فيه الشارع من مطلق الذكر والقرائة هو ما كان لله وخالصا له سيما من الرياء وما كان خالصا عن الريا .وان قصد به فعل مباح او ضم اليه كارادة الاخبار والتنبيه وان حصل به الفعل الكثير فالاشكال فيه اكثر. والاظهر فيما قصد فيه الريا او ضم اليه، البطلان، سيما اذا تحقق الفعل الكثير.

۱۵۱- سوال: هر گاه کسی انشاء سفری مباح، نموده باشد و لکن در آن سفر در نظر دارد که دروغی یا ضرر جزئی (اگر ممکن شود) به احدی رسانیده باشد. آیا این قصد باعث این می شود که سفر مباح نباشد و موجب اتمام نماز می شود یا نه؟

جواب: هرگاه خود سفر معصیت نباشد، مثل گریختن غلام از آقا یا به آن سفر، عصیت نکند ومثل این که سوار اسب غصبی می شود و طی مسافت می کند، یا همه جا در ملك غیر، عدوانا میرود یا آن سفر را برای معصیت نکند، مثل اینکه میرود در نزد ظالم که شکایتی بکند، یا از برای خریدن شراب و مثل آن، سفر آن مباح است و اینکه در نظر دارد که معصیتی در آن راه بکند که سفر به آن قصد، نشده باشد و داعی بر آن، فعل آن معصیت، نباشد از اباحه خارج نمی شود .خلاصه این که هرگاه اصل سفر مباح است اخطار این امور به خاطر مضر نیست.

۱۵۲- سوال: نماز هدیه والدین را به چه روش باید کرد؟

جواب: دو رکعت نماز با حمد و هر سوره که خواهد بجا آورد و ثواب آن را به ایشان هدیه نماید و بگوید خداوندا ثواب این را برسان به روح والدین من و نماز مخصوص الحال،

نهضت ترجمه
Translation Movement

در نظر نیست به غیر دو نماز: اول آنکه شیخ طوسی در تهذیب روایت کرده (۱) از حضرت صادق (ع) که: سنت است نماز هر روز از برای والد در شب، و از برای والده در روز. و آن حضرت می خواندند در هر دو، سوره " انا انزلناه " وسوره " انا اعطيناك " را، و چون حدیث، اجمالی دارد، ظاهر این است که اگر از برای هر یك از والد و والده دو رکعت بکند و در رکعت اول، بعد از حمد، سوره " قدر " را بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد، سوره " کوثر " را، کافی باشد. و دوم، نماز شب پنجشنبه است که شیخ کفعمی روایت (۲) کرده است از رسول خدا (ص) که هر کس در شب پنجشنبه در بین نماز مغرب و عشا دو رکعت نماز بکند و در هر رکعت یك مرتبه حمد و " آیة الکرسی " و " قل یا ایها الکافرون " و " قل هو الله احد " و " قل اعوذ برب الفلق " و " قل اعوذ برب الناس " هر یك را پنج مرتبه بخواند و بعد از سلام، پانزده مرتبه استغفار کند و ثواب آن را برای والدین خود قرار بدهد، پس بجا آورده است حق پدر ومادر را.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

و ظاهر این است که استغفار به این نهج بگوید: " استغفر الله ربی واتوب الیه " خوب باشد و دعای صحیفه که از برای والدین است، خواندن آن، فایده عظیم دارد.

۱۵۳- سوال: در شب جمعه در نماز شام و عشا و ظهر و عصر، چه سوره‌ای بخواند؟

جواب: در ظهر جمعه در رکعت اول، سوره جمعه و در رکعت دوم، سوره منافقین، و بعضی واجب دانسته‌اند این را، و اشهر و اقوی استحباب است و در نماز عصر جمعه هم مستحب است که جمعه و منافقین را بخواند و در صبح روز جمعه، مستحب است که در رکعت اول، سوره جمعه بخواند و در دوم، قل هو الله احد، و مستحب است که در هر یك از مغرب و عشاء شب جمعه، در رکعت اول مغرب، سوره جمعه بخواند و در دوم، قل هو الله احد، و در نماز عشاء به نهجی که سابق گفتیم. و در رکعت دوم عشاء منافقین هم وارد شده

۱: مستدرك الوسائل: ج ۱ ص، ٤٧، ابواب بقية الصلوات المندوبه باب ٣٦ ح ٥ - .چاپ اسماعيليان - ليكن لفظ " ولد " " والد " ضبط شده است. ۲: وسائل: ج ٥، ص ٢٩٢ ح ١٤ .

است.

۱۵٤- سوال: دستمال غصبی در وقت نماز در نزد آدم باشد چه صورت دارد؟

جواب: بطلان نماز معلوم نیست، اگر چه فعل حرامی کرده است.

۱۵۵- سوال: در نماز بعد از حمد، تعیین سوره واجب است یا نه؟ اگر واجب باشد و تعیین نکند عمدا، نماز باطل است یا نه؟ و اگر سهوا بخواند، نماز او چه صورت دارد؟

جواب: عمدا تعیین نکردن سوره، معنی ندارد. همین که متذکر است که بعد از حمد، سوره باید بخواند، سوره معینی در نظرش آمد و همان را خواند، همین تعیین سوره است .و اما در صورت سهو یا غفلت: هرگاه بعد از حمد، سوره‌ای را بخواند و بعد از آن، به خاطرش آید که بعد از حمد، قصد این سوره مخصوص را نکرده بود، یا پیش از حمد هم، قصد سوره مخصوصی نداشت و یك بار، خبر شد که در بین سوره است، اظهر این است که این نیز صحیح است. بلی تعیین " بسم الله " به قصد سوره، ضرور است .به این معنی که هرگاه بسم الله را گفت و آن وقت سرگردان ماند که چه سوره‌ای میخواست بخواند، در آن وقت، هر سوره را که معین کرد، باید دو مرتبه، بسم الله را به قصد این سوره بگوید و سوره را بخواند، واما اگر غفلتا، بسم الله را گفت و مشغول سوره‌ای از سوره‌ها شد و آن وقت به خاطرش آمد که من تعیین بسم الله نکرده بودم، در این وقت، اظهر صحت است، به جهت آنکه همان

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

چه داعی او بوده، بر خواندن سوره، داعی او بوده. به گفتن بسم الله، به جهت همان سوره، و این کافی است. و از اینجا معلوم شد که هرگاه از سوره خواهد عدول کند به سوره دیگر، بسم الله را باید اعاده کند به قصد سوره دوم.

۱۵۶- سوال: کسی شك کرده بود در نماز ظهر، میخواست نماز احتیاط بکند، از خاطرش فراموش شد، متوجه نماز عصر شد .در میان نماز عصر به خاطرش آمد که نماز احتیاط مانده. آیا چه طور کند؟ یا بعد از فارغ شدن از نماز عصر به خاطرش بیاید، یا در راه، چه باید کرد؟

جواب: اظهر این است که جایز است که نماز عصر را تمام کند و بعد از آن، نماز

احتیاط را بکند و هم جایز است که نماز عصر را بر هم زند و نماز احتیاط را بکند و بعد از آن، نماز عصر را از سر گیرد.

۱۵۷- سوال: کسی میخواست سجده سهو واجبی بکند، از خاطرش فراموش شد، متوجه نماز دیگر شد و در اثنای نماز به خاطرش بیاید، یا بعد از فارغ شدن از نماز دیگر، یا در راه، چه باید کرد؟

جواب: هر وقت که به خاطرش بیاید بجا آورد وجوبا و هرگاه در بین نماز هم باشد ظاهر این است که جایز باشد خراب کردن نماز و بجا آوردن و بعد از آن، نماز را از سر گیرد.

۱۵۸- سوال: آیا در حالت نماز کردن، چاقوی صدف یا شیرماهی در نزد آدمی باشد نماز کردن چه صورت دارد؟

جواب: در شیرماهی ظاهر این است که نماز کردن عمدا مبطل نماز باشد و اما در صدف معلوم نیست که ضرر داشته باشد .میگویند این از قبیل گیاهی است که در دریا میروید و اگر از برای کسی علم به هم رسد که پوست حیوان حرام گوشت است، در آن هم نماز جایز نیست، و لکن تا به حال بر حقیر معلوم نشده است.

۱۵۹- سوال: هر گاه شخصی را نسیان طاری شده و مدت پنج شش ماه، دال " لم یلد " در سوره مبارکه توحید را، حرکت به ضمه میداده باشد و بعد از آن، شخصی او را متذکر سازد، نمازهای ظرف این مدت، اعاده دارد یا نه؟ و این از روی جهل نبوده، و هرگاه امامت میکرده باشد، نماز مأمورین هم چه صورت دارد؟

جواب: وجوب قضا و اعاده معلوم نیست و اگر مأمومین بر این مطلع نشده باشند و نماز امام را صحیح دانسته باشند بر ایشان هم چیزی نیست. و اما در صورت اطلاع، وجوب قضا بر ایشان بعید نیست. هر چند جاهل به مسئله باشند. و در غافل بالمره، اشکال است.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

١٦٠- سوال: در املاك خالصه، مكرر عبور نموده‌ايم و نماز در خانه‌های آنها و مسجدهایی که تازه احداث نموده‌اند کرده‌ایم، اعاده آنها لازم است یا نه؟

جواب: معنی " خالصه " را نمیفهمم (١). اگر مراد، همان است که صاحب شرعی او معلوم نیست هر چند غاصبی او را متصرف باشد به عنوان غصب، پس اگر معلوم باشد که زمین خانه‌ها نیز همین حال دارد، نماز کردن و مسجد ساختن در آن، بیصورت است، نماز را اعاده کند و اما اگر علم نداشته باشد که غصبی است، یا سهوا نماز کرده باشد اعاده ضرور نیست.

١٦١- سوال: اتمام صلوة را در اماکن اربعه از برای مسافر، کجاها تجویز میفرمایند و حد حایر از چهار اطراف تا کجاست و مسجد کوفه کدام است که نماز در او تمام است؟

جواب: اظهر آن است که آن اماکن شهر مکه و شهر مدینه و مسجد جامع کوفه و مسجد حایر است. و مسجد کوفه، ظاهر همان است که دیوار بر او احاطه است و مقبره مسلم و هانی و امثال آنها در آن داخل نیست. و اظهر آن است که حایر همان داخل روضه مقدسه است و مسجدهایی که ملحق کرده‌اند معلوم نیست داخل باشد. و قبور شهداء، غیر عباس (ع)، ظاهرا داخل حایر است. واحوط آن است که در اماکن اربعه اکتفا کنیم به مسجد الحرام و مسجد رسول (ص) و مسجد کوفه و حایر. و اگر چه اظهر افضیلت اتمام است در این اماکن اربعه و لکن احوط، قصر است.

١٦٢- سوال: شخصی را که بی تقصیر محبوس نمایند که به اردوی پادشاه ببرند، نمازش را قصر کند یا تمام؟ و روزه را بگیرد؟. و هرگاه ملازم باشد و گریخته باشد که او را گرفته ببرند، چه کند در باب نماز و روزه؟

نهضت ترجمه
Translation Movement

جواب: محبوس هرگاه علم دارد که خلاص می تواند شود یا مظنه به این معنی دارد، پس باید قصر کند در نماز و روزه، هرگاه داند که او را به حد مسافرت شرعی معتبر در سفر

١: نظر به اینکه اصطلاح " خالصه " کاربردهای مختلف داشته و دارد لذا نمی تواند عنوانی برای فتوی باشد بهمین جهت میگوید معنی آن را نمیفهمم یعنی معلوم نیست سؤال کننده کدام یك از کاربردهای آن را قصد کرده است مثلا منظورش از خالصه زمین مخصوصی است که ارباب برای خود اختصاص میدهد و به زارعین واگذار نمی کند)همانطور که در کردستان بدین معنی به کار میرود) یا منظورش املاك دولتی است .وانگهی خالصه بودن و نبودن تأثیری در مسئله ندارد .

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

میبرند. و هرگاه مظنه خلاص شدن و گریختن قبل از طی مسافت معتبره ندارد، یا احتمال مساوی میدهد، قصر نکند. در این باب ملازم و غیر ملازم فرقی ندارد، مگر آنکه آن شخص، خود به اختیار خود ملازمت اختیار کرده بوده است و هنوز توبه نکرده باشد که در آنجا اشکال هست، در این صورت احتیاط را ترك نکند و هر دو را بکند.

۱۶۳- سوال: ما بین بلد و حد ترخص، داخل مسافت است که مسافر صوم وصلوة خو را در ما بین حد ترخص و بلد، چه قسم کند؟

جواب: همین که مسافر به جایی رسید که دیگر صدای اذان متعارف بلد را نمیشنود صوم و صلوة خود را قصر می کند و پیش از آن باید تمام بکند و همچنین هرگاه در برگشتن به آنجایی رسید که صدای اذان را میشنود، اظهر وجوب تمام است، اگر چه احتیاط در اینجا آن است که هر گاه نماز را نکرده است تا به آنجا رسید نماز را در خانه بجا بیاورد و تمام کند. واما روزه را: اگر پیش از ظهر به آن مکان حد ترخص برسد، پس باید آن روزه را نگاه دارد و صحیح است و اگر پیش از ظهر هم به بلد داخل شد که دیگر احتیاط قضائی هم در کار نیست و هر گاه پیش از ظهر، داخل بلد نشود احتیاط در این است که قضای روزه را هم بگیرد.

۱۶۴- سوال: هرگاه کسی نمازش را بکند به تیمم و عورتین یا زیر جامه، منی داشته باشد و پاك نکرده باشد، آیا این نماز صحیح است، یا باید اول خودش را یا زیر جامه را پاك کند و بعد از آن، تیمم و نماز کند؟

جواب: بلی واجب است تطهیر بدن و جامه، و هرگاه ممکن نشود تطهیر، یا اگر ممکن شود نماز قضا می شود و به قدر یك رکعت را هم در نمییابد با نجاستی که هست نماز کند و احوط این است که بعد از تطهیر قضا هم بکند، لکن وجوب قضا بر حقیر معلوم نیست، بلکه مستحب است.

۱۶۵- سوال: در دستمال حریر یا قلنسوه (۱) حریر یا در سجاف (۲) حریر، نماز کردن

۱: کلاه بلند، کلاه درازا ۲: نواری که بر حاشیه لباس دوخته می شود .

چه صورت دارد؟

جواب: اظهر در نزد حقیر آن است که نماز در کلاه حریر وعرقچین حریر وامثال آن که ساتر عورت نیست هم، مبطل نماز است. اما در سجاف حریر، اظهر صحت است واحوط آن است که عرض آنها، چهار

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

انگشت بیشتر نباشد، واما دستمال حریر، هرگاه با کسی باشد معلوم نیست که مبطل نماز باشد. و امر، در تکمه حریر و جهك گریبان، آسانتر است از سجاف.

۱٦٦- سوال: در وقت نماز، طلای مسکوك و غیر مسکوك در نزد آدم باشد، اما زینت نباشد چه صورت دارد؟

جواب: اظهر آن است که ضرر ندارد، در هیچ حال، خصوصا مسکوك و خصوصا هر گاه خوف فراموشی و تلف باشد، بلکه در صورت خوف تلف، بیرون آوردن آن، بیصورت است.

۱٦۷- سوال: کسی شك و سهو را نداند و یا یاد نگیرد و در نماز، شك و سهو هم می کند و نماز را بر هم میزند و از سر میگیرد. آیا این نماز چه صورت دارد؟

جواب: نماز او، بعد از اینکه اعاده کرده صحیح است، لکن معصیت کرده است در ترك تحصیل مسئله و در بر هم زدن نماز.

۱٦۸- سوال: کسی شك و سهو را نداند وحروف را از مخارج (در وقت نماز) ادا نکند و مسائل نماز را نداند و قرائت و سوره را هم درست نخواند و صفات ثبوتیه وسلبیه را نداند، آیا نماز این شخص، چه صورت دارد؟ همچنین این شخص می تواند که به زیارت کعبه وکربلا ومشهد برود یا نه؟ سفر بر او حلال است یا حرا؟

جواب: هرگاه اصلی از اصول دین درست نیست، هیچ عبادتی درست نیست. هر چند با آداب و شرایط بکند و هرگاه اصول دین، درست باشد و واجبات نماز وشرایط آن به عمل نیاید نماز صحیح نیست و هرگاه سفر کربلا و مشهد، مانع از درست کردن نماز است آن هم درست نیست. اما صحت حج چنین کسی: پس جواب آن در مسئله بعد معلوم می شود.

۱٦۹- سوال: کسی اصول دین را به این طریق میداند که اقرار می کند که خدا

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IMS

هست و یکی است و عادل است، پیغمبر حق است و امام حق است و معاد حق است .اما اگر بپرسی به چه دلیل؟ دلیلش را نمی داند. عوام است و صفات ثبوتیه و سلبیه را هم، چنین میداند که اگر بپرسی خدا زنده است و داناست اقرار می کند، اما به دلیل نمی داند. آیا نماز چنین شخصی چه صورت دارد؟ آیا می تواند به کعبه و کربلا و به مشهد برود، با اینکه اینها را به دلیل یاد نگرفته باشد یا نه؟

جواب: هرگاه از راه دلیل، اطمینانی از برای او حاصل شده است و در ظاهر از برای او جزم به این عقاید حاصل شده است از یك راهی که به اعتقاد خود، آن را دلیل دانسته، همین قدر کافی است، هر چند

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

نتواند تقریر دلیل کند. اگر میخواهی تجربه بکن که هرگاه عالمی از برای عامی، دلیل بر یکی از اصول دین، ذکر کند و آن عام بفهمد و به سبب آن، جزم بلکه یقین حاصل کند لمحه دیگر بلکه همان دم، هرگاه از او بپرسی که دلیل را بگو، عاجز است از تقریر آن دلیل، لکن همان یقین و جزمی که از برای او حاصل شده بود، به حال خود باقی است و همین قدر کافی است از برای او، حج و زیارت، و عبادات او صحیح است.

۱۷۰- سوال: سجده سهو، در چند جا واجب است؟ بیان فرمایید.

جواب: اظهر در نزد حقیر، این است که واجب است به جهت حرف زدن از روی فراموشی و به جهت سلام گفتن در غیر موضع و به جهت فراموش کردن تشهد و به جهت شك ما بین چهار و پنج، هرگاه بعد از اکمال سجدتین باشد و در فراموش کردن یك سجده هم نزدیك به وجوب است و البته ترك نکند. و در جاهای دیگر، مستحب است مثل قیام در موضع قعود و به عکس سهوا، و در هر زیاده و کمی که سهوا در نماز حاصل شود و همچنین غیر آنها از مواضعی که علما ذکر کرده‌اند، در همه مستحب است.

۱۷۱- سوال: کسی سفری هست و شمشیر و طپانچه و اسلحه در وقت نماز میبندد، آیا ضرر دارد یا نه؟ دیگر اینکه در شمشیر، طلا دارد، یا در اسلحه دیگر طلا دارد. آیا به آن نماز کردن چه صورت دارد؟

جواب: با آهن آشکار و نمایان، نماز کردن کراهت دارد و هرگاه ضرورت باشد ضرر ندارد و نهایت تا تواند چیزی بر آنها بپوشاند و اظهر آن است که با شمشیری که طلا داشته

نهضت ترجمه
Translation Movement

باشد یا مثل آن نماز صحیح است.

۱۷۲- سوال: با چکمه یا کفش، نماز کردن چه صورت دارد؟

جواب: با چکمه ضرر ندارد، و لکن با کفش و هر چیزی که پشت پا را بپوشاند و ساق نداشته باشد نماز نکند.

۱۷۳- سوال: آیا ستره (۱)، رفع کراهت جمیع مکروهات مثل انسان مواجه، و باب مفتوح و نار مضرمه و امثال آنها را می کند یا منحصر است از برای ماره و عبور.؟ و آیا به وضع مهر، چنانکه عادت شده رفع کراهت می شود چنانکه گفته‌اند مثل کومه‌ای از تراب -؟ یا باید که سوای مهر، مثل عنزه (۲) یا غیر آن باشد؟

جواب: از تتبع اخبار، ظاهر می شود که تشریع ستره تأدیب است از برای نفس، هر چند در ظاهر چنین مینماید که حکمت در آن رفع ضرر ماره باشد، و لکن بعد از تأمل معلوم می شود که مراد از ضرر ماره و عبور آن اعم از ایذای ماره است او را به مزاحمت و مماسه جسمانی و از مخالطه و مشاغله

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

خیال وخاطر ومتوجه شدن قلب به سوی او. و از اینجا منقدح می شود که مراد، تذکر و تأدیب نفس است از مخاطره ماسوی الله، و از اینجاست که مستحب است. یعنی هر چند ایمن از ماره باشد. پس از اینجا معلوم شد که کراهتی که ناشی از حصول شواغل باشد از امور مذکوره در سؤال، رفع نمی شود، لکن این معنی منافی آن نیست که کراهت از جهت خصوصیات دیگر باقی بماند مثل تشبه به عبده آتش پرستان در توجه به نار مضرمه. و هرگاه دانستی که غرض تذکر نفس است، پس به هر چه بشود خوب است، هر چند به خطی باشد عرضی یا هلالی. ودور نیست که به گذاشتن مهر هم حاصل است، ولکن هر چه اقوی و ارفع و اردع باشد بهتر خواهد بود.

۱۷٤- سوال: در نیت سجده تلاوت قرآن، بعضی فرموده‌اند نزد " هوی به سجده " است و بعضی گفته‌اند بعد از وضع جبهه است به مسجد. رأی شریف را بیان فرمایند .

۱: برای نمازگذار مستحب است که در جلو سجده‌گاه خود پرده‌ای، دیواری، عصائی، تسبیحی و یا هر حایل و ساتر دیگری قرار دهد که آن را ستره گویند. ۲: عنزه :عصاء: عصائی که در ته آن آهن به کار رفته باشد .

شخصی گفته که چون نیت، داعی، است. تعیین وقت ضرور نیست. سخنش چه صورت دارد؟

جواب: قول به اینکه موضع نیت بعد از وضع جبهه باشد در نظر نیست و بر فرضی که چنین قولی باشد باطل و عاطل است، به جهت آنکه وضع جبهه جزء سجده است و هرگاه نیت را بعد از وضع جبهه کرد، آن جزء سجده، بی نیت میماند، بلکه اصل سجده، و لا عمل الا بالنیة. ودر این معنی فرقی نیست میان این که نیت، محض داعی (۱)، باشد یا اخطار بال، بلکه دو قول در مسئله است، یکی این است که نیت واجب است عند الهوی (۲) و دوم اینکه واجب است عند الوضع. و از ناخوشیهای آن قول که به شما نقل کرده‌اند، این است که هرگاه کسی سر او بر زمین باشد و استماع آیه سجده کند در همانجا نیت کند و بعد از ذکر راست شود، شکی در بطلان آن نیت نیست. و بر هر حال تحقیق در نیت در نزد حقیر همان داعی است و اخطار را لازم نمیدانیم و باید داعی در نزد هوی موجود باشد، به این معنی که هوی که از مقدمات سجده است به قصد سجده کرده باشد امتثالا لامر الله، پس داعی بر کردن سجده، یعنی قصد امتثال الهی در اول هوی لازم است و هرگاه بنا را بگذاریم بر اخطار، باز هم باید اخطار قبل از وضع باشد در آنجا تفاوت همین در طول و قصر هوی، خواهد بود و الا ما کان حقیقة سجدة، از هوی في الجمله منفك نمی شود.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۱۷۵- سوال: در دو آیه سجده هر دو آیه را موجب سجده میدانند یا اولی را؟ ودر سایر آیات سجده، نزد ذکر موضع سجده، باید سجده کرد، یا بعد از اتمام آیه؟

جواب: آیه اولی که تمام شد سجده واجب است فورا و در سایر سجدات هم بعد از اتمام آیه سجده کند.

۱۷٦- سوال: هرگاه نماز عشا فراموش شده باشد و صبح به خاطرش بیاید چه باید کرد؟

۱: بعضی معتقدند که تنها انگیزه عمل، به عنوان نیت کافی است و بعضی دیگر آن را کافی ندانسته و حداقل نیت را " گذراندن مشخصه عمل در خاطر و دل " میدانند ۲: .هوی (در این مسئله): حرکت به سوی سجده .

جواب: هرگاه در صبح همان روز به خاطرش بیاید، آن روز را روزه بدارد و قضای نماز عشا را هم بکند، و اگر در آن روز به خاطرش نیاید معلوم نیست که قضای روزه بر او واجب باشد، هر چند اصل روزه هم مشهور استحباب آن است، لکن احوط آن است که ترك نکند.

۱۷۷- سوال: در کلمه " بحول الله وقوته اقوم واقعد " اظهار همزه متکلم واجب است و وصل آن مبطل است یا نه؟

جواب: بلی اظهار واجب است و دور نیست که مبطل نماز هم باشد.

۱۷۸- سوال: دو نفر، عبایی میخرند و عبای یکی از آنها بهتر از دیگری است و صاحب عبای بد، در صدد معاوضه کردن عبا باشد از راه شقاوت و یك دفعه عوض کرده وآن دیگری مطلع شده، پس گرفته و ثانیا در سفر، باز عوض کرده و صاحب عبا، ملتفت نشده، تا سفر دیگر رفت. بعد مطلع شده و استرداد متعذر است. آیا می تواند در آن نماز کند یا نه؟ و فرقی هست ما بین اینکه بداند که عمدا عوض کرده، یا نداند و در صورت جهل، به عمد، آیا فرقی ما بین ظن و شك هست یا نه؟ و هم چنین هرگاه در اصل عوض شدن، شك داشته باشد یا ظن داشته، احکام هر یك را بیان فرمائید.

جواب: هرگاه علم به هم رساند که آن شخص عمدا عوض کرده است و در این حال، این شخص راضی شود که این عبای بد، در عوض آن باشد باکی نیست و از باب تقاص حق خود یا اجازه معاوضه آن، مال او می شود، و اما هرگاه معلوم نباشد که عمدا عوض کرده است، نماز کردن در آن، صورتی ندارد، مگر آنکه به شاهد حال بداند که او راضی است به تصرف این در آن، و اما هرگاه علم ندارد به عوض شدن اظهر جواز است، به دلیل اصل برائت واحادیث داله بر حلیت شبهه موضوع.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۱۷۹- سوال: کسی که در نماز شك کرده، میخواست که نماز احتیاط را بکند، در اثناء نماز اصل و نماز احتیاط، حدث اصغر سر زند، چه صورت دارد؟

جواب: اظهر در نزد حقیر این است که نماز صحیح است، وضو بسازد و نماز احتیاط را بکند.

۱۸۰- سوال: نقل موتی از دهی به دهی دیگر که امامزاده باشد چه صورت دارد؟

جواب: مانعی ندارد، هرگاه امامزاده بزرگواری باشد .

۱۸۱- سوال: میت را که به روی تخته غسل میدهند و فوطه میت و دست غسال به تبعیت پاك شدن میت، آنها هم پاك میشوند یا نه؟

جواب: بلی، همگی به تبعیت پاك میشوند، بلکه می گوییم که پاك شدن آنها نه محض تبعیت است، بلکه به جهت شرعی و صدق شستن بر آنها، بلی آنچه مستفاد می شود از حکمها هر فضلیت غسل میت با جامه، بر میآید که فشردن جامه در اینجا ساقط است و عصر لازم نیست در اینجا.

۱۸۲- سوال: در نماز میت، پنج تکبیر واجب است، یا دعا هم واجب است؟ و اگر دعا هم واجب باشد دعای بخصوص دارد یا هر دعایی که باشد؟ نماز میت را به پیشنماز میتوان اقتدا کرد و عدالت پیشنماز در نماز میت شرط است یا نه؟

جواب: پنج تکبیر واجب است به اجماع علما، ودعا هم واجب است بنا بر مشهور و اقوی، و در دعا هم باید که بعد از تکبیر اول، شهادتین را بگوید و بعد از تکبیر دوم، صلوات بر محمد وآل محمد وبعد از تکبیر سوم، دعا به مؤمنین ومؤمنات، وبعد از تکبیر چهارم دعا به میت وبعد از تکبیر پنجم دعایی واجب نیست واقل واجب به همین می شود که بعد از تکبیر اول، بگوید: " اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله " وبعد از تکبیر دوم: " اللهم صل علی محمد وآل محمد " و بعد از تکبیر سوم بگوید: " اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات " وبعد از چهارم " :اللهم اغفر لهذا المیت ". وبه جماعت کردن مستحب است و اظهر این است که در امام، عدالت شرط است ودر دعا بهتر آن است که آنچه بخصوص وارد شده بخواند.

۱۸۳- سوال: در اراضی مبتله بعد از رمیم شدن، ظاهرا خلافی نباشد در جواز نبش، بلکه گاه هست که واجب می شود. آیا چنین است؟ و آیا احدی از مجتهدین، حدی از برای رمیم شدن نقل فرموده‌اند؟ مثل ثلثین سنة، یا اربعین سنة؟ یا همگی موکول به عرف فرموده‌اند؟

جواب: ظاهرا موکول است به عرف و رجوع به اهل خبره. و مختلف می شود این به اختلاف خاکها و هواها در بلاد، و مرجع در این خصوص، ظن است و هرگاه به ظن رمیم

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

شدن بعد از رجوع به اهل خبره خلاف آن منكشف شود، پس بايد به حال خود گذاشت و قبر را پوشيد، مگر آنكه تنها بعضى استخوانها بر جا باشد كه در اين صورت، ظاهر اين است كه توان ميت ديگر را با آن استخوانها در آنجا دفن كرد واما اگر گوشت ميت رفته باشد و استخوانها بر همان هيئت انسان باقى باشد در آنجا ميبايد به حال خود گذاشت واختلاف شهيدين در آنجا شايد به سبب اختلاف موضوعين باشد.

۱۸٤- سوال: آيا در ركعتين اوليين نماز اخفاتيه هر گاه مأموم، قرائت امام را بشنود، واجب است سكوت واستماع يا جايز است تسبيح؟

جواب: ظاهرا واجب است سكوت واستماع، وجايز نيست تسبيح، نظر به اطلاق آيه (۱) وصحيحه (۲) زراره وفحواى روايت عبيد (۳) بن زراره.

۱۸۵- سوال: هر گاه مسبوق در ركعت ثانيه خود، فرصت قرائت سوره وقنوت با هم نداشته باشد، بلكه يكى از اين دو، از براى او ميسر شود، كدام را اختيار كند؟

جواب: چون اظهر در نزد حقير، وجوب قرائت است بر مأموم در ركعتين اوليين خود، اگر مسبوق به دو ركعت باشد. و در ركعت ثانيه، هرگاه مسبوق به يك ركعت باشد. ودر ركعت اولى هر گاه مسبوق به سه ركعت باشد. وهم اظهر وجوب سوره است با حمد. و از صحيحه (٤) زراره بر ميآيد كه هر گاه مهلت سوره نشود، اكتفا مى كند به حمد، ولازم اين ميافتد كه ترك سوره را) به جهت ادراك امام در ركوع) توان كرد، پس ترك قنوت به طريق اولى. و هرگاه امر دايز شود ما بين ترك واجب و مستحب، پس ترك مستحب معين است. لكن اشكال در اصل وجوب ادراك امام است در حال ركوع. حتى در حال عذر. و ترك واجب از براى ادراك متابعت امام محل اشكال است، خصوصا اين كه شهيد در ذكرى ميفرمايد كه هر گاه مأموم، پس افتد از امام بعد از اقتداى به امام بايد آن فعل را بجا آورد و

نهضت ترجمه
Translation Movement
IMS

۱: اذا قرء القرآن فاستمعوا له وانصتوا - اعراف: ۲۰٤. ۲ و ۳: وسائل: ج ٥ ص ٤٢٢ ح ۲ و ۳. ٤: وسائل: ج ٥ ص ٤٤٥ باب من فاته مع الا ما بعض...، ح ۱۰ .

خود را به امام برساند، خواه عمدا پس ۱ افتاده يا سهوا يا به جهت عذرى مثل اين كه ازدحام صف، مانع از سجود شود تا امام برخيزد ومثل آن. وفرموده است كه اقتدا كردن فوت نمى شود به فوت شدن ركنى

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

از نماز و نه بیشتر از رکنی در نزد ما. که عبارت او مشعر به دعوی اجماع است. پس بنا بر این باید جایز باشد بجا آوردن سوره، بلکه قنوت نیز هر چند رکوع را با امام در نیابد، و لکن اظهر در نزد حقیر این است که ترك سوره را به جهت ادراك رجوع توان کرد، هر چند مسمای رکوع باد به ملاحظه صحیحه زراره، ولکن حمد را تمام کند، هر چند رکوع رکوع را با امام در نیابد وبه هر حال، مراعات سوره مقددم است بر قنوت.

۱۸٦- سوال: هر گاه مسبوق تشهد را فراموش کرد که در رکعت سوم امام، بخواند و با امام بر میخیزد و در قیام به خاطرش آید و اگر برگردد دیگر به امام نمیرسد، آیا قصد انفراد بکند یا نه؟

جواب: بلی واجب است که برگردد وتشهد را بخواند وقرائت یا تسبیح ورکوع و غیره را بجا بیاورد، هر چند به امام نتواند رسید ورکنی هم در میان گذشته باشد ودر هر جا که ملحق می شود خوب است وقصد انفراد در کار نیست .

۱۸۷ - سوال: هر گاه جمعی داخل مسجد شوند وجماعت اولی فارغ شده باشند و صفوف متفرق شده باشند، ولکن بعضی برجا باشند وارادہ جماعت داشته باشند، خواه با جماعت اولی یا به رأسه، آیا اذان ساقط می شود یا نه؟

جواب: بلی، اذان واقامه هر دو ساقط می شود، چون در ظاهر روایت ابی علی (۲) جوانی، همین است که همین که بعضی نشسته‌اند کافی است در سقوط. بعض، به یك نفر هم صدق می کند، بلکه در روایت (۳) ابی بصیر که معیار سقوط را عدم تفرق صف قرار داده

۱: البته مورد سؤال از مسائل مربوط به " ورود در نماز " است و موضع بحث مرحوم شهید به مسائل " اثناء نماز " مربوط است و مرحوم میرزا نباید از چنین " قیاس " استفاده کند. ۲: پس از جستجو در متون حدیثی از آن جمله وسائل، مستدرك وسائل، بحار الانوار و... به دریافت این حدیث موفق نشدم و تذکر این نکته لازم است که باو علی جوان جوانی از افراد " نادر الحدیث " است. ۳: وسائل، ج ٤ ص ٦٥٣ باب سقوط الاذان...، ح ۲ .

نهضت ترجمه
Translation Movement

است دلالت بر این مطلب هست، زیرا که مدلول آن، این است که مادامی که همه صفوف متفرق نشده ساقط می شود، وچنانچه نفی جنس صف، به نفی جمیع افراد است انتفاء هر یك از صفوف هم به انتفاء همهه اجزاء آن است، زیرا گاه است که اطلاق صف، بر یك نفر هم می شود، چنانکه در جای تنگی که عرض آن به قدر یك نفر باشد وطول آن به قدر صد نفر، وسر آن در محازی قبله باشد بر هر مردی صادق است که صف است وچون در معنی صف، مساوات معتبر است، چنانکه در تسویه قدمین در حال قیام مذکور است، گاه هست که تسویه با مجرد امام کافی است در صدق صف، اگر مأموم دیگر

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

نباشد، ومفهوم روایت (۱) دیگر ابی بصیر هم، دلالت بر مدعی دارد، چون مقتضای این است که هرگاه همه متفرق نشده‌اند ساقط می شود وبر این یك نفر که باقی مانده صادق است که هنوز اختیار مفارقت نکرده است. و آخوند ملا محمد باقر مجلسی (ره) این حکم ار نسبت به فتوای اصحاب داده است، چنانکه از حاشیه تهذیب منقول است و به هر حال، فرقی نیست ما بین اینکه آن شخص که باقی مانده مشغول تعقیب باشد یا نه؟ و روایت ابی علی، دلالتی بر اعتبار آن ندارد، چنانکه پوشیده نیست.

۱۸۸- سوال: هر گاه در بین نماز از برای امام، امری روی داد که نداند مبطل نماز است یا نه، وقرار دهد که نماز را تمام کند واعاده هم بکند، آیا در این صورت بر او واجب است که به مأمومین بگوید که من نماز را اعاده می کنم، شما هم اعاده کنید، یا نه؟

جواب: هرگاه جهل او به ابطال، از راه جهل به حصول آنچه آن را مبطل میداند است یا به سبب اینکه آیا این فرد از افراد آنچه که مبطل است هست یا نه، نماز او صحیح است و اعاده هم ظاهرا در کار نیست ونه اعلام مأمومین .وهرگاه از راه جهل به این باشد که این هم یکی از مبطلات است یا نه وتقصیر هم در اخذ مسائل نکرده، باز بنا را به صحت میگذارد ومثل سابق است .

۱: همان مرجع: ح ۱.

نهضت ترجمه
Translation Movement

واگر به سبب تقصیر در اخذ مسائل شده، پس او نمازش باطل است وقابل امامت هم نیست، هر گاه مأمومین، او را به این حال شناخته باشند. وبهر حال، هر گاه این شخص نماز را تمام کرد و در نماز مأمومین، نقصی در نظر خودشان نسبت به خودشان حاصل نباشد نماز مأمومین صحیح است و بر امام هم لازم نیست که اعلام ایشان به آن حال بکند.

۱۸۹- سوال: فرموده‌اند که هر گاه کسی پیش از صبح برخیزد و به قدر وتر، وقت باشد و آن را بجا آورد، ثواب نماز شب را دارد. آیا قضاء نماز شب از او ساقط است یا نه؟

جواب: ظاهر، عدم سقوط قضاست به جهت عمومات، بلکه دور نیست که قضای نماز شب را بکند وقضای نماز وتر را هم ثانیا بکند. چنانکه روایت معتبری اشعار به آن دارد و ظاهر این است که مراد از وتر، در این اخبار، شفع و وتر باشد و محتمل است که مراد وتر، تنها هم باشد.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۱۹۰- سوال: هر گاه شخصی در حال قیام، یقین کند که هر گاه قبل از قیامی که در آن مشغول است، جزئی از اجیزای نماز را ترک کرده است، اما نداند که تشهد است ترك شده یا سجده واحده، چه کند؟

جواب: ظاهر این است که باید بنشیند و یك سجده وتشهد را به عمل آورد وچون یقینا جزو واجبی فوت شده وبرائت ذمه از آن حاصل نمی شود، الا به اتیان هر دو، خصوصا به ملاحظه این که یکی از محتملات حدیث " لا سهو في سهو " این است که شکی در سهو نمی باشد، پس لازم نیست که حکم شك در آن جاری شود. و یکی از احکام شك، آن است که از محل خود که گذشت اعتبار ندارد، پس هرگاه از این حکم شك دست برداشتیم میماند یقین به نسیان احد امرین به ابقاء محل آن، پس باید نشست از برای تدارك احد امرین جزما و بعد از آنکه نشست، الحال بر او صادق است که هم شاك است در سجده وهم در تشهد، والحال قابل این است که موضع هر دو باشد، پس هر دو را بجا می آورد. ولکن چون تدارك در محل هم در صورت مذکوره از احکام شك است واین مقتضی است در سهو بالفرض، پس تکیه به نفس سهو است ومقتضای او که تحصیل برائت ذمه است

از حد امرین به فعل هر دو. بلکه اشکال در اصل استقلال به حدیث است در داخل بودن ما نحن فیه در مدلول آن، زیرا که معنی حدیث بنا بر احتمال مذکور این است که حکمی نیست از برای شك در سهو، یعنی عمل نمی شود به مقتضای شك در فعل وترك، نه در علم واعتقاد. وشك در اینکه در آنچه سهو شده سجده است یا تشهد، دخل به علم واعتقاد دارد، نه به عمل وفعل و محل معهودی که از برای شك اعتبار کرده‌اند در تجاوز وعدم تجاوز محل فعل است. و ملاحظه محل از برای علم واعتقاد، بیمعنی است. بلکه می گوییم که شکی که در این مقام، متوهم شده نسبت به هر یك از سجده و تشهد، در فعل وترك آنها که متولد شده از شك در اینکه آیا آن‌ءه یقینا فوت شده، کدامیك از اینهاست، شك واقعی نیست، زیرا که شك واقعی آن است که طرفین وجود وعدم در شئی متساوی باشند علی الاطلاق، خواه در علم باشد وخواه در عمل، و در ما نحن فیه، چنین نیست، بلکه در هر یك از سجده وتشهد میگوید که شك دارم که سجده کردم با عدم فعل تشهد، یا نکردم با وجود فعل تشهد، و هم چنین در تشهد شك دارم که تشهد گفتم با عدم فعل سجده، یا نکردم با فعل سجده، پس هر یك از آنها، شك مقید است و هرگاه مطلق بگیریم لازم میآید امکان وجود هر دو، وآن خلاف مفروض است، چون جازم است به عدم احدهما. پس بنابر این داخل عموم " لاشك في سهو " نخواهد بود. بلی صدق آن در مثل این که فراموش کند سجده را جزما وشك کند که آیا تدارك آن را کردم یا نه؟ خوب است. ومحتمل است

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

که نظر به اصل برائت) که چون در نفس الامر، بیش از یك جزو از او فوت نشده واصل عدم زیادتی تکلیف است) مخیر باشد میان اتیان به هر یك که خواهد. پس سجده را بجا آورد، ثانیا تشهد را هم باید بکند. وبهر حال، احوط این است که بنشیند وهر دو جزو را به عمل آورد و برخیزد ونماز را تمام کند.

۱۹۱- سوال: هرگاه کسی قبل از وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه، به خاطرش آید

که یك سجده را از رکعت سابقه و نیز رکوع همین رکعتی را که میخواهد سجود آن را به عمل آورد ترك کرده است، تکلیف او چه چیز است؟

جواب: تکلیف او این است که راست بنشیند، اگر طمأنینه بین سجدتین را هم به عمل نیاورده بود طمأنینه را به عمل آورد و به سجده میرود از برای رکعت قبل. و ما بعد آن، آنچه بجا آورده هم اعاده کند، مثل تشهد و قیام و قرائت. و به رکوع برود و بعد به سجود برود و نماز را تمام کند. و هرگاه یقین کند که سجده اولی رکعت قبل است پس (۱) طمأنینه را به عمل آورد وی سجده کرد به خاطرش آمد که سجده اولی را فراموش کرده، در اینجا باید دو سجده بکند، به طریقی که گفتیم و نماز را به همان نهج تمام کند.

۱۹۲- سوال: مرد، اجیر می تواند شد، از برای در نماز و به عکس یا نه؟ و در جهر و اخفات چه کند و هرگاه جاهل مسئله بوده و به مقتضای جهر و اخفات عمل نکرده، چه کند؟

جواب: جایز است هر یك از مرد و زن اجیر شود از برای دیگری، وبنای عمل حقیر بر این است که مرد، نماز صحیح خود را از برای زن بکند و زن، مراعات جهر و اخفات را بکند در وقتی که از برای مرد، می کند و جهر را در جایی بکند که نامحرم، صوت او را نشنود و جاهل در مسئله جهر و اخفات در غیر اجیر معذور است. و اما اجیر: پس اگر مستأجر هم جاهل است به مسئله مذکوره، ظاهرا نماز صحیح است و هرگاه عالم است به مسئله، و به اعتقاد این میدهد که اجیر، جهر و اخفات خواهد کرد، خالی از اشکال نیست. و دور نیست که صحیح باشد با ثبوت خیار فسخ و خیار ارش به نهجی که در خیار عیب، ثابت است.

۱۹۳- سوال: نماز و روزه استیجاری در سفر معصیت، جایز است یا نه؟

جواب: در سفر، صوم استیجاری صحیح نیست و نماز استیجاری صحیح است ونماز

۱: منظور مولف وقتی روشن می شود که به جای جمله " پس طمأنینه را به عمل آورد " جمله " یعنی پس از آن که طمأنینه را به عمل آورد " گذاشته شود .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

استیجاری تمام را در سفر تمام می کند وقصر را قصر، چنانکه عکس را هم به عکس می کند. واما سفر معصیت، پس هر چند روزه در آن جایز است ونماز تمام است، لکن سفر معصیت، فسق است واجیر باید عادل باشد. هرگاه مستأجر با علم به معصیت وفسق اجیر کرد، در صحت آن اشکال است، واما هرگاه مستأجر به اعتقاد عدالت داده واو را در نزد خود وخدا معصیت کرده، نماز صحیح است وروزه صحیح است.

۱۹٤- سوال: نظر به حدیث توقیع (۱) صاحب الزمان (ع) هر گاه کسی دو رکعت نماز عصر کرده باشد وجزم کند که نماز ظهر را دو رکعت کرده، هرگاه منافی بین الصلوتین به عمل نیامده می تواند عدول کند واین دو رکعت را تتمه ظهر قرار دهد وثانیا نماز عصر را بکند؟ آیا در این صورت جایز است که بالمره دست از دو رکعت ظهر بردارد وعدول کند به نیت ظهر وهمین نماز را تمام کند وبعد از آن، نماز عصر را بکند یا نه؟

جواب: کسی که عمل به این حدیث می کند جایز نیست که چنین کند، بلکه به مقتضای حدیث عمل کند واظهر در نزد حقیر، این است که عمل به این حدیث شریف جایز است وادله عدول (بر فرض تسلیم که شامل چنین جایی باشد) مخصص (۲) است به این حدیث شریف.

۱۹۵- سوال: هر گاه کسی نماز ظهر و عصر را بکند و جز کند که یکی از آنها را سه رکعت کرده است چه کند؟

جواب: ظاهر این است که لازم است که هر دو نماز را اعاده کند واصالت تأخر حادث که سهو است معارض است به اصالت تأخر وجود رکعت رابعه، با وجود این که می گوییم در اینجا که هیئت ترکیبیه موجود شده در خارج، یکی زاید ویکی ناقص وهر دو حادثند واصل در آنها مساوی است وقول به این که ظاهر فعل مسلم مرجح است، یعنی اینکه ظاهر این است که تا ظهر را تمام نکرده منتقل به عصر نشده، معارض است به اینکه تا عصر را تمام نکرده سلام نداده، با وجود این که منع میکنیم ظهور را بعد از یقین به سهو .

۱: وسائل: ج ٥ ص ٣٢٥ باب حكم من دخل في العصر...، ح ١. ٢: كلمه " مخصص " با صيغه اسم مفعول است .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

وهر گاه متمسك شوى به اين كه اين از باب شك بعد از نماز است، چون صادق است كه بعد از ظهر شك در نقص وتمام كرده، با وجود اينكه معارض است به شك بعد از عصر، بر آن وارد است آنچه در مسئله سابقه گفتيم كه شك كرده بود در اينكه سهو كرده تشهد بوده يا سجده. واحاديث عدول واحاديث ملحق كردن ركعت ديگر (در صورتى كه منافى به عمل نيامده باشد) هيچكدام شامل ما نحن فيه نيست.

١٩٦- سوال: هر گاه زن، حايض باشد وزلزله شود. آيا واجب است بر او نماز بعد از رفع حيض يا نه؟

جواب: هر چند نماز زلزله موسع است مادام العمر، لكن چون در حين زلزله، آن زن مخاطب به نماز نبوده، بلكه مخاطب به ترك نماز بوده، دليلى بر وجوب آن بعد از رفع حيض نيست. مثل آنكه در حال جنون زلزله حادث شود وبعد از جنون، عاقل شود. واينكه بر زن واجب است نماز ظهر هر گاه در آخر روز پاك شود، به جهت آن است كه وقت نماز، مطلقا سبب وجوب است نه محض دلوك، يعنى دخول زوال . به خلاف نماز زلزله كه سبب وجوب آن، خود زلزله است واين سبب در وقت عدم تكليف حاصل شده. واز قبيل وقت نماز ظهر است حدثى كه سبب آن قبل از بلوغ يا در حال جنون حاصل شده. و هم چنين است خسوف وكسوف در حال حيض، يعنى وجوب نماز متعلق نمى شود، اما اگر فرض شود كه در اثناى كسوفين طاهر شود وممكن باشد غسل يا تيمم وادراك نماز، پس بر او واجب خواهد بود، مانند نماز ظهر.

١٩٧- سوال: هر گاه كسى در ركعت سوم در حال قيام، يقين كند كه دو سجده از او فوت شده وشك كند كه آيا دو سجده از يك ركعت فوت شده يا از دو ركعت، چه كند؟

جواب: اصل واستصحاب وعموم " الصلوة على ما افتتحت عليه " واينكه ظاهر عدم ترك سجدتين است با هم، مرجح اين است كه از يك ركعت نباشد كه ترك ركن شده باشد وچون استصحاب حكم شرعى ظاهرا حجت است به معنى اين كه ساتصحاب مثبت حكم شرعى باشد، چنانكه استصحاب طهارت مثبت عدم ناقضيت مذى است، پس اين استصحاب مثبت اين مى شود كه بگوييم از دو ركعت ساقط شده، به اين معنى كه حكم آن را در آن

جارى كنيم. هر چند ممكن است كه گفته شود كه استصحاب صحت نفى حكم ترك ركن را مى كند نه اثبات عدم تحقق ترك راكن را، در واقع ونه كون هر يك از دو سجده در ركعتى عليحده، واصل هم نسبت به هر دو مساوى است (يعنى اصل عدم، نه اصل برائت). پس محتمل است كه بگوييم نماز صحيح باشد وقضاى سجده‌ها وسجده سهو هم بر او لازم نباشد، چون وجوب قضا، فرض جديد است ودليل

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

قضا وسجده سهو هم افاده بیش از وجوب آنها را در صورت علم به سقوط سجده منفردا نمی کند، پس چه شود که نماز صحیح باشد و بر او چیزی لازم نباشد واصل " عدم صحت " و استصحاب " شغل ذمه وعدم تحقق عبادت مطلوبه " معارضه با آن اصل و استصحاب وظاهر وعموم، نمی کند. وخصوصا به ملاحظه آنچه در روایات وارد شده که فقیه اجتهاد می کند وحیله (۱) می کند ونماز خود را باطل نمی کند. لکن چون در نفس الامر، دایر است امر این شخص در میان دو امر لا غیر، یعنی سقوطهما مجتمعا وسقوطهما منفردا و آن مرجحات که ذکر کردیم مرجح حصول دوم است، پس منحصر می شود در اینکه حکم آن را به عمل آورد وقضای دو سجده را بعد از نماز بکند، با دو سجده سهو. بلی وارد میآید بر ما اینکه قضا کردن سجده‌ها هر دو، مبتنی است بر اینکه ترك سجده در رکعت دوم مشکوك فیه است وچون در قیام است از محل تجاوز کرده است، پس عود، صورتی ندارد، ولکن ما پیش گفتیم در آن مسئله که کسی یك جزو نماز فراموش کند وشك کند که آیا سجده بوده یا تشهد، این که این از باب شك متعارف نیست که شك مطلق باشد بلکه شك مقید است، یعنی شك داریم که در رکعت آخری یك سجده را به عمل آورده‌ایم با ترك آن در رکعت اولی، یا ترك کرده‌ایم با فعل آن در رکعت اولی، وآنچه مقصود است در مسائل شك وعدم حکم به وجوب عود، در صورت تجاوز آن محل، وقتی

۱: حیله: چاره سازی: علاج: معنای لغوی قصد شده نه معنای اصطلاحی .

نهضت ترجمه
Translation Movement

است که شك کنیم در فعل وترك آن مشلوك فیه به عنوان اطلاق، پس بنابراین داخل مسئله شك نیست که عود، لازم نباشد. و همچنین بنابراین استدلالی که کردیم وترجیح دادیم که سجده‌ها از دو رکعت فوت شده، پس بنابر این می شود که یکی از دو سجده از رکعت دوم سهو شده ومحل آن باقی است، پس باید عود کند ویك سجده را بجا آورد ویك سجده را بعد از نماز، قضا کند با سجده سهو. اشکال سابق نیز در اینجا وارد میآید که حکم به عود در اجزاء منسیه (قبل از دخول در رکن ما بعد) دلیل آن (۱) شامل این سهوی نیست که از استصحاب، آن را پیدا کرده باشیم، بلکه ظاهر است در سهو یقینی. ودفع ان باز به همان است که ترجیح ترك سجدتین منفردتین مستلزم این معنی می شود وچون امر منحصر است بین امرین، لابد باید به مقتضای هر یك عمل کرد، پس به مقتضای سهو سجده اولی قضا بعد از نماز است چون از محل خود گذشته) با سجده سهو. و مقتضای سهو ثانیه تدارك آن در حال نماز است. بلی در این مقام اشکالی دیگر هست وآن، این است که شك این شخص در این معنی مستلزم شك است در ما بین یك ودو، به اعتبار این که گاهست که دو سجده مجمعتین فوت شده

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

باشد وركعت باطل شده باشد، پس اين شخص، شاك است در بجا آوردن دو ركعت، همچنانكه در شك ركوعهاى نمازهاى آيات، هر گاه كسى شك كن كند مابين اقل واكثر، بنا را به اقل ميگذارد، مگر در جايى كه مستلزم شك ميان ركعتين باشد كه اول است يا دوم، مثل اين كه شك كند كه ركوع پنجم ركعت اول است يا ركوع ششم كه در اول ركعت دوم است. وممكن است دفع آن به اين كه اين شك حقيقتا بر ميگردد بعد از تأمل به شك ميان يك ودو، برخلاف مسئله ما كه در اينجا جزما دو ركعت به عمل آمده، ولكن شك در تحقق جزئى از اجزاء يكى از آنهاست .

١: يعنى دليل حكم به عود، شامل سهوى كه از استصحاب به دست آيد، نمى شود .

واحتياط در اين است كه بعد از عمل به مقتضاى آنچه ترجيح داديم (از صحت نماز و لزوم عود به سجود و بجا آوردن يك سجده وبرخاستن وتمام كردن وقضا كردن يك سجده با سجده سهو) اينكه اعاده هم بكند. ودر اين مقام، سخن ديگر هم هست وآن، اين است كه امر، مردد است ميان سه امر، يكى اين كه دو سجده از ركعت اول فوت شده، ودوم اينكه از ركعت دوم فوت شده، وسوم اين كه هر يك از آنها از ركعتى عليحده فوت شده باشد. واحتمال بطلان همان (١) در صورت اولى است ودر صورتين اخيرتين، هر دو را ممكن است صحت، به جهت آنكه محل تدارك نگذشته، پس اگر هر دو با هم از ركعت دوم فوت شده باشد باز مجال صحت هست، چون محل عود، باقى است. ومؤيد ومرجح اين احتمال است اينكه ظاهر اين است كه تا ركعت اول را صحيحا بجا نياورده باشد به دومى منتقل نشده است. ولكن آن معارض است به اينكه ظاهر اين است كه دو سجده با هم ترك نشده باشد، پس ميتوان گفت كه چون امر او مردد است ميان اين دو وجه صحيح، پس مخير بايد باشد ميان اين كه عود كند و دو سجده را با هم به عمل بياورد و نماز را تمام كند و اينكه برگردد و يك سجده بكند وسجده ديگر را قضا كند بعد از نماز با سجده سهو. پس اظهر همان است كه پيش ترجيح داديم ودر هر صورت، احتياطا اعاده كند (٢).

١٩٨- سوال: هر گاه شوع كرد در سجده ركعت دوم ويقين كرد كه يك ركوع از او فوت شده وشك دارد كه آيا اين از ركعت اول فوت شده يا دوم، چه كند؟

جواب: هر چند اصل " تأخر حادث " در اينجا وجهى ندارد در نفس سقوط كه سقوط در آخرى شده باشد. به جهت آن كه با معارضه به اصل تأخر ركوعى كه به عمل آمده مى گوييم كه نسبت ترك ركوع به ركعتين مساوى است به جهت آنكه مفروض اين است كه

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۱: مجددا یاد آوری می شود: مرحوم میرزا گاهی لفظ " همان " را به معنای " فقط " و " تنها " به کار میبرد. ۲: این استدلال وتفصیل وتشقیق شقوق که مرحوم میرزا در این مسئله بیان کرده منحصر به فرد است و مانندش را تنها در بعضی استدلال‌های جواهر الکلام میتوان دید .

ترك يك ركوع نفس الامری است. و نميدانيم اين است يا آن ونسبت ارتكاب مكلف به هر يك از آنها على السويه است. مگر اين كه كسى بگويد كه عروض حالتى كه منشأ ترك است از غفلت وبيخبرى، اصل تأخر آن است وآن هم نفعى ندارد وچون ملاحظه آن حالت وغفلت خاص، كه سبب هر يك از آنهاست هم، مثل خود آنهاست. وليكن مى گوييم استصحاب واصل برائت وعموم " الصلوة على ما افتتحت عليه "، و اينكه وارد شده است در اخبار كه فقيه بايد اجتهاد كند وحيله كند ونماز خود را باطل نكند، اقتضا مى كند كه بنا را بر اين بگذاريم كه از ركعت دوم، ترك شده و چون مادامى كه داخل سجده دوم نشده موضع تدارك آن نگذشته است على الاقوى زيرا كه معيار بطلان در مسئله، لزوم تعدد ركن است وبدون آن (۱) تعدد ركن لازم نميآيد، پس برگردد و ركوع را بجا آورد و به سجده رود و احتياط در اين است كه اعاده هم بكند.

۱۹۹- سوال: كسى در نماز، سر به سجده گذاشت و به علت آنكه تاريك بود و مكان سجده را نميديد يا ميديد و چنان اتفاق افتاد كه اصل جبهه به موضع سجود نيامد از طرف يسار يا يمين، جبهه به موضع سجود آمد در همان حال سر خود را قدرى برداری و عين جبهه را به موضع سجود گذارد، نماز باطل است يا نه؟

جواب: نماز صحيح است و بهتر اين است كه جبهه را بر ندارد، بلكه همچنان كه هست جبهه را بكشاند تا بر ما يصح السجود عليه قرار گيرد.

۲۰۰- سوال: اين ضعيف، از اين محل كه الحال، سكنى دارم، تا آنجا كه قبل از اين، توطن داشتم تخمينا هفت فرسخ است و در آنجا باز قدرى رقبات دارم، لكن قطع نظر از سكناى آنجا نموده‌ام .گاهى كه اتفاق افتد كه به آنجا روم، نماز را تمام كنم يا قصر؟

جواب: اظهر اين است كه هرگاه قصد اقامت در آنجا نميكنى بايد قصر كرد، هم در راه و هم در آنجا. و هرگاه قصد دارى كه آنجا ده روز بمانى تمام كن در راه و در آنجا، ولكن

۱: يعنى: بدون دخول به سجده دوم .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

احوط این است که در صورت عدم قصد اقامت هم قصر کنی و هم تمام به قصد قربت.

۲۰۱- سوال: اکثر عوام، نمازهای یومیه را، اخفات مینمایند و حال آنکه شنیده‌اند که باید کدام را جهر و کدام را اخفات کرد. در این صورت نماز ایشان چه صورت دارد؟

جواب: اظهر این است که نماز باطل است.

۲۰۲- سوال: خواهر زن در نزد شوهر خواهرش نماز کند صحیح است یا باطل؟

جواب: واجب است پوشیدن بدن از شوهر خواهر، خصوصا در حال نماز، و لکن حکم به بطلان نمی کنیم و مراد از بدن در اینجا، رو و کفین و قدمین (۱) است. و اما اگر سایر اعضای او باز باشد نماز او باطل است، هر چند هیچ کس در آنجا نباشد.

۲۰۳- سوال: فرش نجس و زمین نجس که خشك باشد، بر روی آنها نماز کردن چه صورت دارد؟

جواب: ضرر ندارد، به شرط آن که بدن و لباس مصلی تری نداشته باشد که به آنها برسد و هرگاه سجده بر آن زمین می کند محل سجده باید پاك باشد واگر نجس باشد صحیح نیست، هر چند خشك باشد.

۲۰٤ - سوال: جواب سلام تارك الصلوة را ندادن، وسائل تارك الصلوة را راندن چه صورت دارد؟

جواب: ترك جواب سلام، صورتی ندارد و همچنین راندن مطلق سائل خوب نیست، مگر از باب نهی از منکر، یعنی هرگاه داند یا مظنه کند که راندن سائل، باعث توبه و بازگشت او می شود، باکی نیست.

۲۰۵- سوال: مسافر هرگاه در مقام اقامه عشره، قصد منزلی نماید که آنجا نیز قصد اقامه دارد و ما بین مقامین مسافت نباشد، حکم ما بین منزلین چه صورت دارد؟

جواب: تمام است.

۲۰٦- سوال: هرگاه کثیر السفر در بلدی قصد اقامت نماید، در سفر دوم تمام کند یا سوم؟

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IMS

۱: در آینده نیز خواهیم دید میرزا از فقهائی است که حجاب را شامل رو و کفین و قدمین نیز میداند .

جواب: اظهر این است که در سفر دوم، تمام کند و احوط این است که در دوم، جمع کند ما بین قصر و اتمام.

۲۰۷- سوال: سفرها را ذهابا و ایابا یکی شمرد (۱) یا دو؟

جواب: اظهر در نزد حقیر این است که ذهاب به ایاب، ضمن می شود با قصد آن مسافت.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۲۰۸- سوال: شخصی متطهر شد و به همان تطهیر، نماز صبح و ظهرین و مغرب را کرد و محدث شد و بعد وضو ساخت و نماز عشا را کرد، بعد متذکر شد که خللی در یکی از دو وضو واقع شده، اما شك دارد که آیا در وضوی نماز صبح و ظهرین و مغرب است یا وضویی که از برای نماز عشا ساخته است. برخاست و نمازها را اعاده کرد سوای نماز عشاء او را چه باید کرد؟

جواب: ظاهر این است که باید قضای نماز صبحی و مغربی و دو نماز چهار رکعتی بکند، مخیر ما بین جهر واخفات، و هرگاه وقت عشا باقی است در این دو نماز نیت ادا و قضا نکند، بلکه قصد ما فی الذمه کند، که اگر عشا فوت شده ادا باشد و اگر ظهرین فوت شده، قضا باشد و این داخل مسئله شك در حصول نماز در وقت، نیست که معین باشد که عشا را باید کرد .ولکن در این مقام میتوان گفت که معلوم نیست که شغل ذمه بر بیشتر از احد امرین حاصل باشد، پس مخیر است ما بین تدارك آن چهار نماز و این یك نماز، و لکن احوط آن است که گفتیم. از آن احوط این است که پنج نماز را تماما بجا آورد. آخچه در خارج وقت است به نیت قضا وآنچه در وقت است به نیت ادا.

۲۰۹- سوال: می تواند شخص مصلی، نماز قضاء یقینی را به جماعت بگزارد یا نه؟

جواب: بلی می تواند به جماعت بکند

۲۱۰- سوال: کسی طمئنینه فیمابین سجدتین را فراموش کرد و قبل از رکوع رکعت

۱: با فتحه میم منظور " شمارد " است یعنی آیا مکلف ذهاب و ایاب را یکی شمارد یا هر کدام را جدا در نظر بگیرد .

نهضت ترجمه
Translation Movement

دیگر، به خاطرش آمد ونشست وطمأنینه را بجا آورد، آیا باید یك سجده دیگر بکند یا نه؟

جواب: بلی، باید بکند.

۲۱۱- سوال: مصلی آخر وقت یقین نمود که بیش از چهار رکعت نماز نمی تواند گزارد، نماز عصر را مقدم داشت و بعد از فراغ از نماز، مشخص شد که آفتاب باقی است به مقدار چهار رکعت یا سه رکعت.

جواب: ظاهر این است که هرگاه یك چهار رکعت بکند به قصد قربت، کافی باشد، به این معنی که منظور او، این باشد که خداوندا، اگر عدول جایز است آنچه اول کردم، ظهر باشد و اینکه حالا می کنم عصر باشد. و اگر عدول، جایز نیست، آن که کردم، عصر باشد و این قضای ظهر باشد.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۲۱۲- سوال: جورابی که ساق او کوتاه باشد و کسی فراموش کرده ودر حال نماز نکنده (۱) باشد، آیا نماز او صحیح میباشد یا نه؟ و مراد از کوتاه بودن ساق، این است که ساق را نپوشاند، هر چند ساقش بلند باشد و برگشته باشد، یا آنکه من اصله، ساق کوتاه باشد؟

جواب: جواب از اولی این است که حکم به بطلان نمی کنم وجواب از ثانیه، اینکه ظاهرا اعم از هر دو است.

۲۱۳- سوال: هرگاه نماز گزارنده در حال نشسته نداند که از برای سجود نشسته، یا از برای اینکه مال نفیسی در پیش رویش گذارده وخوف دزدیدن آن را دارد نشسته، آیا باید آنچه اذکار واعمال مشکوکی است به عمل آورد یا سجود نماید؟

جواب: بلی افعال مشکوکه ما قبل که محل آن نگذشته است بجا آورد. حتی رکوع هم به جهت آن که سقوط حکم شك وقتی است که داخل فعل دیگر از افعال نماز شده باشد و در اینجا معلوم نیست.

۲۱٤- سوال: هرگاه ظالمی عمارت مشهدی از مشاهد نماید یا فرشی از او در آن

۱: در مسئله شماره ۱۷۲ فرمود: با کفش و هر چیزی که پشت پا را بپوشاند و ساق نداشته باشد، نماز نکند. در اینجا سؤال کننده بر اساس همان فتوی سؤال می کند - البته امروزه کسی در مورد جوراب چنین فتوائی ندارد .

مکان باشد، بر آن، نماز چه صورت دارد؟

جواب: مادامی که علم به حرمت مکان وفرش حاصل نشده جایز است نماز در آن.

۲۱۵- سوال: شخصی که نماز قضا بر ذمه دارد، نماز یومیه را در اول وقت می تواند نمود، یا نه؟

جواب: اظهر جواز کردن نماز حاضره است در اول وقت.

۲۱٦- سوال: هرگاه کسی در بین نماز یقین کند که واجبی از واجبات نماز را فراموش کرده و شك دارد که کدامیك از واجبات بود، چه کند؟

جواب: هرگاه اجزائی که شك دارد در میان آنها تدارك آن، مستلزم زیادتی رکن نمی شود برگردد از اول، محتملات را بگیرد وما بعد آن را (همه را) به عمل آورد. مثلا در حال قیام شك کند که آنچه را فراموش کرده، یك سجده از همین رکعت گذشته بوده یا تشهد آن. در اینجا برگردد و یك سجده بکند و تشهد را بکند و برخیزد. و اما هر گاه شك دارد که قرائت بود یا دو سجده یا تشهد، در اینجا نماز باطل است چون تدارك قرائت و ما بعد آن، مستلزم تکرار رکن است جزما که آن رکوع باشد. و شاید در اینجا توان گفت که تدارك قرائت، ضرور نیست، بلکه واجبات ما بعد رکوع را بجا آورد، برخیزد. و لکن در اینجا

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

احتمال تعدد رکن لازم میآید که دو سجده باشد و در صورت احتمال تعدد رکن اشکال است. و از این باب است که شك دارد که آیا یك سجده بوده یا دو سجده با تشهد که تدارك دو سجده وما بعد محتمل است که در آن تکرر رکن به هم رسد. و دور نیست که حکم به صحت شود، خصوصا به ملاحظه استصحاب وعموم الصلوة علی ما افتتحت علیه، و آنچه محقق است از فتاوی علما، این است که زیاد کردن رکن یا ترك کردن آن، عمدا یا سهوا مبطل نماز باشد، اما کردن کاری که محتمل باشد به سبب آن، تعدد رکن، پس دلیل ندیدم که دلالت کند بر آن، و احوط این است که بعد از تدارك در این صورت اعاده هم بکند. و دور نیست که در صورت عدم لزوم تعدد رکن. مخیر باشد میان آن اجزای محتمله،

پس اگر اختیار بر اخری را کرد به همان اکتفا می کند و اگر اختیار جزء ما قبل جزء آخری را کرد، ما بعد آن را هم باید بکند، تا ترتیب به عمل آید.

۲۱۷- سوال: در عبادات استیجاریه، نیت تقرب را به چه نحو باید کرد؟ آیا باید نیت کند که این فعل را می کنم لتقرب المنوب عنه فقط یا لحصول القرب لی وله معا، و اگر شخص اجیر باید نیت تقرب را از برای خود نیز داشته باشد مشکل است امر، نظر به اینکه با وجود اجرت گرفتن، نیت تقرب مشکل متحقق شود واگر هم بشود خلوصش مشکل است، آیا هرگاه در وقت تقرب به خدا به خاطرش برسد که باعث و داعی لزوم این فعل بر گردن من این اجرت گرفتن است و در حالتی که آن عبارت را می کند قصد تقرب نیز دارد، چنین نیتی کافی است ك یا از این ضمیمه نیز باید خالص باشد؟

جواب: درگاه الهی، درگاه بخل نیست. شکی نیست که در وفای به عقد اجاره که واجب است از واجبات ثواب هست، و اگر نه، وجوب، معنی نخواهد داشت. پس از حیثیت وفای به اجاره قصد تقرب به جهت خود خالصا بیاشکال است. چون به دلیل ثابت شده جواز چنین عبادتی و از حیثیت خود فعل ثواب را از برای منوب عنه منظور دارد که قرب از برای او حاصل شود، بلکه امید اینکه از خود فعل، بهره به او برسد ضرر ندارد، چنانکه از اخبار استیجار حج وغیره ظاهر می شود، بلکه ظاهر می شود که بیشتر، ثواب از برای او باشد و کمتر از برای منوب عنه.

۲۱۸- سوال: هرگاه مصلی در فعلی از افعال واجبه نماز، شك نمود، شروع در فعل مشکوك فیه کند در اثنای آن غلبه ظن، یا یقین به هم رساند که فعل مزبور را کرده بود، یا اعتنا به شك نکرده، داخل واجب دیگر شود در آن اثنا غلبه ظن یا یقین به هم رساند که فعل مشکوك فیه را به عمل آورده است، صورت صورتین را بیان فرمایند.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: در صورت اول، خواه یقین حاصل شود، یا ظن، دست بردارد از آن فعل، و ما بعد را به عمل آورد، و اما در صورت دوم که اعتنا به شك نکرده، هرگاه عالم بود که تکلیف او این است که برگردد و فعل مشکوك فیه را به عمل آورد و مخالفت الهی کرده و داخل و اجب دیگر شده، آن فعل، منهی عنه بوده و ظاهر این است که کردن چنین فعلی، مبطل

نماز باشد به جهت آنکه بر جواز مطلق دعا و ذکر در حال نماز، حتی دعا و ذکری که خدا نهی کرده، دلیلی نیست. و هرگاه سهوا کرده و بعد ظن ای یقین حاصل شد بر فعل مشکوك فیه صحیح است نماز، و ظاهرا این است که تکرار آن فعل که داخل در آن شده هم ضرور نیست، بلکه در مثل رکن جایز هم نیست. و همچنین ظاهر این است که هرگاه در ما بین تردد و تفکر بو در آن شك که داخل فعل بعد شد و یقین یا ظن حاصل شد به صحت فعل مشکوك فیه هم نماز صحیح است و تکرار هم ضرور نیست، چنانکه گفتیم.

۲۱۹- سوال: هر گاه مصلی را در وقت فضیلت نماز ظهر، مثلا خواب غلبه نموده، دردسر و کسالت و سستی عارض شود، آیا با آن دردسر و کلفت، نماز را بجا آورد، یا بعد از خواب، بی دردسر ادا نماید؟

جواب: هرگاه تواند که مجادله با نفس کند و نماز را به حضور قلب بکند، به مجرد بهانه فریب نخورد و نماز را در وقت فضیلت بکند. هرگاه او را ممکن نیست این فعل، نماز را تأخیر کند تا وقتی که با حضور قلب تواند کرد.

۲۲۰- سوال: هر یك از ملاك قریه مشاعی، عمارت و مسکنی از آبا و اجداد در تصرف داشته باشند، شخصی وارد مسکن کبار اهل قریه مزبوره بشود از برای نماز، از اولیای صغار اهل قریه مزبوره باید مأذون شد یا نه؟ و هرگاه قریه مفروضه مغصوب شود صاحبان آن در آنجا متوطن باشند اذن کبار در صحت نماز در مسکن کبار، کفایت می کند یا نه؟

جواب: هرگاه مسکنی در تصرف دارد، خصوصا هرگاه از آبا و اجداد به او رسیده و متصرف است، اذن او در صحت نماز کافی است، هر چند ملك آن قریه، مشاع باشد، میان همگی ملاك صغیرا و کبیرا و ضرور نیست اذن خواستن از اولیای صغار و هم چنین هرگاه قریه مفروضه مغصوب شود باز متصرفین بر حق خود باقیاند واذن آنها در نماز کافی است .

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۲۲۱- سوال: در وقت نماز واجب یا مستحب آیات قرآنی خواندن جایز است یا نه؟

جواب: اظهر جواز است خصوصا آیاتی که مشتمل بر دعاست مثل ربنا آتنا في الدنيا و في الاخرة حسنة " و مثل آن

۲۲۲- سوال: در ذکر رکوع و سجود به يك تسبيح عظيمه، واجب به عمل میآید یا نه؟

جواب: بلی به عمل میآید.

۲۲۳- سوال: امرئه مستأجره از رجل در صلوات، آداب وضو و نماز را زنانه بجا آورد یا مردانه؟ و همچنین در عکس ما به الاختلاف را بیان فرمایند.

جواب: ظاهر این است که هرگاه زن، اجیر شود از برای مرد، همان نماز صحیحه خود را از برای مرد می کند و واجب نیست که بر نهج مردان کند. پس در وضو، آب را به باطن دست میریزد استحبابا و در رکوع هم بسیار خم نمی شود بقدر رکوع مرد، استحبابا. هر چند لازم این افتد که اقل واجب رکوع مرد به عمل نیاید که خم شدن به مقدار رسیدن کفین به زانوها باشد، و همچنین جایز است که در حریر نماز کند یا در طلا و غیر ذلك، هر چند نماز مرد، در اینها باطل است. و هم چنین در صورت عکس که مرد، اجیر می شود از برای زن، باید مراعات صورت نماز مردان را کند در واجبات و محرمات و مستحبات، و از جمله ملاحظه جهر و اخفات است، پس مرد، نماز جهری را باید جهر کند، هر چند بر زن واجب نیست. و اما زن، هرگاه اجیر شود هم جایز است که اخفات کند در نمازهای جهری و دور نیست که در صورتی که نامحرمی صدای او را نشنود، در نمازهای جهریه، جهر کند بهتر باشد و همچنین در نمازهای اخفاتیه ملتزم اخفات باشد. و وجه آنچه گفتیم که هر يك از مرد و زن، مراعات وظیفه عبادت خود را می کند نه منوب عنه را. این است که احکام شرعیه، تابع مصالح نفس الامریه است (۱) وآنچه حکیم علی

نهضت ترجمه
Translation Movement

۱: پس از فراغ از صحت اجاره نیازی به این استدلال نیست و اگر مراد پاسخ به اشکال قاعده " اقض مافات کمافات " باشد باز مرجع اشکال به اصل جواز اجاره است. و این دومین بار است که این مسئله تکرار می شود .

الاطلاق در منهیات عبادات نسبت به عبادات، ملاحظه کرده، حکمت ومصلحت در همان است. پس گوییم مثلا آدابی که در نماز از این حیثیت که نماز است نسبت به مرد، از این حیثیت که مرد است ملاحظه کرده، راجح در فعل آن، همان است که وضع کرده وشکی نیست که مقصود مستأجر هم باید اشرف اوضاع واصلح آنها باشد و این در واجبات و محرمات کمال وضوح دارد، مثل نماز در حریر و انحنا به قدر اقل واجب در مرد.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۲۲٤- سوال: هرگاه مصلی در قنوت یا سجود نماز واجب یا مستحب، از آیات قرآنی به قصد دعا تلاوت نماید، منشأ بطلان نماز می شود یا نه؟

جواب: مانعی ندارد.

۲۲۵- سوال: هرگاه مصلی، اعراب آخر آیات حمد و سوره، یا سایر اذکار و ادعیه را نداند، نمازش باطل است یا در حالت وقف به سکون، می خواند کافی است؟

جواب: ظاهر این است که وقف کردن به سکون، کافی است در صحت نماز، هر چند نداند که اعراب آخر کلمه چه چیز است، بلی اگر خواهد وصل ککند باید اعراب را بداند، چون وصل به سکون جایز نیست، پس باید بداند که به چه نحو باید بخواند.

۲۲٦- سوال: مصلی، کلمه‌ای یا حرفی را غلط گفته، یا درست از مخرج ادا نشده و در تکرار نیز غلط یا درست ادا نشود، در دفعه ثالثه، فعل کثیر به عمل میآید یا نه؟

جواب: این را فعل کثیر نمی گویند. بلی اگر این شخص، وسواسی و کثیر الشك است و مکرر تکرار کلمه می کند، ظاهر این است که تکرار، مبطل باشد. به جهت اینکه این منهی عنه است و ذکر و قرآن و دعایی که در نماز جایز است منصرف به این نوع قرآن و ذکر، نمی شود، خصوصا هرگاه منجر به فعل کثیر شود، یا قرائت را از اسلوب قرائت بیرون کند. خلاصه باید تمییز کرد ما بین این که جزما غلط گفته بود و تکرار از برای تدارك غلط است، و ما بین اینکه شك در صحت داشت و در محل خود تدارك آن می کند. و ما بین اینکه تکرار کند از باب احتیاط که بر وجه اکمل بگوید. و ما بین اینکه وسواسی است و به متابعت شیطان، تکرار می کند.

-۲۲۷

جواب: اظهر این است که تکرار موصوف و مضاف، ضرور نباشد، چون در اول بار بر

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IRS

وجه صحیح ادا شده و توهم اینکه لازم میآید وقف به حرکت ضعیف است و اگر این را ملاحظه کنیم، گاه است که آیه را باید از سر گرفت. پس در " صراط الذین " مثلا هرگاه حرف " ذال " از مخرج ادا نشود، خود تدارك کند جایز است که بگوید: " الذین انعمت علیهم ". و همچنین در " الصراط المستقیم " هرگاه " سین " مستقیم از مخرج ادا نشود، همان کلمه " المستقیم " را تکرار کند، و اگر اکتفا نکنیم در اینجا باید آیه را از سر گرفت، به جهت آنکه توهم، یعنی وقف به حرکت در کلمه " الصراط " و " اهدنا " هر دو لازم میآید.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۲۲۸- سوال: هرگاه مصلی در بین کلمه، به اعتبار آب دهن یا بلغم، قطع صدا و نفس نمود، کلمه مزبوره را تکرار نماید، یا چون نفس باقی است کافی است؟

جواب: همین که تکلم به کلمه، بر وجه صحیح می شود، هر چند جهر، به سبب بلغم یا چیز دیگر به عمل نیاید، ظاهر این است که در مثل یك کلمه یا دو کلمه، مضر به نماز نباشد و تکرار واجب نباشد و اگر بعد از ازاله آن به تنحنح یا وجهی دیگر تکرار کند به قصد احتیاط بهتر خواهد بود.

۲۲۹- سوال: کلمه " تعالی " را در " بحول الله تعالی " باید گفت یا نه؟

جواب: نمیگویم و حکم به بطلان نمی کنم اگر بگویند. و احوط، ترك آن است.

۲۳۰- سوال: طفل غیر مکلف، نیت نماز و روزه را به چه نحو بکند؟

جواب: آنچه را حقیر در این مسئله تحقیق کرده‌ام بعد از اشکالات بسیار، از هر جهت از جهات، این است که عبادات صبی ممیز، شرعیه است و امر از برای او سنت است وقصد استحباب می کند (هر چند در عبادات واجبه باشد) تقربا الی الله، ولیکن چون عمده مقصود در تکلیف طفل، تمرین یعنی عادت دادن او است تا بعد از بلوغ، امر بر او آسان باشد، لهذا باید صورت نیت مکلفین را هم تصور نماید، یعنی این نماز و روزه که مکلفها آن را میکنند به این نحو که قصد میکنند که این نماز یا روزه را می کنم واجب تقربا الی الله، من همان را می کنم بر من سنت است قربة الی الله، پس وجوب آن برای اطفال، محض تصور است ونیت از باب تصدیق است که اجیر حج مندوب، تصور حجی که سنت است بر منوب عنه می کند به قصد وجوب بر خود، تقربا إلی الله .

۲۳۱- سوال: سرگین اسب یا گاو در زیر باران یا در میان آب جاری یا کر مانده که آب، نفوذ در آن نموده، هرگاه به رخت یا بدن مصلی بر خورد، باز کراهت دارد یا نه؟

جواب: سرگین گاو در هیچ حال، کراهت ندارد، و لکن از اسب و الاغ و استر کراهت دارد، خصوصا در الاغ، و به نفوذ آب کر و جاری در آن، رفع کراهت نمی شود. **۲۳۲**

- سوال: هرگاه خاك خشك نجس، یا جسم دیگری به بدن ایا جامه خشك مصلی برسد، نمازش صحیح است یا باطل؟ و بر تقریر بطلان آیا به محض تکانیدن بدن یا جامه، پاك می شود یا تطهیر به آب نماید؟

جواب: اظهر این است که نماز صحیح است. به جهت آنکه آنچه در شرع ثابت شده، این است که هرگاه بدن یا جامه، نجس باشد نماز صحیح نیست، و در اینجا بدن و جامه هیچکدام نجس نشده، بلکه این شخص در حکم حامل نجاست است. پس هرگاه کسی شیشه‌ای که در آن، بول باشد و در آن،

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

مسدود باشد همراه داشته باشد نماز او صحیح است، و همچنین هرگاه دستمال نجس یا کارد نجس همراه داشته باشد.

۲۳۳- سوال: هرگاه مصلی در هوی به سجود، دستها را قریب به زانوها بر زمین گذارد و به اعتبار نجس بودن یا خار برداشتن از زمین یا حایل شدن چیزی میانه جبهه و موضع سجده، یا جستن مهر در تاریکیها، دستها را بردارد و به موضع خود گذارد، نمازش باطل است یا نه؟

جواب: در آن صورتها هیچکدام نمازش باطل نیست و هرگاه میسر شود بهتر این است که دست را بر زمین بکشاند تا به جایی که میخواهد قرار بدهد.

۲۳٤- سوال: هرگاه مقتدی یا طلاق دهنده، پیشنماز عادل ظاهر الصلاح را بیند که مرتکب گناهی شد مثل غیبت و استغفار کرد، آیا طلاق را در حضور او، یا نماز به او اقتدا می تواند نمود یا نه؟

جواب: ظاهر این است که عدالت به استغفار و توبه، رجوع می کند، هر چند قائل باشیم که عدالت عبارت از ملکه راسخه باشد.

۲۳۵- سوال: هرگاه مصلی در سوره مبارکه " قل هو الله احد " نون تنویه " احد "

ظاهر نموده، به " الله " واصل نماید، به کسره باید وصل نماید، یا به فتح؟

جواب: بهتر این است که وقف کند و ابتدا کند به همزه " الله "، و اگر وصل می کند نون تنوین را، به کسر بخواند.

نهضت ترجمه
Translation Movement

۲۳٦- سوال: آیا نماز در جامه‌ای که یك قطعه از آن، غصبی باشد، مثل سجاف یا گریبان یا امثال آن، صحیح است یا نه؟

جواب: چون دلیلی واضح بر بطلان نماز در جامه غصبی نیست، الا دعوی اجماع، چنانکه علامه در تحریر وشهید در ذکری دعوی کرده‌اند و اطلاق کلام ایشان، بلکه نزدیك به صریح، " عموم " است، پس احوط، بلکه اظهر اجتناب است، و اما مثل جوراب، پس مظنه مکان بودن هم در آن جاری است، پس از این جهت نیز باطل می شود، و اما همراه داشتن چیز مغصوب با خود در حال نماز، پس احوط، اجتناب است و دلیلی قائم بر بطلان نیست.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۲۳۷- سوال: هرگاه استیجار صوم و صلوة بشود و عمل معین شود ولکن تعیین مدت نشود به جهت جهالت در مسئله لزوم تعیین مدت، و بعد از عمل بفهمند که تعیین مدت ضرور بوده، آیا آن عمل که شده، صحیح است، خصوصا با اجازه و تراضی طرفین به آنچه شده. - یا نه؟ و آیا هرگاه موجر بتنهایی بعد از عمل بفهمد این معنی را، لازم است اعلام مستأجر، یا نه؟

جواب: ظاهر این است که هرگاه عرف وعادتی باشد که موجرین آن زمان و آن بلاد، بیش از زمان معین تأخیر نمیکنند و آن هم تأخیر نکرده باشد، مثل اینکه عادت این است که دو سال نماز را تا دو سال هم تأخیر میکنند و مضایقه نمیکنند، ظاهر صحت آن عمل است و همین قدر از تعین کافی است. چنانکه آخوند ملا احمد (ره) نیز تجویز کرده، و بر فرضی که این را کافی ندانیم هم ظاهر این است که عمل صحیح باشد، هر چند اجاره فاسد باشد و در این صورت، مستحق اجرة المثل خواهد بود. و اشکالی که در اینجا متصور است این است که چون اخلاص در عمل، شرط است و عبادت در ازای عوض، منافی آن است و استیجار حج به دلیل خارج شده و همچنین استیجار

صوم و صلوة هم به سبب دلیل، خارج و دلیل آن بنا بر مشهور، اندراج آن است در تحت قاعده اجاره و اجاره هرگاه فاسد شد، پس عمل وجه صحتی نخواهد داشت. و رفع این اشکال میتوان کرد به اینکه استدلال به عمومات اجاره تمام نیست و مستلزم دور است، چنانکه در بسیاری از تألیفات خود، بیان آن کرده‌ام و دلیل معتمد در نزد حقیر، همان اجماع است که نقل شده بر جواز استیجار. و لکن بر آن هم، این اشکال وارد است که این اجاره فاسد است. بلی میتوانیم گفت که آنچه از اجماعات منقوله و عمل سلف ظاهر می شود، این است که عبادت در ازای عوض، صحیح است. هر چند به لفظ " استیجار " نقل اجماع شده، این پس هرگاه کسی به قصد مصالحه هم آن عبادات را بکند جایز خواهد بود، پس بنا بر این مستفاد می شود که کردن عبادت در ازای عوض جایز باشد، خواه بر سبیل اجاره صحیحه و خواه معاطات و خواه مصالحه و خواه غیر آن، به این معنی که عمل باطل نیست، نه اینکه به هر نحو که بکند عقد لازم میباشد و به مقتضای آن عمل باید شود، پس هر چند در قالب اجاره، عقد به عمل آمده باشد و به جهت عدم جامعیت شرایط فاسد باشد، لکن آنقدر مشترکی که از کلام ایشان ظاهر می شود گویا کافی باشد در صحت عمل به ازای عوض، گو آن عقد خاص فاسد شده باشد، خصوصا با ملاحظه اینکه رضای طرفین بر عمل، معلل به اینکه از راه اجاره است نباشد و حیثیت اجاره، حیثیت تقییدی باشد نه تعلیلی، پس آن عملی که شده صحیح است و موجر، مستحق اجرة المثل است و هرگاه تراضی بر مسمی فی العقد بشود هم خوب است، ولکن بهتر این است که در تتمه عمل، تجدید عقد

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

اجاره بكنند بر وجه صحيح. وبهر حال، حكم به بطلان آن عملى كه شده نمى كنيم، ولكن به جهت بطلان عقد و تغيير حكم، هر گاه مستأجر جاهل باشد اعلام او بايد كرد، هرگاه بنا را به فساد عقد بگذاريم تا اينكه تراضى بر مسمى شود، يا بنا بر اجرة المثل شود، هرگاه اكتفا بر عرف و عادت كنيم، چنانكه اظهر آن است و عرف و عادتى هم باشد در مقدار زمان كه به آن رجوع شود، در آنجا ديگر اعلام هم ضرور نيست و به همان عادت اكتفا مى شود .

۲۳۸- سوال: بفرمايند كه ترتيب در قضاى صلوة واجب است يا نه؟ و بر فرض وجوب ترتيب، در نيابت هم بايد ترتيب را ملاحظه نمود يا نه؟

جواب: اظهر در نظر احقر، عدم وجوب ترتيب است در اصل قضا، الا در ترتيبات جعليه الهيه، مثل تقدم ظهر بر عصر ومغرب بر عشا، نه مثل تقدمات قشريه لازمه نفس اوقات، مثل ظهرين بر عشائين، وعشائين بر صبح، وبه طريق اولى در صلوة استيجار. پس اظهر آن است كه چند نفر در يك روز با هم ميتوانند نماز كرد، بدون تقدم وتأخر، بلى احوط، ملاحظه ترتيب است، چنانكه ظاهر مشهور، است.

۲۳۹- سوال: هرگاه عمرو موصى، پنجاه سال نداشته باشد و وصيت پنجاه سال صلوة بكند، وصيت صحيح است يا نه؟ و بر فرض صحت، نايب چه نحو نيت كند؟ نيت قضا بكند يا نيت قربت؟

جواب: بلى، هرگاه مقصود او اين باشد كه احتياط نمازهايى را كرده باشد كه اگر نماز بعضى صحيح نباشد آن زيادتى در عوض آن باشد باكى نيست، والا در زايد بر قدر واجب، استيجار صورتى ندارد و قصد قربت كافى است، زيرا گاه است كه اصل استيجار از راه احتياط است نه از راه علم به شغل ذمگى و بايد دانست كه اينكه گفتيم كه قصد قربت كافى است مراد ما، قصد عمل منوب عنه است والا عمل نايب موجر، واجب است و بايد قصد وجوب بر خود را داشته باشد كه بر منوب عنه مستحب بوده از راه احتياط و چون محتمل است كه بعض نمازهاى منوب عنه، واجب و بعضى مستحب باشد قصد قربت را براى آن گفتيم كه قدر مشترك ما بين آنها باشد. و بايد دانست كه اظهر جواز استيجار عبادات قبل از بلوغ است در حال تميز، چون اقوى در نظر حقير، اين است كه عبادات صبى مميز، شرعيه است نه محض تمرين، پس استيجار ازيد از ايام تكليف به اين وجه هم ممكن است. و بدان كه در اصل مسئله اعاده نمازى كه محكوم است به صحت شرعا و قضاى آن در حال حيات يا بعد از ممات، مجال سخن هست، و شهيد در ذكرى گفته است كه مشهور شده است ما بين متأخرين علما در كردار و گفتار (هر دو) احتياط كردن به قضاى

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

نمازی که به خیال این کس گذرد که بلکه خللی در آن واقع شده باشد، بلکه جمیع عباداتی که در آن، این توهم باشد و گاه بوده است که تدارك میکردند چیزی را که وهم را در صحت وبطلان آن مدخلیتی نبود در حال حیات، به وصیت کردن بعد از ممات. ودر آن نصی بالخصوص ندیدیم واز برای بحث در آن مجال هست. وبعد از آن ذکر کرده است از آیات واخبار، آنچه مناسب جواز واجواز باشد، مثل اینکه از جانب شریعت گفته است که دلالت می کند قول حق تعالی، فاتقوا الله ما استطعتم، واتقوا الله حق تقاته، وجاهدوا في الله حق جهاده، والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا، والذين يؤتون ما اتوا وقلوبهم وجله. وقول پیغمبر (ص): دع ما يريبك إلى ما لا يريبك، وانما الاعمال بالنيات، ومن اتقى الشبهات استبرء لدينه وعرضه، وآن حضرت فرمود، متیممی را که اعاده کرده بود نماز را بعد از یافتن آب در وقت، لك الاجر مرتين. ومتیممی را که اعاده نکرده بود، اصبت السنة. وقول صادق (ع) در روایت اسحق بن عمار، که رسول خدا (ص) فرمود: ان الله يباهى بالعبد يقضى صلوة الليل بالنهار يقول يا ملائكتى انظروا إلى عبدى كيف يقضى ما لم افترضه عليه (١)، وبعضی دیگر از اخبار احتیاط. واز جانب منع هم بعضی آیات واخبار نقل کرده، مثل: يريد الله بكم اليسر ويريد الله ان يخفف عنكم وما جعل عليكم في الدين من حرج، وگشادن در احتیاط، موجب عسر می شود وقول رسول (ص) بعثت بالحنفية السمحة السهلة، وقول صادق (ع): ما اعاد الصلوه فقيه يحتال لها ويدبرها حتى (٢) لا يعيدها،. وبعد از نقل ادله از طرفین، ترجیح جواز داده به سبب عموم قول حق تعالی، ارأيت الذى ينهى عبدا اذا صلى، وقول پیغمبر (ص): الصلوة خير موضوع فمن شاء استقل و

١: من لا يحضره الفقيه: ج ١ ص ٣١٥ طبع اسلامیه سنه ١٣٩٠ ق - وسائل: ج ٣ ص ٥٥ باب قضا؟ النوافل ح ١ و ٣ و ٥. توضیح اینکه در سند این احادیث نامی از اسحق بن عمار نیامده است. ٢: وسائل: ج ٥ ص ٣٤٤ ح ١: باب ٢٩: ابواب الخلل الواقع في الصلوة .

من شاء استكثر، و به علت اینکه احتیاطی که مشروع در نماز است از این قبیل است، زیرا که نهایت امر در آن، رخصت و تجویز است، یعنی اینکه مراد از نماز احتیاطی که در صورت شك در نماز واجب می شود مبنی بر این است شاید نقصی در نماز واقع شده باشد و به این سبب حضرت صادق (ع) فرمود در نماز احتیاط " وان كان صلى امبعا كانت هاتان نافلة (١) "، وبه علت اینکه اجماع شیعه عصر ما و زمان نزدیك به عصر ما بر این بوده و چون همیشه وصیت میکنند به قضای عبادات بغوجود آنکه کرده‌اند. واعاده میکنند بسیاری از آنها را اداء وقضاء ونهی از اعاده نماز در شکی است که ممکن است بنای بر

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

آن. تمام شد ترجمه کلام ذکری. واقرب در نزد حقیر، همان است که شهید فرموده، اگر چه در بعضی از دلیلها مجال سخن هست .

۲۳۸-۱سوال: نماز در جامه سرخ، مکروه است، آیا مختص مردان است یا از برای زنان هم هست؟

جواب: ظاهرا مختص مردان است، چنانکه علامه در تحریر تصریح به آن کرده .

۲۳۹-۱سوال: مصلی برخاست که نماز ظهر بکند، سهوا نیت صبح کرد، یا برخاست نماز عصر بکند، سهوا نیت مغرب کرد، چه بکند؟

جواب: باید دانست که فرق است ما بین اینکه میخواست نمازی بکند سهوا نماز دیگر کرد و ما بین اینکه در محض نیت، سهو کرده، اما نماز همان نماز است و آنچه فقها در مسائل عدول نیت گفته‌اند، آن معنی اول است و هر چند که بنا، بر مسئله جواز عدول نیست (وهم دلیلی بر جواز آن در این دو صورت سؤال نیست و صورتهای مجوزه را در مرشد العوام ذکر کرده‌ام و این دو صورت و امثال آنها از جمله آنها نیست) ولکن در اینجا ظاهر سؤال این است که داعی بر فعل باقی است، یعنی به همان قصد نماز ظهر یا عصر برخاسته و به همان قصد هم می کند، لکن سهوا نیت صبح یا مغرب به خاطر او گذشت یا به زبان او جاری شد و ظاهر این است که این، ضرر ندارد، چون تحقیق این

۱: وسائل ج ۵ ص ۳۲۳، ابواب الخلل الواقع في الصلوة، باب ۱۱، ح ۲ .

نهضت ترجمه
Translation Movement

است که نیت عبارت است از همان " داعی بر فعل " که آدمی را به عمل وا میدارد، نه خصوص گذراندن به خاطر یا گفتن به زبان، پس بنابراین نماز او صحیح خواهد بود، پس اگر واقعا سهو کرده از اصل نماز، و این نماز را در عوض آن نماز کرده، ظاهر بطلان است. و عدول، صورتی ندارد.

۲۴۰- سوال: در نماز شب، چهل مؤمن را دعا کردن، حدیثی هرگاه به نظر رسیده باشد بیان فرمایند و بعضی میگویند هیچ حدیث ندارد.

جواب: هر چند بخصوص دعا کردن به چهل مؤمن در قنوت وتر، حدیثی به نظر نرسیده، و همچنین در سایر رکعات نماز شب، وتصریح به استحباب آن در قنوت وتر، آنچه الحال در نظر است کلام شیخ بهائی است (ره) در مفتاح الفلاح که گفته است که مستحب است که دعا کنی از برای چهل مؤمن از برادرانت و بگویی: اللهم اغفر لفلان و فلان.. تا آخر، بعدا میگویی: استغفر الله ربلا واتوب الیه، هفتاد مرتبه.، واین عبالت به این ترتیب اشعار دارد به وجود حدیثی به این مضمون. و همچنین کفعمی در کتاب مصباح، تصریح به این کرده، یعنی به دعا کردن از برای چهل مؤمن را در قنوت وتر، و همچنین در

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

کتاب بحار آخوند ملا محمد باقر (ره) از مصباح متهجد وغیره نقل کرده، بلی کلام ایشان اشعاری دارد به وجود حدیث چون سایر دعاهایی که با این بیان ذکر کرده، در آنها حدیث است. وعبارتی که در اول گفته‌اند که " دعای موظفی در قنوت وتر نیست، ولکن ما ذکر میکنیم پاره‌ای از ادعیه که به آن قناعت توان کرد " و از جمله آنها دعای به جهت چهل مؤمن را ذکر کرده‌اند، منافات ندارد با این. به جهت آن که مراد از موظف این است که ترك آن نتوان کرد، نه اینکه هیچ دعایی از شرع بخصوص آن نرسیده، چنانکه واضح است. ولکن کفعمی در حاشیه مصباح گفته است: ئن النبی (ص) ما من عبد یقوم من اللیل فیصلی رکعتین و یدعو في سجدة لاربعین من اصحابه یسمیهم باسمائهم واسماء

آبائهم الا ولم یسئل الله تعالی شیئا الا اعطاه (۱). وابن فهد (ره) در کتاب عدة الداعی روایت کرده است از ابن ابی عمیر از هشام بنقغل م عن ابی عبد الله (ع): قال من قدم اربعین من المؤمنین ثم دعی استجیب له (۲). بعد از آن گفته است: ویتاکد بعد الفراغ من صلوة اللیل ان یقول و هو ساجد: اللهم رب الفجر و اللیالی العشر والشفع والوتر والیل اذا یسر ورب کل شیء واله کل شی ومليك كل شئ صل علی محمد وآله وافعل بی وبفلان وفلان ما انت اهله ولا تفعل بنا ما نحن اهله. ودر حدیث کفعمی دلالت بر اینکه در قنوت وتر باشد ندارد، بلکه بخصوص نماز شب هم دلالت ندارد، بلی عبارت ابن فهد، اشعاری دارد به وجود حدیثی در دعا کردن برای چهل مؤمن بعد از نماز شب در حال سجود. ومضمون دعا هم اشعاری دارد. وآخوند ملا محمد باقر مجلسی (ره) در کتاب بحار فرموده: واما الدعا لاربعین من المؤمنین في خصوص قنوت الوتر فلم اره في روایة ولعلهم اخذوه من العمومات الواردة في ذالك کما یؤمی الیه کلامهم نعم ورد في بعض الروایات في السجود بعد صلوة اللیل کما امروا في سجدة في صلوة اللیل. واما دعا از برای برادران به عنوان عموم، پس آن فوق حد احصی است وثواب آن بیش از آن اقت که در حیطه تقریل در آید، حتی اینکه در روایت مئاویة بن وهب، مذکور است که دعایی که از برای برادران بکنی حق تعالی هزار هزار برابر آن را به تو عطا می کند (۳). وحاصل کلام اینکه دعا کردن از برای مؤمنین ومؤمتغت از جمله قطعیات است که خوب است. و اینکه چهل نفر را لا اقل دعا کنند آن نیز از فتاوی علما ودلالت بعضی اخبار ظاهر می شود و همچنین قنوت وتر از مقامات استجابت دعاست، هم از اخبار و هم از اقوال علما واضح است. و همچنین تقدم برادران مؤمن واختیار آنها بر خود و کثرت نفع آن، هم از اخبار

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

١: وسائل: ج ٥ ص ٢٨١ باب ٤١، ابواب بقية الصلوات المندوبه، ح ١ ٢: وسائل: ج ٢ ص ١١٥٤، ابواب الدعا، باب ٤٥ ح ١ و ٢ وحديث های ٣ و ٤ نيز همان مضمون را دارند. ٣: وسائل: ج ٤ ص ١١٤٩، ابواب الدعا، باب ٤٢ ح ٥ .

واضح است، و همچنين در شبانگاه خصوصا در سحر وخصوصا در سجود، پس دعا كردن به چهل مؤمن قبل از دعا برای خود، خوب است. خواهد در قنوت وتر بكند وخواهد در سجده آخر نماز شب بكند وخواهد بعد از فراغ از نماز شب به سجده رود ودر سجود هم دعا كند، همه خوب است، ولكن چون از بعضی از اخبار بر ميآيد كه اسم پدران مؤمن را بردن در دعا خوب است، بهتر آن است كه در اينجا هم اسم پدرهای آنها را هم بگويد واگر نداند اكتفا به اسم خود او بكند وچون اسمها بعضی عجمی وبعضی مركب مزجی، مثل محمد علی ومحمد حسين وعلی اكبر وامثال اينها است وبعضی منصرف و بعضی غير منصرف، وصحيح خواندن دعا، ضرور است ودانستن حركات اعراب وبنا مشكل است (خصوصا به جهت عوام الناس) پس بهتر اين است كه اين اسمها را بعد از نماز بگويد كه مبادا غلط بگويد ولفظ غلط در بين نماز، موجب خدشه می شود در نماز وبسا هست كه نماز به سبب آن، باطل می شود، پس بعد از فراغ نماز شب، به سجده رود ودعا كند ودر همان سجده شكر هم می تواند كرد.

٢٤١- سوال: شخصی در سجده است ودر اين سجده شك می كند كه آيا اين سجده كه در اويم، اول است يا دوم يا سوم، چه صورت دارد؟

جواب: بنا را ميگذارد كه سجده اول است.

٢٤٢- سوال: در اذان واقامه نماز استيجاری، هر گاه نيت نيابت بالاستقلال نشود ضرر دارد يا ندارد و همچنين باقی اجزاء نماز نيابتی ونماز احتياط آن، يعنی مطلقا منظور ندارد كه اين اذان از مقدمات نمازی است كه به نيابت فلان می كنم، يا اين نماز احتياطی است كه ناشی شده از شكی كه از نمازی كه به نيابت فلان كرده‌ام حاصل شده؟

جواب: صورتی ندارد ومجزی نيست ومسقط تكليف نيست.

٢٤٣- سوال: هر گاه كسی، شخصی را اجير كند كه مثلا يك سال يا دو سال نماز وروزه از برای كسی بكند قضاء، آيا ضرور است كه معين بكند كه اين نماز چه نمازی است وصوم چه صومی؟ يا ضرور نيست تعيين، وهمان لفظ منصرف به نماز

يوميه وروزه ماه رمضان آن شخص منوب عنه می شود؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: ظاهر در عرف ما انصراف به یومیه ورمضان است وچگونه احتمال غیر یومیه بدهد وحال آنکه جهالت دارد واجاره به آن سبب، باطل است.

۲٤٤- سوال: هر گاه ضرور باشد تعیین ونکرده باشد وآن لفظ در نزد اجیر منصرف به نمازهای یومیه وروزه‌های ماه رمضان آن شخص منوب عنه، شده باشد و ملتفت به اینکه شاید غیر اینها بوده باشد، نشده باشد، آیا اعاده ضرور است؟

جواب: نه، ضرور نیست.

۲٤٥- سوال: هر گاه نداند که این قضای نمازها وروزه‌ها، یقینا در ذمه آن شخص منوب عنه است یا احتیاط است، آیا همین که قصد کرد اجیر، که این نماز یا روزه کذائی را می کنم نیابة عنه وتقربا له الی الله، کافی است یا محتاج به تعیین است؟

جواب: بلی، کافی است: عما في الذمه قربة الی الله.

۲٤٦- سوال: هرگاه اکبر اولاد مذکور، عصیانا قضای فوایت پدر را نکند بر اولاد دیگرش واجب می شود قضا، یا نه؟

جواب: نه، واجب نمی شود .

۲٤۷ - سوال: ساق جوراب را هرگاه بلند باشد به قدری که ضرور است، ولکن در حین نماز پایین بیاید مضر است یا نه؟

جواب: مبطل بودن معلوم نیست (۱)، ولکن بالا باشد .

۲٤۸- سوال: با جورابی که ساق پای را نگیرد سهوا، هرگاه کسی نماز کند محتاج به اعاده هست یا نه؟

جواب: وجوب، معلوم نیست (۲).

۲٤۹- سوال: هرگاه در نماز، کلمه‌ای صحیح واقع نشد، دلحین اعاده آن کلمه، هر کلمه‌ای پیش‌تر از سابق اعاده شود مضر است یا نه؟

جواب: مضر نیست .

۱و ۲: به توضیحی که در ذیل مسئله شماره ۲۱۱ در ارتباط با مسئله شماره ۱۷۱ داده شده مراجعه شود .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۲۵۰- سوال: هرگاه در حینی که دست به مجتهد میرسد، کسی از روی تفکر و اجتهاد خود وقول ثقه که گفته بوده است که مظنون من این است که فلان مجتهد چنین میگوید.، در اذان واقامه نماز نیابتی، قصد نیابت بالاستقلال مینموده، آیا این چنین نمازی صحیح است یا نه، با وجود امکان تأخیر آن نمازها تا حین ادراك مجتهد -؟

جواب: ظاهر صحت است وتأخیر لازم نیست.

۲۵۱- سوال: نماز نیابتی را با وضوی جبیره یا تیمم میتوان کرد، بر فرض اینکه عقد اجاره برای صلوة مطلق، بسته شده است. یا نه؟

جواب: دور نیست جواز، ولکن با توسعه زمان، شاید اولی تأخیر باشد تا رفع عذر، و توضیح مقام، این است که هرگاه مستأجر خواهد برای میت، استیجار نماز کند جایز نیست که از کسی استیجار کند که نماز او جبیره یا تیممی است، هر چند آنچه از میت فوت شده، از این باب باشد، چون صلوة من حیث هی صلوة مشروط است به طهارت مائیه صحیحه وجبیره وتیمم بدل اضطراری است خواه ادا باشد وخواه قضا به خلاف قصر واتمام، زیرا که آنها هر یك ماهیت علیحده‌اند وفرقی در ادا وقضای آن نیست. واما هرگاه مستأجر اجاره مطلقه کرده در حالی که اجیر قادر بر طهارت مائیه صحیحه تامه بوده وبعد عذر از برای اجیر، به هم رسد اینجاست که گفتیم دور نیست جواز، چون این از عوارض وسوانح نماز قضا می شود وتکلیف او نسبت به قضا همین است.

۲۵۲- سوال: آیا هر رکوعی از نماز آیات، رکن است یا رکوعهای هر رکعتی رکن است در همان رکعت؟

جواب: ظاهر این است که هر یك از ده رکوع، رکن باشد وظاهر این است که هرگاه مأموم برسد به امام در وقتی که یك رکوع را کرده باشد آن رکعت از او فوت شده است وباید به رکعت دیگر اقتدا کند وعلامه در تحریر گفته است سزاوار در آن بقیه رکوعها، متابعت امام بکند با سجده‌ها وچون امام به رکعت دوم برخاست اقتدا کند.

۲۵۳- سوال: هر گاه پدر فوت کند و ولد اکبر ذکور، (یقین کند که والدش

نهضت ترجمه
Translation Movement

شرایط احکام ضروریه نماز و روزه را هیچنمی دانسته، آیا در صورت مزبوره بر ولد مزبور واجب اقت که نماز و روزه پدر را قضا نماید تا هنگام برائت ذمه، اصالتا ونیابتا یا نه؟

جواب: هر چند مشهور علما، واجب میدانند قضای هر نماز و روزه [را] که از پدر، فوت شده باشد و ظاهر این است که آنچه بر وجه غیر صحیح به عمل آمده به منزله فوت است، ولکن اظهر در نزد حقیر،

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

وجوب همان عبادتی است که به سبب عذری فوت شده باشد مثل مرض و سفر وامثال آن، ح البته ابراء ذمه والد، امری است مرغوب ومطلوب، لکن وجوب این معلوم نیست در هر عبادتی.

۲۵٤- سوال: هرگاه مصلی شك نماید در رکعت آخر نماز ظهر و رکعت اول نماز عصر وندغند که رکعت مزبوره از آخر نماز ظهر است یا از اول نماز عصر، چه کند؟

جواب: بنا را به ظهر گذارد وبعد عصر را بکند.

۲۵۵- سوال: هرگاه شك واقع شود فیما بین رکعت آخر نماز مغرب و رکعت اول نماز عشا یا فیمابین رکعت آخر یکی از فرایض ورکعت اول یکی از نوافل چه کند؟

جواب: در همه اینها بنا را بر اول بگذارد وتمام کند وشروع در ثانی کند. وتوهم اینکه این داخل در شك در رکعات مغرب باشد، بی وجه است.

۲۵٦-سوال: هرگاه تشهد رکعت آخر، از فرایض سهو شود و بعد از سلام، به خاطرش آید، در صورت منافی، بعد از سلام و عدم منافی، هر دو صورت را بیان فرمایند.

جواب: هرگاه منافی به عمل نیامده به خاطرش آید، تشهد را به عنوان قضا بجا آورد وسجده سهو هم از برای سهو تشهد بکند، و همچنین هرگاه منافی به عمل آمده واگر حدث به عمل آمده، احوط این است که وضو بسازد وقضا کند.

۲۵۷-سوال: هر گاه قبل از رکوع به خاطر آورد که دو سجده در نماز ترك شده است، نهایت نمی داند که از کدام رکعت است یا این که دو سجده مذکوره از دو رکعت ترك شده، است یا از یك رکعت؟

جواب: هر گاه یقین کند که دو سجده با هم فوت شده از یك رکعت، ولکن نداند که از رکعت اولی فوت شده یا از رکعت ثانیه، ظاهر این است که بنابر این گذارد که از

نهضت ترجمه
Translation Movement

ثانیه باشد وچون محل آن باقی است بنشیند وبجا آورد وبرخیزد وتمام کند .وچون دلیل این از اخبار وضوحی ندارد احوط این است که اعاده هم بکند. واما در صورتی که یقین نکند که دو سجده با هم فوت شده وبا این شك هم شك کند که شاید دو سجده از دو رکعت بوده، یعنی احتمال بدهد که یك سجده از رکعتی فوت شده وسجده دیگر از رکعت دیگر، در اینجا دور نیست که بگوییم مخیر است مابین این که بر گردد ودو سجده را با هم به عمل بیاورد وبرخیزد ونماز را تمام کند وما بین این که برگردد ویك سجده را بکند وبرخیزد ونماز را تمام کند ویك سجده هم بعد از نماز، به نیت قضا بکند وسجده سهوی هم بکند، اظهر تعیین شق ثانی است، چنانکه پیش از این، بیان آن کردیم وبه هر حال، اعاده نماز را ترك نکند.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۲۵۸ -سوال: هرگاه در وقت مختص مضیق اضطراری، مصلی شك در نماز نماید از جمله شکی که نماز را باید از سر گرفت، چه کند؟

جواب: به مقتضای شك، عمل کند، هرگاه در اعاده، وقت باقی است، هر چند به قدر یك رکعت باشد، اداء است والا قضا خواهد .

۲۵۹ -سوال: هر گاه یك رکعت از رکعات چهار رکعتی نماز فراموش شود وبعد از سلام به خاطر آورد، لکن نمی داند که از دو رکعت اول است یا از دو رکعت آخر، تلافی به حمد نماید یا به تسبیحات اربع؟

جواب: ظاهر این است که این رکعت در حکم رکعتهای آاست وبه تسبیحات یا حمد تنها اکتفا کند، بلکه اگر جزم هم بکند که آنچه فراموش شده، رکعت دوم بوده، باز چنین است ورکعت سوم در عوض رکعت دوم محسوب می شود واینکه حال می کند رکعت چهارم می شود. واز این قبیل است هرگاه کسی سهوا سجده دوم را بکند به گمان این که سجده اول را کرده است، وقتی که متذکر شد، این سجده، عوض اول محسوب میدارد وسجده دوم را از نو می کند وگمان حقیر این است که در مسئله خلافی نباشد، واز شهید در ذکری ظاهر می شود که اجماعی است ودر مسئله یازدهم از مسائل سهو گفته است به

تقریبی " ولهذا اجمعنا علی انه لو اوقع افعالا بنیة رکعة معینة من الصلوة فتبین انه في غیرها صحت صلوته مع ان الترتیب بین الافعال واجب "، ودر آنجا سخنهای دیگر هم گفته است که مناسب این مقام است. وایضا بنابر تحقیق که نیت همان " داعی بر فعل " است، او را بر این رکعت وا داشته وآنکه افئال رکعت دیگر را در آن بجا آورده مقتضای اخطار بال است، مثل این که تکبیر گفت به قصد نماز ظهر وسهولا در هر دو رکعت تسبیحات اربع خواند به گمان اخیرتین وبعد از سلام در رکعت دوم، به خاطرش آمد، بر میخیزد ودو رکعت دیگر را به تسبیح یا حمد تنها می خواند. وایضا اطلاقات و " ترك استفصال " هم دلالت دارد.

۲٦۰- سوال: از آخر وقت مقدار چهار رکعت کامل الاجزاء باقی است، هرگاه مصلی اقتصار به حمد تنها نماید پنج رکعت را در میابد و هرگاه با سوره بخواند چهار رکعت را، آیا چنین وقت مختص است یا مشترك، ومصلی چه کند؟

جواب: وقت مختص است وباید سوره را بخواند، چون اظهر واشهر وجوب است.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۲۶۱- سوال: اگر کسی شك در خروج وقت نماز داشته باشد، بعد از آنکه علم به دخول داشت، آیا وقت را مستصحب می تواند داشت یا نه. در صورتی که تشکیك به جهت مانعی باشد مانند ابر، یا بدون مانع، با امکان علم به پرسش از غیر، یا ملاحظه کردن خودش، یا بدون امکان؟

جواب: در صورت حصول مانع، مثل ابر وغبار یا محبوس بودن وعدم امکان استعلام وامثال آنها، اشکالی نیست در جواز اکتفاء به استصحاب، واین معنی که به قصد ادا بکند، واما در صورت عدم مانع وامکان استعلام حال، پس دور نیست که در آن نیز اکتفا به استصحاب کند وبه قصد ادا بکند ودور نیست که هرگاه چنین باشد نیت را مرددا کند، یعنی این نماز را می کنم اگر وقت باقی است والا قضای همین نماز باشد و بهتر این است که در صورت اول، یعنی آنکه مانع موجود باشد، همچنین کند. واز این باب است آن صحرتی که خوف دارد که به سبب استعلام، وقت در رود، مثل کسی که از خواب بیدار شود ومظنه طلوع آفتاب کند وخوف دارد که هرگاه به

بلندی برود به جهت تفحص، آفتاب در آید، ولی اشکال در اواخر وقت است، در مثل نماز ظهر وعصر ومغرب وعشا که آیا با امکان استعلام می تواند به استصحاب عمل کند و ظهر را مقدم دارد یا مغرب را، یا باید استعلام کند، زیرا که شاید وقت مختص عصر وعشا باشد وباید دانست که معیار در تعیین وقت از برای عصر یا عشا، مظنه است و استصحاب، هر چند قابل افاده ظن است، لکن نه چنین است که همه جا مفید ظن باشد، پس افاده آن ظن را در وقتی است که اماره منحصر در این باشد .اما هر گاه کسی مثلا در میان خانه نشسته ودر خانه پوشیده است وبه گشودن در، می تواند استعلام کرد، در این وقت مجرد استصحاب، مفید ظن نیست، زیرا که شاید در این وقت، در را باز کند خلاف آن ظن، ظاهر شود، در این صورت عمل به استصحاب نمی تواند کند، زیرا که ظنی طه از این حاصل می شود ظن معلق است نه ظن نفس الامری وآنچه حجت است ظن نفس الامری است نه ظن مشروط، وبه عبارت اوضح، مکلف در اینجا دو تکلیف دارد، یکی اینکه ظهر وعصر، هر دو را بکند، مادامی که یقین دارد به بقای وقت به مقدار هر دو، یا ظن استصحابی دارد، ودوم اینکه عصر تنها را بکند در وقتی که وقت به مقدار عصر باقی مانده چون تحدید این ممکن نیست در عادت الا به ظن، زیرا که امکان حصول یقین به اینکه زیاده از وقت عصر تمام نمانده غیر حصول یقین به بقاء مقدار عصر است. وحصول ظن در اینجا به استصحاب، بی معنی است، بلکه باید به امارات دیگر باشد والحاصل آنچه از شرع رسیده، این است که مقدار نماز عصر وعشا در آخر وقت، مختص عصر وعشاست، نه این که باید ظهرین وعشائین را به عمل آورد، مگر در صورتی که علم حاصل شود که به قدر عصر وعشا باقی مانده، پس ما مکلفیم به عصر وعشا، در آن

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

وقت در نفس الامر. ولازم نیست اجتهاد در تحصیل علم یا ظن به آن، ودر اجتهاد ملاحظه همه ادله وامارات متعارضه باید کرد واکتفا به یکی از آنها نمیتوان کرد، چنانکه در مسئله " لزوم فحص از مخصص " در عمل به " عام " محقق شده است.

۲٦۲- سوال: اگر کسی پیش از مشغول شدن به نماز، جامه‌اش نجس شده است

ووقت اشتغال فراموش نماید ونماز اداء یا قضای خود یا استیجاری بکند، بعد از نماز به خاطرش بیاید، چه صورت دارد؟

جواب: اعاده کند، خواه در وقت باشد یا خارج وخواه نماز خود باشد یا استیجاری.

۲٦۳- سوال: اگر کسی در نماز خود یا استیجاری، تکبیرات مستحبه نماز را در غیر محلش بگوید، مثلا تکبیر رکوع را در حالت هوی به رکوع وتکبیر سجود را پیش از طمانینه بگوید، نمازش صحیح است یا نه؟ وآثم است یا نه؟

جواب: هر گاه به قصد این کرده که محل این تکبیرات در این اوقات است شرعا و مقصر است در اخذ مسائل، ظاهر این است که نماز او باطل باشد وآثم باشد، واگر غافل بالمره بوده وبه این سبب در صدد تحقیق واخذ مسئله برنیامده، آثم نیست و وجوب اعاده هم معلوم نیست، بلی در نماز استیجاری اشکال است، چون باید در عقد اجاره، منفعت معین ومعلوم باشد در نزد طرفین وظاهر حال مستأجر (درصورتی که اعتماد به مصداق عرفی متشرعه " صحیح " کرده واطلاق کرده) هم منصرف می شود به صحیح نفس الامری وآنچه غیر آن شده باطل است ومستحق اجرت نیست.

۲٦٤- سوال: ظلمه که در رخوت (۱) وفروش (۲) مغصوب، نماز میکنند قضای نماز بر خود یا بر ورثه ایشان لازم است که بجا آورند؟ وآیا به علاوه وجوب قضا، رد وانکار بر شارع است؟ وبه این سبب در حکم منکرین ضروری دین میشوند یا نه؟ بیان فرمایند.

جواب: بلی نماز در جامه وفرش غصبی عمدا موجب قضای نماز است بر آن شخص، وقضای نمازهای چنینی بعد از فوت آن شخص، مشهور آن است که بر پسر بزرگ لازم است ووجوب آن بر او مطلقا بر حقیر واضح نیست، ولکن هر گاه وصیت کرده باشد، از ثلث مال او استیجار کنند. و هر گاه نکرده، اگر وراث، احسانی به پدر خود بکنند واز برای او استیجار کنند کمال احتیاط کرده‌اند. وآن شخص به مجرد همین، داخل منکر ضروری دین نمی شود .

۱و ۲: رخوت جمع رخت وفروش جمع فرش که البته در اولی ناصحیح میباشد .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۲٦٥ - سوال: با بافته ابریشمین که متعارف است به قبا [در] پیش سینه وسر دست میدوزند، نماز میتوان کرد یا نه؟

جواب: مضایقه نمی کنیم.

۲٦٦- سوال: با شمشیر واسباب واسلحه که ته غلاف وزینت آنها، مطلا به طلا شده باشد نماز می توان نمود یا نه؟

جواب: حکم به بطلان نمی کنیم.

۲٦۷- سوال: با چکمه بلغار۱))، نماز میتوان نمود یا نه؟

جواب: مضایقه ندارم.

۲٦۸- سوال: با خنجری که دسته‌اش از شیرماهی باشد نماز میتوان نمود یا نه؟

جواب: با آن، نماز نمی کنم واظهر عدم جواز است.

۲٦۹- سوال: با ساعتر که قاب آن، کشف (۲) باشد نماز میتوان کرد یا نه؟

جواب: این هم مثل سابق است.

۲۷۰- سوال: وقت نماز واجب، نوافلی که وارد شده میتوان نافله دیگر نمود یا نه؟ مثل اینکه در میان نماز مغرب وعشا نماز هدیه به جهت اموات یا نماز استیجاری میتوان کرد؟

جواب: اظهر جواز است.

۲۷۱- سوال: با جلد خز نماز میتوان نمود یا نه؟

جواب: بلی، میتوان کرد.

۲۷۲- سوال: الیجه (۳) وقصبی (٤) که قدری از سرکاری آن را حریر میبافند وآن

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IRS

۱: بلغار: چرم رنگین خوشبو. ۲: کشف: کشو: روکش: روکش طلائی. ۳: الیجه: الاجه :آلاجا: (ترکی، به معنای ابلق: ابلقی): پارچه راه راهی که با دست میبافتند واز آن بالاپوش درست میکردند. ٤: قصب: پارچه نرمی که از کتان خاص میبافتند. گویا از پوکه نرم توی لوله‌های نی (نی: قصب) بدان مخلوط میکرده‌اند .

حریر متصل، به قدر ساتر عورت شود، آن الیجه را جامه نمایند، با آن نماز میتوان نمود یا نه؟

جواب: اظهر صحت نماز است مگر آنکه همان مقدار در جامه چنان اتفاق افتد که پس وپیش (هر دو) را ساتر باشد.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۲۷۳- سوال: فاضلی در بلدی نماز جمعه میکرد وفاضل دیگر وارد آن شهر شد و او هم نماز جمعه می کند وسعی دارد که نماز جمعه را او بکند و هر دو فاضل در یك شهر، نماز جمعه را میکنند، آیا نماز فاضل قدیمی صحیح است یا جدیدی؟ ونماز مأمومین از دو فرقه چه صورت دارد؟

جواب: اولا غالب این است بسیار دور است که چنین دو نفری هر دو عادل باشند، ثانیا باید دانست که کدام قابلیت جمعه کردن دارند، هر کدام قابلیت ندارند باید او را واگذاشت ونماز کردن با او صحیح نیست واگر بکند هم اخلال به جمعه دیگری نمیرساند و بر فرضی که هر دو عادل باشند وقابل باشند باید هر دو در یکجا جمع شوند ویك جمعه بجا آرند، یا اینکه از یکدیگر جدا شوند وبه قدر یك فرسخ و هر دو بکنند. پس هرگاه اتفاق افتاد که دو شخص عادل قابل، هر دو نماز جمعه کردند، پس اگر هر دو، به یك دفعه شروع در نماز کردند، نماز هر دو باطل است (وشروع، به تکبیر احرام متحقق می شود نه به خطبه) وبعد از بطلان هر دو، پس اگر وقت جمعه باقی است باید اعاده کنند جمعه‌ای بر وجه صحیح، یعنی همه به یکی اقتدا کنند، یا دور شوند به قدر یك فرسخ واگر وقت، باقی نیست همگی اعاده ظهر کنند. و هر گاه یکی از آنها قبل از دیگری شروع کرد نماز اولی صحیح است و دوم باطل. واما این سخن، خوب است هر گاه بداند پیش می کند در حال کردن. و هر گاه بداند که دیگری در این شهر می کند واین هم بکند واز باب اتفاق نماز او پیش واقع شود، معلوم نیست که کافی باشد، بلکه در صورت دانستن اینکه در شهر دیگری نماز می کند با وجود علم به سبقت هم، صحت، خالی از اشکال نیست، چون هر دو مأمورند به

این که جدا جدا نکنند واینکه هر دو یکی شوند یا از هم دور شوند، پس توان گفت که نماز اولی هم منهی عنه است. واما هر گاه دو نماز برپا شود ومعلوم باشد که سبقتی واقع شده ومعلوم نباشد که از کدام است. باز نماز همه باطل است واکثر گفته‌اند که هر گاه ممکن باشد جمعه به اینکه وقت باقی باشد وهمه یکجا جمع شوند یا دور شوند به قدر یك فرسخ، جمعه اعاده کنند. ومسئله خالی از اشکال نیست.

۲۷٤- سوال: هر گاه کسی ادراك کند بعضی از تکبیرات نماز میت را، باقی تکبیرات را با ادعیه بجا آورد یا نه -؟

جواب: هر گاه جنازه را بر نمیدارند آن تکبیرات باقیمانده را با دعای بعد از آنها بخواند تا به آخر. و همچنین هر گاه بر میدارند واما به سمت قبله میبرند باز تکبیرات را با ذکرها بگوید تا به آخر، و هرگاه

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جنازه را بر میدارند وبه سمت قبله هم نمیبرند همان تکبیرات باقیمانده را پی یکدیگر بگوید وخلاص شود بدون ذکر ودعا.

۲۷۵- سوال: آیا غیبت متجاهر به فسق را میتوان کرد؟ وآیا شخصی که تقصیر در اخذ مسائل دینیه خود نموده، متجاهر به فسق است یا نه؟

جواب: معنی جواز غیبت متجاهر به فسق این است که کسی که مشهور است به فسق، ودر ظهور آن میان مردم مضایقه ندارد، مثل فلان کس سازنده یا خمار، یا فلان کس مطرب یا مغنی یا فلان کس پاکار (۱) یا داروغه وامثال اینها که این عملها شغل او است و وصف کردن او به این صفات مکروه او نیست. در همین معاصی، غیبت او مستثنی است بلکه حقیقت این را غیبت نمی گویند واما کسی که بر او گران است که او را وصف کنند به معصیتی، جایز نیست غیبت آن، مگر در جایی که نهی از منکر موقوف باشد بر آن، ومجرد ترك اخذ مسائل دینیه بر وجه صحیح، این را متجاهر به فسق

۱: پاکار: پای کار: فضولی که مردم را (یا میزان محصولات و درآمد مردم را) به اطلاع مامورین ارباب یا دولت ظالم لو دهد: مزدوری که برای ظالم خبر چینی می کند: مزدوری که جریمه ووجوه را برای ظالم دریافت مینماید .

نمی گویند.

۲۷۶- سوال: در صورتی که میت را، هم ولی مرد باشد وهم زن، واز یك طبقه باشند، کدامیك مقدمند؟

جواب: مرد، مقدم است بر زن، هر گاه در یك طبقه باشند، هر چند زن نزدیکتر باشد به میت، مگر اینکه مرد، صغیر باشد یا مجنون، در این صورت زن مقدم است.

۲۷۷- سوال: هر گاه نماز گزارنده در حال نشسته نداند که از برای سجود نشسته، یا که از برای اینکه مال نفیسی در پیش رویش گذارده وخوف دزدیدن دارد نشسته، آیا باید آنچه اذکار واعمال مشکوکی است به عمل آورد یا سجود نماید؟

جواب: بلی باید افعال مشکوکه ما قبل را که محل آن نگذشته است بجا آورد، حتی رکوع را به جهت آن که سقوط حکم، وقتی است که داخل فعل دیگر از افعال نماز شده باشد ودر اینجا معلوم نیست.

۲۷۸- سوال: عالمی که مجتهد نیست وفتوی میدهد ومسئله میگوید وحکم می کند. در نزد عوام میگوید " قول خدا ورسول، چنین است وحقیر از قول ایشان میگویم " وبه قول مجتهدین حی وکتب آنها عمل نمی کند ومی گوید " کلام خدا و رسول وائمه کافی (۱) است، احتیاج به مجتهد حی نداریم " با

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

وجود اینکه قوت ترجیح مرجحه مسائل، ندارد. ودر اینجا کتب مجتهدین حی ومقلدین آنها هست، آیا قول چنین عالمی معتبر است یا نه؟ واین شخص عادل وثقه است ونماز کردن با او صحیح است یا باطل ؟-

---

۱: در عصر میرزا مداخله استعمار در امور روحانیت آغاز گردید که در سه محور فعالیت داشت: الف: اخباری گرائی بصورت مغایر با نحله اخباریون معروف رضوان الله علیهم. که عبارت بالا ناظر به یك مصداق از آن است. ب: توحید گرائی بر علیه توحید که نمونه آن تحریك وتربیت وتشویق محمد عبد الوهاب وغائله وهابی گری بود که منجر به تخریب حرم ائمه طاهرین (ع) در حجاز وعراق گردید. ج: شعار عدم نیاز مسلمین به " متخصص در دین "، واینکه دین واحکام را همگان میفهمند .هر سه جریان هنوز هم ادامه دارد ...

جواب: عمل چنین شخصی پایه ندارد ونماز کردن با او اعتبار ندارد وبا نهایت اشکال است، بلکه هر گاه مقصر است در تحقیق حق، اقتدا به او نمیتوان کرد.

۲۷۹- سوال: شخصی مسائل ضروریه محتاج الیه خود را از مجتهد فرا گرفته وباز عمل کرده، آیا جایز است بعد از ممات آن مجتهد تقلیدا له به قول او عمل نماید وبه دیگران بگوید که به قول آن مجتهد عمل نمایند با وجود مجتهد حی یا نه -؟

جواب: دور نیست جواز عمل او، به قول مجتهد اول، ولکن دیگران باید خود به مقتضای تشخیص خود، تکلیف خود را به عمل بیاورند وبه محض قول او که به قول آن مجتهد عمل کنند، اکتفا نکنند وبه هر حال احوط، این است که با تیسر عمل به قول مجتهد حی، اکتفا به تقلید میت نکنند.

۲۸۰- سوال: بعضی از فضلا میگویند که " علی ولی الله " را در اذان یك مرتبه بگویید وترك نکنید که علی ولی الله، روح نماز است ونماز، بی او صورت ندارد، حقیقت را بیان فرمایید.

جواب: اشهد ان علیا ولی الله، نه جزء اذان ونه اقامه است واما در گفتن آن، مضایقه نمی کنم، به قصد تیمن یا به اعتبار آنچه دلالت دارد بر ذکر ولایت عقیب نبوت و احوط در اقامه، ترك آن است، چون فرموده‌اند که فصول اقامه را به شتاب ومتوالی بگویند وذکر آن منافی نماز وتوالی است واینکه فرموده‌اند در اذان، یك بار بگویند از برای این است که فرق ظاهر شود، ما بین آن وسایر فصول اذان، تا توهم جزئیت نشود و سخن بعض فضلا که نماز، بی او صورت ندارد، صورتی ندارد.

۲۸۱- سوال: همچنانکه علما، مطلق ذکر دعا را در نماز، مضر نمیدانند، آیا مطلوب است ذکر هم در هر جایی از نماز باشد همینکه ذکر خداست ضرر ندارد یا نه؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: مطلق ذکر در نماز ضرر ندارد، مگر اینکه در بین قرائت باشد وبه نحوی کند که قرائت را از اسلوب قرائت خارج نکند.

۲۸۲- سوال: هر گاه شخصی به سفر چهار فرسخی میرود واحتمال میدهد که در آن مکان قصد اقامه کند، یا سی روز متردد بماند، آیا نماز را قصر می کند وبرگشتن

را هم به رفتن ضم می کند یا نه؟

جواب: اظهر این است که عدم قصد اقامه کافی است وقصد عدم اقامه ضرور نیست ولکن احوط است واظهر ضم ذهاب است به ایاب و در روزه احتیاط کند وقضا کند وجوبا.

۲۸۳- سوال: هر گاه کسی بسیار شك کند در نماز استیجار یا نمازی که احتیاطا قضا می کند حکم آن به نماز فریضه یومیه خودش سرایت می کند یا نه؟

جواب: اظهر این است که حکم کثیر الشك جاری است در آنچه شك در آن بسیار می کند وسرایت به غیر آن نمی کند، حتی اینکه هر گاه کسی در قرائت مثلا بسیار شك می کند نه در سایر اجزای نماز، همان در قرائت بنا را بر عدم اعتنا به شك میگذارد نه در سایر اجزاء.

۲۸٤- سوال: هر گاه کسی اذکار وادعیه نماز را سهوا یا غفلتا غلط بخواند آیا سجده سهو باید بکند یا نه؟ و همچنین هر گاه اجزای سوره را غلط بخواند یا در سوره کلمه‌ای سهوا زیاد کند به گمان اینکه این از قرآن است سجده سهو باید بکند یا نه؟

جواب: سجده سهو برای هر زیاد وکم کردن سهوا، خوب است، ولکن اظهر این است که واجب نیست الا در چهار موضع، یکی تکلم سهوا یکی سلام بی موقع سهوا و یکی فراموش کردن تشهد ویکی شك در میان چهار وپنج بعد از اکمال سجدتین ودر فراموش کردن یك سجده هم، کمال تأکید دارد ونزدیك به وجوب است.

۲۸۵- سوال: در حالت قرائت کسی شك کند که آیا تشهد این رکعت دوم را نخوانده‌ام یا یك سجده از این رکعت به جا نیاورده‌ام ومیداند که احدهما شده است، چه کند؟

جواب: احوط این است که بنشیند وهر دو را به جا آورد وبرخیزد ودر کتاب " جواب و (۱) سؤال " دوم، تحقیق آن شده .

۱: کتاب " السؤال والجواب " یا: جواب وسؤال، همین کتاب است که جامع الشتات نامیده می شود. مرحوم میرزا ابتدا کتابی را تحت این عنوان نوشته سپس سؤال وجواب های زیادی در دفتر کارش جمع میگردد ...

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

٢٨٦- سوال: در اواخر كتاب صلوة " جواب وسؤال " نوشته كه هر گاه از آخر وقت مقدار چهار ركعت با سوره وپنج ركعت بدون سوره، درك می كند بايد سوره را بخواند ويك نمازش قضاست. اطلاق اين سؤال وجواب بر رأی عالی صحيح نيست نسبت به عشائين، بلی بنا بر مشهور صحيح است، آيا تجدد رأی شده وحواله به وضوح هم در محل توهم مناسب نيست؟

جواب: چون نظر در اين مسئله، همان (١) به ملاحظه جواز ترك قرائت است برای ادراك وقت، التفاتی به جانب ظهرين وعشائين نيست واز اين قبيل در اخبار وكلام فقها بسيار است.

٢٨٧- سوال: بنا بر مشهور كه وقت نماز مغرب ذهاب حمره مشرقيه است آيا وقت نماز عصر هم باقی است تا ذهاب حمره مشرقيه يا همين كه شعاع شمس از سر كوههای بلند بر طرف شد نماز عصر قضاست و همچنين در صبح، همين كه حمره در طرف مغرب پيدا شد نماز صبح قضاست يا نه؟ ودر وقتی كه ابر باشد نماز را ادا بايد نيت كند تا وقتی كه علم به خروج به هم رسد يا نه؟

جواب: همين كه شعاع از بلنديها رفت عصر قضا شده جزما وبه ظهور حمره مغربيه نماز صبح قضا نمی شود، بلكه تا شعاع آفتاب به بلنديها نتابد اداست، ودر هنگام ابر وغبار ومظنه عدم طلوع آفتاب، نيت ادا می تواند كرد واگر مشتبه باشد به قصد نماز صبح آن روز بكند مرددا هم صحيح است، يعنی قصد كند كه نماز صبح امروز را می كنم اگر وقت باقی است ادا باشد، والا قضا باشد.

٢٨٨- سوال: هر گاه كسی سهوا بر ما لا يصح السجود عليه سجده كند، چه حكم دارد وفرقی ميان يك سجده وهر دو سجده هست وقاعده مسئله چه چيز است كه آيا

نهضت ترجمه
Translation Movement

که مجددا به کتاب قبلی افزوده می شود منظورش از "دوم" همان است که قبلا نوشته بوده همان طور که در مقدمه بیان گردید وممکن است دفتر اول ودوم با هم به مردم ارائه شده سپس از مرحله دوم دفتر سوم نیز بدان افزوده شده است آنچه مسلم است تنها دو بار منتشر شده است. ١: همان: فقط: تنها .

ناسی موضوع، معذور است يا نه؟ وسهوا اقتدا كردن به فاسق، يعنی سهوا از موضوع كه فسق است نه سهوا از حكم، چه حكم دارد؟

جواب: قاعده فقها در اين كه نسيان واجبات هر گاه رو دهد مادامی كه محل او باقی است لازم است عود وتدارك واتيان بما بعد ثانيا، وبعد از تجاوز از محل اگر آن واجب ركن است مبطل نماز می شود و هر گاه غير ركن است صحيح. وبعضی را قضا وتداركی هست مثل يك سجده وتشهد وبعضی را چيزی لازم

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

نیست. وتفسیر تجاوز از محل را به آن کرده‌اند که عود به آن، مستلزم تکرار رکنی نشود وداخل رکن ما بعد هم نشده باشد. ولکن باز صریح گفته‌اند که هر گاه ذکر سجود را فراموش کرد یا طمانینه حال ذکر را، تا سر برداشت دیگر بر نمیگردد و هم چنین سجود بر اعضای سبعه به غیر وضع جبهه] که [حقیقت سجده به آن عمل میآید. ودر اغلب آن مواضع، نه از عود، تعدد رکن لازم میآید ونه هم دخول در رکن دیگر شده، مگر اینکه از هر دو سجده عود کند، زیرا که یك سجده رکن نیست، ولکن ظاهرا خلافی نیست در مثل اینها. واز جمله عود به طمانینه حال قیام، بعد رکوع، است تا به سجود رود و همچنین طمانینه ما بین سجدتین تا به سجده دوم رود. ودلیل در این مسائل، گویا همان اجماع ایشان باشد و [تمسك به] اطلاق بعض احادیث مثل روایت قداح (۱) وروایت علی بن یقطین (که در نسیان ذکر رکوع، وسجود بر ما لا یصح السجود علیه نسیانا هستند) در غیر کلام شهید در ذکری وبیان، در نظرم نیست، هر چند تصریح ایشان در صحت نماز، با سهو سجود بر اعضای سبعه به غیر جبهه به طریق اولی افاده مطلب می کند. و همچنین اکتفای به استثنای وضع جبهه وحصول مسمی، به تقریب اینکه بدون آن ماهیت سجده تحقق نمیپذیرد، مستلزم آن است که بدون وضع بر ما لا یصح السجود علیه هم، ماهیت تحقق میپذیرد. ولکن عبارت شهید موهم این است که مسئله، در نسیان سجود بر ما لا یصح السجود

۱: عبدالله بن القداح: وسائل: ج ٤ ص ۹۳۹ باب ۱۵، ابواب الرکوع ح ۱.

نهضت ترجمه
Translation Movement

علیه، خلافی، باشد، چنانکه در ذکری گفته است: " ولو سجد علی غیر الارض ونباتها او علی المأکول الملبوس متعمدا بطل ولو جهل الحکم ولو ظنه غیره او نسی فالاقرب الصحة ولا یجب التدارك ولو کان في محل السجود، بل لا یجوز. ولو کان ساجدا جر الجبهة " ودر بیان گفته است: " ولو ذکر بعد رفع راسه فالاقرب الصحة وکذا لو ظنه مما یصح علیه السجود وظهر بخلافه ". وبه هر حال اظهر صحت است وفرقی ما بین یك سجده وهر دو سجده نیست، زیرا که رکن به مسمای سجدتین به عمل میآید، هر چند بعضی از واجبات آنها سهوا به عمل نیامده. واما سؤال از ناسی موضوع، پس باید دانست که سهو در این مقام، سه احتمال دارد. یکی این که میدانست واجب است سجود بر ما یصح السجود علیه، ودر حین سجود فراموش کرد وبر غیر آن سجود کرد، دوم آن که میدانست که واجب است سجود بر ما یصح علیه السجود ومسئله را فراموش کرد، یعنی وجوب آن را، ومعتقد این شد که واجب نیست وترك کرد، به خلاف صورت اولی که متذکر وجوب وعدم وجوب، هیچکدام نیست وآن فعل را فراموش می کند، سوم این که میداند که واجب است سجود بر ما یصح السجود علیه وجایز نیست بر غیر آن ومی دانست که

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

ما یصح السجود علیه کدام است وما لا یصح کدام است، مثل اینکه میدانست که بر زمین وآنچه از او روید (غیر مأمول وملبوس) صحیح است و بر غیر آن صحیح نیست ودر وقت سجود بر برگ چغندر سجود کرد وفراموش کرد که این مأکول است وبه اعتقاد گیاه زمین، سجده کرد، یا میدانست که بر شیشه، سجده صحیح نیست، فراموش کرده وسجده کرد، یعنی متذکر است که شیشه است ولکن فراموش کرد که شیشه از چیزهایی است که نمیتوان سجده کرد واین قسم آخر سهو در موضوع است وظاهر این است که در حکم فرقی با سهو در حکم نداشته باشد .واما سؤال از اقتدای به فاسق سهوا به معنی سهو در موضوع نه حکم، در آن چند احتمال است. اول آنکه جزم داشته به عدالت زید، وبه فسق عمرو، وفراموش کرد که

عمرو فاسق بوده وزید عادل وعکس را معتقد شد واقتدا به عمرو کرد. دوم اینکه زید را عادل میدانست واز او فسقی ظاهر شد بر این شخص وبعد فراموش کرد وبه اعتقاد عدالت سابقه به او اقتدا کرد. سوم اینکه میدانست که فتوی دادن از برای غیر مجتهد جایز نیست وفسق است وفراموش کرد که فتوی دادن فسق است ویا زیدی که در ظاهر عیبی ندارد (به غیر فتوی دادن) اقتدا کرد، یا اینکه میداند که فتوی میدهد و فراموش کرد که فتوی دادن فسق است وظاهر این است که در همه صورتها با اعتقاد عدالت نماز صحیح است واعاده لازم نیست، چون امر مقتضی اجزاست وفحوی از آنچه دلالت می کند بر ظهور امام فاسق بلکه کافر یا بیطهارت .که در همه صورتها نماز صحیح است.

۲۸۹- سوال: هر گاه جماعتی مقلد مجتهدی (که قایل به ترك جمعه اجتهادا یا احتیاطا باشد) باشند وبعد برخورند به مجتهدی که جمعه را افضل فردین واجب تخییری، داند واین مجتهد را به گمان خود، اعلم دانند ویا اینکه قوت ظن در جانب قول این مجتهد به تقریب موافقت بسیاری از مجتهدین عصر، حاصل شود جمعه میتوانند گزارد یا نه؟ وبر تقدیر تساوی مجتهدین، کسی که تقلید نموده به مجتهد اول (قایل به حرمت یا قایل به ترك احتیاطا) همچه شخصی احتیاطا جمع بین الصلوتین، به تجویز مجتهد دیگر می تواند نمود یا نه؟

جواب: اولا باید دانست که تخییر مکلف مابین تقلید احد مجتهدین متساویین، از باب تخییر ما بین خصال کفاره نیست که یك مکلف هر وقت خواهد یکی از خصال را اختیار کند ومی تواند که در عوض قضای یك روزه اختیار اطعام کند ودر دیگری صیام شهرین وهکذا. بلکه از باب تخییر مجتهد است ما بین امارتین متعارضتین متساویتین که بنا را به هر کدام گذاشت لازم است عمل به آن، وعدول نمی تواند

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

کرد، مگر با ظهور رجحان مرجوح، در نظر او بعد از آنکه اختیار آن اماره دیگر کرده بود .مقلد هم هر گاه بنا را به عمل به قول مجتهد معینی گذاشت ودر مسئله خاصه عمل به قول او کرد نمی تواند

عدول کرد مگر بعد از ظهور ارجحیت مجتهد دیگر. خلاصه هر چند علما گفته‌اند که بعد از عمل به قول مجتهدی عدول نمیتوان کرد در همان مسئله به دیگری مگر با موت او، یا تغییر رأی او یا ظهور فسق او، ولکن این سخن بر اطلاق خود باقی نیست، زیرا که دلیل در آن مسئله همان است که از باب اختیار احد امارتین مجتهد است در ادله شرعیه، واین دلیل همچنانکه در امارتین مجتهد، بعد از تبدل به رجحان اماره دوم تمام نیست ورجوع می کند به ارجح، مقلد هم باید چنین باشد .وبدان که این سخن در وقتی است که مجتهد اول، حکم صریح کند به ترك جمعه مطلقا ولو من باب الاحتیاط، ولکن هر گاه فتوی او حرمت باشد، به این معنی که تکلیف خود را نماز جمعه فقط داند به عنوان بت نه این که از باب احتیاط هم جایز نباشد، پس امر آسانتر خواهد بود.

۲۹۰- سوال: هر گاه جمع فیمابین جمعه وظهر، احوط شد نه واجب، آیا جمع نمودن چنانچه موجب کلام وغیبت فیمابین الناس شود، آیا ترك نمودن در این صورت ارجح است یا نه، بلکه آیا به سبب خوف ملامت، ترك عبادت بی صورت است یا خیر؟

جواب: هر کس غیبت می کند خود معصیت کرده وطاعت خود را به آنها داده عوض غیبت (ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی). وبه این جهت نمیتوان ترك احتیاط کرد.

۲۹۱- سوال: هر گاه مأموم قبل از امام تکبیر بگوید به اعتقاد اینکه امام تکبیر گفته است وبعد ظاهر بشود که امام، تکبیرة الاحرام نگفته بود، آیا نماز مأموم در این صورت باطل است یا باید قصد انفراد نموده، نماز را تمام نماید؟

جواب: نماز باطل است وقصد انفراد نفعی ندارد، خصوصا در وقتی که در حال رکوع متذکر شود هم باطل است، چون به نیت اقتدا داخل شده بود وشکی نیست که نماز جماعت ونماز فرادی دو نوعند از نماز ظهر و متباینانند وگاه است که تباین به محض نیت حاصل می شود، مثل نماز صبح ونافله آن وصبح استیجاری، که میانه آنها

تباین است وتمایز به محض نیت است. واین از قبیل آن نیست که نماز در مسجد کردن مستحب است که این استحباب، امر خارج مقارن عبادت، است نه داخل در ماهیت، پس هر گاه کسی به اعتقاد این

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

که آن موضع مسجد است شروع کرد به نماز از برای ادراك فضیلت نماز در مسجد ودر بین نماز معلومش شد که آنجا مسجد نیست، اینجا نماز صحیح است چون در مسجد بودن جزء ماهیت نیست. وبه هر حال محض نیت جماعت منشأ حصول تباین می شود واحد متباینین موجب امتثال از دیگری نمی شود و از این جهت است که در مواضع عدول از نمازی به نماز دیگر، اقتصار میکنیم به مورد نص .وظاهر این است که مسئله از غایت وضوح محتاج به بیان نیست و این که در اول وهله، مکلف مخیر است ما بین نماز جماعت و فرادی وجماعت افضل فردین است، لازم نمیآید که بعد از دخول در احد فردین به آن تخییر باقی باشد. خصوصا در وقتی که بتوان این را آن کرد به سبب حصول ممیزات خارجتا در خارج.

۲۹۲- سوال: در دو رکعت آخر، آیا بر مأموم لازم است ذکر یا قرائت یا نه؟ و هر گاه لازم باشد عمدا یا جهلا ترك نماید، نماز او باطل است یا صحیح؟

جواب: احوط بلکه اظهر این است که ترك نکند قرائت یا ذکر را به اینکه ساکت بماند واحوط بلکه اظهر این است که قرائت را ترك کند، خصوصا در نماز جهریه و اکتفا به ذکر کند واحوط این است که به مطلق ذکر اکتفا نکند، اگر چه اظهر کفایت آن است بلکه بهتر آن است که تسبیحات اربع بگوید وآن را هم سه مرتبه بگوید.

۲۹۳- سوال: هر گاه مأموم در رکعت آخر به امام نرسد وقرائت بر او واجب باشد و وقت او وفا ننماید که قرائت را تمام نماید، متابعت امام نماید یا قصد انفراد نموده، قرائت را تمام نماید؟

جواب: هر گاه مظنه دارد که وقت، وفا می کند به حمد وسوره یا به حمد تنها، شروع کند به خواندن و هر گاه در بین قرائت، امام به رکوع رود، حمد را تمام کند و ملحق شود به امام، هر چند رکوع را با او در نیابد و هر گاه جزم دارد یا مظنه دارد که

نهضت ترجمه
Translation Movement

حمد را در نمییابد قرائت را ترك کند ومتابعت امام کند.

۲۹٤- سوال: آیا مأموم در بین رکوعات نماز زلزله ملحق به امام می تواند شد یا نه؟ وبر تقدیر جواز به چه نحو تمام نماید؟

جواب: هر گاه رکوع اول را با امام در نیابد آن رکعت از او فوت شده، ولکن افضل این است که باقی رکوعات را به امام بکند با سجود و بعد از آنکه امام برخاست اقتدا کند ویك رکعت را با او بکند ورکعت دیگر را با خود بکند و هر یك از رکوعها، رکن نماز است.

۲۹۵- سوال: شك رکوعات نماز زلزله به منزله شك در افعال است یا شك در رکعات است؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: به منزله شك در ركوع است، مگر در شك ما بين ركوع پنجم وششم كه ميگردد به شك ميان يك ركعت ودو ركعت ونماز باطل می شود.

۲۹۶- سوال: نماز زلزله در هر زمينی كه واقع شده بر اهل همان واجب است يا بر هر كسی كه زلزله را شنيده است، هر چند در آن زمين نباشد.

جواب: ظاهر اين است كه بر اهل همان زمين واجب است نه غير آن، چنانكه مقتضای عقل وتبادر از اخبار وعلتی كه مستفاد می شود از آنها. كه آن حصول خوف و فزع است.

۲۹۷- سوال: هر گاه مستحبات نماز، بر وجه فاسد واقع شود، مثل اينكه فقره‌ای را غلط بخواند يا اينكه العياذ بالله در كيفيت قرائت آن فقره سمعه نمايد آيا نماز صحيح است به اعتبار اينكه جزء ماهيت وشرط آن نيست يا باطل است به اعتبار تعلق نهی به خارج مقارن واو موجب فساد است؟

جواب: هر گاه غلط بخواند در حكم كلام آدميين می شود كه عمد آن به دو حرف يا زياده باطل است وسهو آن موجب سجده سهو و هرگاه قصد ريا وسمعه كند، پس در آن اشكال است، زيرا كه هر چند از ذكر مطلوب در نماز محسوب نيست به سبب فقد نيت وليكن داخل مطلق ذكر می شود، پس باطل نباشد وچون متبادر از ذكر قرآن ودعايی

كه در نماز تجويز شده، غير از آن ذكر ودعايی است كه به قصد ريا شود، پس فعل لغوی می شود وداخل كلام آدميين هم نيست كه در كثرت ووحدت تكلم درج كنيم و اظهر در اين صورت می گوييم كه اگر فعل كثير به آن عمل ميآيد مبطل ميباشد والا فلا. وتحقق فعل كثير در اذكار مستحبه نادر است، بلی در مثل قنوت طولانی كه به قصد ريا وسمعه بخواند ممكن است تحقق فعل كثير، واز اطلاق كلام شهيد در ذكری بر ميآيد الحاق آن، به فعل كثير. بلكه ظاهر اطلاق كلام آن شامل، اذكار وقرائت واجبه هم هست. وبايد دانست كه خواه ذكر واجب وخواه ذكر سنت به سبب قصد ريا وسمعه خصوص آن ذكر، ديگر معتنی به نيست وامتثال به آن حاصل نمی شود وكلام در اين است كه با وجود اعاده آن ذكر، بر وجه صحيح، آيا فعل آن ذكر، به قصد ريا مبطل است يا نه، و اينجاست كه آن را از فروع فعل كثير ميشمريم وباطل ميدانيم، بر فرض تحقق و كثرت. ودور نيست كه كلام در واجب هم مثل مستحب باشد، چنانكه مقتضای اطلاق كلام شهيد است. پس بطلان نماز در وقتی است كه به همان جزء اكتفا كند، چون نهی در جزء عبادت، مستلزم فساد است وعلامه در تحرير حكم به بطلان كرده، در صورتی كه بعضی از اقوال نماز، يا بعض افعال آن را به قصد ريا كند .ولكن ظاهر اين است كه مراد او هم صورت اكتفايی به همان قول و فعل ريايی، باشد ودر صورت اعاده، او هم قايل به تفصيل باشد. واين بايد در

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

غیر جایی باشد که صورت رکن متعدد باشد که در آنجا مطلق تکرار مبطل می شود و نفعی ندارد. ونیز بدان که هر گاه بنا را در صحت وبطلان بر تحقق فعل کثیر گذاریم همان اشکال به هم میرسد در صدق فعل کثیر، زیرا که آنچه دلیل بر آن قائم است که مبطل نماز باشد، آن فعلی است که به سبب کثرت، ما حی صورت صلوة باشد که در عرف متشرعه بگویند که آن نماز نمی کند وآن در مثل اذکار وقرائت ودعا مشکل است ومگر " فرض " و " تقدیر " یعنی در عرف متشرعه باید گفت که هر گاه اهل عرف مطلع شوند

بر این که این شخص به قصد ریا کرده واین قدر طول داد واین از نماز بیرون رفت. به هر حال شکی نیست که در صورت تحقق فعل کثیر بر فرض وتقدیر، احوط بلکه اظهر بطلان است، هر چند اکتفا به آنچه کرده، نکرده باشد وتکرار کرده باشد .

۲۹۸- سوال: چه میفرمایند بخصوص در باب شانه‌ای که بعضی از دندانه‌های آن را به سریشم چسبانیده‌اند و میگویند که سریشم از امعاء وروده سگ (۱) ماهی است که حرام است، آیا شانه پاك است و هر گاه با کسی باشد در وقت نماز کردن، نماز او صحیح است یا نجس است شانه، ونماز باطل است یا نجس نیست شانه، و در او نماز جایز نیست هر گاه با کسی باشد؟

جواب: مردار سگ ماهی نجس نیست، هر چند حرام گوشت باشد، ولکن اجزاء حیوان غیر مأکول اللحم هر چند مذکی باشد وهمراه باشد با انسان، صحت نماز با آن مشکل است، بلکه اظهر بطلان (۲) است به غیر مستثنیات: جزو انسان و مگس و زنبور و امثال آنها.

۲۹۹- سوال: مأموم در وقتی رسید که امام در رکوع باشد، چون تکبیر گوید که ملحق شود، امام برخیزد. مأموم به همان حال می تواند ذاکرا بماند تا به رکوع رکعت دیگر ملحق شود به امام، و هر گاه در وقتی که به رکوع رود، در حال رفتن که هنوز به حد رکوع نرسیده امام برخیزد و راست شود، می تواند به همان رکوع که خود کرده، در سجود ملحق به امام شود وآن را رکعت اول خود قرار دهد یا آنکه قصد انفراد کند ونماز خود را تمام کند؟ -؟

جواب: دلیلی بر جواز هیچیك (از باقی ماندن ذاکرا در صورت اولی واکتفا به همان رکوع و لحوق به امام در سجود ومحسوب داشتن آن به رکعتی) در نظر نیست .

۱: سریشم از ماده گیاهی بنام " سریش " ساخته می شود ونوع دیگری از سریشم که نجاران و درودگران از آن استفاده میکنند از آمیزه‌ای از گیاه مذکور و انساج ماهیهای حرام گوشت (نه فقط سگ ماهی) ساخته می شود و

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

مراد سؤال كننده همين نوع سريشم است. ٢: آيا پس از تركيب با مواد ديگر مشمول " استهلاك " نمى شود؟ وباز هم مصداق " جزء حيوان غير ماكول " است؟ البته جاى سخن هست خصوصا اگر به وسيله جوشانيدن مشمول " استحاله " گردد .

همچنين دليلى بر جواز قصد انفراد نيست و در اين صورت، ظاهر اين است كه نماز باطل مى شود. بلى بعد از ترك آن اقتدا، سخن در اين پيش ميآيد كه آيا جايز است كه ثانيا تكبير احرام بگويد به قصد اقتداى با امام در باقى ركعات كه ركعت ما بعد امام، ركعت اول باشد و محتاج به تجديد تكبير براى ركعت ثانيه نباشد يا نه، اشهر و اظهر عدم جواز است، بلى اشهر و اظهر استحباب تكبير و دخول با امام است در سجدتين وما بعد به جهت ادراك فضيلت، ولكن اكتفا به همان تكبير نمى كند وبعد قيام امام، تجديد تكبير مى كند. وبعضى قايلند كه جايز است اكتفا، و زيادتى ركن مغتفر است واين قول ضعيف است.

٣٠٠- سوال: كسى يقين دارد كه بعد از شروع به بسم الله، كه قصد يكى از سوره‌هاى حمد و توحيد كرده و نداند كدام بوده، چه حكم دارد؟

جواب: ظاهر اين است كه در ثانى الحال بايد يكى از آنها را معين كند وتجديد بسم الله، به قصد آن كند و آن سوره را بخواند و جايز نيست سوره ديگر غير آنها بخواند، چون جايز نيست عدول از اين دو سوره به غير اينها .وبر اين صادق است جزما كه شروع در يكى از آنها كرده، چون بسم الله جزء هر سوره مى شود هر گاه به قصد آن بخواند. پس عدول به غير آنها نمى تواند كرد، هر چند ظاهر اخبار اين است كه از هر يك از اين دو سوره هم به ديگرى جايز نيست، پس اشكال وارد ميآيد به اينكه گاه هست در اول قصد يكى معين از اين دو كرده بود واينكه الحال تعيين مى كند غير آن باشد، ولكن متبادر از اخبار آن صورتى است كه ميداند كه كدام را مى خواند نه صورت شك. اگر بگويى كه بنابر اين جايز خواهد بود عدول به سوره ديگر غير از اين دو سوره نيز، چون گفتى كه متبادر صورت علم است ومفروض در اينجا عدم آن است، يعنى متبادر از عدم جواز عدول از احدهما به غيرهما نيز صورتى است كه جازم به احدهما معينا باشد لا باحدهما لا بعينه. گوييم كه اين تبادر ممنوع است وعدول بر خلاف اصل است، غايت امر، اين است

كه اجمال در مخصص حاصل شود وبا وجود اجمال، عام از حجيت خود ساقط مى شود در قدر اجمال، پس تكيه به عموم جواز عدول نميتوان كرد، با وجود اينكه مى گوييم كه در اينجا هر چند جازم به احدهما هست، ولكن شكى ندارد كه اگر عدول به غيرهما كند از احدهما به غيرهما كرده به خلاف

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

صورت تردد مابين احدهما، كه در اينجا هر گاه اختيار احدهما كند جزم به عدول از احدهما به آن ديگر نيست، زيرا كه گاه هست كه همان سوره از احدهما را كه قصد كرده بود، باز همان را بخواند .پس اين دو سوره در اينجا به منزله جميع سور است، در جايى كه متردد باشد ميان همه سوره‌هاى قرآن، زيرا كه در اينجا هم مى گوييم كه جايز بود از براى او كه يكى از اين دو سوره بخواند وبسم الله گفت ومعلوم نيست به قصد كدام گفته، همچنانكه در آنجا جايز بود كه هر يك از سور قرآنى بخواند وبسم الله گفت ومعلوم نبود كه كدام را قصد كرده، پس چنانكه در آنجا جايز است تجديد به قصد هر سوره‌اى به مجرد احتمال عدم قصد يكى از سوره‌ها در اينجا هم جايز است تجديد بسم الله وخواندن احدهما، چون علم ندارد كه همين را كه حالا مى خواند غير آن بود كه قصد كرده بود، زيرا آنچه جايز نيست عدول از احدهماست به غير آن جزما، است ودر اينجا معلوم نيست عدول، بلكه محتمل است همان سوره كه قصد كرده بود، همان را الحال اختيار كرده.

٣٠١- سوال: زيد، عالم است به اينكه هر گاه در بلدى سى روز مترددا بماند بعد از آن بايد نماز را تمام كند، ودو ماه اتفاق افتاده كه مترددا در بلدى مانده ونماز را در اين مدت دو ماه قصر كرده وملتفت بر اين مطلب نشده كه بايد تمام كند، يعنى علم به مسئله داشته وعلم هم داشته كه دو ماه مانده واز مسئله ذهول داشته، الحال التفات به هم رسانيده، آيا قضاى نمازهاى بعد از سى روز، بر او واجب است يا نه؟

جواب: بلى واجب است قضاى نمازهاى بعد از سى روز و همچنين است هر گاه قصد اقامه ده روز بكند وفراموش كند وقصر كند كه واجب است اعاده در وقت ودر خارج وقت. واين مثل مسافر نيست كه هر گاه سهوا تمام كند بر او لازم است اعاده در وقت. ودر خارج وقت بر او قضا نيست على الاظهر .

بنياد ترجمه
Translation Movement

و آنچه از كلام فقها در نظر هست در اين، عبارت ذكرى است كه گفته است: لو صلى المسافر قصرا ثم تبين انه في موضع سماع الاذان او رؤية الجدار لم يجز، لان فرضه التمام فان كان لم يأت بالمنافى اتمها واجزات على الاقرب لان نية جملة الصلوة كافية ولو نوى المقام عشرة فقصر ناسيا فكك ولو قصر جاهلا فالاقرب انه كالناسى وقال الشيخ نجيب الدين (١) بن سعيد (ره) في جامع الشرايع لا اعادة عليه ولعله لانه بنى على استصحاب الواجب وخفاء هذه المسئلة على العامى و لما رواه منصور بن حازم عن الصادق (ع) قال سمعته يقول اذا اتيت بلدة فازمعت المقام عشرة ايام فاتم الصلوة فان تركه رجل جاهل فليس (٢) عليه اعادة. وربما يحمل الضمير في " تركه " على القصر للمسافر وان لم يجر له ذكر في الرواية لانه قد علم ان الجاهل معذور في التمام. وهر چند شهيد (ره) متوجه ما بعد ثلاثين متردد نشده،

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

ولكن در مأخذ مسئله فرقى في مابين آن واقامه عشره نيست ومأخذ، همان عدم حصول امتثال است وقياس به مسافر جايز نيست. واما آنچه اقرب شمرده در جواز اتمام هر گاه متذكر شود بعد دو ركعت، در وقتى كه منافى نماز به عمل نيامده باشد، پس اين در نظر حقير خالى از اشكال نيست ودليلى از براى جواز عدول در اينجا نيست. واما آنچه از صاحب جامع نقل كرده كه جاهل در اين مسئله معذور باشد، پس آن نيز مشكل است، زيرا كه آنچه مسلم است در معذوريت جاهل به قصر، در اصل مسئله وجوب قصر است در سفر، نه در فروع مسئله بعد از علم به اصل مسئله خصوصا در اينجا كه اين داخل مسئله جهل به وجوب تمام، است نه جهل به قصر .

١: شيخ ابو زكريا، نجيب الدين يحيى بن احمد بن يحيى بن الحسن بن سعيد الهذلى، ولادتش در كوفه سال ٦٠١ و وفاتش در حله سال ٦٩٠ وى پسر عموى شيخ ابو القاسم نجم الدين معروف به " محقق " صاحب " شرايع "، است. ٢: وسائل: ج ٥ ص ٥٣٠ - ابواب صلوة المسافر باب ١٧ ج ٣ .

و حملى كه از براى روايت كرده‌اند كه مراد معذوريت در جاهل به وجوب قصر باشد از براى مسافر، هر چند بعيد است از لفظ، اما وجهى است در جمع بين الادله و باكى نيست، زيرا كه روايت مقاومت نمى كند با دليل عدم صحت، چون سند آن ضعيف (١) است به سبب موسى بن عمر كه مشترك است ما بين ثقه وغير ثقه، بلكه ظاهر اين است در اينجا، موسى بن عمر بن يزيد بن ذبيان صيقل است به قرينه روايت سعد بن عبد الله از او وآن ثقه نيست.

٣٠٢- سوال: در خصوص پارچه حرير كه در سر قصب (٢) واليجه (٣) ميبافند ودر بريدن زياده بر چهار انگشت به رخوت ميافتد، چه صورت دارد؟

جواب: اظهر صحت نماز است در آن، به دليل اصل وعدم تبادر اين از اخبار منع، وعدم احتمال دخول اين در حرير كه در اخبار، تجويز آن نشده.

٣٠٣ - سوال: در مرشد العوام فرموده‌اند كه سجده سهو را مقدم بر اجزاى منسيه نمايند، چنين است يا خير؟

جواب: چنين است، دلالت مى كند بر آن اخبارى كه دلالت مى كند بر اينكه وجوب آن فورى است ومؤيد اين است بعضى اخبارى كه دلالت دارد بر اينكه قبل از سلام بايد كرد، هر چند اظهر واشهر اين است كه محل او بعد از سلام است ودلالت مى كند بر اين

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۱: دلیل این سخن معلوم نیست به سند حدیث توجه فرمائید: عنا (محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی) عن موسی بن عمر، عن علی بن نعمان، عن منصور بن حازم. همه این سلسله سند توثیق شده‌اند، موسی بن عمر را نجاشی در صفحه ۲۸۹ رجالش وعلامه در صفحه ۸۱ خلاصة الرجال واردبیلی در ج ۲ ص ۲۷۸، توثیق کرده‌اند. مرحوم میرزا میان وی وموسی بن عمر بن یزید اشتباه می کند که توثیق نشده است در حالی که فرد مورد بحث ما موسی بن عمر بن بزیع مولی منصور است که محمد بن یحیی از او نقل روایت می کند. ولی از موسی بن عمر بن یزید، محمد بن احمد بن یحیی نقل حدیث می کند واین دو با هم فرق دارند. البته هر دو " موسی بن عمر " از اصحاب امام رضا (ع) هستند، بنابر این فرمایش میرزا: " مشترك است مابین ثقه وغیر ثقه " به قول خودش صورتی ندارد وکاملا مشخص است که مراد " موسی بن عمر بن بزیع " است بدلیل نام " محمد بن یحیی " ونام " منصور " در سند حدیث واساسا نام " سعد بن عبدالله " در این حدیث نیست. ۲ و ۳: در ذیل مسئله ۲۷۳ توضیح داده شد .

نیز خصوص روایت (۱) علی بن ابی حمزه در خصوص سجده سهوی که از برای تشهد منسی باشد که دلالت دارد بر تقدیم آن به قضای تشهد.

۳۰٤- سوال: با چکمه نماز گزاردن چه صورت دارد که پاشنه بلند باشد؟

جواب: ظاهر این است که صحیح است به جهت اصل وصدق قیام وعموم واطلاق وترك استفصال در احادیثی که دلالت دارند بر جواز نماز با چکمه.

۳۰۵- سوال: پارچه‌ای که ببافند وتاره‌اش ده یك نخ باشد وبافه‌اش ابریشم، با آن نمازگزاردن چه صورت دارد؟

جواب: ظاهر این است که هر گاه ده یك خلیط باشد هم کافی باشد، چون در عرف صادق است که حریر محض نیست، بلکه مخلوط است.

۳۰٦- سوال: تدثر به حریر جایز است یا نه؟ وتدثر بالاپوش ومانند آن را شامل است یا نه؟

جواب: مراد از " تدثر " را نمیفهمم. اگر مراد " دثارت " مقابل " شعار " است که جوامه (۲) فوقانی است، چنانکه شعار جامه ملاصق بدن است. اشکال در حرمت آن از برای مرد نیست وظاهر این است که بالاپوش مثل عبا وردا هم چنین است واگر مراد از تدثر، التحاف است مثل لحاف حریر، پس هر چند صریحی در کلام فقها واخبار در نظر نیست، لکن حرمت، متبادر از اخبار وفتاوی نمی شود، چون ظاهر از آنها حرمت لباس پوشاکی است نه مثل لحاف، واما فرش ومتکا وامثال آن، پس اظهر واشهر جواز است، بلکه صحت نماز است بر روی آن ودلالت می کند بر آن، بعض اخبار معتبره نیز.

۳۰۷- سوال: قنوت در صلوة شفع :آیا دلیل عامی در او به نظر شریف رسیده یا نه؟

جواب: عمومات اخبار صحیحه دال است بر این که قنوت در هر نمازی در رکعت دوم

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

١: وسائل: ج ٥ ص ٣٤١، ابواب الخلل، باب ٢٦ ج ٢. ٢: جامه، يا: جمع جامه - در ذيل مسئله شماره ٢٦٥ نيز ديديم كه " رخت " با صيغه " رخوت " جمع بسته شده بود .

است قبل از ركوع وخصوص روايت رجاء (١) بن ابى ضحاك در عمل حضرت رضا (ع) در راه خراسان دلالت بر ثبوت قنوت دارد در شفع، ولكن صحيحه عبدالله بن سنان (٢) دلالت دارد بر اينكه قنوت در وتر، در ركعت ثالثه است قبل از ركوع، به ضميمه اخبار صحيحه و معتبره بسيار كه دلالت دارند وتر، نام سه ركعت است. وبعض متأخرين علما، تصريح به سقط قنوت شفع كرده‌اند ومصرحى به ثبوت آن بخصوصه در نظر نيست وروايت رجاء هم ضعيف است وآن اخبار صحيحه عامه هم بيش از اين دلالت ندارند كه قنوت، قبل از ركوع است نه اينكه در هر دو ركعتى قنوتى هست، بلى در اخبار ديگر كه در ذكر " قبل از ركوع " [نيستند] (بلكه دلالت دارند بر اينكه در هر نماز قنوت است در هر فريضه ونافله) دلالت به عنوان عموم است. وبه هر حال، عمل حقير در ترك قنوت است.

٣٠٨- سوال: كاردى كه دسته‌اش استخوان مجهول الحال باشد در نماز چه صورت دارد؟

جواب: اظهر صحت است، اگر چه احوط، اجتناب است.

٣٠٩- سوال: احتياط در ظهر جمعه چيست؟ آيا جمع بين صلوتين است يا ترك جمعه واتيان ظهر، بنابر عدم وجوب عينى جمعه و هر گاه جمع، احوط باشد، آيا احتياط به مباشرت فقيه است يا بمن جاز له الامامة حاصل مى شود ودر صورت تحقق احتياط به مباشرت فقيه، آيا تفقه در بعضى مسائل بنا بر جواز تجزى اجتهاد، كافى است يا نه؟

جواب: احتياط در جمع بين صلوتين است، هر چند قايل به وجوب عينى باشيم، زيرا كه مفروض اين است كه در وجوب عينى هم دليل آن يقينى نيست بلكه ظنى است، پس دليل بر حرمت آن نيست، واما دليل جواز (بلكه استحباب) همان ادله احتياط است.

١: بحار الانوار ج ٤٩ ص ٩٥ - ٩١، حديث طولانى - ونيز - مسند الامام الرضا ج ١ ص ٤٤ - ٤٠، وعيون الاخبار ٢ - ١٨٠، رجاء بن ضحاك از طرف مأمون مامور بود كه امام را از مدينه به مرو آورد، چندان اعتنائى به حديث او نميكنند. ٢: وسائل :ج ٢ ص ٩٠٠، ابواب قنوت باب ٣ ج ٢ .

چون محتمل است كه در نفس الامر مطلوب باشد و مطلوبات شرعيه مشتمل است بر مصالح وآن مصلحت، گاه هست كه رافع ناخوشى بعض معاصى شود، چنانكه ان الحسنات يذهبن السيئات، دلالت

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بر آن دارد. پس بنابر قول به وجوب عینی یا تخییری می تواند جمعه را به قصد وجوب کند و ظهر را به قصد استحباب، نظر به ادله احتیاط. واحتمال حرمت به جهت تشریع و بدعت، مدفوع است به اینکه بدعت عبارت است از: ادخال ما لیس من الدین اوشك انه منه في الدین بقصد انه من الدین لا باتیان ما یحتمل منه ان یکون منه رجاء ان یکون منه. وعلت منصوصه در بعض اخبار نماز احتیاط واجب، هم دلالت دارد بر آن، مثل قول صادق (ع): وان کان صلی اربعا کانت هاتان (۱) نافلة. پس کسی که شك کرد میان سه وچهار، بنا را بر چهار میگذارد حتما وبعد از آن، نماز احتیاط می کند به جهت احتیاط، که اگر سه بوده است این عوض آن یك رکعت باشد والا نافله باشد، پس این علت وحکمت اقتضا می کند که احتمال نافله شدن، کافی باشد در جحان فعل که در این مقام بخصوص، واجب میباشد. واشارات بر این مطلب بسیار است که نه این کاغذ وفا می کند ونه وقت. پس بنابر قول به تحریم هم جایز خواهد بود کردن جمعه احتیاطا وظهر را وجوبا، چون دلیل حرمت هم ظنی است وادله که بر استحباب اعاده نمازهایی که از وجه صحیح باشد از باب احتیاط، قائم است، شامل اینها هست وشهید در ذکری بسیاری از آنها را نقل کرده. وبنابر اینکه تردید در نیت ضرر نداشته باشد، چنانکه اظهر است، امر اظهر است. وچون در اصل نماز جمعه مباشرت فقیه یا اذن او احوط است (البته هر گاه میسر شود) آن هم احوط است، هر چند میسر نشود بجز تجزی. وایضا اتیان به محتمل بعد اتیان به واجب، از باب احتیاط مشهور بین الاصحاب بلکه مجمع علیه است، چنانکه در قضای نمازها گفتیم وچنانکه گفته‌اند که در شك میان چهار وپنج بعد از عمل به مقتضای آن، احوط اعاده است وهکذا مما لا یعدو

۱: وسائل: ج ۵ ص ۳۲۳، ابواب الخلل، باب ۱۱ ج ۲ .

نهضت ترجمه
Translation Movement

لا یحصی، وهمین شهرت هم کافی است بنابر مسامحه در ادله سنن، وبنابر مختار که نیت مردد کافی است، هر دو را بقصد قربت کند، احوط خواهد بود. فان قلت لا یمکن الاحتیاط في مسئله صلوة الجمعة لترددها بین الوجوب عینا او تخییرا او حراما، فان قیل الاحتیاط في فعل الجمعة، فیه احتمال فعل الحرام بل و ترك الواجب وهو الظهر ایضا، وان قیل الاحتیاط في ترکها وفعل الظهر، ففیه احتمال ترك الواجب عینا بل وفعل الحرام ایضا وهو الظهر. کما لا یمکن الاحتیاط بالجهر بالبسملة في الصلوة الا خفاتیة لوجود القول بالحرمة و لا بالاخفات لوجود القول بوجوب الجهر. وان قیل الاحتیاط في الجمع بین الجمعة و الظهر ففیه احتمال ارتکاب الحرام. نعم یمکن الاحتیاط لو کان القول بالحرمة مرجوحا في نظر المصلی بالظن الاجتهادی او بتقلید من ظنها کك فیمکن الاحتیاط بالجمع بینهما علی القول بعدم اعتبار نیة الوجه لانه

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

ان كانت واجبة عينا في نفس الامر فقد فعلها وان كانت واجبة تخييرا فقد فعلها بخلاف ما لو كان القول بالوجوب هو المرجوح فلا يصح الجمع لاحتمال الوقوع في الحرام بفعلها فالاحتياط ح في ترك الجمعة واختيار الظهر. قلت: لا نقول بان الاحتياط يحصل بالاتيان باحديهما منفردة لما ذكرت ولكنه يمكن باتيانهما معا من باب الاحتياط كما يمكن الاحتياط في تكرار الصلوة الاخفاتيه والجهر، بالبسملة في احديهما والاخفات في الاخرى .واما ما ذكرت من لزوم الوقوع في الحرام على القول بالحرمة فهومم، اذ لم يقل احد بان صلوة الجمعة من المحرمات بالذات كشرب الخمر واكل لحم الخنزير بل انما يقول ان الله تعالى اوجب على المكلفين في وقت الظهر اربع ركعات على من لم يكن مسافرا لا اذا حضر الامام و اجتمع الشرايط المعهودة، فيجب ح تبديل الظهر بالجمعة عينا ويحرم الظهر واما اذا غاب الامام واجتمع ساير الشرايط فهل يكون ايضا كك او يحرم فعلها، ح، لفقد بعض شروطها او يستحب وآتيارنا ففيه اقوال واختلف المجتهدون في ذلك واختار كل منهم بسبب رجحان دليله مذهبا من تلك المذاهب، اختيارا ظنيا اجتهاديا محتملا لخلافه في نفس

الامر احتمالا مرجوحا. فالقائل بالوجوب العينى يقول ان الاظهر عندى وجوب الاتيان بالجمعة وايجادها في الخارج ولا يجوز عندى تبديلها بالظهر والاكتفاء به عنها. لا انها لا يجوز الاتيان بالظهر معها احتياطا للخروج عن خلاف القائل بالحرمة، لعدم حصول الامتثال عنده الا بفعل الظهر ففى الحقيقة لا قائل بوجوب الاتيان بالجمعة لا بشرط ان لا يفعل معها الظهر احتياطا ولا بشرط ان يفعل معها. والقائل بالحرمة يقول ان الاظهر عندى ان الجمعة لا يسقط التكليف ويحرم الاكتفاء بها عن الظهر بل يجب الظهر لا بشرط ان لا يفعل معه الجمعة من باب الاحتياط خروجا عن خلاف الموجب عينا ولا بشرط ان يفعل معه، فالحرام عنده هو الجمعة المستقل في اداء التكليف، التى لا يكون معها غيرها واما الاتيان بهما من باب الاحتياط مع الظهر فلم يعهد منه المنع عنه. والذى يقول بكونها افضل الفردين، فهو يقول ان الاظهر عندى كفاية الجمعة عن الظهر مع ارجحيتها ولكن لا بشرط ان لا يفعل معها الظهر اذا اختارها. ولا ينافى ذلك جواز الاتيان بالظهر معها احتياطا للخروج عن خلاف من يحرم الجمعة ولا يجعلها مسقطا عن الظهر فلا يلزم في شىء من ذلك الجمع بين الحرام والواجب في موضوع واحد ولا يلزم على المكلف كونه اما تاركا للواجب او فاعلا للحرام. واما ما نقل عن بعض الاصحاب حيث قال: بان الاحتياط في ترك الجمعة و الاقتصار على الظهر. فهو لا يدل على ان كل من يقول بالحرمة مراده انه لا يجوز صلوة الظهر معها احتياطا اذ لعل هذه القائل علم بسبب الاجماع المحقق او المستفيض، بطلان القول بالوجوب العينى وتردد الامر عنده بين الحرمة والتخيير. ولا ريب ان الاحوط، ح، ترك الجمعة والاقتصار على الظهر لحصول الامتثال على القولين. فان قلت: ان القائلين بالوجوب العينى والحرمة قائلون بوجوب قصد الوجه في نية

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

العبادات فكيف يتصور عنهم تجويز ان يفعل كليهما بقصد القربة من دون تعيين الوجه فالقول بالاحتياط والجمع بين الصلوتين لاجل العمل بالقولين وعدم الخروج من

مقتضيهما لا يتم. قلت: لا منافات بين القول بوجوب نية الوجه وبين تجويز الاحتياط اذ مراد من يعتبر قصد الوجه ان من يعمل على وفق ما ترجح عنده بالدليل انه حكم الله ويفعله بظن الاجتهادى ويقتصر عليه فيجب ان يقصد ما اداه اليه ظنه وجوبا كان او ندبا او غيره من الوجوه. واما لو بنى على الاحتياط فان قدم مختاره مثل الجمعة على القول بالوجوب العينى فينويه على وفق مختاره وجوبا. ويفعل الاخر من باب الاحتياط ثم ياتى بالظهر وجوبا و كك القائل بكونها افضل الفردين، ينوى اولا الجمعة بانها افضل فردى الواجب ثم ياتى بالظهر ندبا .واما المتوقف المتردد بسبب تعارض الادلة فان اختار احد الادلة على ما هو مقتضى التخيير في المتعارضين. فالمتعين عليه ما اختاره ويجرى فيه الكلام السابق. ومن لم يختر احد الادلة المتعارضة وبنى على الاحتياط بالجمع فهو ايضا يقصد الامتثال بما وجد عليه في ضمن الفردين فان جوزنا ذلك فهو ايضا عبادة قصد بها الامتثال على هذا الوجه فوجهها ايضا متعينة. نظيره ما نقل عن بعض المتأخرين من القول بوجوبهما معا من باب المقدمة ليحصل ذو المقدمة وهو احد الامرين المتمكن من تحصيله باتيان الامرين في ضمن المقدمة اذ قد يكون المقدمة من باب نفس ذي المقدمة ويتحصل بتحصيل المقدمة كمن فاته صلوة واحدة لا يدري انها اي الصلوة فيأتي بثلث صلوات او بخمسة، على القولين. ومثل من يأتى بالصلوة في الجوانب الاربع عند اشتباه القبلة فهذه ايضا عبادة ولها وجه يقصده المكلف. ويناسب هذا المقام عبادة الاجير اذا استوجر لعبادة المندوبة فهو ينوى الوجوب عن فعل نفسه مع قصد استحبابه للمنوب عنه. والحاصل ان القول بلزوم قصد الوجه لا يثمر فيما نحن فيه وانما يظهر ثمرته فيما لو قلنا بان النية هو المخطر بالبال وعلم المكلف بوجه العبادة، ولا يخطر فيكتفى بقصد التقرب. وفيما لم يعلم بدخول الوقت ويريد الطهارة وفيما لم يعلم بطلوع الشمس و يخاف فوت الوقت بسبب التجسس في نية الاداء والقضاء وفيما تعارض الادلة ولم يبن

على احدهما كمن اشتبه عليه وجوب غسل الجمعة. بل وفيمن ترجح عنده احد الطرفين وظن وجهه لكن يكتفى بقصد القربة لانه لم يقم عليه دليل على قصد الوجه. فالاحتياط فيما نحن فيه، ايضا عمل عليحده وله نية عليحده ويجرى فيه حكم مسئلة لزوم قصد الوجه وعدمه ايضا. ثم ان ما يدل على ان مراد ارباب الاقول في مسئله الجمعة انما هو وجوب الجمعة لا بشرط ان لا يفعل معها غيره على القول

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بالعينية. ووجوب الظهر وحرمة الاستقلال بالجمعة لا بشرط ان لا يفعل الجمعة مع الظهر على القول بالحرمة. وليس مرادهم ان من افتى بحرمة شىء لا يتصوران يفعل مع شىء آخر وان ذلك ينافى اعتبار قصد الوجه. انه لو لم يكن كذا لا نطوى باب الاحتياط اذا لاحكام الخمسة كلها متضادة واجتماع اثنان منها، محال وان كان وجوبا واستحبابا، او حرمة وكراهة. وكك الصحة والبطلان متناقضان فلو ترجح في نظر المجتهد استحباب السورة مثلا والوجوب مرجوح عنده فيلزم ان لا يتمكن من الاحتياط بقرائة السورة اذ لا يتمكن من قصد الوجوب الذى هو مختار القائل بالوجوب حتى يخرج عن خلافه. وكك ترك الجهر في القرائة في ظهر الجمعة على القول بالاستحباب اذ لا يمكنه قصد وجوب الاخفات. لان الراجح عنده الجهر وكك الكلام في الصحة والبطلان كما تريهم يقولون بالاحتياط في الشك بين الاثنين والثلث بالاعادة، ايضا مع العمل بما هو المشهور من البناء على الثلث وصلوة الاحتياط خروجا عن خلاف من قال بالبطلان. وكك في كثير من مسائل الشك بين الاربع والخمس حيث يجعلون الاحتياط في الاتمام والاعادة. ولا ريب ان في الاحتياط في جميع الموارد نوع تصرف وتغيير ففى مسئلة السورة يتصرف باسقاط قصد الوجوب. وفى مسئلة الجهر في ظهر الجمعة يتصرف باسقاط قصد وجوب الاخفات. ومن هذا القبيل لو صلى على محمد وآله كلما سمع اسمه الشريف خروجا عن خلاف من اوجب ذلك فان التصلية هذه ليس بقصد انها مستحب في نظره بل للخروج عن خلاف الموجب، مع انه يوجب قصد الوجوب وفى مسائل الشك يلاحظ ان مراد القائل بالبطلان انه لا يجوز الاكتفاء بتلك الصلوة ويحرم

اعتقاد استقلالها في اداء التكليف ولا يحرم لة ادى التكليف لشى اخر ويتم هذه من باب الاحتياط واعادتة ليست بنية الوجوب كما يعتقده القائل بالبطلان .وهكذا من جملة امثلة الاحتياط، الجمع بين القصر والاتمام في بعض مسائله و الجمع بين التيمم بضربة والتيم بضربتين في كل واحد من المائيين. واما ما ذكرت من قولك " نعم يمكن الاحتياط " ففيه اولا ان القوة والضعف في نظر المجتهد لا يوجب نفى الاحتياط بالنظر إلى نفس الامر كما عرفت، وثانيا ان مع قطع النظر عن القول بالحرمة فيحصل الاحتياط بالاتيان بالجمعة فقط فاى حاجة إلى الاتيان بالظهر بعده كما لا يخفى ولزوم التكرير انما ليس الا من جهة الخروج عن مخالفة القول بالتحريم وثالثا ان في التردد ما بين العينى والتخييرى ايضا لا نفرغ عن احتمال التحريم وان قطعنا النظر عن القول بحرمة الجمعة، لانه ان كان المراد التردد ما بين الوجوب ئينا وتخيير الوجوب غلعقنى في نفسضقغان القائل به يقول انه كك، في نفس الامر ففعل الظهر مع الجمعه حرام عنده وليس معنى العينى في نفس الامر الا هذا فكيف يكون اتيانها مع الظهر مبرء للذمة عما يقول به هذا القائل ولا معنى للاحتياط في نفس الامر. وان كان المراد التردد بين ماهو واجب عينى ظاهرى

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

في نظر المجتهد القائل به، الذى لا ينافى تحققه بانضمام الظهر الاحتياطى، الذى منشاؤه احتمال خطاء المجتهد في ظنه وان العمل بالقول بالتخيير حصل في ظنه، فهذا بعينه يجرى في الصورة الاخيرة اى كون المرجوح عنده هو القول بالوجوب العينى ايضا، اذا لمسلم من عدم الجواز انما هو فعل الحرام النفس الامرى الذى هو عبارة اخرى عن انحصار الوجوب في الظهر وحرمة غيره سواء فعل هذا الغير الذى هو الجمعة منفردة او مع الظهر. واما الحرمة الظاهرية التى هى مقتضى ظن المجتهد (وكلامنا انما هو فيها) فلا دليل على حرمة ضم الظهر اليها من باب الاحتياط وليس فعله مستلزما للوقوع في الحرام النفس الامرى ومن ذلك ظهر انه لا ينفع التقييد بقوله على القول بعدم اعتبار نية الوجه اذ ذلك الجمع لا يستلزم الاتيان بمقتضى القول بالوجوب العينى وان قلنا بعدم اعتبارها ايضا، كما عرفت .

ومن جميع ذلك ظهر انه لو كان القول بالعينية مرجوحا عند المجتهد، تردد بين القولين الاخرين فالاحتياط في الجمع بين الصلوتين ايضا، لا الاقتصار على الظهر لان ضعف القول لا يوجب نفى احتمال صحته في الواقع. نعم لو حصل له القطع ببطلان العينيه فالاحتياط في الاقتصار على الظهر. كما اشرنا سابقا ولو حصل له القطع ببطلان القول بالحرمة وتردد بين الاخرين فالاحتياط يحصل بفعل الجمعة فقط ولا يحتاج الى ضم الظهر. فلم يبق، ح، وجه للمنع عن الجمع بين الصلوتين الا توهم التشريع والبدعة و قد عرفت الجواب سابقا.

٣١٠- سوال: در مسائل نماز در بعضى مسائل به قول مجتهدى ودر برخى به قول مجتهد ديگر (كه مجتهدين هر دو يا هر سه عادلند) عمل بشود نقصى در مسائل نماز به هم ميرسد يا خير؟

جواب: جايز است وموجب منقصتى در نماز نمى شود، هر گاه مخالفتى يا تجديد مجتهد (١) سابق ندارد، مثلا جايز است كه تقليد مسائل نماز را از يك مجتهدى بكند ودر وجوب نماز جمعه يا حرمت آن، تقليد مجتهد ديگر بكند و هم چنين مسائل نماز يوميه را از مجتهدى اخذ كرده وآنچه متعلق به نماز آيات است از ديگرى بكند، يا اين كه تقليد مسائل را از يكى بكند ودر مسئله مواسعه ومضايقه قضا، تقليد ديگرى. و همچنين مسائل نماز را از مجتهدى اخذه كرده ودر مسائل شك در ركعات تقليد ديگرى بكند. مثلا ميداند كه آن مجتهدى كه از آن، مسائل نماز را اخذ كرده شك ميان دو و سه را باطل ميداند وهنوز به آن عمل نكرده به سبب عدم حصول آن شك، الحال كه شك كرد اختيار رأى مجتهد ديگرى مى كند كه صحيح ميداند وبنا را به سه ميگذارد، وهكذا. و هم چنين هرگاه تقليد مجتهدى كرد در نماز كه وضو را با گلاب صحيح ميداند و

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

١ - منظور از این عبارت این است: جایز است با دو شرط: الف: توارد دو تقلید در یك مسئله اختلافی میان دو مجتهد پیش نیاید. ب: تقلید از مجتهد دوم در مسئله‌ای نباشد که قبلا در آن مسئله به قول مجتهد اول عمل کرده است .

هنوز عمل به آن نکرده، اتفاق افتاد که محتاج شد به گلاب وضو بسازد، الحال تقلید مجتهد دیگر می تواند کرد که صحیح نمی تواند وتیمم می کند وحال آن که مجتهد اول، تیمم را جایز نمی داند. وباید دانست که مجرد اینکه کسی بنا گذارد که فلان کس را تقلید کند، همین قدر کافی نیست در عدم جواز عدول به مجتهد دیگر، این که هر چه را به عمل آورده به قول مجتهد اول، از آن نمی تواند عدول کند به قول مخالف آن، خواه مخالفت صریح باشد مثل این که تقلید مجتهدی کرد در وجوب سوره بعد حمد، وبه نیت وجوب خواند دیگر جایز نیست که تقلید مجتهدی کند که مستحب میداند سوره را، وترك سوره کند، خواه مخالفت صریح نباشد لکن مستلزم مخالفت باشد مثل این که تقلید مجتهدی کرد که سلام نماز را سنت میداند وگاهی هم ترك کرد وبعد تقلید مجتهدی کرد که حدث قبل از سلام را مبطل نماز میدانست، زیرا که این قول به بطلان، مستلزم وجوب سلام است وآن مخالف با رای مجتهد اول است، واما در عبادات مختلفه مثل اینکه مسائل نماز را از مجتهدی اخذ کرد وروزه را از دیگری وزکوة را از دیگری، پس در آن اشکالی نیست. وبدان که گاه هست که اشکال به هم میرسد در بعض شرایط عبادات در جایی که نبودن چیزی شرط صحت آن باشد، مثلا پاك بودن جامه از نجاست، شرط صحت نماز است به این معنی که باید که جامه نجس نباشد، خواه متفطن این معنی باشد که این شرط به عمل آمده یا نه، مثلا کسی جامه پاکی پوشیده ومشغول نماز می شود وهیچ متفطن این معنی نیست که عدم نجاست شرط است تا از نماز فارغ شود ونماز صحیح است، واما اگر در بین نماز، نجاستی عارض شود لازم است ازاله آن، هر گاه ممکن باشد با عدم حصول منافی، پس طهارت، هم شرط دخول در نماز است و همچنین شرط صحت نماز تا به آخر وبعضی از نجاسات معفو است جزما وبعضی معفو نیست جزما و بعضی مختلف فیه است، پس آیا معتبر در اینجا، حال اول دخول در عبادت، است یا مطلقا؟

واما تقلید مجتهدی در اول وهله آن امر مختلف فیه، به این معنی که متفطن است که باید آن نجاست با او نباشد به تقلید مجتهد او وآن نجاست هم با او نیست نه اینکه بود وبه تقلید مجتهد ازاله کرد ودر بین عبادت آن نجاست طاری شد وبنا به رأی مجتهد دیگر معفو است، آیا در اینجا میتوان عدول کرد یا

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

نه؟ مثلا در خون کمتر از درهم که در نماز معفو است ودر طواف محل خلاف است پس اگر کسی مقلد مجتهدی است در حج که آن نجاست را معفو نمی داند وبا احرامی پاك داخل طواف شد ودر بین طواف مطلع شد به خون کمتر از درهم، آیا می تواند بنا را به رأی مجتهدی بگذارد که معفو میداند یا نه؟ وبه عبارت اخری، بگوید تا حال خلو از این نجاست را شرط میدانستم در مجموع وطواف دخولا واستمرارا، وحالا به تقلید مجتهد دیگر شرط نمیدانم. پس در این اشکال است از حیثیت اینکه قدری از طواف با شرط - به عمل آمده، پس جایز نیست عدول واز حیثیت اینکه ثمره عمل آوردن شرط، به فعلی حاصل می شود ومفروض این است که از او فعلی سر نزده است متفطن آن استمرار عدم ازلی هم نیست که به منزله فعل وجودی است، خصوصا اینکه در صورت فرض عدم احتیاج به قصد، دور کردن نجاست استمراری هم که مورد قصد او باشد به عمل نیامده، بلکه از باب اتفاق به جامه پاك احرام گرفته ودور نیست ترجیح ثانی، بلکه میتوانیم گفت که وجود این نجاست به منزله مبطل است نه اینکه عدم آن شرط صحت است. پس بنابر این اگر فرض کنیم که متفطن به رای مجتهد خود باشد که هر گاه عارض شود آن نجاست، یا مطلع شود بر آن، ازاله کند وبعد از عروض یا اطلاع بنا گذارد به رای مجتهد دیگر وبگوید ناقض نمیدانم، چون تا به حال، عمل به مقتضای ناقض نکرده به رای مجتهد اول. واین به خلاف آن است که تیمم کرد در حال فقد آب به تقلید مجتهدی که جایز نمی داند وضو را به گلاب وداخل طواف شد ودر بین طواف، گلاب به هم رسید جایز نیست که عدول کند از رأی آن مجتهد به تقلید مجتهدی که تجویز می کند وضوی با گلاب را و تیمم را باطل میداند و وضو به گلاب بسازد.

۳۱۱- سوال: اذا دخل المأموم في الصلوة في حال رکوع الامام فلما کبر واراد الرکوع رفع الامام راسه و، ح، فلا ریب في عدم ادراکه الرکعة ولکنه هل تبطل صلوته

نهضت ترجمه
Translation Movement

راسا او یصح وعلی الصحة هل یتبعه في السجدتین ام لا بل یقوم ذاکرا حتی یقوم الامام او یجوز له قصد الانفراد وعلی التبیعیة في السجدتین هل یستأنف التکبیر ام یکتفی بالتکبیر الاول؟

جواب: لم اقف في هذه المسئلة علی تصریح في کلامهم والذی صرحوا به (بعد اتفاقهم علی ادراك الرکعة بادراك تکبیرة الرکوع بمعنی ان یکبر للاحرام منتصبا مع انتصاب الامام قبل الرکوع ورکع معه وان لم یدرك تکبیرة الرکوع واختلافهم فیما لو ادرکه راکعا وان کان الاظهر فیه الادراك سواء کان في صلوة الجمعه او غیرها و عدم الاعتداد بالرکعة مع الشك في ادراکه راکعا) انه هل یجوز الدخول معه اذا لم یدرکه راکعا وان لم یحسب له بالرکعة ام لا؟: اکثر الاصحاب علی الاستحباب وهو الاظهر لدلالة روایة معویة بن شریح قال: سمعت ابا عبد الله (ع) یقول: اذا جاء الرجل مبادرا والامام راکع اجزاته تکبیرة واحدة لدخوله في

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

الصلوة (١) والركوع. وزاد في الفقيه بعد هذه الرواية: ومن ادرك الامام وهو ساجد كبر وسجد معه ولم يعتد بها ومن ادرك الامام وهو في الركعة الاخيرة فقد ادرك فضيلة الجماعة ومن ادركه وقد رفع راسه من السجدة الاخيرة وهو في التشهد فقد ادرك الجماعة وليس عليه اذان و لا اقامة ومن ادركه وقد سلم فعليه الاذان (٢) والاقامة. ورواية معلى بن خنيس عن الصادق) ع) قال: اذا سبقك الامام بركعة فادركته وقد رفع راسه فاسجد معه (٣) ولا تعتد بها. وتوقف فيه العلامة في المختلف للنهى عن الدخول في صحيحة محمد بن مسلم .(٤) وفيه ان المراد بالنهى فيها النهى عنه معتدا بها في ادراك الركعة كما يفسره

١: وسائل: ج ٥ ص ٤٤٢، ابواب صلوة الجماعه، باب ٤٥، ح ٤، توضيح: اين حديث هم از " معاويه بن شريح " وهم از " معاويه بن ميسره " روايت شده است. از متون رجال از جمله " جامع الروات اردبيلى " - ص ٢٣٨ ج ٢، وص ٢٤٢ - بر ميآيد كه هر دو يكى هستند: معاويه بن ميسره بن شريح قاضى معروف. ٢: من لا يحضره الفقيه: ج ١ ص ٢٦٥: طبع اسلاميه سنه ١٣٩٠ - هـ. ق. ٣: وسائل: ج ٥ ص ٤٤٩، ابواب صلوة الجماعه، باب ٤٩، ح ٢. ٤: وسائل: ج ٥ ص ٤٤١، ابواب صلوة الجماعه، باب ٤٤، ح ٣.

صحيحته الاخرى وسيجيئى الاشارة اليهما في المسئلة الاتية. ثم اختلفوا في انه هل يكتفى بتلك التكبيرة ويغتفر زيادة الركن او يجب استينافها اذا قام الامام، الاشهر الاظهر وجوب الاستيناف. لعدم دليل يمكن الاعتماد به في اداء الواجب مع كون العباداة توقيفية والروايتان اللتان اعتمدنا عليهما في الاستحباب لا ينهضان دليلا على ذلك لضعفهما سندا (١) واحتمال كون موضع الدلالة في الاولى منهما من كلام الصدوق، وعدم ذكر التكبيرة في الثانية وانما عملنا عليهما في الاستحباب مسامحة في ادلة السنن. اذا عرفت هذا ظهر لك ان دخول صورة السؤال تحت مدلول الخبرين اولى بالمنع اذ غاية دلالتهما انما هو اذا دخل مع الامام بعد ما رفع رأسه من الركوع او اذا كان في السجود وصورة السؤال انما هو اذا دخل والامام في الركوع ويكبر المأموم بظن ادراكه راكعا فهو ينوى الاقتداء بهذه الركعة مع هذه التكبيرة بخلاف مورد الروايتين فانه لا يمكن فيهما الاقتداء لاجل ادراك تلك الركعة بل المقصود فيها ادراك الاقتداء بالركعة الثانية لاجل ركعته الاولى غاية الامر انه يدرك فضيلة زايدة على اصل الصلوة. و اما احتمال القيام ذاكرا الى ان يلحقه الامام فهو خارج عن مقتضى الدليل رأسا. وكك احتمال العدول الى الانفراد لعدم الدليل لان ماهية صلوة الجماعة والفرادى متغايرتان و انما الاعمال بالنيات وموارد جواز العدول تابعة للدليل وليس.

٣١٢- سوال: كيف حال المأموم في صلوة الايات اذا لم يدرك الركوع الاول؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: الظاهر، انه لا فرق بينها وبين اليومية في ادراك الركعة بادراك الركوع اما قبله فاجماعا واما بالاثناء فعلى الاظهر. واما لو لم يدرك الركوع الاول فهل يجوز

١: مراد سند حديث معاويه در " من لا يحضره الفقيه " و حديث معلى بن خنيس است كه در بالا مشخص گرديد: حديث معاويه به دليل خود او ضعيف است زيرا وى توثيق نشده وليكن " ابن ابى عمير " از او نقل حديث مى كند و اين، مى تواند موقعيت او را تقويت نمايد. وسلسله سند حديث معلى بن خنيس بدين شرح است: وعنه (محمد بن الحسن عن محمد بن احمد بن يحيى) عن العباس بن معروف، عن صفوان، عن ابى عثمان، عن المعلى. ضعف اين سند به دليل " ابى عثمان " است زيرا ابن ابو عثمان كه صفوان از او نقل حديث مى كند مجهول وتوثيق نشده، است .

الدخول معه ام يصير الى قيام الامام للركعة الثانية ففيه وجهان نظرا الى قوله تعالى " فاركعوا مع الراكعين " والحث على الاجتماع. والى عدم ورود النص فيه بالخصوص. وعلى الاول فهل هو لمحض ادراك الفضيلة ولا يدرك به الركعة او هو اقتداء حقيقى ويدرك به الركعة؟ الاظهر الاول كما اختاره المحقق في المعتبر والعلامة في جملة من كتبه وولده الفخر في الايضاح والشهيد في الذكرى وصاحب المدارك. واحتمل العلامة في القواعد والتذكرة جواز الدخول معه في هذه الحالة فاذا سجد الامام لم يسجد هو بل ينتظر إلى ان يقوم فاذا ركع الامام اول الثانية ركع معه عن ركعات الاولى فاذا انتهى الى الخامس بالنسبة اليه سجد ثم لحق الامام ويتم الركعات قبل سجود الثانية. لنا (مضافا الى الاصل وعدم انصراف ذلك من عمومات الجماعة ولان لها شرايط و حدودا خاصة لم يعلم تحققها فيه) صحيحه الحلبى عن ابيعبد الله (ع) قال (١): اذا ادركت الامام قد ركع فكبرت وركعت قبل ان يرفع رأسه فقد ادركت الركعة وان يرفع الامام رأسه قبل ان تركع فقد فاتتك الركعة. وصحيحة الاخرى عنه (٢) قال: لا. وصحيحة محمد بن مسلم عن الباقر (ع) قال: قال لى: ان لم تدرك القوم قبل ان يكبر الامام للركعة فلا تدخل معهم في تلك (٣) الركعة. ولا ينافى ذلك جواز الدخول مع عدم الاعتداء بالركعة كما اخترناه في اليومية و لا نضايق عن الدخول بقصد الاستحباب وادراك الفضيلة هنا ايضا مسامحة في ادلة السنن كما يظهر من التحرير وغيره ويدل عليه ايضا ان الامام لا يتحمل شيئا غير القرائة وانما جعل الامام اماما ليأتم به والدخول معه في هذه الحالة يستلزم احد المحذورين لانه ان ترك الركوع لم يصح لانه قد ترك ركنا ولا يسقط بفواته مع الامام كغيره، وان لم يتركه: ان تابع الامام في السجود لزم زيادة ركن وهو مبطل. والا لزم ترك متابعة الامام وانما جعل الامام اماما ليأتم به .

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

١: وسائل: ج ٥ ص ٤٤٢، ابواب صلوة الجماعه، باب ٤٥ ح ٢. ٢: به شناسائى اين حديث موفق نشدم و گويا در عبارت متن سقطى هست ٣: وسائل ج ٥، ص ٤٤١، ابواب الجماعه، باب ٤٤، ج ٢ .

ووجه الاحتمال الذى ذكره العلامة ما ذكره في الايضاح من تحصيل فضيلة الجماعة في بعض الصلوة وجاز ترك المتابعة في مواضع فليجز هنا للضرورة وهى كما ترى. بقى هنا احتمال اخر ذكره في الذكرى وهو ان يأتى المأموم بما بقى عليه ثم يسجد ثم يلحق الامام فيما بقى من الركوعات. وليس في هذا الا التخلف عن الامام لعارض وهو غير قادح في الاقتداء. واجاب عنه بأن قال: ان التخلف عن الامام يقدح فيه فوات ركن. فعلى مذهبه لا يتم هذا ومن اغتفر ذلك فأنما يكون عند الضرورة كالمزاحمة ولا ضرورة هنا. قال فح، يستأنف المأموم النية بعد سجود الامام ويكون تلك المتابعة لتحصيل الثواب كما لو تابع في اليومية في السجود المجرد من الركوع فظاهر المعتبر انه يتابعه في السجود ايضا فاذا قام الى الثانية استأنف النية. ثم ان هذا الكلام انما يجرى في سعة الوقت فلو ضاق الوقت عن ذلك فلا يدخل معه لانه معرض لفوت الواجب. الا ان يق، باندراجه تحت قوله (ع) من ادرك ركعة من الوقت فقد ادرك الوقت ان تمكن من ادراك الركعة وهو تعتد بالركعة التى لم تشهد تكبيرها مع الامام خروجا عن مقتضى عمومها فيما لو ادركه راكعا وبقى الباقى، ايضا مشكل (١). لان ظاهره في صورة الضرورة (كالحايض التى تطهر في اخر الوقت بمقدار الطهارة واداراك ركعة) لا مطلقا.

٣١٣- سوال: من صلى الفريضة فسهى وفعلها بقصد النافلة او بالعكس فهل يصح ام لا؟

جواب: قال في الذكرى لو نوى الفريضة ثم غيرت النية لم يضر. ولو نوى التنفيل ببعض الافعال او بجميع الصلوة خطاء فالاقرب الاجزاء لاستتباع نية الفريضة باقى الافعال فلا يضر خطاءه في النية ولما رواه عبد الله بن ابى يعفور عن الصادق) ع) في (٢) رجل قام في

بهضرت برجمه
Translation Movement
.IRS

١: اى القول بالاندراج تحت قوله (ع)، مشكل - كذا في الاصل. ٢: وسائل: ج ٤ ص٧١٢ ، ابواب النية، باب ٢ ج ٣ .

صلوة فريضة فصلى ركعة وهو ينوى انها نافلة. فقال: هى التى قمت فيها ولها.. وقال: اذا قمت في (١) فريضة فدخلك الشك بعد فانت في الفريضة (٢) وانما يحسب للعبد من صلوته. وروى يونس عن معوية قال: سئلت ابا عبد الله (ع) عن الرجل (٣) قام في الصلوة المكتوبة فسهى وظن انها نافلة. او كان في النافلة فظن انها مكتوبة. قال: هى على ما افتتح الصلوة عليه. اقول وهو كما ذكره (ره) ولكن لا بد من

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

تقييده بانه يصح اذا لم تصر النافلة ثلثية او رباعية والفريضة الزائدة على الثنائية ثنائية من دون تدارك ولعله تركه للظهور.

٣١٤- سوال: اذا سافر احد الى رستاق يكون بين منزله إلى اول الرستاق المسافة الشرعية ومنظوره التوقف في ذلك الرستاق مدة طويلة كستة أشهر او عام او فوق ذلك وما بين قرى ذلك الرستاق لم يكن مسافة شرعية ولم يرد في احدى القرى مقام عشرة ايام بل غرضه الدور في تلك القرى والاشتغال بصنعة فيها فهل يقصر في تلك القرى وما بينها ام يتم؟

جواب: الاظهر انه يقصر في المسافة ويتم في تلك القرى وما بينها وذلك ليس لتحقق قاطع السفر حتى يق: انه ليس باحد من القواطع المعروفة بل لعدم وجود شرط من شروط القصر وهو كونه مسافرا ولذلك اشترطوا استمرار القصد وقالوا يضر حصول التردد قبل طى اربعة فراسخ كما فى مسئلة متنظر الرفقة، فكك بقاء اسم المسافر ايضا معتبر بعدما قطع المسافة الشرعية بمعنى عدم انسلاخ اسم المسافر عنه عرفا ويصدق على هذا انه ليس بمسافر سيما اذا طال المدة مثل خمسة اعوام .وقد تحقق من هذا انه لا يمكن ان يق: يجب القصر على المسافر والتمام على الحاضر و هو ليس بحاضر ولا مسافر لانا نمنع انحصار الامر بينهما بل الاصل وجوب الاتمام الا ان

١: وفى الاصل: وانت تنوى الفريضة. ٢: وفى الاصل بعد لفظ " الفريضة ": على الذى قمت له وانت كنت دخلت فيها وانت تنوى نافلة ثم انك تنويها بعد فريضة فانت في النافلة. ولعل السقط من النساخين. ٣: وسائل: ج ٤ ص ٧١٢، ابواب النية، باب ٢ ج ٢ .

نهضت ترجمه
Translation Movement
IMS

يصدق عليه المسافر، وغير المسافر اعم من الحاضر ولذلك قيل بان من رجع عن السفر الى قريب من بلده واقام في رستاق مشتمل على القرى يدور فيها من دون اقامة انه يتم لعدم صدق المسافر عليه وان لم يصدق عليه اسم الحاضر، ايضا فان قلت: ان المفروض انه مسافر من زمان خروجه من منزله الى اول الرستاق فحكمه مستصحب، قلت: المستفاد من الادلة وجوب القصر على المسافر كقولهم (ع): ليس من البر الصيام في السفر والصلوة في السفر ركعتان ليس قبلهما ولا بعد هما شئ .والعرف يفيدانه يجب عليه القصر ومادام في السفر ومادام هو مسافر لا مطلقا ولا يصدق على هذا انه مسافر والتمسك بالاستصحاب في التسمية لا معنى له اذ هو امر موكول الى فهم اهل العرف وما تريهم يتمسكون باستصحاب بقاء الموضوع في اثبات الاحكام مثل وجوب التوضى بالماء المخلوط بما تحصل معه خروجه عن الاطلاق الى الاضاة فانما هو استصحاب للحكم الثابت للماء قبل الاختلاط لا انه الحين ماء مطلق بسبب الاستصحاب. مع انه معارض باستصحاب عدم الطهارة واشتغال الذمة بالصلوة فاذا قيل في

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

العرف انه ليس بماء او انه دخيل فلا يمكن التمسك باستصحاب الحكم السابق. وكيف كان فنحن نقول بان اهل العرف يحكمون بسلب اسم المسافر عنه والمشهور الاقوى ان سلب الاسم عرفا كاف في نفى الحكم السابق كما في الكلب المستحيل بالملح. نعم له وجه اذا شك في سلب الاسم عنه قال في ذكرى يثبت المسافة بالاعتبار بالاذرع و، ح، لا فرق بين قطعها في يوم او اقل او اكثر. الى ان قال: نعم لو قصد مسافة في زمان يخرج به عن اسم المسافر كالسنة فالاقرب عدم القصر لزوال التسمية. ومن هذا الباب لو قارب المسافر بلده فتعمد ترك الدخول اليه للترخص ولبث في قرى يقاربه مدة يخرج بها عن اسم المسافر ولم اقف في هذين الموضعين على كلام من الاصحاب و ظاهر النظر للنص يقتضى عدم الترخص. انتهى كلامه (ره). وقال في المدارك: ويمكن المناقشة في عدم الترخص في الصورة الثانية بان السفر بعد استمراره الى انتهاء المسافة فانما ينقطع باحد القواطع المقررة من نية الاقامة

او التردد ثلثين او الوصول الى الوطن وبدونه يجب البقاء على حكم القصر .اما ما ذكره من عدم الترخص في الصورة الاولى فجيد لان التقصير انما يثبت في السفر الجامع شرايط القصر فمتى انتفى السفر او احد شرايطه قبل انتهاء المسافة انتفى التقصير. وتبعه صاحب الكفاية حيث قال: ولو عزم اى المقصر على اقامة طويلة في رستاق ينتقل فيه من قرية الى قرية ولم يعزم على اقامة العشرة في واحدة منها لم يبطل حكم سفره. اقول: الحصر المستفاد من قوله فانما ينقطع باحد القواطع، مم، بل ينقطع بسلب الاسم ايضا اذ انتفاء الحكم كما قد يكون بسبب المانع قد يكون ايضا بسبب عدم وجود الشرط بل هو اولى اذ قد لا يخرج المسافر بسبب الاقامة وتردد الثلثين عن اسم المسافر عرفا والمفروض هنا الخروج عن اسمه مع ان المستفاد من العقل والنقل ان الحكمة في التقصير هو تسهيل الامر لحصول المشقة غالبا في السفر بسبب طى المسافة ولا مشقة في طى فرسخ او اقل في كل سبعة ايام او ثمانية ايام مع ان المتبادر من السفر هو قطع المسافة على سبيل التوالى لا ما لا ينافيه عرفا. والمسلم في مصداق السفر فيما نحن فيه انما هو قطع المسافة من بلده الى ذلك الرستاق واما المقصود بالذات في الرستاق فهو المكث فيه للصنعة وقد يستلزم ذلك ثانيا وبالعرض طى مسافات قليلة. والحاصل ان الاصل في الرباعية التمام الا ما خرج بالدليل ولم يقم هنا دليل يمكن الركون اليه. فان قلت: اصل البرائة مقدم على هذا الاصل فلم يثبت تكليفه بالزائد لان الاصل عدم الزيادة في التكليف، قلت: بعد ما ثبت ان صلوة الظهر اربعة الا اذا كان مسافرا معناه ان انتقاله الى القصر مشروط بحصول كونه مسافرا فالتمسك باصل البرائة هنا يرجع إلى ان الاصل كونه مسافرا وهو كما ترى بل الاصل عدم تحقق السفر. غاية الامر، ان يق: ان هيهنا عمومين المسافر يقصر وغير المسافر يتم واذا جهل الحال فالاصل عدم تعين احدهما و

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

مفاده التخيير واين هذا من اثبات وجوب القصر كما هو المفروض، مع انهما ماهيتان متغايرتان بالذات ويجزم بان الشارع طلب احدهما ولا ندرى ايهما هو وكون الاصل صدور هذا الخطاب دون هذا، لا معنى له لتساويهما في احتمال الصدور .

---

٣١٥ - سوال: هرگاه كسى داخل مسجد شود و به اعتقاد اينكه امام زيد است به او اقتدا كند و بعد معلوم شود كه عمرو بوده است و مفروض اين است كه عمرو هم عادل است بلكه مأموم، عمرو را هم بخصوص عادل ميدانسته، آيا نماز صحيح است يا نه؟

جواب: شهيد در ذكرى اين را از فروع معارضه " اشاره " با " عبارت " كرده و توقف كرده واظهر در نظر حقير، بطلان است، به جهت اينكه لازم است بر مأموم كه امام را جامع شرايط بشناسد تا جايز باشد اقتدا، چنانكه از ادله لزوم اقتدا به كسى كه اعتماد به دين وامانت و عدالت او داشته باشى، ظاهر مى شود و لازم اين ادله اين است كه بشخصه او را به اين صفت بشناسى و كافى نيست كه او احد اشخاصى باشد كه او را به اين وصف شناخته. واين مستلزم شناختن شخصى است بعينه و در اينجا آنچه بعينه شناخته، زيد است ومفروض اين است كه به او اقتدا نكرده، پس نماز او باطل است. وشهيد، نظير اين ذكر كرده مسئله بيع وطلاق را، كه بگويد " :هذه زينب طالق " و حال آن كه او " هند " باشد. يا " بعث هذا الحمار " ومشار اليه، اسب باشد و اظهر تقديم اسم است به اين معنى كه طلاق وبيع صحيح نيست، زيرا كه قصد مسمى را نكرده، بلى اشكال در صورتى است كه حال معلوم نباشد ونزاع شود، آيا حمل بر اشاره مى شود يا عبارت؟ و در اينجا دور نيست تقديم اشاره را، زيرا كه اشتباه در لفظ اغلب است از اشتباه در اشاره واين كلام در نماز، جارى نيست، چون از مسائل نزاع نيست ومطلوب در آن، امتثال ميان خود و خداست، و اما هرگاه مقصود " مشار اليه " باشد جزما وغلط لفظى واقع شود، پس در اينجا جزما اشاره مقدم است. ومع هذا كله، نفهميدم مراد شهيد (ره) كه در ذكرى وقواعد هر دو، اين مسئله امام جماعت را از فروع معارضه اشاره با عبارت كرده چيست؟ وغايت توجيه كلام او اين است كه بگوييم مسئله را در جايى فرض كرده كه امام مسجد منحصر است در زيد و عمرو، وهر دو در نزد او عادلند، و لكن متابعت عبارت كه اسم زيد است كرده و از اين حيثيت اقتدا كرده، هرگاه اشاره را مقدم بداريم نماز او صحيح است و هرگاه عبارت را مقدم داريم باطل است، چون او زيد نيست و عمرو است. و تو ميدانى كه اين سخن بيوجه است، زيرا كه در اينجا زيد لفظى، نگفته كه

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

عبارت بر آن اطلاق شود واگر احیانا به زبان هم بگوید که اقتدا می کنم به زید، این لغو است، بلکه در اینجا تعارض شده ما بین اعتقاد او به آنکه این شخص زید است واشاره او که به عمرو واقع شده، پس در حقیقت به اعتقاد اینکه این شخص زید است اقتدا کرده و حال اینکه اعتقاد فاسد بوده، پس نماز او صحیح نیست وبه هر حال این از فروع مسئله تعارض عبارت با اشاره نیست، چنانکه در طلاق وبیع تعارض هست. وتو دانستی که مجرد ملاحظه اسم نفعی ندارد با وجود اینکه زید وعمر و، هر دو اسمند و تعارضی ما بین این دو اسم هم نشده بلکه ما بین دو مسمی شده که یکی از آنها مورد اشاره شده و دیگری مورد اسم زید است که در میان نیست پس تعارض میان اشاره باشد. و میانه اعتقاد او به اینکه زید است. نه میان اشاره و عبارت.

۳۱٦- سوال: کسی در کسب تجارت، هر سال یك سفر عراق نماید، بعد از ورود به خانه خود هر سال یك سفر یا چند سفر حد ترخص نماید و باقی ایام عام را در فکر امر تجارت در یك فرسنك یا دو سه فرسنگ (کمتر از چهار فرسنگ) مشغول باشد، آیا نماز را قصر نماید یا تمام؟

جواب: ظاهر این است که در سفر عراق که مسافت شرعیه به عمل میآید نماز را تمام می کند و در باقی سفرها که به سرحد مسافت شرعیه نمیرسد که اشکالی نیست در تمام کردن. و به هر حال، هرگاه کسی شغل او سفر تجارت است هر چند به اقل مسافت باشد در اغلب. و یك دفعه یا بیشتر، سفر تجارت او به حد مسافت شرعیه برسد، او در همه سفرها تمام می کند، اما در آن سفرهایی که مسافت آنها شرعیه نیست پس وجه آن ظاهر است، و اما در آن سفرهایی که مسافت شرعیه است پس به جهت آنکه صادق است بر او که تاجری است که دور میزند در تجارت که آن یك عنوانی است از عنوانهایی که در اخبار وارد شده که تمام می کند و علت تمام کردن عادت به سفر است و رفع مشقت سفر (که علت قصر است) باعث بر عمل تمام است و در کتاب ذکری اشاره به آنچه گفتیم هست. و اینها که مذکور شد بعد از تحقق مصداق این عنوان است و اما هرگاه اول سفر او همان سفر عراق است که مسافت شرعیه است، پس جزما در سفر اول، قصر می کند، واما

نهضت ترجمه
Translation Movement

صورت سؤال، پس ظاهر در آن است که مذکور شد حکم آن همان است که گفتیم .

۳۱۷ - سوال: اذان گفتن در بیابانها که کسی نباشد چه صورت دارد؟

جواب: اذان گفتن در بیابانی که کسی در آنجا نباشد، اگر مراد از آن، اعلام است که از برای اعلام به دخول وقت وجمع شدن مردم است، پس وجهی از برای او ظاهر نیست، واما بلند کردن صدا در اذانی که از برای نماز میگوید، پس آن مستحب است هر چند در بیابان باشد، و همچنین مستحب است اذان

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

در بیابان موحش، خصوصا هرگاه صورت غولان به نظر او آید، هر چند به سبب قوت واهمه باشد و این از باب اذان نماز نیست .

کتاب الزکوة

المجلد الاول

۳۱۸- سوال: نصاب غله بعد از وضع مال شاه، میباشد یا نه؟

جواب: نصاب غله بعد از وضع خراج سلطان ملاحظه می شود.

۳۱۹ -سوال: فطره ماه مبارك رمضان را به بیوه‌زنان و یتیم و فقیر بدهیم یا نه؟

جواب: به ایتام فقرای شیعه میتوان داد و همچنین به فقرای بیوه‌زنان ایشان، و احوط آن است که ظاهر الصلاح باشند.

۳۲۰- سوال: زکوة تخم که بذر بوده، همه ساله باید بدهد یا نه، و یك سال که این کس داد، دیگر ضرور نیست؟

جواب: احوط آن است که همه ساله بدهند.

۳۲۱- سوال: هرگاه کسی مال شاه، جنسی بدهد، زکوة آن را بدهد؟

جواب: بلی بدهد. والله العالم.

۳۲۲- سوال: هر گاه غلات اربعه با خراج سلطان به حد نصاب رسند هرگاه خراج وضع شود بعد از وضع خراج به حد نصاب نرسیده باشد، آیا باید خراج سلطان که به حد نصاب رسیده، زکوة آن را بدهد یا نه؟

جواب: ملاحظه نصاب بعد از وضع خراج می شود و هرگاه بعد از وضع خراج به حد نصاب نرسد وجوب زکوة بر آن معلوم نیست، هر چند مجموع به حد نصاب رسیده باشد .

---

۳۲۳ - سوال: زکوة انگور به چه نحو متحقق می شود و مویز و انگور را به چه طور بر آورد باید کرد، با آنکه بعضی انگورها را مویز نمی باشد و اگر باشد مویز ضایعی خواهد بود.

جواب: در انگور واجب است، خواه مویز خوب از آن به عمل آمده باشد یا نه و شاید اگر نصاب آن را به سه برابر نصاب مویز و گندم و جو حساب کنند خوب باشد، پس هرگاه نصاب غله، سیصد صاع باشد، آن

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

را نهصد صاع حساب کنند، مگر اینکه آن نوع خاص انگور، از این قرار به عمل نیاید، در آن صورت تخمین مویز آن قسم انگور را بکنند. والله العالم.

۳۲٤- سوال: در زکوة غله چه چیز را اخراج میکنند به غیر از خراج سلطان و این که متأخرین مؤن را وضع میکنند، آیا خرج قنات و نجار و حداد و حصاد و سایر آنچه مالك غرامت میکشد به جهت زراعت، داخل مؤن است و اخراج باید نمود از غله یا نه؟

جواب: اظهر در نزد حقیر آن است که آنچه بعد از انعقاد حب که وقت تعلق وجوب است خرج شود همه وضع شود مثل اجرت حصار (۱) و چرخ به آن و پشته‌کش و امثال آن و همچنین هر قدر که به نسبت بما بعد انعقاد حب ملاحظه شود (از اجرت سرکار و دشتبان و تنقیه قنات و امثال به قدر آنچه رسد ما بعد انعقاد حب است) وضع می شود و اما اخراجات ما قبل انعقاد حب، پس احوط آن است که وضع نشود و زکوة آن را بدهند. والله العالم.

۳۲۵ -سوال: حدی از برای خراج سلطان مقرر فرموده‌اند یا نه؟ یعنی آنچه در ولایت حواله می شود (از وجوه دیوانی به زراعت حواله و تقسیم می شود) اینها همه اخراج باید نمود و باقی را هرگاه به حد نصاب رسد باید داد؟

جواب: اما خراج سلطان پس هر چند در وضع آن از زکوة در امثال این زمان

۱: اگر لفظ " حصار " درست باشد و در حقیقت " حصاد " نباشد بیتردید مشروط است بر اینکه عمل حصار کشی فقط به خاطر محصول همان سال باشد و شاید " حصاد " صحیح باشد که نسخه‌برداران به صورت " حصار " در آورده‌اند .

نهضت ترجمه
Translation Movement
JMS

اشکال هست، و لکن حقیر الزام نمی کنم که زکوة آن را بدهند، بلکه اظهر سقوط زکوة است از خراج و در شرع تقدیر معینی از برای خراج نیست، بلکه آنچه در زمان امام رأی او بر آن قرار میگرفته همان بوده است و آنچه هم در این زمان متعارف حکام جور است که میگیرند به اسم مالیات و خراج، همان وضع می شود نه مطلق عوارض و صادریات.

۳۲٦- سوال: سؤال می شود که کسی زکوتی بر ذمه او قرار گرفته است در نزد خود نگاه دارد و به مصرف مهمان مستحق و ارباب استحقاق بتدریج برساند، یا آنکه در رفع محصول و بخش آن، باید به اهلش رساند؟

جواب: با وجود مستحق و عدم عذر شرعی تأخیر در اخراج صورتی ندارد، والله العالم.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۳۲۷-سوال: کسانی که زکوة میگیرند باید اصول دین خود را به دلیل، دانسته باشند به مرتبه‌ای که خود را مطمئن کرده باشند یا ضرور نیست تحقیق اینگونه مراتب، همین که فقیر و محتاج است و نماز می کند به او میتوان داد؟

جواب: همین که شیعه و نمازگزار است و فسادی از او ظاهر نیست ظاهرا کافی است وتفحص واجب نیست. اگر چه احوط اعتبار عدالت است، اما وجوب آن بر حقیر ظاهر نیست. والله العالم.

۳۲۸- سوال: عشر و نصف عشری که فقها فرموده‌اند، در مثل قنواتی که خرج او بسیار می شود از جهت مقنی و ممیز، از کدام یك محسوب می شود و وجه اجاره ملك را هم زکوة باید داد یا نه؟

جواب: اخراجات بسیار باعث کم شدن از عشر نمی شود، الا در آنجایی که شرع فرموده است و آن مواضعی است که بالا آوردن آب وبه زمین رساندن محتاج به آلتی باشد مثل چرخ و دولاب و شتر بارکش و امثال آن و خرج قنوات. وحفر نهر وامثال اینها از این بابت نیست، و اما وجه اجاره، پس اگر مراد این است که وجهی که در عوض اجرت زمین میگیرند زکوة دارد یا نه؟ آن زکوة ندارد. و اگر مراد این است که کسی که زمین را اجاره می کند به وجهی و زراعت می کند، آیا این وجه را از جمله مؤنه

محسوب میدارد یا نه؟ پس جواب آن از مسئله‌ای که قدری پیش از این مذکور شد، معلوم می شود.

۳۲۹- سوال: هرگاه در قریه‌ای فقرا و مساکین باشند، آیا جایز است که زکوة را به غیری بدهند که بیرون ببرد یا نه؟ و هرگاه به آن فقیر دادند، آیا برئ الذمه میشوند یا نه؟

جواب: با وجود بودن فقیر در بلد، بر غریب دادن جایز است، اما افضل این است که اهل بلد را مقدم دارند، بلی اگر با وجود فقرا، زکوة را به بلد دیگر بفرستد که به فقرای آن بلد بدهند، در آن وقت اگر تلف شود، ضامن است و اما هرگاه تلف نشود و به دست فقیر برسد برئ الذمه می شود .

۳۳۰ - سوال: نصاب شتر به چه نحو می شود؟

جواب: شتر، دوازده نصاب دارد: اول پنج شتر، در آن یك گوسفند باید داد. دوم، ده شتر، در آن دو گوسفند باید داد. سوم، پانزده شتر و در آن سه گوسفند باید داد. چهارم، بیست شتر و در آن چهار گوسفند باید داد. پنجم، بیست و پنج شتر است و در آن پنج گوسفند باید داد. ششم، بیست و شش شتر است و در آن یك شتر ماده یك ساله پا در دو باید داد، و اما اگر ماده ندارد، نر دو ساله پا در سه بدهد. هفتم سی و شش شتر است و در آن شتر ماده دو ساله پا در سه بدهد. هشتم، چهل و شش شتر است در آن شتر ماده سه ساله پا در چهار بدهد. نهم، شصت و یك است در آن شتر ماده چهار ساله پا در پنج بدهد. دهم، هفتاد و شش است و در آن دو شتر ماده دو ساله پا در سه میدهد.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

یازدهم، نود و یك است و در آن، دو شتر ماده سه ساله پا در چهار سال است. دوازدهم، صد و بیست و یك است و هر چه زیاد شود، در هر پنجاه شتر، یك شتر ماده سه ساله پا در چهار و [یا] در هر چهل شتر، یك ماده دو ساله میدهد. و احوط بلکه اظهر این است که در اینجا مراعات فقیر را منظور داشته باشد، مثل این که در صد و بیست و یك، ملاحظه چهل را بکند به جهت این که سه چهل دارد و دو پنجاه و در صد و پنجاه ملاحظه پنجاه را بکند که سه پنجاه دارد و اگر ملاحظه چهل را بکند سی

شتر از آن فقرا بپیهره میشوند و علی هذا القیاس.

٣٣١- سوال: هر مدعی فقر را با عدم منازع و قرینه بر خلاف ادعا، زکوة میتوان داد یا نه؟

جواب: بلی میتوان داد، ولکن احوط تحصیل ظن به فقر او است وقراین حال کافی است.

٣٣٢ - سوال: نصاب طلا و نقره را در زکوة به حساب پول این زمان بیان فرمایند؟

جواب: نصاب طلا، دو نصاب است. نصاب اول، بیست مثقال شرعی طلای سکه دار است به سکه معامله که پانزده مثقال صرافان باشد و زکوة آن چهل، یك است. دوم، سه مثقال است تا هر چه بالا رود به مثقال صرافان و در آن نیز چهل، یك است و ما بین دو نصاب، زکوة ندارد و نقره نیز دو نصاب دارد، نصاب اول صد و پنج مثقال نقره سکه‌دار است به مثقال صرافان و چهل، یك آن را باید بدهد و دیگر زکوة نیست تا به نصاب دوم برسد و نصاب دوم، بیست و یك مثقال نقره سکه‌دار است به مثقال صرافان تا هر چه بالا رود و باز در آن چهل، یك است.

٣٣٣- سوال: نصاب زکوة گندم را، به من تبریز بیان فرمائید.

جواب: نصاب غلات، همه یکی است و به سنگ تبریزی که معادل هشت عباسی (١) پول سیاه باشد دویست و هشتاد و هفت من (٢) و سه چهار (٣) یك پنجاه درم (٤) و پانزده مثقال (٥) صرافی است .

١، ٢، ٣، ٤، ٥:ابتدا توجه فرمائید که خود میرزا در ذیل مسئله شماره ٤٠٤ و مسئله شماره ٤٠٥ میفرماید " هر مد یك چارك تبریز، است ". بنابر این عبارت صحیح جمله " سه چارك پنجاه درم " باید " سه چارك پنجاه درمی " باشد. و نباید آن را بصورت " سه چارك و پنجاه درم " تصحیح کرد. و اینك به موارد زیر توجه فرمائید: یك عباسی معادل ٨٠ مثقال. و یك من تبریز معادل ٦٤٠ مثقال و یك چارك معادل ١٦٠ مثقال، است هر مثقال شرعی معادل ٣٤ / ٣ گرم و هر مثقال صرافی معادل ٤ / ٤٦ گرم است. در محاسبه بر اساس رقمی که میرزا تعیین می کند مجموع نصاب به ٨٢١ / ٤٢٠کیلوگرم

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

٣٣٤ - سوال: هرگاه شخصی با فقرا، مکرر شریك شود و چیزی به اسم آن فقیر بگیرد و خود با او قسمت نماید و نوشته‌ای به او بدهد که مردم مراعات او را بکنند و هر چه عاید شود با او قسمت کند نقض در عدالت می شود یا نه؟

جواب: مادامی که احتمال صحیح در کار او باشد نقض عدالت، ثابت نمی شود و تجسس لازم نیست و احتمال که گفتیم مثل اینکه مردی صاحب آبرو باشد و از حال صاحب مال و فقیر بداند که هر دو راضی هستند که او، این مال را به مصرف برساند و خود نیز مستحق و پریشان باشد، نهایت اظهار حال و سوال بر وی بسیار گران باشد و اگر احتمال صحیح، نباشد غلط است و نقض عدالت است.

٣٣٥- سوال: زکوة فطره غیر سید که به سید تعلق میگیرد، آیا آن سید به غیر سید بدهد یا به سید بدهد؟

جواب: معتبر حال دهنده زکوة فطره است نه حال آن عیالی که دهنده فطره، آن را میدهد، پس بنابر این سید فطره غلام حبشی خود را به سید و غیره هر دو می تواند داد و غیر سید فطره زن سیده خود را به سید نمی تواند داد.

٣٣٦- سوال: هرگاه غالی، مسلمان شود، آیا حقوق الناس که در گردن او بوده، چه حال دارد از خمس و زکوة و غیره، عبادات او چه حال دارد؟

جواب: از باب کافر اصلی نیست که به سبب اسلام همه معاصی و آلودگیهای قبل از اسلام از او دفع شود و قضای عبادات و زکوة و غیره بر او واجب نباشد بلکه از

میرسد (با مثقال صرافی). در رساله‌های عملیه (توضیح المسائل‌ها) مجموع نصاب را ٢٠٧ / ٧٤٧ کیلوگرم برآورد کرده‌اند. و آنچه در لسان شرع آمده " ٥ وسق " است. یك وسق معادل ٦٠ صاع و یك صاع معادل ٩ رطل و هر رطل (همانطور که در حدیث نیز آمده) ٨١٩ مثقال شرعی است. پس مجموع نصاب به حدود ٥٧٤ / ٧٣٨ کیلوگرم میرسد. توضیح: در زبان شرع تصریح شده که مراد از رطل، وسق و صاع در این محاسبات واحدهای وزنی عراقی است نه حجازی .

نهضت ترجمه
Translation Movement

بابت مخالفان شیعه است از فرق اسلام، پس سنیان و نواصب و غلات یك حکم دارند. بعد از اختیار دین حق، هرگاه عبادت ایشان بر وجهی شده باشد که بر مذهب خودشان صحیح بوده بر آنها قضائی نیست، به غیر زکوة که هرگاه آن را به غیر شیعه اثنا عشری داده باشند، باید اعاده کنند و ظاهر این است که سایر حقوق الناس را باید تدارك کنند و اما مرتد پس باید قضای ایام رده خود را بجا آورد .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۳۳۷- سوال: هرگاه کسی بر سبیل امساك و تنگ‌گیری در معیشت و جبر و تحدی، به قدر نصاب جمع کند و آن را در جایی ضبط کند و چند سال بر آن بگذرد حکم زکوة وخمس، از چه قرار است؟

جواب: هرگاه آن وجه، به قدر يك نصاب زکوة است در آن يك زکوة واجب است، (بنا بر اقوی که زکوة متعلق به عین است) و اگر بیشتر است به جهت هر سالی يك زکوة بدهد تا آنکه از حد نصاب کمتر شود و در زکوة فرقی نیست میان اینکه به سبب امساك در خرج مانده باشد یا غیر آن. و اما خمس، پس در آن فرقی هست و در صورت امساك، اظهر عدم وجوب است، هر چند احوط دادن است.

۳۳۸ - سوال: هرگاه شخصی از طلبه علوم، مردد باشد امر آن ما بین گذراندن معیشت به اخذ زکوة و وجوه بر، یا مصاحبت ظلمه ومعاشرت با ایشان و منتفع شدن از آنها به اینکه چیزی به او ببخشند و بگویند حلال است بدون اینکه اعانت ایشان کند در ظلم، بلکه گاهی واسطه حاجت فقیری بشود و به سبب این معنی به کسان عالم هم تعدی نمی شود این عالم به جهت این از اذیت مردم فارغ باشد. کدامیك را اختیار کند؟

جواب: مصاحبت ظالم کردن و دوستی با او کردن به جهت منتفع شدن صورتی ندارد و البته اخذ زکوة و وجوه بر، اولی است و هرگاه کسی محض لله ترك صحبت ایشان بکند و در طلب روزی توکل به خدا بکند خصوصا طلبه علوم، حق تعالی او را روزی میدهد و کفایت اشرار هم از او می کند حق تعالی او را در چشم ظلمه بزرگتر می کند تا سخن او را بهتر بشنوند و به محض بعض جزئیات که شیطان آنها را وسیله فریب نفس ضعیف می کند مغرور نمی تواند شد، خصوصا هرگاه صحبت ایشان مستلزم

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IMS

اکل و شرب از اموال مشتبه ایشان باشد، و در مجلس صحبت ایشان مکرر بنشیند که این هر دو، موجب قساوت قلب و بعد از حق می شود.

۳۳۹- سوال: فقرایی که ادعای فقر میکنند وقسم هم میخورند که ما فقیریم و چیزی نداریم، آیا بدون اطلاع به صدق ایشان، تصدق و زکوة میتوان داد به آنها یا نه؟ و واجب است تحقیق مسئله دینی او یا نه؟

جواب: هرگاه ظن به صدق قول ایشان حاصل شود، خصوصا هرگاه ضعیف و عاجز از کسب باشند به قول آنها عمل میتوان کرد و تفحص از مسائل دین واجب نیست، هر چند احوط در زکوة آن است که ظاهر الصلاح باشند و احوط از آن، اعتبار عدالت است، و لکن وجوب آن بر حقیر ظاهر نیست.

۳٤۰- سوال: آیا زکوة مال یا زکوة فطره را به سائل به کف، می تواند داد یا نه و دلیل منع، چه چیز است؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: در کلام علمایی که در نظر حقیر آمده، تا به حال استثنای سائل به کف، را بخصوص ندیده‌ام به غیر مرحوم آخوند ملا محمد باقر (ره)، در زاد المعاد در باب فطره، و ظاهر این است که سهو شده باشد و غرض ایشان، این بوده که بنویسند " احوط این است " و به صورت فتوی نوشته‌اند و شاهد آن، ملاحظه مسائل زکوة است در همان کتاب که در آنجا احوط فرموده‌اند. و وجه احوط بودن، گویا همان ملاحظه اشتراط عدالت است که جمعی از علما قایل شده‌اند. به جهت اینکه سؤال به کف، منافی عدالت است، چنانکه مشهور است و روایت معتبر به مضمون آن وارد شده، هر چند اظهر عدم آن، است در نزد ایشان نیز، و لیکن این نیز مطلقا تمام نیست، زیرا که در بعضی اوقات، سؤال واجب می شود. و علاوه بر آن، اینکه در اخبار مسکین به " هو الذی یسئل " واقع شده است و همچنین در روایت دیگر هم اشاره به این هست، به هر حال مجرد سؤال به کف، در نزد حقیر، مانع استحقاق نیست، هر چند احوط (در غیر حال اضطرار) به سائل به کف، ندادن است.

۳٤۱- سوال: آیا جایز است که کسی وجهی قرض کند و خرج تعمیر مسجد یا مدرسه یا غیر آن از امور خیر بکند به قصد اینکه هرگاه وجهی به هم رسد که صرف این

مصرفها توان کرد از آن ادای قرض بکند و هم چنین هرگاه از مال خود صرف کند به این قصد و بعد از آن وجهی به دست او بیاید از سهم في سبيل الله یا مطلق وجوهی که از برای صرف در مبرات باشد، آیا می تواند که عوض آن را بردارد یا نه؟

جواب: ظاهر این است که می تواند این کار را بکند و از آن وجوه عوض را بدهد .والذی یدل علی ذلك امور: الاول: انه من مصارف سبيل الخير فيدخل على سهم في سبيل الله من الزكوة على الاشهر الاظهر، من كونه اعم من الجهاد وشموله لجميع سبيل الخير فانه يصدق عليه انه مديون اذا اقرضه وصرفه وقضاء الدين من سبيل الخير كما ذكره الشيخ في مصارف في سبيل الله على ما نقله عنه في التذكرة والظاهر انه لا يشترط فيه الفقر ايضا، من حيث انه من مصارف سبيل الله كالغازى وعملة تعمير المجسد ونحوه من الاجراء للعمل و مثل الاجير لتعليم الاطفال في غير الواجب فانه يجوز اعطائه من سهم سبيل الله وان كان غنيا بل وان كان هاشميا. بل لم يشترط الفقر بعضهم في اعانة الزوار والحجاج وعلله في التذكرة باندراج اعانة الغنى تحت سبيل الخير ويؤيده عدم اشتراط الفقر في الغارم الذى اغرم لاجل اصلاح ذات البين معللا بعموم آية الغارمين وقوله (ع): لا تحل الصدقة لغنى الا لخمس. وذكر: رجل يحمل حمالة. كما ذكره العلامة في جملة من كتبه و، كك، العاملون والمؤلفة قلوبهم. ولا ينافى اشتراطهم العجز عن الاداء في الغارمين لاجل النفقة من حيث انه من سهم الغارمين، عدم اشتراطه

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

فيه من حيث انه داخل في سبيل الله. سلمنا عدم دخوله تحت سبيل الخير من حيث انه مديون فقط لكن نقول بدخوله تحته بسبب ان اقتراضه ليس بقصد آن يكون لنفسه بل اقترض لامر الخير بقصد ان يؤديه من وجوه الخير فيجوز ان يؤديه من سهم سبيل الله ووجوه البر وقد يتوهم في هذا دور وهو ان جواز هذا الفعل موقوف على كونه من افراد مصارف سهم في سبيل الله او من الزكوة او من مصارف ساير وجوه البر. وكونه من افرادهما موقوف على جواز هذا القرض وهذا الصرف بقصد انه يؤدى من سهم سبيل الله او ساير وجوه البر .

ويمكن دفعه: اما اولا فبانه ليس ادائه من سهم سبيل الله في الزكوة او مطلق وجوه البر مأخوذا فيما نقله ليلزم الدور كما هو ظاهر السؤال بل اعتبر فيه الاخذ مما يمكن صرفه في ذلك وادائه به وهو اعم منهما فان من جملة ذلك ما لو نذر احد ان يقضى دين من استدان لتعمير مسجد او يعطيه مساوى ما صرفه من ماله في تعميره لصحة النذر من مثل ذلك. اذا لا حسان الى الغنى امر راجح خصوصا اداء دينه وخصوصا ما صرفه في مثل المسجد فيصح النذر ويجوز اداء هذا الدين من مال يمكن صرفه في ذلك. فاختلف طرفا الدور. فاذا لم يوجد من ينذر كك، فيلزم ان يندرج ذلك في عموم سهم سبيل الله لاقامة هذا المعروف والا فلا يعود صاحب هذا العمل الى مثله. والحاصل انه لما كان في متن الواقع يمكن كون مثل ذلك مما يحصل به التصرف فلابد ان يكون داخلا في عموم سهم في سبيل الله ونحوه وداخلا فيما جعل هذا السهم له لئلا يفوت هذا النوع من الخير وسبيل التقرب من العباد .سلمنا ان مفروض السؤال انه يقترض ويصرف في المسجد بقصد ان يأخذ عوضه عن سهم سبيل الله او مطلق وجوه البر لكن نقول حيثية قصد اخذ العوض انها تقييدية لا تعليلية ومجرد هذا القيد وهذا القصد لا يوجب تخصيص المقيد، وتقييد كون فعله من اجل كونه فرد الهما لاغير، حتى يستشكل في كون هذا الفعل خيرا اذا كان بهذا القصد ويمنع اندراجه تحت عموم مصرف سهم سبيل الله ووجوه البر. فهو نوع من الخير و لابد ان يندرج في عموم المصارف لسهم سبيل الله و وجوه البر. حتى لايتوانى الناس عن ذلك. فعلى هذا يندفع الدور بل وان كان ولابد فانه دور " معى " وانى المصادرة. سلمنا ان القرض بقصد الاداء منهما معلل بكونه من افرادهما لكنا نقول جواز هذا الفعل بقصد الاخذ من المالين وان كان يتوقف على كون ذلك داخلا في مفهومهما ولكن شمول عموم مصرف المالين لا يتوفقف على جواز هذا الفعل بهذا القصد. اذ يمكن ان يق: لايجوز هذا الفعل بهذا القصد لعدم صحة ذلك للقصد ولكن لا يخرج الفعل بسبب كون هذا القصد غلطا من اندراجه تحت مصارف الخير لان الجهة التقييدية خارجة عن مهية الفعل فيشمله، ح، عموم قوله تعالى " تعاونوا على البر والتقوى " ايضا .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

فان قلت: ان هذا انما يسلم في جواز ادائه من وجه في سبيل الله لمن فعل ذلك جاهلا او غافلا. ولا يتم اذا اريد الاستدلال بجواز هذا القرض وهذا الصرف .قلت: اولا: يمكن تتميمه فيه بوجه اخر و هو ان يجعل الكلام في قوله " اقترض و اصرفه في تعمير المسجد لان اؤديه من وجه في سبيل الله " من باب " فالتقطه ال فرعون ليكون لهم عدوا ". يعنى افعل هذا الفعل لان عاقبته انه يجوز اداؤه من هذا الوجه لكونه اقامة للمعروف. لانه فرد من افراد السبيل و يجوز ادائه من وجهه. الثانى: ان هذا الاقراض لصرف تعمير المسجد من باب القرض للسهمان قبل حلول وقت الزكوة وهو جايز للمالك والامام والساعى وثقاة المؤمنين كالفطرة اول الشهر، بناء على عدم جواز التقديم اذ يجوز ان يقرض المالك كل السهمان قبل حضور وقت الزكوة ثم يحسبها بزكوة عليهم. كما يظهر من كلام الفقهاء ولا اختصاص لذلك بالفقراء والمصرف في سبيل الله، ايضا من جملتهم سواء كان غازيا او زائرا او مسجدا او نحو ذلك ولم نقف على احد منهم فرق بين المصارف. فلاحظ كلماتهم .والمالك وكيل من جانب المصرف ايضا لجواز صرفه بنفسه فيه. وكذا الكلام في الامام والحاكم والساعى وثقات المؤمنين. وممن صحع بثبوت دلالة اخذ الخمس والزكوة من المعانعين لهما لثقات المؤمنين الشهيد (ره) في القواعد وقال العلامة في التذكرة في كتاب الوقف: ان للامام ان يقرض المتولى للمسجد من بيت المال او ياذن له في الاستقراض والانفاق على العمارة من مال نفسه بشرط الرجوع وليس له الاستقراض بدون اذن الامام. الثالث: عمل بناء المسلمين في كل الاعصار على انهم يستاجرون العملة لاجل المساجد والقناطر ونحوهما في اول اليوم او في اول الشهر للعمل. وبناؤهم على ان يعطوهم الاجرة في آخر النهار او في اخر الشهر مع ان المال الذى اعد لهذا الامر من سهم في سبيل الله ومن ساير وجوه البر. ولا ريب ان الاستيجار انما هو على ذمة المستأجر لا على عين المال المعد لذلك وان كان قصد المستأجر الاداء من ذلك المال لا من عين ماله فانه لا ينفع في برائة ذمة المستأجر سيما مع جهل العملة بذلك فقد جعل ذمته في مقابل العمل وقد لا يمكنه الاعطاء من المال المعد لذلك لتلفه في اثناء النهار او الشهر .

والعملة لا يسامحونهم في ذلك وياخذون الوجه من عين مالهم فقد جعل المستأجرون قدرا من المال في ذمتهم للعملة برجاء ان يتمكنوا من تدارك ما في ذمتهم من المال المعد لذلك ولم ينكر احد من العلماء عليهم ذلك فكما انهم يصرفون فيما نحن فيه قدرا من عين مالهم في هذا المصرف رجاء ان يتمكنوا من مال يمكن صرفه في هذه المصارف و يأخذوا عنه، فكك في المثال الذى ذكرنا يجعلون قدرا

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

مما يقرونه في ذمتهم باداء العمل رجاء ان ياخذوه مما اعدله. وبعبارة اخرى: يجعل العمل الذى انتقل اليه الاستيجار مصروفا في المسجد لياخذ عوضه مما اعد للصرف فيه. وكما يجوز هنا الاخذ مما اعدله عوضا عما استحق الفقراء في ذمتهم، فكك فيما نحن فيه. ولم نجد بينهما فرقا وتشخص الكلى في ضمن هذا الفرد المعد للصرف مع امكان عدم التمكن منه حين يريد الاداء، لا يوجب مغايرة حكم ما يحتمل التمكن من فردير جوان يتشخص الكلى في ضمنه ويتمكن منه من حيث الدليل والمأخذ. الرابع: ان المستفاد من الاخبار وكلام الاصحاب جواز نقل العمل بعد الاتمام الى الغير وان فعله لنفسه وسيما في ابواب الحج فان الاخبار فيه مستفيضة لجواز جعل ما فعله من الحج لابيه او امه او اخيه وان لم يقصد في العمل اياهم ولم يخطروا بباله اصلا. و كك يستفاد منها انتقال ما عمله للغير إلى نفسه في بعض الوجوه كما لو افسد الحج ولزم عليه من قابل، سيما مع تعيين العام الاول في الفعل. واذا كان تجويز نقل العمل بعد الاتمام الى الغير في العبادات فيجوز في غيرها بطريق الاولى. كما لو وقف احد ارضا لسكنى المؤمنين بان يبنوا البيوت من طينها ليسكنوا فيها فاذا بنى فيه احد بيتا او عمل لبنا كثيرا فيملك العمل وان كان اصل الطين وقفا فيجوزان ينقل اللبنات بسبب العمل فيها. وكك الجدران الى غيره بعد ان عملها لنفسه وح، فيجوز اخذ الاجرة على ما فعل ايضا لانه عمل محلل يجوز اخذ الاجرة عليه وكذا يجوز اخذ الاجرة على الزيارة وختم القران بعد الفراغ منها اذا نقلها الى الغير. ويظهر من كلامهم في استيجار العبادات ان العبادات مما يصح فعلها للغير ويصل نفعها اليه .

نهضت ترجمه
Tarjome Nahzat
www.

واستدل جماعة منهم على صحة استيجار العبادة بمقدمتين زعموا كونها اجماعيين. احدهما: ان العبادات مما يقبل النيابة للاجماع والاخبار المستفيضة بل المتواترة. والثاني: جواز الاستيجار على كل عمل محلل. فبعد ثبوت جواز اصل العمل للغير و ضم الاجارة اليه يصح قصد التقرب لان الاجارة مفيدة للوجوب واللزوم ويصح قصد التقرب، ح، وعلى هذا فيمكن ان يق، بعد اتمام العمل الذى يصح ان يجعل للغير بعد الفعل، ان هذا مما يمكن ان يجعل للغير وينقل اليه وكلما يجوز نقله الى الغير يجوز اخذ العوض عليه فكما يصح اخذ الاجرة عليه في اول الفعل يجوز المعاوضة عليه بعد الفعل فيمكن نقل الفعل بعد الاتمام إلى الغير في ازاء عوض بصيغة الصلح والهبة المعوضة ونحوهما. وقد صرحوا بجواز الصلح على كل ما يصح اخذ العوض في الهبة المعوضة بهبة اخرى بل اطلقوا في العوض حتى ان بعضهم استدل على لزوم الصدقة بانه هبة معوضة وان الله تعالى قد عوضه بالثواب) وان كان لنا فيه كلام) فمن احيى مسجدا خرا بالله تعالى صرف فيه وجها يجوز لغيره ان يعاوضه بمثل ما صرفه فيه ويجعل عمله لنفسه في اذاء ما يعطيه فيكون كانه هو العامر للمسجد وكك، يجوز ان يصرف ما نذره من وجوه البر في ذلك و كك، سهم

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

سبيل الله من الزكوة سيما اذا فعله العامر و لا يقصد ان يكون خالصا بل معلقا على انه ان وجد من يعطيه ما صرفه فيه، يكون له و الا فيكون لنفسه. هذا ولكن لنا في الاستدلال المتقدم (في تصحيح الاجارة من التمسك بالمقدمتين) كلام وهو لزوم الدور وغيره من المفاسد وقد بينا ها في مواضع من تأليفاتنا لا يسع المقام لذكرها، وحاصلها ان تصحيح الاجارة متوقف على كون المنفعة محللة وكونها محللة في العبادات لا يكون الا بثبوت رجحانها اذا لعبادة لا تنفك عن الرجحان فلو ثبت رجحان المنفعة في مقابل الاجرة قبل الاجارة فلا يحتاج الى التمسك بعقد الاجارة، والكلام انما هو فيه لان ما ثبت رجحانه من الاخبار هو العمل نيابة عن الغير على وجه التبرع لا غير فاثبات الرجحان بالاجارة مستلزم للدورلان صحة الاجارة موقوفة على رجحانها قبل الاجارة ليصح الاجارة فلو اثبتنا رجحان العبادة المستأجرة لسبب الاجارة لزم الدور. و

لما كان معتمدنا في تصحيح استيجار العبادات هو الاجماع المنقول في كلام جماعة، يمكن ان يكون محض التعبد ولا يتجاوز الى جواز اخذ الاجرة بعد تمام العمل ولا بسبب امر الغير اياه، فعمدنا تتميم الاستدلال بما ذكره القوم في تصحيحها وهو ليس من باب التعليل بل معلل بصحة اخذ الاجرة على كل ما يجوز فعله نيابة عن الغير ولكنه غير تمام كما عرفت. فحاصل الاستدلال الرابع (لتتميم جواز اخذ العوض عما صرفه في عمارة المسجد والمدرسة على ما هو المعتمد في نظرى) هو انه يجوز لاحد ان ينقل عملا عمله غيره إلى نفسه بعوض خصوصا في مثل التوصليات كعمارة المسجد والمدرسة، بان يعطيه ما يساوى ما اقترضه وصرفه في المسجد او صرفه من ماله بقصد ان يأخذ ما يمكن اخذه ويأخذ في عوضه ما يترتب على عمارة المسجد من الثواب اذ لم يقيد واعوض الهبة بشىء خاص كما عرفت او بتعلم او بنقله الى نفسه على طريق المصالحة، ولازمه ان يجوز لعامر المسجد اخذ هذا الوجه ومعاوضته بما يترتب عليه من الثواب فجواز اخذ هذا لوجه للعامر ناش من جواز اعطاء هذا الواهب او المصالح. فهذا الاستدلال وان لم ينطبق على جميع افراد السؤال ولكن يثبت بعض افراده فان في جواز اعطاء سهم سبيل الله ونحوه في اداء ذلك اشكال. هذا كله مع ان الظاهر من سهم في سبيل الله ووجوه البر ان المراد منها تحصيل ما يوجب النفع للغير كالتصدق وبناء الحمام والمساجد والقناطر والزوار والحجاج و اداء الديون ودفع الفتن ونحو ذلك، ثم يصل نفع ذلك الايصال اليه والمفروض فيما نحن فيه انه ليس هذا تحصيل ما يوجب النفع للغير بل نقل ما حصل من موجبات نفع الغير الى نفسه لاجل وصول النفع الى نفسه .والحاصل، ان التمسك بهذا الوجه في غاية الصعوبة، والاولى التمسك بغيره من

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

الوجوه. هذا ما اقتضاه النظر العليل والفكر الكليل في هذه المسئلة ولعمرى انها من غوامض المسائل والله الهادى الى سبيل الرشاد والمفيض للنوائل.

٣٤٢ - سوال: آيا طالب علمى كه در طلب علم نيت خالص نداشته باشد و از براى ريا و سمعة يا رياست، طلب علم كند يا اين امور ضميمه قصد تقرب او باشد مى تواند

زكوة بگيرد، بر او زكوة حلال است يا نه؟

جواب: هرگاه آن طالب علم فقير است و قادر بر كسب مؤنه نيست، بنابر قول به عدم اشتراط عدالت، چنانكه اظهر است هم جايز است دادن زكوة به او وهم گرفتن او و بنابر قول به اشتراط عدالت از براى دهنده جايز نيست دادن از سهم فقرا با علم به حال. وبا جهل به حال و اعتقاد عدالت، ضرر ندارد ومجزى است از او على الاظهر. هر چند خلاف آن ظاهر شود. و براى گيرنده هم ضرر ندارد به جهت آنكه ظاهر اين است كه اشتراط عدالت بنا بر قول به آن از براى جواز دادن است نه گرفتن. و اما اگر قادر بر كسب مؤنه هست ولكن كسب منافى تحصيل است، پس در اين صورت بنا بر قول به عدم اشتراط عدالت نيز اشكال وارد ميآيد كه تحصيل علمى كه توان به سبب آن دست از كسب برداشت واخذ زكات كرد آن تحصيل، يا واجب عينى است يا واجب كفايى واينها هيچيك بدون نيت تقرب، نمى شود وچون در اطاعت الهى نيت تقرب شرط است وفعل ناشايسته مطلوب الهى نخواهد بود پس هرگاه تحصيل به قصد ريا، حرام باشد جايز نيست ارتكاب آن، پس واجب نخواهد بود كه به سبب آن ترك كسب كند وزكات بگيرد، پس صادق است بر او كه قادر بر كسب است و غنى است. و ممكن است دفع اين اشكال، اما اولا به اينكه تحصيل كه از اسباب اجتهاد و طريق معرفت احكام مبدأ و معاد است، ظاهر اين است كه از واجبات توصليه (١) است و نيت تقرب مدخليتى در تحقق تهيه آنها ندارد، پس تحصيل آنها واجب است و قصد " كسب تقرب كردن " واجبى است عليحده و به ترك آن، اين ساقط نمى شود، خصوصا اگر به جهت تعليم ديگران باشد وسيله‌اى است كه برپا داشتن اين امر مطلوب است، پس

١: واجب بر دو نوع است: الف: واجب توصلى: واجبى كه تنها تحقق آن در خارج مورد نظر است و با به عمل آمدن آن غرض حاصل مى شود مانند طهارت لباس كه خواه به نيت عمل به حكم خدا يا به هر نيت ديگر به جاى آورده شود كفايت مى كند. ب: واجب تعبدى: واجبى كه بايد با نيت عمل به حكم خدا انجام يا به مانند نماز، روزه و ساير عبادات

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

به سبب ترك قصد تقرب سقوط اصل واجب لازم نمیآید تا اینکه بگوییم قادر بر کسب است وزکات بر او حرام است. ومؤید این است آنچه از عالیجناب مرحمت و مغفرت مآب استاد خود، آقا محمد (۱) باقر طاب ثراه شنیدم که میفرمودند روایتی است که فرموده‌اند به این مضمون که " اطلبوا العلم ولو لغیر الله فانه یجر الی الله " (۲) ولکن خود به آن روایت در کتب اصحاب بر نخورده‌ام. وبالجمله نهی از تحصیل ریایی مستلزم رخصت در ترك مطلق تحصیل نیست. وترك امر مقدور به اختیار مستلزم عدم امکان، نیست و او مکلف است به تحصیل به قصد قربت در حال عدم قصد قربت نه به ترك آن، تا محال لازم آید و به فرضی که مستلزم محال باشد دلیلی بر قبح آن نیست، چون خود باعث آن شده پس صادق است که مأمور است به تحصیل که منافی کسب است، پس صادق است بر او که فقیر است. و اما ثانیا: پس میتوانیم گفت که از سهم في سبیل الله توان داد و در آن، این دقتها نیست، مثلا از وجه زکات، عمله و بنای فساق و فجار بلکه کفار میتوان گرفت که پل و رباط بسازند، و شکی نیست به پا داشتن تحصیل علم از وجوه في سبیل الله است، چون لا اقل منشأ این می شود که دیگران از اینها اخذ علوم میکنند، هر چند علوم ادبیه باشد که آن از مقدمات علم فقه میباشد. و این از باب اعانت بر آثم هم نیست که از آن جهت ممنوع باشد، زیرا که مقصود اعانت بر قصد ریا نیست، بلکه اعانت است در اقامه معروف.

۳۴۳- سوال: مستحق، فقیر غیر عادل را میتوان وکیل کند در اخذ زکات و جعاله او قرار دهد از وجه زکات یا نه؟

جواب: هر چند اظهر عدم اشتراط عدالت است در مستحق زکات، لکن هرگاه

۱: دانشمند معروف آقا محمد باقر بهبهانی. ۲: بدیهی است وی هنگام تشویق شاگردانش از لفظ " حتی " استفاده میکرده " علم چنین است وچنان است... حتی گفته‌اند که در روایت نیز چنین آمده است " و گرنه، نه خود او چنین روایتی را میپذیرد و نه دیگران به این سخن ارزشی قائلند.

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IMS

خواهد احتیاط بکند بعد از آنکه وکیل اخذ زکات کرد از برای او، خود از این زکاتی که به او رسیده آنچه از برای او قرار داده، ببخشد یا آنکه ده جریب گندم را وجه جعاله بدهد، یعنی هرگاه کسی به او وعده کرده باشد که من صد جریب گندم به تو زکات میدهم و او کسی را وکیل کند که آن صد جریب را بگیرد و ده جریب از آن حق الجعاله او باشد خوب است، و اما هرگاه بعنوان اطلاق وکیل کند که تو وکیل منی که هرگاه کسی زکات بدهد از برای من بگیری و ده جریب از آن را برداری، این عقد جعاله ظاهرا صحیح نیست به جهت جهالت عمل، بلکه جعاله نیز، چون معلوم نیست که چیزی به هم رسد یا اگر هم رسد به آن وفا نکند (بلکه در اصل توکیل در اخذ زکات به عنوان اطلاق) هم اشکال است. هر چند اظهر جواز

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

آن است و دور نیست که هرگاه بخواهیم که تصحیح جعاله در آن صورت بکنیم بنای آن به حق مشاعی بگذاریم، یعنی بگوید که تو وکیل منی در اخذ زکات و آنچه بگیری عشر آن مثلا از تو باشد به حق جعاله.

۳٤٤- سوال: در مستحق زکات، عدالت شرط است یا نه و بر فرض اشتراط، به فقیر غیر عادل از سهم في سبیل الله میتوان داد که مشغول تعلیم قرآن مجید وغیر آن از واجبات ومستحبات باشد یا نه؟

جواب: اظهر عدم اشتراط عدالت است در مستحق زکات و بر فرض اشتراط عدالت، ظاهر این است که هرگاه از سهم في سبیل الله اجرت عمل خیر بدهی مثل اینکه اجرت بدهی از وجه زکات که پل بسازند یا مسجد بسازند در آنکه اخذ اجرت می کند از وجه زکات، عدالت شرط نیست ولکن باید دانست که اعمال خیری که اجرت میتوان گرفت در آن، چه چیز است. بدانکه جایز نیست اخذ اجرت بر ادای واجبات توقیفیه (۱) و توصلیه الا آنچه استثنا

۱: معنای " توصلیه " در ذیل مسئله ۳٤۲ توضیح داده شد، مثلا کسی که لباس خویش را برای نماز میشوید یا به دیگری قرآن و احکام یاد میدهد نمی تواند برای این عمل‌ها اجرت بگیرد زیرا وظیفه واجب خود را انجام داده است. و اما واجب توقیفیه: این نیز همان " واجب تعبدی " است که در ذیل مسئله مذکور بیان گردید با این تفاوت :

شده از توقیفیات مثل حج و نماز و روزه به جهت اموات و از توصلیات مثل صناعاتی که نظام عالم بر آن شده مثل بنایی وخیاطی ونجاری و امثال اینها به خلاف مثل جهاد کردن و دفن کردن اموات از توصلیات، که در آنها جایز نیست اخذ اجرت و همچنین اقوی عدم جواز اخذ اجرت است بر مستحبات توقیفیه مثل وضو دادن میت وتثلیث غسلات، الا آنچه استثنا شده مثل زیارت و حج سنت و غیر آن. و ظاهر این است که اذان از این جمله است واجرت گرفتن بر آن جایز نیست وجایز است اخذ اجرت بر مستحبات توصلیه مثل گود کردن قبر زاید بر قدر واجب و کندن لحد و امثال آن. و اما تعلیم قرآن در قدری که واجب است مثل حمد وسوره نماز، جایز نیست اخذ اجرت در آن، ودر زاید بر آن اظهر جواز است ولیکن بهتر این است که در ازای آن هم نگیرد بلکه در ازای تأدیب اطفال و تعلیم خط و امثال آن قرار بدهد، هرگاه این را دانستی پس بدان که دادن زکات از وجه في سبیل الله به کسی که تعلم واجبات بکند از

وقتی که لفظ یا عنوان " تعبدی " به کاری رود توجه به " نیت " است و هنگامی که عنوان " توقیفیه " به کار میرود توجه به چگونگی و ساختار عمل است از نظر کیفی وکمی مثلا نماز یك عمل توقیفی است یعنی نمیتوان یك نماز ۸ رکعتی خواند، زیرا بدعت است و تاسیس باب جدید در عبادات ممنوع است اما در معاملات ممکن است مثل بیمه و سرقفلی. بنابر این اصطلاح " توقیفیه " دو کاربرد دارد: توقیفیه در مقابل توصلیه همان معنای تعبدیه را دارد که ناظر به لزوم نیت قصد قربت و عدم آن است. در این صورت عبادات را به دو قسم تقسیم کرده ایم توقیفیه

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

وتوصليه همان طور كه بيان گرديد. وتوقيفيه در مقابل غير توقيفيه (يا در مقابل، امضائيه) در اين صورت همه احكام را به دو قسمت تقسيم ميكنيم قسم اول احكامى است كه شارع آن را بدوا ورأسا تاسيس كرده ودخل وتصرف در آنها يا تاسيس كردن باب جديد وعبادت جديد ممنوع است مانند عبادات. قسم دوم احكامى است كه شارع آنها را ايجاد نكرده بلكه قبل از شرع نيز وجود داشته‌اند مانند خريد وفروش .شارع آمده آنها را امضا كرده است دخل و تصرف در اين‌ها ونيز گشودن باب جديد مانند بيمه و سرقفلى، جايز است مگر اينكه از محرمات مسلم سر در بياورد مثلا با ربا و غصب و... آميزه پيدا كند البته علماى متقدم (اكثرشان) در معاملات نيز توقيفى بوده‌اند كه " مغارسه " - غرس مشترك درخت: زمين از يكى و نهال از ديگرى - را باطل وغير قانونى ميدانستند. نه بدين معنى كه مرتكب آن را مجرم ميدانستند بل چنين كار وفعاليت را فاقد ارزش‌هاى حقوقى ميدانستند و دادگاه اسلامى را موظف به رسيدگى به اختلافات طرفين، نميدانستند البته هنوز هم كسانى هستند كه چنين نظريه‌اى را دارند .

قرآن يا غير آن يا مستحبات توقيفيه جايز نيست، خواه عادل باشد گيرنده يا غير عادل باشد و هرگاه در ازاى غير آنها باشد از امور خير، جايز است و عدالت شرط نيست و از آنچه گفته شد معلوم مى شود كه از وجه في سبيل الله ميتوان به معلم سيد غنى و غير سيد غنى هم داد، همچنانكه در اجرت عمل در مسجد و پل و غيره به سيد غنى ميتوان داد، بلكه به كافر هم ميتوان داد و همچنين در اعانت كسانيكه به جنگ جهاد ميروند جايز است هر چند سيد و غنى باشند بلكه كافر هم باشند خواه مؤلفة قلوبهم يا غير آن. و اينكه شرط كرده‌اند در مستحق زكات اين كه هاشمى نباشند در جايى كه " اشخاص " مستحق باشند يعنى آدمى چند كه ميتوانند زكات بگيرند و در مصرف في سبيل الله اعتبار نشده كه " آدمى " باشند هر چند در بعضى اوقات به مصرف آدمى ميرسد مثل زوار و حاج. پس در صنف في سبيل الله نه عدالت شرط است و نه ايمان و نه هاشمى نبودن ونه واجب النفقه نبودن. و اگر بگويى: پس ميتوان از وجه في سبيل الله به فقراى سادات و ابناء السبيل ايشان، نيز داد، به اعتبار آنكه چنانكه در صنف في سبيل الله اشخاص و آدمى بودن، مدخليت ندارد عدم آن هم مدخليت ندارد. گوييم: كه از آيه خمس و احاديث وارده در تفسير آن، بيان شده است كه خمس از براى فقراى سادات و يتامى و ابناء السبيل ايشان، است در عوض زكات كه از براى غير ايشان قرار يافته، پس جايز نيست صرف زكات در ايشان بلكه شايد توان از آن اخبار فهميد كه به عاملين و غارمين (وساير اصنافى كه " شخص آدمى بودن " در آن معتبر است) از سادات نميتوان داد، (هر چند گوييم كه نسبت ما بين آن اخبار و آيه في سبيل الله عموم من وجه باشد و خواهيم به سادات از راه في سبيل الله بدهيم) بنابر اينكه دلالت اخبار را بر منع دادن زكات به سادات اقوى دانيم از عموم في سبيل الله. و از اين جهت است كه تصريح كرده‌اند كه هاشمى نمى تواند از صنف عاملين محسوب شود مگر از براى قبيله خود سادات. و هم گفته‌اند كه هرگاه وجه

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

خمس میسر نشود سید می تواند عامل باشد و از وجه عاملین بگیرد. و بعد از این همه کلام باز منع غارمین و في الرقاب سادات، از وجه في سبیل الله خالی از اشکال نیست، بلکه عاملین نیز. وآنچه فقها منع کرده‌اند درعاملین، ظاهرا مراد ایشان در وقتی است که از حیثیت مصرف عاملین بگیرد و اما از مصرف في سبیل الله پس منع ایشان معلوم نیست، به هر حال در صورتی که خمس میسر نشود از برای سادات و زکات امثال خود، هم نباشد ظاهر این است که امر آسان باشد چنانکه تصریح کرده‌اند در فقرای سادات هم خصوصا بنابر قول اکثر که مؤنه متعارفه را تجویز کرده‌اند به جهت ایشان و اقتصار به سد رمق یا قوت یك شبانه روز نکرده‌اند و به هر حال در آخوند معلم و سید غنی ظاهرا اشکال نباشد.

۳٤٥- سوال: بعضی میگویند خراجی که حاکم جائر عصر میگیرد حلال است و رعیت باید بدهند و بعضی میگویند که مال حکام وسلاطین این عصر را نباید به رعیت رد کرد و ایشان مشغول الذمه نیستند، بلکه نمیتوانند دزدی وسرقت از آن مال نمایند و ولایت عجم هم مفتوح العنوه است و خراجیه، حکم شرعی آن را بیان فرمایند.

جواب: در کتاب مناهج الاحکام این مسئله را مبسوط نوشته‌ام و اظهر در نظر حقیر این است که آنچه سلاطین جور شیعه میگیرند از خراج اراضی خراجیه، حلال نیست مگر آنکه به اذن مجتهد عادل باشد و گیرنده هم از مصالح عامه باشد، مثل طلبه علوم و ائمه جماعت و امثال آنها.

۳٤٦- سوال: هرگاه کسی اجیری داشته باشد که خدمت او را مینماید و اجرت او را که قرار داده بدهد واضافه که از زکات به او بدهد چه صورت دارد؟

جواب: بلی هرگاه اجیر و هر کاسبی که کسب و عمل او وفا به معیشت او نمی کند تتمه را از وجه زکات به او میتوان داد.

۳٤۷- سوال: هرگاه چنانچه زکات دهنده در دو وجه از وجوه بر، به قدر زکات خرج کرده باشد، به این معنا که احدهما زکات باشد و دیگری صدقه مستحبه مثلا، و در احد وجهین خصوص زکات را قصد نکرده باشد آیا مجزی خواهد بود یا نه؟

جواب: شکی در آن نیست که مقارنت نیت با عمل شرط است و لکن ظاهر این است که اجمال کافی باشد، به این معنا که هرگاه در نظر دارد که ده من گندم به قصد تصدق مستحبه بدهد و ده من گندم از وجه زکات واجبه که در ذمه او است و بیست من گندم وزن میکند و به فقیر میدهد قربة الی الله به قصد ادای زکات وتصدق هر دو، در اینجا ظاهر این است که همین قصد اجمالی در اول دادن کافی است

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

وضرور نیست که در ده من اول قصد احدهما معینا بکند و در ده من دوم قصد آن دیگری .همچنانکه در صورت اشتغال ذمه به دو واجب مثل اینکه یك گوسفند دادنی است از بابتی و یك گوسفند هم از بابت زکات باید بدهد و دو گوسفند میدهد به قصد ما فی الذمه مجزی است. و تعیین، ضرور نیست و همچنین هرگاه مدیون فقیر باشد به ده من گندم و ده من گندم هم زکات دادنی باشد چون در ادای دین هم نیت شرط است. و اما هر گاه ده من زکات دادنی است و ده من میخواهد تصدق بدهد وقصد هیچکدام را نکرده نه اجمالا و نه تفضیلا و به فقیر مستحق بدهد و بعد خواهد که ده من از زکات محسوب شود و ده من صدقه، در اینجا محتاج است به تفصیل که اگر عین تلف شده است هیچکدام محسوب نیست و هرگاه باقی باشد الحال باید نیت کند اجمالا یا تفصیلا.

۳۴۸- سوال: هرگاه صاحب زراعت، خود عمل می کند اجرت عمل او از جمله مؤنه محسوب می شود که وضع شود از زکات، یا نه و همچنین اجرت اکره، (۱) محسوب می شود از مؤنه یا نه؟

۱: اکره: که در اصطلاح " عمله و اکره " امروز هم رایج است: اکره یعنی عمله کشاورزی، البته نه عمله مزدور بل عمله‌ای که اجرتش به عنوان سهم یا سهامی از محصول، تعیین می شود. ریشه این لفظ (بر خلاف تصور) از واژه عربی " کرایه " نیست بل از واژه اکر " - کسی که حرفه‌اش کاشتن است - ترکی است که خان‌های ترك‌زبان و درباریان، رایج کرده‌اند در ترکی دو صیغه اکر وجود دارد: اکر :میکارد. و اکر: کارنده، صاحب حرفه کاشتن .

جواب: ظاهر این است که عمل مالك و همچنین اکره که آن را " برزگر (۱) " میگویند محسوب نمی شود از مؤنه واین را در عرف از مؤنه نمی گویند و همچنین هرگاه فرزند او یا غلام او عمل کنند مگر اینکه فرزند را اجیر کند یا امر کند به عملی که مستحق اجرت المثل گردد اجرت او وضع می شود پس هرگاه برزگر حصه او به نصاب برسد زکات بر او لازم است و اجرت عمل او محسوب نمی شود و وضع نمی شود ولکن اگر بیمار شود یا سفر کند و اجیری بگیرد اجرت او وضع می شود، بلکه ظاهر این است که غلام هم مثل عوامل باشد در وضع اجرت.

۳۴۹- سوال: هرگاه بنا بر وضع مؤن باشد در زکات، چنانکه مشهور است، آیا ملاحظه مؤنه برداشتن، در حین تعلق وجوب می شود یا حین وجوب ادا یا حین ادا؟

جواب: ظاهر این است که در حین تعلق، اعتبار می شود، مثلا هرگاه ده من آهن خرج زراعت کرده که قیمت آن ده قروش بوده، چون آهن قیمتی است و قیمت آن را

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۱: برزگر: در فارسی دو کلمه هم خانواده " برز " و " برز " هست: برز - با ضمه اول -: پشته، کوه، بلندی، ارتفاع، تنه درخت، ساقه. دریغ آن رخ خسرو آرای اوی - دریغ آن قد برز بالای اوی برز - با فتحه اول -: بلند شونده، ارتفاع یابنده، قد کشنده، آنچه میرود تا ساقه یا بوته یا تنه درخت شود. آیا میان این واژه با واژه " برز - بارز " عربی ارتباط ریشه‌ای هست یا نه؟ -؟ معلوم نیست و همین‌طور است رابطه برز و برج. عرب‌ها نام البرج را به قله دماوند گذاشتند و فارس‌ها آن را به البرز یعنی لغت خودشان تبدیل کردند. برزگر: ساقه پرور، بوته پرور، کسی که از بذر ساقه و بوته به وجود می آورد. در بعضی لغتنامه‌ها، برز، و " ورز " را با هم مترادف و به معنای کار، عمل، گرفته‌اند که درست نیست بل برز، و " ورز " با هم مرتبط هستند و بهمین جهت به گاو " ورزو " نیز گفته شد .و نیز برز را به معنای کشت وزراعت گرفته‌اند که باز درست نیست و زراعت مصداقی از مصادیق برز، است. برزگر در اصطلاح متن این کتاب یعنی کسی که تنها بر زایندن و پروریدن به عهده اوست و از عوامل چهارگانه (زمین، بذر، نیروی حیوانی، نیروی انسانی) کشاورزی، تنها نیروی انسانی به عهده اوست که در مناطقی از آذربایجان به آن " سه پانچی " یعنی کسی که سه پان، سه عامل را از ارباب میگیرد، گفته میشد. البته گاهی برزگر تنها یك عامل، یعنی زمین و گاهی دو عامل زمین ونصف بذر را از ارباب میگرفت وبقیه را خودش تامین میکرد ولی آنچه در متن بالا مورد نظر است همان مورد اول است .

باید از غله برداشت، در وقت تعلق وجوب قیمت میکنیم و به همان نسبت مالك مستحق می شود که بردارد، پس گاه هست که آن وقت مساوی ده قروش صد من گندم است ودر حین ادای زکات پنجاه من می شود یا به عکس. وممکن است که بگوییم ملاحظه حال وجوب ادا، بشود که زمان صاف شدن غله است، چون قبل از آن، واجب نیست ادا، تا واجب باشد قیمت کردن واعتبار کردن ولکن میتوان گفت که این احتمال بی وجه است، چون حق مالك متعلق به آن غله هست، در همان وقت که حق فقیر متعلق می شود به غله حق مالك هم متعلق می شود در استیفای مؤنه وهمان وقت مساوی مؤنه خود را مستحق است، پس اگر آنچه خرج کرده مثل آن را مستحق است مثل بذری که زکات آن را در سال سابق داده و آنرا زرع کرده در همان قدر مثل، شریك می شود از همان غله وشریك می شود در همان قدر با فقیر و اما هرگاه بذر را خریده باشد وزرع کرده باشد ظاهر فتاوی وصریح کلام بعضی این است که مخیر است مثل را بردارد یا قیمت را و در این صورت نیز الحال که میخواهد بردارد باید مخیر باشد به علت آنکه بر هر یك از آنها مؤنه صدق می کند. واز فروع مسئله این است که کسی ده من آهن خرج زراعت کرده در حالیکه ده قروش قیمت او بوده و در وقت دانه بستن غله، ده قروش مساوی صد من غله بوده و مالك مسامحه کرده در ادای زکات تا شش ماه گذشت و الحال قیمت ده قروش دویست من گندم است پس جایز نیست که دویست من بردارد بلکه همان صد من را مستحق است وبنابر اینکه نصاب بعد از وضع مؤنه ملاحظه می شود چنانکه شاید اظهر باشد امر واضح تر خواهد بود، چون ملاحظه نصاب در حین تعلق وجوب، می شود نه در حین ادا، هر چند بعنوان مسامحه وبیدینی تأخیر کرده باشد .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۳۵۰- سوال: زید، ضامن عمرو شود از برای بکر، و وجه ضمان را قرض کند و بدهد و عمرو وجه را به زید رد نکند و فرار کند و عمرو هم فقیر باشد و زید هم فقیر است. آیا زید می تواند از وجه زکات بگیرد و قرض خود را ادا کند وحال اینکه در حین زمان قصد تقرب نداشته یا قصد ریا داشته -؟

جواب: هرگاه قصد ریا نداشته می تواند گرفت، هر چند قصد تقرب هم نداشته باشد واما هرگاه به قصد ریا ضامن شده پس هر چند در نظر چنین مینماید که این دین در معصیت خدا باشد وجایز نباشد که از سهم غارمین ادا شود لکن ظاهر اخبار این است که اصل مصرف باید معصیت نباشد، نه اینکه این شخص معصیت نکند در حین استدانه، خلاصه اینکه این شخص این دین را از برای مصرف صحیح به ذمه گرفته، هر چند طریق ذمه گرفتن بر وجه غیر صحیح باشد نه اینکه از برای مصرف غیر صحیح گرفته مثل شرب خمر واسراف وامثال اینها. والحاصل، ظاهر جواز است خصوصا با توبه از ریا و هرگاه از سهم فقرا بگیرد در وقتی که قادر بر مؤنه سال نیست واز آن سهم که گرفته ادای دین کند وبعد از آن به ازای آن مؤنه بگیرد ظاهرا اشکالی نداشته باشد.

۳۵۱- سوال: کسی که امامت نماز جماعت نمی کند ومتوجه تحصیل وتدریس، هیچیك نیست وقدرت بر کسب هم دارد وبه واسطه طبابت، استطاعت به هم رسانده و مدت چند سال است که نقدی وجنسی از دیوان اخذ می کند به عنوان وظیفه، آیا این وجه بر او حرام نیست و منافی عدالت او نیست وهرگاه اراده توبه داشته باشد، لکن چند سال قبل وجه را خورده است چه بایدش کرد؟

جواب: هرگاه کسی از جمله مصالح عامه مسلمین نباشد وظیفه گرفتن او (یعنی از باب خراج زمین‌های خراجیه گرفتن) صورتی ندارد، خصوصا بدون اذن مجتهد عادل و این فعل، منافی عدالت است وتوبه او حاصل می شود به استغفار وندامت بر ما سلف و عزم بر ترك و رد آنچه به مصرف رسانیده از آن وجوه، به اذن مجتهد عادل .

کتاب الخمس

۳۵۲- سوال: کسی که به عنوان خست و تن گرفتن بر خود و عیال چیزی از مداخل پس اندازد باید خمس بدهد یا نه؟

جواب: معتبر در مؤنه مؤنه متعارفه است وطرفین افراط وتفریط ظاهرا از درجه اعتبار ساقط است.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۳۵۳- سوال: کسی که قرض دارد از بابت صداق وغیره وبا وجود این، چیزی تحصیل مینماید باید خمس داد یا نه؟

جواب: قرض داخل مؤنه است، باید ملاحظه آن را کرد.

۳۵٤- سوال: در ارتفاع قیمت سوقیه املاك ونماء املاك وهدایا وعطایا و وظایف محلله ومنافع اموال موقوفه از برای موقوف علیهم ومواریث وصداق (مجملا اموال حاصله به سببی از اسباب شرعیه) که آن را در عرف عام این ایام کسب نگویند، خواه اختیاری خواه غیر اختیاری، خمس واجب است یا نه وحصه امام را چه باید کرد؟

جواب: نگاه داشتن ملك وباغ ودکان وگوسفند وامثال آنها به جهت انتفاع از نمای آنها نوعی است از تکسب وآنچه فاضل از مؤنه بشود خمس در آن واجب است، خواه انتفاع از آنها به طریق مزارعه باشد یا اجاره یا مصالحه و غیر آن و همچنین به مزارعه واجاره دادن املاك موقوفه .

واما ارتفاع قیمت سوقیه پس در آن خمس نیست، ولکن اظهر این است که در ارتفاع قیمت عینیه مثل چاق شدن گوسفند وقوی شدن درخت، خمس لازم است واما عطایا وصداق، پس در اصل آنها خمس واجب نیست علی الاظهر ودر نمای آنها حکم سابق است به تقریبی که پیش گفتیم. واظهر وجوب حصه ایصال امام (ع) است بدست مجتهد عادل که او به نیابت امام (ع) از بابت تتمه مؤنه به سادات فقرا برساند وبا تعذر یا تعسر اذن خاص، اذن عام (۱) حاصل کند واگر آن هم میسر نشود خود بدهد به نیت رساندن حصه امام (ع) از بابت تتمه و در این صورت هر گاه به استصواب عالم صالح بدهد بهتر است.

Translation Movement

۳۵۵- سوال: تقسیم در خمس واجب است یا نه وخمس را باید به دست مجتهد بدهد یا خودش می تواند بدهد وحصه امام را اگر کسی بدهد شغل ذمه هست یا نه؟

جواب: نصف خمس در امثال این زمان، مال امام است واقوی آن است که باید بدست مجتهد عادل داد که او از باب تتمه به فقرای (۲) سادات بدهد ونصف دیگر مال یتامی ومساکین وابناء السبیل سادات است واقوی این است که در یتیم فقر شرط است. واقوی واشهر این است که تقسیم کردن در این سه طایفه واجب نیست، بلکه دادن به یك طایفه مجزی است ولکن احوط وافضل این است که تقسیم کند وبه همه سادات بلد که محتاج باشند برساند وتفاوت گذاشتن در اشخاص ضرر ندارد وبه هر حال رساندن به همه واجب نیست، خصوصا هر گاه مستلزم عسر وحرج باشد. وحصه سادات را واجب نیست که به مجتهد بدهند ولکن احوط وافضل است که

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۱: به ذیل مسئله شماره ۳٦۲ مراجعه شود. ۲: مطابق نظر میرزا (قدس سره) باید همه خمس برای سادات و در نیازهای آنها هزینه شود در این صورت تفاوت سهم امام با سهم دیگر تنها در " مباشرت " است که سهم امام باید به مباشرت مجتهد پرداخت شود. لیکن نظر اکثریت بر این است که سهم امام به مباشرت مجتهد در " مصالح مسلمین " هزینه می شود از آن جمله اداره حوزه‌های علمیه. تاثیری که این فتوای میرزا در تاریخ حوزه علمیه قم داشت، در بیوگرافی میرزا بیان گردید .

همه را به او بدهند به مصرف برساند ولکن حصه امام واجب است که به دست او بدهند و هرگاه ممکن نشود، اذن خاص یا اذن عام از او بگیرند وبدهند به سادات وهرگاه آن هم ممکن نشود خود به سادات بدهند.

۳٥٦- سوال: آن سادات که خرج سالیانه داشته باشند جبرا یا به رضا خمس بگیرند شغل ذمه هستند یا نه؟

جواب: بلی، شغل ذمه هستند وصاحب مال هم مشغول ذمه خمس هست که ثانیا به مستحق آن برساند.

۳٥۷- سوال: سادات از ولایتهای دور میآیند، ادعای سیادت میکنند، اما شاهد ندارند قسم میخورند که ما سیدیم وقرض داریم، آیا به مجرد گفتن و قسم خوردن خمس به آنها میتوان داد یا نه؟

جواب: ظاهر این است که هرگاه ظن به صدق قول اینها به هم رسد، هم در سیادت وهم در فقر اکتفا به قول ایشان میتوان کرد ودلیلی ندیده‌ام بر وجوب بینه یا استفاضه هر چند احوط آن است که به بینه یا به شیاع بشناسند سید بودن آنها را.

۳٥۸- سوال: سادات هستند که از مسلمانان خمس می خواهند ومسلمانان قسم میخورند که ما خمس نداریم قبول نمیکنند جبرا چیزی میگیرند، آیا تسلط دارند که جبرا چیزی بگیرند یا نه و آن وجه که جبرا از مسلمانان گرفته‌اند برایشان حلال است یا حرام؟

جواب: در صورت مزبوره بر مسلمانان دادن واجب نیست و از برای سادات گرفتن جایز نیست وآنچه میگیرند بر آنها حرام است.

۳٥۹- سوال: سیدی که خرج سالیانه داشته باشد به او خمس میتوان داد یا نه؟

جواب: کسی که مؤنه سالیانه داشته باشد غنی است، به او خمس نمیتوان داد.

۳٦۰- سوال: شخصی سابق بر این، مالی از چاپار آورد و حال فوت شده، آیا وراث شخص مزبور میتوانند همان مال را بعینه رد مظالم نمایند یا نه؟ و از رسانیدن به صاحب او نیز متعذر میباشند .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: بلی، بعد از یاس از صاحب، رد مظلمه بدهند اعنی آن مال را تصدق کنند از برای صاحبش.

٣٦١- سوال: در اجناس ما یحتاج، خمس تعلق میگیرد یا نه؟

جواب: اگر مراد، آن اجناس ما یحتاج، اثاث البیت ضروری از ظروف وفروش و حیوان رکوب ومحلوب به جهت صرف خانه وامثال آنهاست، در اینها خمسی نیست، بلی از منافع آنها، اگر از مؤنه سال، فاضل بیاید، خمس هست.

٣٦٢- سوال: شخصی چند عیال دارد ومعاش او از معامله میگذرد، تخمینا سی تومان تنخواه دارد و از جمله سی تومان، پنج تومان نقد میباشد و پنج تومان اجناس که موجود میباشد و بیست تومان دیگر نسیه در نزد مردم میباشد، وحال که میخواهد خمس بدهد کدامیك را خمس بدهد وخمس را به کی بدهد ونصفه حصه امام را می تواند به فقرای سادات بدهد، یا باید به مجتهد داد؟ وهر سال که حساب می کند معاش گذشته ومایه، باز به این نحو قدری نقد وقدری جنس میباشد وقدری نسیه در نزد مردم میباشد.

جواب: هرگاه به جهت گذرانیدن معیشت عیال، کمتر از سی تومان مایه وفا نمی کند و منافع کمتر از سی تومان مایه، به جهت گذران او کافی نیست در اصل مایه خمس واجب نیست، خواه موجود باشد وخواه نسیه در نزد مردم وآنچه از منافع آن از خرج سالیانه او زیاد آید بر آن زیادتی خمس واجب است ودر باب خمس هرگاه دسترس به مجتهد عادل دارد همه را به او بدهد بهتر است و اگر همه را ندهد می تواند نصف حصه سادات را خود به سادات فقرا بدهد وحصه امام را به مجتهد عادل برساند که به سادات برسانند از باب تتمه وهرگاه دسترس به مجتهد نداشته باشد اذن خاص از او بگیرد، یعنی او را مأذون کند هر وقت حصه امام در نزد او جمع شود به سادات فقرا بدهد وهرگاه آن هم ممکن نشود بهتر آن است که به صلاح (١) بعضی از طلبه علوم و

١: این یك نوع " اذن عام " است که میرزا (ره) میدهد .

عدول مؤمنین به سادات برساند و هرگاه آن هم ممکن نشود خود به سادات فقرا برساند.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۳٦۳- سوال: هرگاه شخصی دو سه جلد کتاب از شخصی گرفته باشد وبعد معلوم شود که این شخص صاحبش نبوده واین شخص بر سر طایفه رفته وآنها فرار نموده واین کتابها را از آنجا آورده بود وصاحب اصلی کتابها در جایی است که دست به او نمیرسد چه باید کرد؟

جواب: هرگاه معلوم شد که مال مغصوب بوده، دیگر به دست غاصب نمیتوان داد اگر صاحبش معلوم است باید به صاحب برساند واگر معلوم نباشد اشهر واظهر آن است که از باب لقطه است که در یك سال تفحص کند وبعد یاس، آن را یا قیمت آن را تصدق کند ودور نیست که اگر در اول مرتبه از معرفت صاحب مأیوس باشد هم از قبیل مال مجهول المالك تصدق کند، واما تصرف در آن (قبل از انجام امر وپیش از حصول یأس یا تمام شدن سال) هرگاه به اجازه حاکم شرع یعنی مجتهد جامع الشرایط، از جانب غایب، باشد جایز است. والله هو الموفق والمعین وبه ثقتی..

۳٦٤- سوال: شخصی خانه‌ای داشته است که به قدر ضرورت نبوده است، او کسبی هم داشته، در بین سال از منافع آن زمینی خریده واسباب گل کاری هم خریده است ودر سال آینده بنای گل کاری گذاشته وخانه سابق را فروخته وقیمت آن را با منافع همان سال خرج گل کاری نموده، در صورت مفروضه، خمس بر ذمه او تعلق میگیرد یا نه؟

جواب: هرگاه این خانه تازه که ساخته زیاده از قدر حاجت نیست آنچه خرج کرده در سال اول به جهت خریدن زمین واسباب گل کاری وآنچه در سال دوم خرج کرده در آن از منافع کسب وقیمت خانه سابقه، خمس هیچیك بر او لازم نیست وظاهر این است که به مصرف نرسیدن آن اسباب گل کاری در سال اول مضر نباشد و همچنین خریدن آن زمین در سال اول هرگاه موقوف باشد خانه ساختن به قدر حاجت به گرفتن تمام آن زمین. واما هرگاه ممکن باشد که قدر قلیلی زمین در جنب آن خانه بگیرد که آن را ضم

بهضت ترجمه
Translation Movement

کند به خانه سابقه ورفع حاجت بشود، پس ترك خمس در قیمت زاید بر آن مقدار از زمین، مشکل است، ولکن اظهر جواز است.

۳٦٥- سوال: شخص مزبور، پول خمس داده هم داشته است، آیا آن خرج گل کاری از آن محسوب می شود یا نه؟ وآن خانه سابقه قدری موروثی آن شخص بوده و قدری را ابتیاع نموده است، وجه آن خانه خمس دارد یا نه؟

جواب: مؤنه سال (خرج خانه ساختن به قدر حاجت باشد یا سایر اخراجات) اظهر این است که از پول خمس داده، وضع می شود و هرگاه اخراجات خانه ساختن از پول خمس داده، تمام شد دیگر در قیمت آن خانه کهنه خمسی نیست، مگر اینکه آن خانه را به پول خمس نداده، خریده باشد.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۳٦٦- سوال: شخصی پول خمس داده داشته و در بین سال، کسب نموده و آنچه نفع که پیدا کرده است با قدری از سرمایه خرج خانه ومؤنه سال کرده، آیا این خرج را از پول خمس کند وخمس نفع را بدهد، یا آنکه چون خرج شده است نفع، خمس ندارد؟.

جواب: مجرد خرج کردن نفع، باعث عدم اعتبار مؤنه از پول خمس داده نمی شود بلکه اظهر این است که مقدار سرمایه را وضع می کند واخراجات که کرده از پول خمس داده، وضع می کند وآنچه از نفع هم صرف ضروریات مؤنه شده، هر گاه پول خمس داده، وفا نمیکرد وبه این نفع تمام کرده، آن را نیز وضع می کند وآنچه فاضل آید از نفع واز مؤنه سال، خمس آن را میدهد .

۳٦۷- سوال: چون رأی عالی این است که مؤنه سال از چیزی که شأن آن خرج کردن نیست وضع نمی شود وسرمایه از شأن آن خرج کردن نیست، هرگاه سرمایه به قدری باشد که ربح آن زاید از کفایت مؤنه سال آن شخص باشد، آیا خمس به مقدار زاید سرمایه، تعلق میگیرد یا نه؟

جواب: سرمایه به قدری که منافع آن کفایت او کند در خور زی او، از جمله مالی است که مؤنه از آن وضع نمی شود، و هرگاه زاید بر آن باشد باید مؤنه را از آن حساب کرد، یعنی از آن زاید. مثلا صد تومان سرمایه دارد وبه پنجاه تومان سرمایه، کار او

میگذرد وباید مؤنه را از پنجاه تومان محسوب دارد واز فاضل ربح، خمس بدهد، هر چند (۱) تمام ربح فاضل مؤنه باشد که از تمام باید بدهد.

۳٦۸- سوال: هرگاه زید، قلیل تنخواهی (چند وقت قبل از این) جناب اقدس الهی به او عطا کرده باشد وزید مذکور به عمرو داده باشد که به جهت او معامله و تجارت کرده باشد وبعد از چند وقت، جناب اقدس الهی نفعی به او عطا فرموده باشد و زید مذکور خمس آن را چون که تنخواه به دست او نیامده، نداده باشد وبعد از چند وقت تنخواهی دیگر علاوه اصل تنخواهی که خمس او را نداده، بر آن افزوده باشد وحالا معلوم نباشد چه مقدار بوده. وزید، به توفیقات جناب اقدس الهی که شامل حال او شده میخواهد خمس بدهد نمی داند چنین مالی را چه طریق باید خمس آن را اخراج نمود وبر فرضی که خمس آن را بدهد، آیا شش حصه باید نمود یا پنج حصه، وآیا حصه امام را چه باید کرد وخمس را خود بدهد بهتر است یا به نزد مجتهد عادل اورعی برده که او بدهد؟

جواب: ظاهر آن است که به ظن غالب تواند عمل کرد، مثلا هرگاه ظن غالب او این است که از مجموع این مالها پنجاه تومان ربح حاصل شده باشد، در این صورت خمس پنجاه تومان را که ده تومان است باید بدهد وطریق دادن این است که نصف ده تومان که سهم امام است به اذن مجتهد عادلی به مصرف

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

برساند واگر ممکن نباشد خود می تواند به فقرای سادات از باب تتمه مؤنه برساند واگر به اطلاع عالم صالحی باشد بهتر است ونصف دیگر را خود می تواند به فقرای سادات بدهد واگر همه را به اطلاع اذن مجتهد عادل بدهد احوط است.

۳۶۹- سوال: هر گاه زارع، تخم و خراج سلطان و باقی اخراجات آن سال را از محصول وضع نماید وزکات باقی را بدهد صحیح است یا نه؟

جواب: اظهر واشهر جواز وضع خراج ومؤنه زراعت است وخراج را از میان

---

۱. هر چند: این لفظ در اینجا به جای " واگر " به کار رفته است .

میتوان برداشت وبعد از آن، ملاحظه نصاب کرد، و همچنین دور نیست که در سایر مؤن هم چنین کنند، لکن احوط این است که ملاحظه نصاب را قبل از وضع مؤن کنند.

۳۷۰- سوال: هرگاه گذران ودوران معاش شخصی مخلوط از کسب وهدیه و اخذ وجوه بر بوده وبتدریج خانه وما یحتاج خانه را وفاضل مؤنه از ظروف وفروش و رخت وکتاب وباغ وسایر امور تحصیل نموده، حال خمس مجموع را بدهد یا فاضل مؤنه سال را به چه نحو باید معلوم نمود؟ به اعتبار اینکه اوقات تحصیل ما یحتاج خانه مختلف است، مثلا گندم را سر خرمن وبرنج را در زمستان و همچنین تاریخ تحصیل هر یك را علیحده نگه دارد یا تاریخ قدرت بر تحصیل را؟ وهرگاه شخص قادر بر تحصیل قوت سالیانه نباشد، مثلا ماه به ماه یا شش ماهه یا یازده ماهه تحصیل نماید وبه مصرف برساند، فاضل مؤنه نخواهد داشت، طریق واضح را بیان فرمایند.

نهضت ترجمه
Translation Movement

جواب: آنچه از برای خانه و ما یحتاج خانه است، مثل اصل خانه وظرف وفرش به قدر احتیاج وامثال آن، که در خور زی او وامثال او است در آن خمس متعلق نیست و همچنین باغ وملکی که از برای گذران معیشت خریده و همچنین کتابی که محتاج است به آن. وآنچه شنیده‌اند که خمس در فاضل مؤنه است معنی آن این است که هرگاه کسی زراعتی یا تجارتی یا کسبی داشته باشد، آن ملك و سرمایه او که محتاج است به آن از برای او، وضع می شود وآنچه از مداخل ومنافع آنها به عمل میآید صرف معیشت می کند، هر قدر از آن منافع که بعد از وضع مؤنه سال، زیاد آمد خمس آن را میدهد و حساب تاریخ سال را از ابتدای شروع در آن شغل وکسب باید ملاحظه کرد .مثلا زارع، ابتدای سال او، ابتدای تخم کشتن است. پس آنچه خرج می کند در این سال از برای زراعت وقرض (۱) می کند و میخورد وصرف می کند تا ابتدای زرع سال دوم

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۱ - از نظر جامعه‌شناسی قابل توجه است که در گذشته زارعین ما یحتاجشان را بصورت نسیه از تجار میخریدند وباصطلاح میخوردند تا هنگام برداشت خرمن نسیه‌ها را پرداخت نمایند وتا سال ۱۳۳۸ کمتر زارعی دچار این مشکل نبود .

از مؤنه این سال حساب می کند وقرضها را از همین حاصل، ادا می کند، آنچه فاضل باشد، خمس میدهد، وتاجر، ابتدای سال او وقتی است که شروع به تجارت می کند و اول سال اهل سوق، در این زمانها از نوروز به نوروز است و هرگاه هم کسبی وهم زراعتی وهم تجارتی داشته باشد ظاهر این است که حساب را از کسب اول نگاه میدارد. وبعضی علما، ابتدای سال را از ابتدای ظهور ربح گرفته‌اند ودلیل آن، وضوحی ندارد، بلی اشکال در وقتی لازم میآید که مثلا زارع از اول تخم کشتن از کیسه خود، گذران می کند وقرض هم نمی کند که در آخر سال بگوییم قرض خود را از منافع این زرع، ادا کند. و همچنین تاجر، از مال خود خرج می کند وربحی از برای او حاصل نمی شود، مگر در ماه آخر سال که آیا عوض آنچه خرج کرده بر میدارد وملاحظه می کند که اگر فاضلی است خمس میدهد والا فلا، یا آنکه آن اخراجات از کیسه او رفته وباید تمام آنچه فاضل است خمس بدهد. واین موقوف است به بیان مسئله دیگر و آن این است که آیا کسی که کسب و زراعت یا تجارت دارد، هرگاه مالی دیگر هم داشته باشد که خمس متعلق به آن نباشد، مثلا پولی دارد که کسی به او بخشیده یا به میراث به او رسیده یا پیشتر، خمس آن را داده واین منافع وتجارت وزراعت را هم دارد، آیا مؤنه سال را از منافع کسب و زراعت بردارد وملاحظه کند وفاضل را خمس بدهد یا اخراجات سال را از آن مالی که خمس نداده باید وضع کند وخمس ارباح مکاسب همه را بدهد یا بالنسبة قیمت کند اخراجات را میانه این دو حال وبعد از آن از فاضل ارباح، خمس بدهد، احوط بلکه اظهر در نزد حقیر، قول ثانی است. پس بنابراین کسی که در سال اول از مداخل زراعت وتجارت خرج نمی کند و قرض هم نمی کند واز مال دیگر خرج می کند باید خمس مجموع مداخل تجارت و

زراعت را که در آخر سال، باقی مانده بدهد. (۱)

۳۷۱- سوال: معطی خمس، هرگاه در بلدی که مجتهد یا فقیه جامع الشرایط نباشد سهم آن را که تعلق به امام صلوات الله علیه دارد چه عمل نماید؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: سهم امام (ع) را با وجود تمكن وعدم تعذر وتعسر بايد به دست مجتهد عادل بدهند يا به اذن خاص او به هر كه گويد بدهند وهرگاه اين دو هيچيك ميسر نباشد ومجتهد عادل، مالك را شناسد كه امين است او را اذن عام بدهد كه به نيابت او خود، سهم امام را به نيت تتمه به فقراى سادات به نيت تتمه مؤنه ايشان به نيابت امام برساند وهرگاه اذن عام گرفتن هم ممكن نباشد يا متعصر باشد، خود مالك مى تواند سهم امام را به نيت تتمه به فقراى سادات كه سهم خودشان وفا نمى كند به مؤنه ايشان يا آنكه آن اصل چيزى به ايشان نرسيده وفقيرند بدهد، وهرگاه عالم عادلى در آن بلد باشد در اين صورت بهتر اين است كه به اطلاع ومصلحت او برساند، هر چند مجتهد نباشد.

٣٧٢ - سوال: كسى كه تجارت مى كند گاه هست متاع او مكرر، بدل به جنس ديگر مى شود وبه فروش نميرسد واگر به فروش هم برسد به جنس ديگر بدل مى شود، تا نقد نشود معلوم نمى شود كه چه چيز عايد مى شود. آيا خمس بر او واجب مى شود يا نه؟ وگاه هست به دو سال وسه سال ميكشد وعلما گفته‌اند كه سال كه منقضى شد بايد خمس داد. حكم اين چگونه است؟

جواب: سرمايه را كه باز جنس ميخرند، هرگاه سال منقضى شد وبعد از گذران معيشت ربحى از آن تجارت حاصل شده، فاضل بر مؤنه سال، ومعلوم شده است كه ربح كرده، به اين معنى كه مشترى هست كه جنس را بخرد به قيمتى كه ربح مى كند، بر اين معنى كه مشترى هست كه جنس را بخرد به قيمتى كه ربح مى كند، بر اين صادق است كه ربح كرده، هر چند كه كمتر از آن باشد كه منظور اوست در فروش، بايد خمس آن را

---

١ - در متن نسخه، پس از اين مسئله دو مسئله از مسائل زكات آمده، نظر به اين كه در كتاب زكات ثبت شده‌اند، از تكرار آنها خوددارى شد .

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IRS

بدهد، هر چند كه متاع را نگاه دارد به اميد آنكه گرانتر بفروشد، واما هر گاه مشترى نيست كه بخرد وگاه هست بعد از اين مشترى به هم رسد كه به ربح بخرد وگاه هست به هم نرسد وجنس تنزل كند، وبه سرمايه برسد، يا از سرمايه نقصان كند، در اين صورت صادق نيست كه ربح كرده، بر او خمسى نيست تا ربح معلوم شود، هر چند دو سال وبيشتر هم بماند.

٣٧٣- سوال: آيا وضع مؤنه زراعت از خود غله مى شود يا كاه هم ملاحظه مى شود؟

جواب: هر چند الحال از كلام فقها در نظرم نيست كه متعرض اين مسئله شده باشند، ولكن آنچه الحال به مقتضاى قواعد ميفهمم اين است كه كاه راهم بايد ملاحظه كرد، به جهت آن كه مقتضاى ادله

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

وضع مؤن این است که زکوة در نمای حاصل است. یعنی آنچه خرج زراعت وضع می شود وبعد از آن زکوة داده می شود، چنانکه هر گاه کسی اخراجاتی کرده باشد از برای زراعت زکوی وغیر زکوی مثل نخود وعدس وپنبه وغیر آن، تقسیم می شود مؤنه بر هر دو، وآنچه حصه میرسد به زراعت زکوی، آن را وضع میکنند وتتمه را زکوة میدهند. وزارع که گندم میکارد، کاه ودانه، هر دو مقصود او است در زرع ووجهی که خرج می کند خرج هر دو می کند، پس هر قدر که حصه تحصیل کاه می شود آن را از گندم بر نمیدارند .والحاصل، چون اخراجات، از برای مجموع شده، آنرا از مجموع بر میدارند وآنچه بعد وضع مؤنه گندم است بقدر الحصه از گندم وضع میکنند وزکوة میدهند. بلی اشکالی هست که مؤنه هرگاه مثل گندم باشد که از بابت مثلی است ومستحق مثل آن است، چنانکه در وضع بذر که مستحق مثل آن است، چون در وضع آن از کاه تحقق نمیپذیرد، این موهم آن است که همه از گندم برداشته شود واین اشکال مندفع است به اینکه برداشتن مثل در مثلی در صورت امکان است وبا تعذر قیمت آن را از کاه بر میدارد به همان قیمتی که در روز برداشتن دارد وشکی نیست که احتیاط هم در

این است.

٣٧٤- سوال: هر گاه کسی برزگری بگیرد که زراعت او را به عمل آورد، یعنی مزارعه کند با شخصی که مالك زمین، بذر را بدهد وآن شخص، عامل شود وزرع کند و نصف حاصل از او باشد، با وجود آنکه در متعارف مستحق ربع است، در آن عمل به شرط این که متوجه بعضی امور او به غیر (١) زراعت هم باشد مثل عمل (٢) در باغ وگل (٣) کاری وامثال آن، یا اینکه مالك زمین زرعی در فصل فائیز) پاییز کرده ودر فصل بهار، شخصی را میگیرد که آن زرع را به عمل آورد بر نهج سابق، آیا زکوة ربعی که زاید بر متعارف است به برزگر است یا صاحب زرع؟

جواب: اولا اشکال در صحت این مزارعه است واین داخل همان مسئله می شود که شرط شود که چیزی خارج از زراعت احد طرفین به دیگری بدهند اشهر واظهر جواز است، چنانکه در کتاب مزارعه همین مجموعه بیان کرده‌ام، ولکن در اینجا اشکال درجهالت شرط است و هرگاه آن اعمال را معین کند که چه چیز است وچقدر است، اشکالی در صحت آن نیست و زکوة نصف زراعت با برزگر است ونصف با مالك زرع و هر گاه شرط مجهول باشد مزارعه فاسد می شود ومنافع تابع بذر است وزکوة همه بر صاحب بذر است وعامل مستحق اجرت المثل عمل است. وظاهر این است که صورت دوم که برزگر را بگیرد که زرع موجود را به عمل آورد، آن نیز داخل به مزارعه (٤) است وفرقی با سابقه ندارد وگندم وجو

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

سبز شده در حکم خربزه وخیار وبادنجان وپنبه وامثال آنهاست که عمل در آنها را مساقات نمی گویند، بلکه عمل در آنها ملحق به مزارعه می شود، چنانکه علامه در قواعد اشاره به آن کرده است .

۱و ۲ و ۳: این شرط همان چیزی است که به " بیگاری " معروف است. ٤: اگر وجود " درخت " و " تاك " را در مساقات شرط صحت ندانیم، این صورت مشمول مساقات می شود نه مزارعه. لیکن وجود " اصول " یعنی درخت، تاك ونخل را در مساقات، شرط دانسته‌اند پس بزرگری به هر صورت داخل در مزارعه است نه مساقات .

۳۷۵- سوال: هر گاه زید، متوفی شده باشد وقدری مال از او مانده باشد و مشغول الذمه به قدر کثیری از حرام صرف از قبیل پول راهداری ویغما وجریمه مردم بوده باشد وارباب استحقاق آن مال حرام، که زید مشغول الذمه است به آن، به هیچ وجه معلوم نباشد واحتمال دارد که این اعیان مخلفه زید یا عین حرام باشد، یا از ثمن حرام، زید خریده باشد. آیا در این صورت بر وارث یا بر مؤمنین واجب وجایز است که به قدری که یقین دارند که زید مشغول الذمه است از آن مال مخلف، به رد مظالم بدهند یا نه؟

جواب: هرگاه مال معینی که بالفعل موجود باشد علم حاصل باشد به حرمت آن و صاحب آن، معلوم نیست واز معلوم شدن آن، یأس حاصل است، آن را باید به عنوان رد مظالم به فقرا داد. و هم چنین مال معینی به همین وصف هر گاه تلف شد قیمت آن را یا مثل آن را اگر مثلی باشد، هم باید رد مظالم کرد . اما هرگاه مجموع اموال خواه تلف شده، خواه باقی مانده به یکدیگر مخلوط باشد به نحوی که نه شخص مال حرام ونه قدر مال حرام معلوم باشد، مثل این که رباخواری میکرده وتجارت حلالی نیز میکرده وپول آنها را داخل هم میکرده، به هیچ وجه معلوم نباشد که هر یك چقدر بوده خواه بالفعل آن مجموع پولها موجود باشد یا تلف شده باشد یا عوض شده باشد به چیزی دیگر، پس در صورت یأس از علم به صاحب آن، باید خمس آن را به سادات داد به صیغه خمس و باقی حلال می شود واینجا رد مظالم نمیکنند. پس در صورت سؤال، هرگاه علم حاصل باشد که آن مخلفات یا عین حرام است یا به ثمن حرام خریده شده باید همه آنها را رد مظالم کرد و هرگاه شبهه باشد، یعنی احتمال حلیت هم در آنها باشد پس آنها را باید با سایر اموال (موجود مشتبهه وتالفه مشتبهه که میداند که جزما حلال وحرام هر دو، در آنها هست وقدر آنها معلوم نیست) بسنجد و آنها را نیز باید خمس بدهد. والحاصل هر مال مخلوط به حرامی که شخص حرام معلوم نباشد وقدر آن هم معلوم نباشد، خمس آن را به سادات میدهند وآنچه شخص آن، معین است یا قدر آن

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

معلوم است به رد مظالم میدهند ودانستن قدر اجمالی هم در حکم دانستن است علی الاظهر، یعنی هرگاه مثلا داند که حرام بیش از پنج (۱) یك مال است، اما نمی داند که چقدر بیشتر است، در اینجا نیز اظهر این است که رد مظالم می کند. و همچنین هرگاه داند که حرام کمتر از پنج یك است، اما نداند که چقدر کمتر است، در این صورت ظاهر این است که به ظن غالب عمل می کند ودور نیست که اکتفا کند به قدری که یقین دارد که کمتر از آن نیست واحوط این است که بیرون کند قدری را که یقین دارد که بیشتر از آن نیست، واما سؤال از جواز اخراج یا وجوب آن بر وارث یا بر مؤمنین، بلی هر گاه وارث، علم به شغل ذمه دارهد بالفعل، یعنی بعد از فوت مورث خود، علم دارد به شغل ذمه او، لازم است ادا. زیرا که آن از باب دین است ودین مقدم است بر میراث، بلکه هر چند بعض وراث صغیر باشند هم بر کبیر واجب است اخراج آن از اصل مال، به قدر حصه خود، بلکه جایز است به قدر حصه صغیر هم. ولکن باید مهیای دفع دعوای صغیر باشد. بعد از بزرگ شدن وانکار کردن، و هم چنین هرگاه همه کبیر باشند ولکن بعضی عالم باشند، بر عالم واجب است که از قدر حصه خود ادا کند، هر چند دین مستوعب حصه او باشد، بلی در صورتی که دین به اقرار او ثابت شود اشهر واظهر این است که بر او به قدر الحصه از دین لازم می شود نه تمام. وظاهر این است که حاکم شرع حسبه می تواند کرد وبا فقد حاکم، ثقات مؤمنین هم میتوانند کرد.

۳۷۶- سوال: هر گاه کاسبی در بین سال، دختری را خطبه کند واز ارباح کسب خود، قدری اموال از برای مخطوبه بفرستد. بعضی خوردنی وبعضی پوشیدنی في الحال، وبعضی از آن بابت که نگاه دارد تا به خانه زوج بیاید ودر خانه زوج از آنها منتفع شود، آیا آنها ملك مخطوبه می شود یا نه؟ وآیا استرداد آن جایز است یا نه؟ وبر فرض جواز استرداد، هر گاه بعد از انقضای سال استرداد کند، آیا این از جمله ارباح کسب سال او محسوب می شود که صادق است بر آن که از مؤنه سال کسب، فاضل آمده

۱: یك پنجم .

وخمس آن را میباید داد، یا از جمله ارباح سال بعد محسوب است که بعد از انقضای سال دوم باید خمس آن را داد؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: آنچه از برای مخطوبه میفرستد هر کدام از بابت آن است که باید به خانه شوهر آورد، تصرف در آن، جایز نیست، مگر به قدری که مأذون باشد، مثل بریدن و دوختن جامه های گرانبها ورشتن وبافتن پنبه وپشم وامثال آن، وهرگاه بیش از آن تصرف کرد یا تلف کرد باید غرامت بکشد وهر کدام از باب خوردنی وپوشیدنی بالفعل است، پس هر چه را به مصرف رسانده از او نمیتوان استرداد کرد وآنچه باقی مانده میتوان استرداد کرد، خصوصا بنا بر اقوی که هبه زوجین را با وجود اقباض، لازم نمیدانیم (که اگر فرض کنیم که این از اقسام هدایاست وهدیه هم از اقسام هبه است) باز لزوم ندارد ورجوع جایز است .واما مسئله خمس، پس الحال در نظرم نیست که در فروع فقهیه این مطلب را متعرض شده باشند، ولکن به نظر قاصر این حقیر، ظهوری دارد که هیچیك از دو شق سؤال نباشد، بلکه شق ثالثی است نه از ارباح سال اول محسوب می شود که صادق آید بر آن که سال منقضی شده وفاضل مؤنه آن سال است ونه از ارباح سال بعد از استرداد، که به انقضای این سال بعد، خمس واجب شود، بلکه دیگر خمس متعلق به این مال نمی شود به جهت آن که خمس در فاضل مؤنه سال واجب می شود وهمین مال در مؤنه سال به مصرف رسیده بود زیرا که در مؤنه سال شرط نشده است که باید از اموری باشد که مستلزم اتلاف باشد، بلکه چنین مصرفی که در معرض این هست که ثانیا همانچه داده به آن رجوع کند هم مؤنه سال است وخمس از آن ساقط بود وتعلق خمس ثانیا به آن محتاج به دلیل است. پس گویا مال جدیدی است که حق تعالی به او عطا کرده از غیر وجه ربح مکاسب واز اینجا معلوم شد که از جمله ارباح کسب سال بعد هم محسوب نیست .ونظیر این مسألة است هر گاه کسی از ارباح کسب سال، کسوه لازمه از برای زوجه خود بگیرد وآن زن در حین انقضای سال حصول آن ربح بمیرد، بنابر قول به اینکه

نهضت ترجمه
Translation Movement

کسوه زوجه از باب امتاع است نه تملیك، (چنانکه اقوی واظهر است) پس الحال که آن لباس مستعمل مال زوج است لازم نیست بر او خمس آن، از راه آنکه فاضل مؤنه است از ربح سال، بلکه در حکم مالی است که خدا به او تازه عطا کرده، پس خوب تأمل کن که مسألة دقیق است. والله الموفق للصواب.

۳۷۷- سوال: شخصی وجهی به فقیری داده وآن فقیر تصرف نموده در صورت جهل به مسألة قدری از آن وجه را اضطرارا به مصرف رسانیده وقدری دیگر را بعضی تصرفات نموده وبعد از تحقیق مسألة که معلوم شده که آن وجه بر او حلال نبوده، آیا در آن تصرفات عاصی میباشد یا نه؟ وعلی التقدیرین آیا آن تصرفات به صحت مقرون است یا نه؟ وچنانچه به مصرف رسیده باشد برئ الذمه است یا نه؟ وآنچه باقی مانده است صرف ملبوس ومأکول خود می تواند کرد یا نه؟ وهر گاه پنبه از بابت وجوه بر به فقیری

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

دادند وآن فقیر، پنبه را کرباس نموده و الحال به جهت جهل در مسألة تشکیك دارد که آیا اخذ این وجه از برای او مجاز بوده یا نه، در این صورت می تواند که آن کرباس را ملبوس نموده، بعد از تحقیق مسألة به هر چه تکلیف او است عمل نماید، یا آن که ممنوع از تصرف است تا تحقیق مسألة نماید؟

جواب: از مسألة های مال گرفتن فقیر، بوی وسواس میآید، ومن از بوی وسواس بسیار متنفر میباشم. به هر حال هر گاه کسی چیزی به فقیر بدهد، از برای فقیر جایز است اخذ آن به هر حال، در صورتی که علم ندارد که زکوة است وهر گاه علم دارد که زکوة است وخود میداند که مستحق زکوة نیست بر او حرام است وهر گاه نمی داند که می تواند گرفت یا نه، باز هم چون مسلمی به او زکوة داده، عمل آن مسلم، محمول بر صحت است وبر او حلال است، هر چند خود جاهل به حال او باشد، خصوصا بعد از تحقیق معلومش شد که مستحق بوده است وتصرفات سابقه ولاحقه همه صحیح است و برائت ذمه از دین حاصل می شود وعبادات در آن لباسها صحیح است.

۳۷۸- سوال: هر گاه شخص عادلی غیر مجتهد در قریه یا شهری باشد ودر نزد او از وجوه بر، مثل خمس وغیره بیاورند تقسیم می تواند نمود یا نه؟

جواب: زکوة وخمس سادات را می تواند ، ولکن سهم امام را باید به مجتهد عادلی برساند یا به اذن خاص او (با تعذر) اگر ممکن باشد، و الا به اذن عام او، و اگر آن هم متعذر یا متعسر باشد، مالك خود می تواند . واگر به استصواب عالم عادلی باشد، البته بهتر است.

۳۷۹- سوال: کمترین بندگان قدری خمس مال امام بر ذمه داشتم ویك نفر سید عزیز فقیر بود وجه را به او دادم. ومی دانستم که باید سهم امام را به مجتهد جامع الشرایط داد که او به اهلش برساند، لکن به این نیت دادم که هرگاه بندگان عالی تجویز بفرمایند فبها، والا بر آنچه مقرر بفرمایند از آن قرار معمول دارم. استدعا آن که آنچه تکلیف کمترین بندگان میباشد مقرر فرمایند.

جواب: نصفه حصه سادات ممضی است، ولکن نصف حصه امام، اگر در آن حال متعسر بودی از اذن مجتهد عادل وبا وجود تعسر وخوف تلف داده باشی شاید مجزی باشد، والا احوط این است بلکه اظهر که ثانیا به اذن مجتهد عادل به مصرف برسانی، و هرگاه به نیت قرض داده باشی که اگر مجتهد امضا کند ممضی، والا ثانیا از او گرفته باشی یا در وجه دیگر محسوب داشته باشی، در این صورت میتوانی به اذن مجتهد، آن را از باب سهم امام ساقط کنی ولکن چون من نمیدانم که آن سید کیست وشما کیستید، چه بگویم؟ اگر کسی هست که شما را بشناسد ومن مطمئن شوم مأذون می کنم که از باب سهم امام محسوب داری.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۳۸۰- سوال: زید، مبلغ یکصد تومان به این نوع تجارت می کند که یك عشر را به شرکت عمرو، یا بدون شرکت چیزی خریده، ارسال بلدی می کند. بعضی از آن فروخته شده به موعد ونقد نشده تا مضی یك سال وبعضی نقد شده وجنس دیگر خریده شده، قدری از آن را دزد برده وقدری نقد شده ونفعی نموده وقدری جنس موجود است، اخراجات سال ومؤنه سال آیا باید وضع شود یا نه؟ و هر یك که باید وضع شود آن هم موجب اغتشاش حساب می شود. آیا باید بعد از مضی یك سال تخمین نمود جنس موجود را به قیمت حال (اعم از آن که زیاده از قیمتی که خریده است شده باشد یا

کمتر) قیمت نموده، بعد از وضع موضوعات، به خمس آن رسیده به ارباب آن برساند. یا اینکه تأمل نماید تا طلب وصول وجنس نقد شود ومؤنه سال معین شود، ودر صورتی که مال شرکت باشد با شریك هم تفریق نماید (وبعضی مطالبات احتمال سوخت هم دارد). مطالباتی که از جنس اول دارد با مطالباتی که از جنسی که از قیمت جنس نقد شده خریده تفاوت می کند یا خیر؟ وعشری را با عمرو، شریك واذن خریدن مال نسیه به یکدیگر داده‌اند وآن مال نسیه خریده شده، بعینه قبل از حلول اجل یا بعد بدون تفریط یا به تفریط به تلف رسیده، آیا جبران را همین عشر سرمایه می کند یا تمامی یکصد تومان؟ یا آنکه هرگاه مخمسی داشته باشند باید از آنجا بدهند. وعشر دیگر را چیزی خریده وقبل از حلول سنه نقد فروخته ونفعی هم نموده، آیا به محض حصول ربح، خمس را باید اخراج کند؟ یا اینکه صبر می کند تا آخر سال. و یك عشر دیگر را به مضاربه داده و مثل معاملات مرقومه فوق، نموده که بعضی موعد دارد وبعضی جنس موجود است وغیره. وعشر دیگر را دفینه کرده وتلف شده، آیا جبران آن به آنچه به آن تجارت میکرد، می کند یا نه؟ واگر سالی نقصانی کند وسالی ربح وحقیقت محاسبه را (به سبب طول سفر تجارت ونیامدن شریك ومضارب وسببهای دیگر که در فوق قلمی شده) نیابد ربح سال آخر جبران را می کند یا نه؟ وهر یك از این اعشار را جدا جدا حساب آن را باید رسید و خمس وضع نمود، یا آنکه همه را بر روی هم حساب نموده، اگر چه طول کشیده تا معین شود -؟

جواب: اما از عشر اول، پس باید دانست که تا سال تجارت تمام نشده است، (یعنی دوازده ماه) خمس متعین نمی شود واخراج آن واجب نیست، و همچنین اظهر این است که تا متاع تجارت نقد نشده باز خمس واجب متعین نیست، هر چند سال تمام شده

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

باشد. وبدان نیز که مؤنه مال التجاره از خود منافع مال التجاره محسوب می شود به خلاف مؤنه معیشت سال که احوط بلکه اظهر در نظر حقیر آن است که هر گاه مال مخمس داشته باشد که از شأن آن خرج کردن باشد مثل پول وگندم وامثال آنها (نه مثل باغ و ملك وامثال آن) مؤنه سال را از آن وضع می کند و همچنین پول یا امال آن که خمس به آن متعلق نشده باشد مثل اینکه به میراث به او رسیده باشد، یا کسی به او بخشیده باشد، مؤنه سال را از آن وضع می کند وخمس تمام ربح تجارت را میدهد، هرگاه تمام برای او میماند، یا به قدر آنچه بماند بعد از اتمام مؤنه، هر گاه آن مال مخمس وشبه آن به آن وفا نکند. پس در صورت سؤال این شخص صبر می کند تا آخر سال، پس اگر مالی داشته که خمس به آن متعلق نبوده و از شأن آن خرج کردن بوده وبه قدر مؤنه سال او بوده، در این صورت حکایت مؤنه معیشت سال از میان میرود، چون مؤنه را از آن محسوب میداریم، و به قدر آنچه داشته محسوب میداریم، هرگاه به قدر تمام نبوده. واما اخراجات مال التجاره ومحاسبه خمس از ربحی که فاضل است پس آن هم موقوف است به نقد شدن مال ولازم نیست که جنس را بر آورد، کند وخمس آن را بدهد، خواه با نفع بخرند یا بدون نفع. و از آنچه گفتیم ظاهر می شود حکم آنکه مالی ندارد که خمس به آن متعلق نباشد که مؤنه معیشت را از آن وضع کند که در آنجا نیز واجب نیست خمس دادن به عنوان تعین، قبل از تمام شدن سال وقبل از نقد شدن متاع ووصول قیمت. واما سؤال از فرق ما بین مطالباتی که از جنس اول دارد یا آن مطالباتی که از جنسی که از قیمت آن جنس خریده، پس جواب آن این است که فرقی ندارد، زیرا که اظهر واشهر این است که حساب ربح را از ابتدای سال تجارت میکنند تا آخر سال، یعنی در هر وقت سال ربح به عمل آمده کافی است. پس اگر ربحی ظاهر نشود تا ماه آخر سال باز صادق است که فاضل مؤنه است از ربح سال و ضرور نیست از برای هر

نهضت ترجمه
Translation Movement

معامله‌ای که در بین سال می شود سال تازه حساب کند، پس اگر ده مرتبه، مالی را بفروشد وبخرد تا آخر سال، از برای همه یك سال حساب می شود. واما جواب از عشری که با عمرو، شریك بوده، پس ظاهر این است که جبران نقصان از مجموع صد تومان می شود، چون این هم داخل مال التجاره شده وبه سبب اذن او وتوکیل شریك در نسیه کردن. این کمتر از مال مضاربه نیست که هر گاه مثلا کسی صد تومان از کسی بگیرد به عنوان مضاربه وصد تومان دیگر از شخص دیگر، ویکی از آنها نقصان کند، به این معنی که قدری از رأس المال هم تلف شود، در این صورت جبر کسر از صد تومان دیگر می شود، به این معنی که هرگاه انتفاعی که از آن صد تومان حاصل شده، آن را به جای انتفاعی که متصور میشد که از این تألف حاصل می شود واز دست رفته بگذاریم دیگر انتفاعی برای عامل باقی نمیماند، در آن

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

صورت خمس بر او واجب نخواهد بود، از بابت آن انتفاعی که از آن صد تومان مسلم یا حاصل شده بود . بلکه چنین است کلام، هر گاه صد تومان از خود داشته باشد وصد تومان هم به عنوان مضاربه از دیگری گرفته باشد. واین کلام در صورت عدم تفریط ظاهر است واما در صورت تفریط، پس اگر تفریط از صاحب صد تومان است جبر کسر را از هیچ چیز نمی تواند ، نه از ده تومان ونه از صد تومان، وآنچه ظاهر دلیل جبر کسر، است که به جهت تجارت به هم رسد به سبب سوق وکساد، و هرگاه تفریط از آن شریك است بر ذمه او لازم است جبر کسر. واما سؤال آن عشر دیگر که به آن چیزی خریده، پس جواب آن از آنچه گفتیم ظاهر می شود، یعنی می تواند صبر کند تا آخر سال تا ببیند چه می شود. و هم چنین حکایت مضاربه: احکام آن از آنچه گفتیم ظاهر می شود، به جهت آنکه این مضاربه هم جزء تجارت اوست ومفروض این است که اصل سرمایه تجارت آن صد تومان است واما تجارت او انواع مختلفه است وفرقی نیست ما بین اتحاد نوع و اختلاف آن. واما سؤال از آن عشری را که دفینه کرد وتلف شده، پس جواب آن، این است که

جبر کسر دفینه از مال التجاره نمی شود، چنانکه هرگاه خانه او خراب شود، یا غلام او بمیرد جبر کسر آن از مال التجاره نمی شود. واما سؤال از اینکه اگر سالی نقصان کند وسالی ربح. پس جواب آن، این است که ربح سال آخر، جبر نقصان سالهای پیش را نمیتوان کرد و همچنان به ربح سالهای پیش، جبر نقصان سالهای آخر را نمیتوان کرد، بلکه ربح هر سالی، جبر نقصان همان سال را می کند وسر این کلام آن است که در صورتی که ربح زائد بر نقصان نباشد در آن سال میتوان گفت که در این سال، مجموع تجارت او ربحی نکرده، گو بعض آن کرده باشد، واین معنی را در آخر سال ملاحظه می کند و نفی واثبات حصول ربح در آخر سال محقق می شود، پس سال که تمام شد وصادق نیامد که ربحی کرده خمسی به او متوجه نیست وتکلیف ساقط است، دیگر باید ملاحظه حال تکلیف را در سال آینده از نو بنا گذاشت. و چون پیش گفتیم که مادامی که مال التجاره نقد نشده خمس واجب متعین نیست وتا نفع ونقصان متمیز نشده بر او مؤاخذه نیست، [برای] تأخیر جنس تا دو سال وسه سال، وبعد که معلوم شد، هر سال را جدا باید ملاحظه کرد که از کدام ربح حاصل شده و در کدام نقصان، وبه مقتضای آن عمل کرد. اینها در وقتی است که بعد سه سال مثلا معلوم شود که کدام سال ربح کرده وکدام نقصان، و اما در صورت اشتباه وجهالت، مثل اینکه معاملات سه سال بعد از تمام شدن سه سال معلوم شد که بعضی از معاملات نفع کرده وبعضی نقصان، ولکن مشتبه باشد که نفع در کدام سال است ونقصان در کدام سال به سبب فوت عامل یا شریك یا نسیان وفراموشی، در این صورت ظاهر این است

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

که بعد از ملاحظه مجموع ربح ونقصان، اگر فاضلی از آنچه مقابل نقصان است باشد خمس آن را میدهد از هر سالی که خواهد باشد وآنچه مساوی نقصان است بر او چیزی نیست به جهت احتمال اینکه از ربح همان سال نقصان باشد وجبر آن را کرده باشد وعلم حاصل نیست که ربح از سال بعد یا قبل بوده که خمس متعلق به آن بشود. واصل، برائت ذمه است واحتمال قرعه هم هست واحتمال تخییر هم هست .

ودر صورت قرعه باید سهام را به سهم ربح گرفت نسبت به سالها وبعد از آنکه معین شد سال ربح، سهام قرعه به اسم نقصان گرفت، هر جا که نفع ونقصان با هم جمع شد جبر آن را می کند وثمره این در وقتی ظاهر می شود که مؤنه معیشت سالها مختلف باشد، والا قرعه چندان فایده ندارد. ومعنی احتمال تخییر این است که مکلف مختار است نفع ونقصان را در هر سالی که میخواهد قرار میدهد، متفق یا مختلف وآن مکلف به او می شود. واظهر احتمالات، اصل برائت است که اصل تکلیف ساقط باشد، اما سؤال از اینکه هر یك از این اعشار، جدا جدا حساب آن را باید رسید یا نه، پس جواب این، از آنچه پیش گفتیم معلوم شد.

۳۸۱- سوال: شخصی از غله، مال دیوان را جدا کرده که در حین حواله سلطان داده شود، حاکم قیمت جنس را حکما گرفته وآن شخص، تنخواه قرض کرده، قیمت جنس را داده وغله مشتری نداشته که بفروشد ویك سال آن غله مانده، آیا آن غله که از برای مالیات نگاه داشته، خمس آن را باید داد یا نه؟

جواب: ظاهر این است که خمس متعلق به آن غله می شود، چون آن داخل منافع زراعت او نیست، زیرا که خراج اراضی خراجیه در شرع مصرفی دارد وباید به اذن امام یا نایب خاص یا عام او به آن مصرف رسد. پس اگر سلطان جائر او را نگیرد باید به اذن مجتهد عادل به مصارف مقرره برسد و هر گاه سلطان جائر گرفت از او ساقط می شود و مفروض این است که گماشتگان سلطان، قیمت آن را گرفته‌اند، پس گویا این غله به معامله علی حده مال او شده ودخلی به منافع زرع که مال زارع باشد ندارد که در آن، خمس واجب باشد. و با قطع نظر از این معنی هم میتوان گفت که دادن مالیات از جمله مؤنه سال است که خمس بعد از وضع آن لازم می شود، هرگاه فاضلی از برای منافع تجارت و زراعت از خرج سال بماند ومفروض این است که قیمت آن را داده از غیر منافعی که خمس در آن میباشد واین عوض همان است که قرض کرده وداده. پس گویا خود آن مالیات را به مصرف مؤنه سال رسانیده ودیگر چیزی بر او نیست، خصوصا هرگاه آن

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

قرض را از جای دیگر نداده باشد ودر ذمه او باقی باشد، خصوصا بنابر ظاهر سؤال که مالی دیگر که اهل مصرف رساندن به جهت مؤنه باشد هم ندارد که در این صورت بنابر قول به عدم اختصاص مؤنه سال به منافع کسب وزراعت، هم ضرری لازم نیست.

۳۸۲- سوال: کمترین، باغ به قدر کفاف داشتم وباغی در این سه سال علاوه کرده‌ام، یعنی زمینی از مال خودم که محل زراعتم بود غرس کردم به جهت توسعه، اما بدون آن باغ هم گذران می شود، آیا خمس متعلق به آن می شود؟ وخمسی که تعلق به نحو اشجار میگیرد، در حالتی که نشسته است آیا قیمت چوب وهیمه آن را باید ملاحظه نمود، یا قسم دیگر است؟

جواب: زیاده بر مستقل وسرمایه متعارف به قدر کفاف را نمیتوان از ربح مکاسب ومنافع زرع وامثال آن قرار داد، بلکه باید خمس را بدهد ومعنی تعلق خمس به نحو اشجار این است که درخت امسال کوچك است ومیوه کم میدهد، هزار دینار میارزد و دو سال که گذشت وبزرگتر شد دو هزار دینار میارزد به سبب بزرگ شدن نه قیمت سوقی.

۳۸۳- سوال: مسلمی باغ وخانه را که مدتها در تصرف او بوده به مبایعه شرعیه مشتمله بر شرایط مقرره از روی رضا به ذمی منتقل نموده، آیا بر ذمی مذکور، حسب الشرع لازم است که خمس از قیمت ارض مبیع مذکور را ادا نماید، یا آنکه از خانه خمس قیمت اعیان را واز باغ خمس قیمت اشجار را با خمس قیمت ارض بتمامه باید بدهد؟

جواب: اظهر در نظر حقیر این است که خمسی که متعلق به ارض می شود که ذمی از مسلمانان بخرد در زمین ساده است، بلکه محقق وعلامه در معتبر ومنتهی گفته‌اند که ظاهر این است که مراد اصحاب، زمین زراعت است نه ساکن. ومتبادر از حدیثی که مستند مسئله است هم همین است. امام (ع) فرمود " ایما ذمی اشتری من مسلم ارضا فان علیه الخمس (۱) " و اشترای خانه و باغ منصرف نمی شود از لفظ " اشتری ارضا " و متبادر از

۱: وسائل: ج ٦ ص ۳۵۲، ابواب ما یجب فیه الخمس باب ۹ ح ۱.

اشترای ارض این است که مقصود بالذات اشترای ارض باشد مستقلا. و اینکه در میراث زوجه زمین خانه را استثنا میکنیم به جهت نص است نه از راه فهمیدن از استثنای ارض، پس نتوان گفت که اشترای خانه وباغ به دلالت. ضمنیه تبعیت، دلالت بر اشترای ارض که محل آن است دارد، خلاصه اینکه

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

اصل (۱) با عدم ظهور روایت در ما نحن فیه (بلکه تبادر در خلافش) کافی است در آنچه گفتیم. وچون بنا بر این گذاشتیم، پس الحال ضرور نیست از برای ما تعرض به احوال کیفیت خمس خانه وباغ، بلی هرگاه باغ خرابه یا خانه خرابه باشد که مقصود بالذات بیع زمین آن باشد، شاید توان گفت که ظاهر دخول در حدیث است.

۳۸۳- سوال: زید، معامله بسیار می کند در عرض چند سال ربح و نقصان هر دو، می کند وقدری خمس هم داده، ولکن نمی داند که تمام خمس را داده یا نداده و آیا از نقصانها که رسیده خمس تعلق به آنها گرفته بود و از دست رفت یا نه و میخواهد که برائت ذمه خود حاصل کند. چه کار کند که برائت شود؟ وبعضی از علما گفته‌اند رجوع به مجتهد نماید، چون او نایب امام است، پس مجتهد طلبکار است وزید، مدیون او است و در چنین جایی که طلبکار و غریم هر دو جاهل به مقدار طلب باشند چاره بجز مصالحه نیست .آیا چنین است یا نه؟

جواب: اظهر در نظر حقیر، در صورت جهالت مقدار، این است که برائت ذمه به دادن آنچه ظن غالب باشد حاصل است و دور نیست که به قدری که یقین به اشتغال ذمه دارد اکتفا تواند کرد، پس هرگاه یقین ندارد که شغل ذمه] بیش از] آن که داده است باشد وهمان کافی است، اگر یقین به بیشتر دارد به قدری که یقین است تمام کند و احوط از این هر دو، آن است که به قدری بدهد که یقین کند که بیش از آن در ذمه او

۱: یعنی اصل عدم تعلق خمس، همراه با عدم ظهور روایت. وممکن است حرف " با " زاید واز اشتباهات چاپی و یا استنساخی باشد ومراد همان عدم ظهور روایت باشد ومنظور از " اصل " معنای لغوی آن باشد نه اصطلاحی .

نهضت ترجمه
Translation Movement
.ins

نیست. وبه هر حال سهم امام را در زمان غیبت باید به مجتهد عادل برساند که او به مصرف برساند. واما آنچه را که بعض علما گفته‌اند، معنی آن را نفهمیدم، اما اولا: پس اینکه معنی مصالحه، تراضی طرفین است. پس هرگاه طلبکار بالمره، حق خود را صلح کند وهیچ نگیرد هم جایز است ودر صالحه، عوض شرط نیست ومقداری هم از برای آن معین نیست وهرگاه، ما مجتهد را در معنی طلبکار بدانیم پس جایز خواهد بود که بالمره سهم امام را صلح کند وچیزی نگیرد، بلکه در صورتی که سهم امام، معلوم ومعین هم باشد جایز خواهد بود صلح کردن وبخشیدن به صاحب مال، واین خود بیوجه است. وغایت آنچه از ادله مستفاد می شود نیابت مجتهد است در اموری که وظیفه امام است، در مرافعات واحکام وولایت در اموال صغار وغیب وتقسیم خراج اراضی خراجیه واموال. نه ولایت او بر اموال امام به

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

هر نحو که خواهد تصرف کند، از این جهت است که احیای موات وحیازت معادن ورؤس جبال وبطون اودیه از برای مسلمین بدون اذن مجتهد جایز است وآن به سبب ادله است (۱) که بر آنها اقامه شده، والا از برای هیچکس جایز نبود تصرف، نه برای مجتهد ونه غیر او، وبر فرضی که ولایت (۲) ثابت باشد باید

۱: بنابراین، محقق قمی مانند سایرین بر اینکه معادن و رؤس جبال وبطون اودیه از موارد انفال ومال امام هستند، معتقد است لیکن ولایت فقیه را شامل آنها نمی داند واذن احیاء وتصرف را مستقیما از ناحیه امام (ع) بر مردم واحیاء کنندگان، اعطا شده میداند وچون " تقسیم خراج اراضی خراجیه " را مشمول ولایت فقیه دانسته روشن می شود که وی حتی در مورد فقیه باسط الید نیز خمین نظر را دارد واین عجیب ا ست زیرا آن ادله خاصی که او بدانها اشاره می کند همه ناظر به عصر فترت وعدم بسط ید فقیه است - ما این مسئله را در کتاب " برداشتهای فقهی " بیشتر شکافته‌ایم. ۲: بدیهی است که میرزا (قدس سره) به ولایت فقیه در مورد خمس معتقد است همانطور که از اول باب خمس مکررا بر آن تأکید می کند منظورش در اینجا " ثبوت ولایت فقیه به نحوی که بتواند خمس را مصالحه کند " است که جملات بعدی، مطلب را روشنتر می کند. یعنی بر فرض اگر ولایت ونیابت فقیه حتی شامل مصالحه هم باشد باید مصالحه بر غبطه (در جهت سود) امام (ع) باشد. که صد البته مقصود آن " بعضی علما " که در متن سؤال آمده نیز همین است و فرمایش میرزا: " معنی آن را نفهمیدم " يك كم التفاتی است. همانطور که خودش بعد از چندین سطر اشاره خواهد کرد .

ولی تصرف در مال مولی علیه بر سبیل مصلحت وغبطه او کند، نه اینکه به هر نحو که خواهد از اتلاف وبخشیدن ومصالحه محاباتیه به عمل آورد. واما دادن سهم امام به سایر اصناف وتقسیم میراث من لا وارث له، در مطلق فقرا یا فقرای بلد، پس تکیه فقها در آن بر شاهد حال امام است به رضای بر این معنی، چنانکه خود در حال حضور میکرد، یعنی راضی است که سهم او به سایر اصناف برسد ومیراث من لا وارث له به فقرا برسد، لکن چون مجتهد، ابصر به مواقع آن است جمعی اذن او را شرط دانسته‌اند، چکه در خراج هم، چنین است وجمعی دیگر به همان شاهد حال اکتفا کرده، اذن مجتهد را شرط ندانسته‌اند واز این جهت است که جمعی در تقسیم مطلق خمس وزکوة هم اذن حاکم را شرط دانسته‌اند. (۱) به هر حال، ولایت مجتهد در رساندن به مصارف، غیر ولایت او است در مطلق مال امام به هر نحو که خواهد. (۲) واما ثانیا: پس تخصیص این کلام به سهم امام دون سهم سادات، مشکل است، زیرا که در سهم سادات طلبکار " جهت " سادات است نه اشخاص معینه از ایشان ونه کل ایشان، ودر صورت جهالت حصه ایشان شکی نیست که صاحب مال مدیون است و جاهل است به مقدار وصاحب طلب، جهت عامه سادات است وچون ولایت در جهت عامه از برای امام است پس باید برای مجتهد که نایب او است ثابت باشد. پس در اینجا هم جایز خواهد بود که مجتهد مصالحه کند به او

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

به هر نحو که خواهد. وظاهر این است که مراد آن عالم، صلح به ایهمعنی نباشد که مجتهد به هر نحو که بخواهد صلح کند ومال امام را واگذارد، بلکه مراد او این است که در قدر مجهول، مصالحه کند نه در قدری که متیقن است ومراد از صلح تراضی بر احد احتمالات قدر مجهول باشد، پس چنانکه مدیون را جایز نیست حبس حق طلبکار، از برای طلبکار هم

۱: بنظر اینان فقیه دارای ولایت مطلقه است که تنها یك قید بر این ولایت وارد می شود که میرزا از این قید با " اتلاف وبخشیدن ومصالحه محاباتیه " تعبیر کرد وبدیهی است که چنین قیدی از قیودات وشرایط صلاحیت فقیه است که زیر چتر " عدالت " قرار میگیرد. ۲: این همان شرط عدالت، است .

جایز نیست مطالبه مالی که در نفس الامر، از مدیون طلب ندارد، پس چنانکه طلبکار میگوید که من در قیامت از تو حق را میگیرم هر گاه به من نرسانی، مدیون هم میگوید من هم حلال نمی کنم مال خود را به تو، هر گاه زیاده از طلب خود بگیری و مراد از مصالحه که در این مقام میگویند این است که در حال گرفت وگیر، با هم تراضی واقع شود بر یکی از محتملات قدر مجهول، مثل حد وسط، مصالحه کنند تا هر دو از هم راضی شوند و هیچیك به قیامت نیندازند و مراد آن عالم آن باشد که مجتهد به هر قدر که گذشت کند جایز باشد، بلکه خود را مثل آن طلبکاری داند که گرفت وگیر کمی کند وتراضی وصلح بر یکی از محتملات مجهول واقع می شود. ومراد فقها هم در مسئله دین هم این است واز این باب، " صلح اجباری " است که در بسیاری از مقامات گفته‌اند ومراد از اجبار بر صلح، این است که چون ممکن نیست رفع ناخوشی از طرفین در صورت گرفت وگیر، ایشان را الزام میکنند که در یك مرتبه‌ای از مراتب، تراضی واقع شود وصلح کنند به جهت رفع رفع فساد وقطع نزاع و تجاذب واین معنی غیر مصالحه طلبکار است یا مدیون، به هر چه خواهند، هر چند به دست برداشتن باشد، زیرا که در آنجا تجاذب ونزاعی نیست، به جهت این که طلبکار دانسته دست از حق خود بر میدارد، ودر اینجا حق خود را تمام گرفته است واین داخل حکم است وآن محض مصالحه وتراضی وگذشت است، پس ما نحن فیه قسمی است از اقسام مثبت حق، مثل بینة ویمین واقرار، به خلاف آن مصالحه " حق ما علم " از وی رضا. واینها همه در وقتی است که طلبکار ادعای علم بر مدیون نکند، یا به عکس ودر آن صورت امر به قسم، طی می شود، پس آن سه قول که سابق گفتیم باید در جایی باشد که مدیون خواهد میانه خود وخدا، وخود را خلاص کند وقول به الزام به مصالحه به معنائی که سابق گفتیم از برای حکم در ظاهر شرع است بعد از مرافعه وتجاذب، ولکن کلام علامه در تذکره، بنابر آنچه شهید ثانی فهمیده از آن، این است که در صورت

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جهل به مقدار، مصالحه کند با مالك (۱) و هرگاه راضی به مصالحه نشود، خمس آن را بدهد به مالك، چون خمس، مطهر مال است، یا آنچه غالب باشد در ظن او .وظاهر این کلام این است که مصالحه هم از جمله طرق استخلاص خود است، قطع نظر از حکم حاکم واین از بابت ارشاد است که اولا امر به تراضی طی کنند که در دنیا وآخرت هر دو فارغ باشند و هرگاه ممکن نشود، پس پای آن اقوال به میان میآید که خمس را بدهد یا بری ذمه یقینی را، یا ظن غالب را، یا اقل متیقن را، -؟ در بعض اینها برائت ذمه اخروی در بعضی صور، مشکل است گو در دنیا نتواند مطالبه کرد، مثل آنکه غاصب بوده ومقدر را ندانسته خرج کرده، یا میدانسته والحال فراموش کرده. وبه هر حال اظهر این است که در غیر چنین صورتی برائت ذمه به غالب ظن یا به اقل متیقن، حاصل شود هر چند تراضی حاصل نشود، هر چند احوط دادن برئ ذمه یقینی است. واما خمس پس در اکتفا به آن اشکال است وقیاس آن به مال مختلط به حرامی که قدر وصاحب آن هیچیك معلوم نباشد صورتی ندارد وچون ظاهر این است که آن اخباری که وارد شده که خمس، مطهر مال است، در خمس مصطلح، است. پس از مجموع آنچه گفته شد ظاهر شد عدم وجوب مصالحه بلکه آن محض ارشاد است وحاکم هم الزام نمی تواند کرد، چون دلیلی بر آن نیست واشتغال ذمه در قدر مجهول ثابت نیست ومدعی هم ندارد وشاید مراد آن عالم هم در صورتی باشد که به سبب تقصیر و بیپروایی مشتبه شده باشد ومقدار معلوم نباشد، چنانکه در مثال غاصب فرض کردیم، ولکن اینهم در وقتی خوب است که یقین به اصل تعلق خمس، معلوم باشد ومقدار او مجهول باشد،

نهضت ترجمه
Translation Movement

۱: ظاهرا این کلام در مبحث " غصب " آمده است که اگر غاصب مال غصبی را با مال خودش ممزوج یا مخلوط کند به طوری که مقدار آن معلوم نباشد...، متأسفانه توفیق دست‌یابی به متن این سخن در آثار شهید ثانی حاصل نشد .

واما ثالثا: پس ظاهر سؤال راجع می شود به جهالت در تعلق خمس به مال، زیرا که شاید آن نقصانها از آن باب باشد که جبر آن باید به ربح شود وبه سبب جهالت، تعلق خمس بر او، معلوم نیست و در این صورت که بنا بر اصل برائت، چیزی نیست، پس دلیلی بر لزوم مصالحه نخواهد بود، مگر اینکه فرض سؤال در جایی بشود که في الجمله علم به تعلق خمس دارد، اما قدر آن مجهول است، چنانکه ظاهر کلام آن عالم هم باید به این محمول شود.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۳۸٤- سوال: جمعی از سادات، مشهور به سیادت میباشند در بلدی، از اهل بلد یا از غربا که مدتی مانده‌اند واشتهار به سیادت هم رسانیده‌اند که میشنویم از جمعی از مسلمین ومؤمنین که ایشان را به سیادت خطاب میکنند وبعضی از آنها هم نوشته از جناب ملا زمان (۱) دارند یا سایر مجتهدین وموثقین، آیا به مجرد شهرت موجبه ظن، حق سادات را میتوان داد وبه مجرد نوشته ملا زمان که مأمون از تزویر است اکتفا کنیم یا نه؟ چه ثبوت سیادت ایشان به بینه عادله یا استفاضه مفیده علم، نهایت صعوبت دارد.

جواب: اظهر در نزد حقیر این است که ادعای سیادت مسموع باشد. خصوصا به ضمیمه قراین وظن صدق، مانند دعوی فقر، بنا بر حمل قول مسلم بر صدق، ودر کلام علما در نظر نیست که متعرض این مسئله باشند، واشکال در این که این از بابت اثبات نسب است که در آن، شهادت عدلین یا استفاضه معتبره شرط است، گمانم این است که بجا نباشد، چون ظاهر آن کلام، وجود مزاحم بالفعل یا بالقوه است که محتاج می شود به مرافعه واثبات از برای میراث وامثال آن وچون خمس حق جهتی است از جهات عامه و شخص خاصی مزاحم نمی شود که محتاج به اثبات باشد چنانکه فقیری دیگر هم مزاحم ادعای فقیری دیگر نمی تواند شد. وبه هر حال احوط ملاحظه ثبوت نسب به عدلین یا

۱: دو شخصیت بدین نام بوده‌اند: ملا زمان طبرسی متوفی در سال ۱۳۲۲ هاق که حدود یك قرن پس از وفات میرزا میباشد. و ملا زمان تبریزی که نام اصلی وی " محمد زمان " بوده او شاگرد مرحوم علامه مجلسی میباشد که کتاب‌های مهمی تدوین کرده و در عصر خود رئیس مدرسه شیخ لطف الله اصفهان بوده است .

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IRS

استفاضه معتبره هست، ولیکن وجوب آن بر حقیر ظاهر نیست با خصوص امارات مفیده ظن به صدق.

۳۸۵- سوال: جاهل به مسئله بودم و خمس را به شخصی دادم که ادعای اجتهاد میکرد، اما اجتهاد و عدالت او بر من مشخص نشده بود و در اوقاتی که خمس را به او میدادم پیش خود، او را مجتهد عادل میدانستم و حال که اندك کامل شده‌ام میفهمم که نه اجتهاد او بر من مشخص شده بود و نه عدالت او و بعضی میگویند مجتهد نیست. آیا آن خمسی که داده‌ام چه صورت دارد؟

جواب: صورت سؤال، مغشوش است باید دانست که نصف خمس که مال سادات است، صاحب مال خود می تواند به فقرای سادات برساند بعد از شناختن سیادت و استحقاق. ونصف دیگر را باید به مجتهد عادل که نایب امام است برساند. پس هرگاه مالك به دل جهد کرد وشخصی را مجتهد عادل شناخت و وجه خمس را بالتمام یا حصه امام را به او داد و او هم به مصرف رساند، پس اگر بعد ظاهر شود که خطا کرده بود و آن شخص مجتهد عادل نبوده، ظاهر این است که اعاده واجب نیست، بلی

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

هرگاه به مصرف نرسانده وباقی است می تواند پس بگیرد، بلکه باید پس بگیرد و بر وجه صحیح معمول دارد، و اما هرگاه مالك او را مجتهد عادل دانسته و داده است به او، ولکن جاهل بوده در طریق شناختن مجتهد عادل ومعلوم شود که بر طریق صحیح بذل وجهد نکرده وبه محض قول بعضی مردم او را مجتهدی عادل دانسته و به او داده (چنانکه ظاهر سؤال است) پس اگر غافل بالمره بوده وچنین میدانسته که همان قدر اجتهاد در شناختن مجتهد عادل کافی است و واقعا آن شخص هم در نفس الامر مجتهد عادل بوده، ظاهر این است که بر او اعاده لازم نیست، هر چند آن وجه هم موجود باشد، واما هرگاه در این صورت معلوم شود که مجتهد عادل نبوده و وجه موجود باشد از او پس میگیرد و هرگاه باقی نباشد پس در لزوم اعاده اشکال است ولزوم آن بر حقیر ظاهر نیست. و اگر غافل بالمرة نبود وتقصیر کرده در اجتهاد در تحصیل مجتهد عادل، ظاهر

این است که بر او اعاده لازم باشد، در صورتی که معلوم شود که آن شخص مجتهد عادل نبوده، و اما هرگاه در واقع مجتهد عادل بوده و دانسته است که این وجه خمس است وحصه امام هم در آن هست، پس هر چند مالك تکلیف خود را بجا نیاورده در اجتهاد، ولکن ظاهر این است که قبول کردن آن مجتهد وبه مصرف رساندن آن کافی باشد وبرائت ذمه هم حاصل شود واعتماد در اینجا به فعل مجتهد است . والله العالم.

۳۸٦- سوال: جاهل مسئله بودم و شخصی را عادل میدانستم نه مجتهد، اما آن شخص خود ادعای اجتهاد میکرد و من حصه خمس را که خود اختیار دارم که بدهم به آن شخص دادم که به اهلش برساند وحال که اندك کامل شده‌ام فهمیدم که آن روز عدالت آن شخص، موافق شرع بر من مشخص نبود، و اما حال، خود او را عادل میدانم. آیا خمسی که داده‌ام چه صورت دارد؟

جواب: شرط است در وکیل ادای حقوق الهی، عدالت وامانت. پس هرگاه به قدر طاعت خود، بذل جهد کرده باشد در شناختن وکیل عادل ودر واقع هم آن شخص عادل بوده و به مصرف سادات رسانده اشکالی نیست در صحت. هر چند الحال بیابد که در طریق بذل جهد کردن در شناختن او خطا کرده بوده، ولکن غافل بالمره بوده از لزوم مراعات شرایط اجتهاد ودر عادل شناختن وکیل، و هرگاه تقصیر کرده در مسئله اجتهاد در شناختن عدالت وکیل وبه او داده، پس اگر معلوم شود تقصیر کرده به مصرف سادات نرسانده، ذمه مالك بری نشده و ضامن است، ولکن رجوع به وکیل می تواند کرد و اگر به مصرف سادات رسانیده بر وجه صحیح، پس ظاهر این است که برائت ذمه مالك حاصل باشد، چون اشتراط عدالت از برای اطمینان به وصول به مستحق است، خصوصا هرگاه اکتفا کند به نیت مالك

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

واستمرار حكم آن تا زمان وصول، واگر نمى داند كه به مصرف رسانيده يا نه، پس بايد نيز اعاده كند، بلكه در مطلق توكيل تا معلوم مالك نشود كه به مستحق رسيده، برائت ذمه حاصل نمى شود ووكيل مثل امام يا نايب امام نيست كه به مجرد دادن به او فارغ شود ومفروض سؤال هم آن است كه او را مجتهدنمى دانسته.

١: يعنى مدعيان سيادت .

٣٨٧- سوال: حقير با برادر خود شريك بودم وبه او ميگفتم كه فلان قدر خمس ميدهم واو هم قبول ميكرد نظر به اينكه مطمئن بود به حقير، وحقير هم خمس را به اشخاص مذكوره داده‌ام به طريق مذكور، آيا حكم حقير با برادر خود چه خواهد بود؟

جواب: اين اذن برادر از براى شما به منزله توكيل است، در ادای خمس بر وجه صحيح، پس اگر شما را عادل شناخته ووكيل كرده وبر وجه صحيح رسانيده‌اى به مصرف، بر تو چيزى نيست و هرگاه تقصير كرده باشى تو ضامنى كه به او رد نمايى كه بر وجه صحيح برساند يا خود برسانى اگر به سمت عدالت باشى در آن وقت و او هم اذن جديد بدهد. چون وكالت تو به سبب تقصير باطل شده وضمانتى بر آن برادر نيست، مگر اينكه او هم تقصير كرده باشد در تأخير كه او هم ضامن است. وبه هر حال بايد دانست كه هرگاه كسى خمس يا زكوة را از مال خود وضع كرد و به وكيل داد كه به مصرف برساند، يا وكيل كرد او را كه از مال مشترك وضع كند وبه مصرف برساند، پس اگر بر وجه صحيح به مصرف رسانيد، هر دو فارغند، و هرگاه تلف شود به تقصير وكيل، وكيل ضامن است و مالك فارغ است، مگر در صورتى كه مالك تقصير كرده باشد در تأخير ادای حق كه هر دو ضامنند، واما معنى تلف در صورت مسائل مذكوره، پس از آنچه پيش بيان كرديم ظاهر مى شود.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۳۸۸- سوال: هرگاه شخصی دعوی سیادت کند وبینه واستفاضه از برای او نباشد، یا خبری از آن نذر ندارد ومطالبه هم نمیکنند پس از چه راه توان از او مطالبه بینه کرد؟

واز اینجا باطل می شود توهم اینکه گفته شود که دلیل مقتضی همین است که جایز نیست تکذیب. وعدم تکذیب مستلزم لزوم تصدیق نیست، به جهت آنکه مقتضای حمل قول مسلم بر صحت، تصدیق است و بعد از تصدیق راهی از برای عدم جواز نیست ومعارضی نیست الا استصحاب شغل ذمه وعدم برائت از مکلف به، و تو دانستی که اصل، مقاومت با دلیل نمی کند و وجه آن، این است که اصل حکم دلیل سابق را میکشاند به زمان لاحق، به سبب مظنه بقا، ودلیل خود به خودی دلالت بر حکم دارد و شکی نیست که این اقوی است از آن. واز اینجا ظاهر می شود اندفاع توهم این که اصل هم از ادله شرعیه است، پس چرا آن را مقابل دلیل گفته‌اند، زیرا که آن مناقشه است در اصطلاح، وحقیقت مراد، همان است که گفتیم که مراد ترجیح این دلیل است بر آن دلیل، نه اینکه اصل دلیل نیست. وثالثا نقض میکنیم این مسئله را به حکم زکوة، زیرا که همچنانکه شرط است در خمس که به سادات داده شود، شرط است در زکوة که به غیر سادات داده شود، هرگاه دهنده سید نباشد، و در اینجا مطالبه نمی کنیم اثبات انتساب آنها به غیر هاشم، و اگر بگویی که اصل عدم انتساب به هاشم است در اینجا می گوییم که اصل عدم انتساب به غیر هاشم است در اینجا. اگر بگویی که اغلب مردم غیر ساداتند وظن، الحاق به اعم اغلب می کند، گوییم که سادات چنان نادری نیستند که کالعدم باشند، خصوصا در بلادی که سادات در آن بسیار باشند یا مساوی باشند یا بیشتر از غیر سادات باشد. وبه هر حال شکی نیست، احوط این است که به محض قول اکتفا نشود، خصوصا در وقتی که ظن صدق نباشد یا مشکوك الحال باشد و به هر حال این مسئله را داخل مسئله اثبات نسب کردن و از فروع آن قرار دادن در نهایت اشکال است، به اعتبار اینکه مراد ایشان از نسب اتصال احد آدمیین به اخری است به ولادت یا اتصال هر دو به ثالثی بر وجهی که در عرف عادت اسم نسب هم بر آن صادق باشد، و الا جمیع اولاد آدم همگی باید انسان باشند، چون ولادت همه به آدم وحوا میرسد، پس آنچه در کتب فقهیه ذکر

کرده‌اند که نسب ثابت می شود به عدلین یا به استفاضه، همین نسبی است که تعریف کردیم نه مجرد از یك قبیله بودن، مثل بنی تمیم وبنی خالد و بر فرضی که حکم در لحوق به قبیله هم موقوف

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

باشد به شهادت عدلین یا استفاضه، جواب همان است که پیش مذکور شد که آن در وقتی است که مزاحمی در میان آید، نه مطلقا.

۳۸۸ مکرر: سوال: تنخواهی تخمینا ده سال قبل از این، به ارث منتقل به شخصی شده و همان تنخواه را با حصه دو برادرش که بر ذمه خود گرفته، سرمایه تجارت خود نموده و در این سنوات با آن تنخواه معامله واسترباح میکرده و نفقه و کسوه خود را از آن تنخواه بر میداشته و همچنین نفقه و کسوه برادرها را بر میداشته است وبعضی از سنوات از اصل مایه ناقص میشده وبعضی از سنوات ربح زایدی بعد از اخراجات باقی میمانده و در این مدت هیچ خمس نداده است وحساب نفع ونقصان را هیچ نداشته است وبعد از چند سال، حصه برادرها را که در ذمه داشته است به آنها رد نموده است، او با آنها بنای شرکت گذاشته است و چند سال هم به عنوان شراکت معامله کرده‌اند، الحال که از لطف الهی متنبه شده واراده دارد که ذمه خود را از خمس، بری نماید معلوم او نیست که اصل سرمایه او چند است، لکن علم دارد که زاید از سرمایه که از راه ربح برای او باقی مانده دارد. آیا طریق استخلاص او از خمس به چه نحو است؟ آیا باید اعتبار اقل ما یعلم را در سرمایه بکند و بقیه را خمس بدهد یا نه؟ و حکم اینکه گاهی از سرمایه نقصان حاصل میشده و گاهی ربح عاید میشده چه چیز است؟ استدعا آن است که طریق استخلاص آن فقیر را که ذمه او بری شود از خمس، هر چند از راه احتیاط باشد بیان فرمایند. واینکه قضیه برادرها درج شد به جهت این است که در وقتی که بنای شرکت با آنها گذاشته مجموع آنچه داشته است در آن حال، اصلا وربحا (لو كان في هذا الوقت) با آنها بالمثالثه میان گذاشته است.

جواب: آخوند! صاحب من! خدا تو را محافظت کند. من به چندین آشنایی میکشم اینها زتو - آشنا را حال این، پس وای بر بیگانگان ...!غرض تو دلسوزی مسلمانی است که ذمه او فارغ شود. آخر، نه مرا هم، مردم مسلمان میدانند. پس چرا

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IRS

دلت به حال من نسوخت که چندین روز معطل شوم که مطلب متناقضه شما را بفهمم، آخر نفهمیدم! این مرد، اگر مسلمان است و فعل او محمول بر صحت است، معنی اینکه حصه آن برادر را هم به ذمه گرفت و مجموع حصه خود و آنها را تجارت کرد، بدون آنکه بداند حصه آنها چه چیز است چگونه تحقق میيابد؟ و هرگاه دانست که حصه آنها چه چیز است و بر وجه صحیح شرعی، مثل اینکه با اذن آنها اگر کامل بوده‌اند و با اذن ولی آنها اگر ناقص بوده‌اند به ذمه گرفته است، پس اصل سرمایه معلوم است، پس معنی آن سخن شما معلوم نیست که اصل سرمایه او چند بوده، چه چیز است و اگر مراد این

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

است که میدانست، اما فراموش کرده است، پس علاوه بر اینکه بایست تصریح کنی به این معنی و مجمل نگذاری باز میتوانست که از رجوع به برادرها استعلام آنها، یا از ولی آنها معلوم کند و اگر مراد این است که آنها فراموش کرده‌اند پس این را مجمل گذاشتن و تصریح نکردن، غلط دیگر. و دیگر اینکه نوشته‌ای که نفقه برادرها هم میداده، اگر مراد این است که انفاق آنها به این عنوان بوده که در عوض آنها طلب حساب شود و از اصل حصه آنها در حین رد کم شود، پس این نیز با جهالت سرمایه نمیسازد، زیرا که باید بداند حصه آنها را که چقدر وضع می کند از آن، و هرگاه حصه آنها را دانست پس بالضروره حصه خود را هم خواهد دانست و سرمایه هم معلوم می شود، پس دیگر چه معنی دارد و اگر نفقه برادرها در ازای قرض کردن حصه آنها می کند که در معنی شرطی باشد در قرض کردن حصه آنها، پس آن حرام است و مفروض این است که در ذمه گرفتن مال آنها بر وجه صحیح بوده و هرگاه انفاق آنها مجانا و تبرعا بوده، پس احتیاجی به ذکر آن نبود در سؤال. و به هر حال هرگاه صورت صحیح فرض شود از برای جهالت سرمایه و داند که در بعضی سالها از سرمایه نقصان کرده و بعضی سالها زیاد آمده، هر چند بعد از تمام کردن نقص سرمایه باشد از ربح سال بعد از سال نقص، اما نمی داند که ربحی که برای او فاضل از مؤنه سال آمده، هر چند بعد از اتمام نقص سابق باشد چقدر است، پس این داخل مسئله جهالت در مقدار شغل ذمه است که در آن سه قول است و دور نیست ترجیح

قول به مراعات ظن غالب، هر چند اکتفاء به اقل محتمل، قوی است از جهت اصل برائت، واحوط مراعات اکثر محتملات است و به هر حال، انشاء الله با عمل به ظن غالب، برائت حاصل می شود. تا اینجا کلام در این بود که فعل مسلم محمول بر صحت باشد و به ذمه گرفتن حصه برادرها بر وجه صحیح باشد که از جمله آن، این است که قرض برداشتن با جهالت مقدار باشد، پس اگر قایل شویم که در این صورت، تصرف جایز نیست و مال برادرها بر ملکیت آنها باقی است، پس ربح تابع اصل مال است وخمس ربح آن دو حصه بر او واجب نیست و اشکال در وجوب بر مالك آن دو حصه است وظاهر عدم وجوب است، چون داخل ربح کسب خود مالك نیست، بلکه ربحی است که بر ملك آنها شده و در ربح به قدر حصه خودش در صورت جهالت، حکم همان است که پیش گذشت. و اگر قایل شویم که تصرف جایز است هر چند معامله فاسد باشد به جهت محض اباحه عام که در ضمن معامله فاسد شده، پس هر چند که معامله لزوم ندارد و مادامی که ربح باقی است مالك می تواند رجوع کند، ولکن در صورت تلف رجوع نتواند کرد و خمس آن هم متوجه مقترض میباشد، چون صادق است که منافع کسب او است، واما انفاقی که به برادرها کرده، هرگاه تبرعا بوده، ظاهر این است که در مؤنه سال او محسوب می شود و خمس بعد از

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

مؤنه است و هرگاه در عوض نفع آن قرض بوده، پس آن حرام است واز جمله مؤنه حساب نمی شود. و اما سؤال از اینکه بعد چند سال حصه برادرها که ذر ذمه او بود، رد کرده اثلاثا بنای شرکت گذاشته‌اند، پس این نیز نمیسازد با جهالت سرمایه که مستلزم جهالت حصه برادرهاست از اصل و ربح، بلی این می تواند شد که از باب مصالحه و تراضی باشد و بعد از آن که چنین شد در معاملات بعد شراکت هم هرگاه جهالتی در مقدار خمسی باشد که به هر یك متعلق شده باشد حکم آن، همان است که پیش مذکور شد از اقوال

ثلث وگفتیم که اظهر کدام واحوط کدام (۱)

۱: نمیدانم صورت این مسئله با این وضوحی که دارد چرا این همه زیر قلم محقق قمی دچار کش و قوس شده زیرا تصویر وترسیم مسئله در زمان او بیش از زمان ما آسان بوده و در هر کوچه و محله‌ای مصداق عملی داشت پدری وفات میکرد سه پسر از خود باقی میگذاشت دو صغیر و یك بزرگتر و دارای همسر و فرزند. برادر بزرگتر به عنوان قیم روند مالی و اقتصادی پدر را همچنان ادامه میداد بدون تقسیم و حتی بدون حساب و کتاب و درست مانند زمان پدر، صغیر و کبیر و نیز همسر وفرزند برادر بزرگ به زندگی مشترك و اقتصاد مشترك ادامه میدادند تنها اتفاقی که در این زندگی رخ میداد این بود که برادر بزرگتر سمت مدیریت پدر را نیز به عهده میگرفت. آنگاه که برادران صغیر به سن رشد میرسیدند زندگی خانوادگی و به اصطلاح " مصرف " شان از هم جدا میگشت و معمولا روند فعالیت اقتصادیشان باز بدون حساب و کتاب و بدون مشخص شدن کل دارائی مشترك یا سرمایه مشترك ادامه میبافت که تنها مصرف و به اصطلاح " برداشته " شان بر اساس حساب و کتاب انجام میبافت. در بعضی از مناطق ایران به این سبك روند اقتصادی " جا مال، مال " میگفتند یعنی در هر جا هر چه داشته باشند با هم شریك هستند. در مرحله سوم پس از سال‌ها برادران در مقام تقسیم ثروت مشترك اعم از ارثیه اصلی و ربح وضرر، بر میآمدند. این روند با وجود اشکالاتش هنوز هم در بیشتر جاها عملا حضور دارد. اینك اشکالات شرعی این روند: ۱. در مرحله اول: الف: برادر بزرگتر کار و مدیریت می کند بدون اینکه اجرت بگیرد، ب: برادر بزرگتر بهمراه همسر و فرزند بصورت چند نفری مصرف می کند و برادران دیگر هر کدام مصرف یك نفری دارند. ۲. در مرحله دوم: اشکال کار و مدیریت برادر بزرگتر ونیز تفاوت مصرف او منتفی می شود .تنها چیزی که میماند مجهول بودن سرمایه است تا خمس درآمد آن محاسبه گردد. حل مسئله: ابتدا باید دو اشکال کار، مدیریت از نظر اجرت و تفاوت مصرف، با مصالحه و تحصیل تراضی حل شود (که از متن سؤال معلوم است حل شده است زیرا عرف مردم معمولا این مسئله مبتلا به عمومی را همیشه حل میکرد) آنگاه میماند سرمایه اصلی مجهول و تعیین تکلیف خمس درآمد آن، و این نیز همان است که در مسئله‌های قبلی پاسخش را فرمود. صورت‌های مختلفی که محقق قمی تصویر میفرمایند همه در صورتی است که مصالحه وتراضی حاصل نشده باشد در حالی که سؤال کننده پس از فراغت از آن، در مقام سؤال آمده است. و به عبارت دیگر: حال سؤال کننده آشفته‌تر و پیچیده‌تر از حال یك غاصب نیست. آنچه مسئله را پیچیده می کند لفظ " ذمه " است که نویسنده سؤال به کار برده است .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۳۸۹ - سوال: شخصی ملکی دارد که مثلا پانصد تومان ارزش دارد و از منافع آن، گذران خود و عیال خود می کند، و لکن اگر او را بدل کند به سرمایه‌ای که سیصد تومان ارزش داشته باشد باز گذران او می شود، آیا زاید بر سیصد تومان، خمس دارد یا نه؟

جواب: اگر آن ملك به میراث به او رسیده، یا کسی به او بخشیده یا خریده است به پولی که خمس متعلق به آن نبوده، پس در آن ملك، خمسی واجب نیست و آن را مستقل خود می کند و از منافع آن، معیشت می کند. ضرور نیست تبدیل آن به کمتر از آن و در این صورت اگر از منافع آن، فاضل از مؤنه سال بماند، خمس به آن فاضل منافع، متعلق می شود و هرگاه ملك را از پولی خریده که خمس متعلق به آن بوده، پس همان خمس آن پول که نداده بود بر او واجب است. بلی هرگاه در عرض سال که در آن سال کسبی میکرده به استیجار یا مضاربه و امثال آن که خود سرمایه و مستقلی نداشته و خواسته باشد که سرمایه یا مستقلی از برای خود قرار بدهد جایز است در بین سال که از جمله ارباح و منافع کسب خود ملکی بخرد که مستقل و مایه معیشت او باشد. در این صورت باید ملاحظه کند که این مستقل و سرمایه که قرار میدهد زاید بر قدر احتیاج او در سرمایه معیشت نباشد. مثل اینکه صد تومان سرمایه، مدار او را میگذراند، یا ملکی که صد تومان قیمت او باشد مدار او را میگذراند، که در این صورت جایز نیست ملك پانصد تومانی بخرد وخمس آن زیادتی بر مقدار سرمایه را ندهد، بلکه خمس زاید بر قدر محتاج الیه در مستقل و سرمایه را باید بدهد.

۳۸۹ مکرر: سوال: در ارث که مورث، خمس آن را داده باشد و نیز در صدقه وهبه آیا خمس هست یا نه؟

جواب: در هیچیك اینها خمس واجب نیست، بلی در بعضی اقسام آنها مستحب است، خصوصا در میراثی که گمانی به آن نداشته و از برای او به هم رسید.

۳۹۰- سوال: در یتیم سید، فقر، شرط است یا نه؟

جواب: بلی اظهر، اشتراط فقر است و به یتیم غنی، خمس نمیتوان داد .

کتاب الصوم

۳۹۱- سوال: اگر منجم به حسابی که مبنی بر قواعد متقنه مستحکمه تجریدیه و اگریه است استنباط آخر ماهی نماید و مکرر عمل کند و سهو در حساب نکند و بر او علم قطعی حاصل شود که امشب مثلا غره رمضان یا شوال است " بحیث لا یشك و لا یرتاب فیه " و مانع رؤیت غیمی یا غیر آن به عمل آید، بر او هست که به علم خود عمل کند و روزه گیرد و افطار کند، چون مناط تکالیف شرعیه بر

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

علم است ان امکن، و در مسئله، فرض آن شده، هر چند موجب علم دیگران نشود .آیا جایز است عمل به این علم، یا جایز نیست؟ و از جناب آقا سید (۱) علی استفتا شده، عمل به این علم را واجب دانسته بر منجم مزبور.

جواب: شاید مراد جناب سید این باشد که بر فرض حصول علم میتوان عمل کرد واین خوب است، ولکن این فرض غیر متحقق الحصول است و شاهد بر آن حصر اهل بیت نبوت معرفت هلال را در رؤیت وشهادت و عد ثلثین از شهر سابق، وچون ایشان حکیمترین حکما و عالمترین اهل عالمند به مسائل نجوم وحکمت وغیره، در این حصر تنبیه است بر اینکه چنین فرضی ممکن نیست و مدعی این علم، جاهل است به جهل

۱: آقا سید علی طباطبائی معروف به " صاحب ریاض " مقیم نجف اشرف و معاصر میرزا .

مرکب نه عالم به علم الیقین، زیرا که مبنی است بر اینکه مدعی آن دعوی می کند علمی را که داعی، است به مجرای دعات الله، نه علم عقلی که با لذات خلاف آن ممکن نباشد، و الا حکایت رد شمس (۱) بر یوشع (العیاذ بالله) بیاصل خواهد بود و آیات قرآنی را که فرموده‌اند " قل ارایتم ان جعل الله علیکم اللیل سرمدا الی یوم القیامة من اله غیر الله یاتیکم بضیاء افلا تسمعون - قل ارایتم ان جعل الله علیکم النهار سرمدا الی یوم القیامة من اله غیر الله یاتیکم بلیل تسکنون فیه افلا تبصرون " تعلیق محال خواهد بود و لغو (۲) و عبث. پس هرگاه ممکن باشد که فلك اعظم از حرکت بیفتد و ساکن شود چگونه از طریقه مستمره حرکات افلاك و قرب و بعد شمس به قمر علم یقینی حاصل می شود به وجود هلال فوق الافق در شب ابر، پس چون علم حاصل نمی شود و این معنی بیش از ظن افاده نمی کند، اهل بیت اعتبار آن نکرده‌اند، هر چند ظن غالب باشد و نزدیك به علم باشد. و آن، این جهت است که در اخبار منع از آن ظن شده و لزوم اعتبار یقین و ما یقوم مقامه شرعا شده، نه اینکه با وجودی که علم الیقین حاصل شود به آن عمل نتوان کرد.

۳۹۱ مکرر - سوال: قضای روزه ماه مبارك رمضان را افطار میتوان کرد یا نه؟ و حکم نذر چه چیز است؟

۱: و بعبارت دیگر: اگر او مدعی است که علمی برایش حاصل شده از سنخ همان علمی که شارع میخواهد. در این صورت از کجا میداند که در پشت مانع غیمی تغییری در جریان شب و روز حادث نشده مانند حادثه زمان یوشع و غیره. و اگر مدعی علمی است از سنخ دیگر پس چنین علمی شرعا حجیت ندارد. ۲: اولا: ماجرای " رد شمس " بر یوشع با هیچ حدیث موثقی از طریق اهل بیت (ع) تایید نشده مگر بصورت یك جمله در ضمن دعا. به هر حال در

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

هر مورد که سخن از رد شمس آمده تصریح شده بر اینکه این حادثه پس از چند لحظه تمام شده و شمس به حالت اصلی خود برگشته است. ثانیا :درست است که پیام دو آیه مزبور تعلیق به محال نیست ولی آیات زیادی از قرآن و عقیده اجماعی است دال بر این که نظام حاضر جهان مطابق حکمت الهی است و خداوند بر خلاف حکمتش عمل نخواهد کرد تا روز " دکت الارض ". وبقیه فرمایش محقق قمی به هیئت بطلمیوس مربوط است. وخود میرزا در " علم اصول " نه تنها علم را مطلقا حجت میداند بل ظن خاص، بل ظن مطلق را نیز حجت میداند و قاعده " صم للروية وافطر للروية " در وقتی است که ممکن باشد و در صورت ممانعت غیم، علم مطلقا حجت است الا قطع قطاع .

جواب: هر روزه که معین است مثل ماه مبارك رمضان و نذر معین، افطار آن حرام و موجب قضا و کفاره است و اما غیر معین مثل روزه کفاره و نذر غیر معین، جایز است افطار آن مطلقا، یعنی هر چند بعد از زوال باشد، و اما قضای رمضان پس جایز است افطار آن قبل از زوال، مگر با ضیق وقت یا ظن موت که جایز نیست افطار وکفاره بر افطار لازم نیست وظاهر این است که روزه استیجار نیز چنین باشد .واما بعد از زوال، پس جایز نیست افطار بدون عذر و موجب کفاره می شود واظهر این است که اطعام ده مسکین است واگر عاجز باشد سه روز متوالی روزه بگیرد و دلیلی بر الحاق روزه استیجار (به جهت قضای ماه رمضان) به آن، نیست هر چند احوط، الحاق است.

۳۹۲- سوال: هرگاه کسی از خانه یا دار اقامه، سفر کند و بیرون رود وبه حد ترخص نرسیده افطار کند با جهل به عدم جواز، آیا بر او کفاره واجب است یا نه؟

جواب: بدان که تناول مفطر از روی جهالت چند احتمال دارد: یکی آن است که تناول می کند مفطر را، در حالی که معتقد این است که صائم است، ولیکن جاهل است به اینکه آن شئی مفطر است یا نه و هر چند در رد پای نظر، بر این، هم دو احتمال است، یکی آنکه با اعتقاد صائم بودن در نفس الامر هم صائم است و دوم اینکه در نفس الامر صائم نیست. ولیکن به نظر دقیق بطلان احتمال اول ظاهر می شود، چون ماهیت صوم عبارت است از قصد به امساك و کف نفس از امور معینه و در صورت جهل به مفطر بودن آن مفطر. پس قصد کف نفس از آن نکرده، پس صوم نفس الامری متحقق نشده، بلکه همان در اعتقاد خود صائم است. دوم اینکه تناول می کند مفطر را در حالی که معتقد این است که غیر صائم است وجاهل است به اینکه صائم است، مثال اول اینکه روزه‌دار جماع می کند با جهل به اینکه جماع مفطر است، و مثال دوم اینکه سهوا آب میخورد و میداند که آب مفطر است و نمی داند که تناول آن سهوا مبطل نیست و به اعتقاد این که غیر صائم است باز آب میخورد یا نان یا چیز دیگر و حال اینکه در نفس الامر صائم است، و اما نمی داند که صائم است. و آن دو احتمال سابق در اینجا هم جاری است وحق آن است که گفتیم .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

و صورت سؤال از این باب است، زیرا که او مادامی که به حد ترخص نرسیده صائم است شرعا و او نمی داند که صائم است و هر یك از این دو صورت یا با تقصیر در اخذ مسائل است به اینکه متفطن شده که باید احکام شریعت را دانست و اینکه هر یك از عبادات مشتمل است بر مسائل بسیار و کوتاهی در اخذ آن کرده، یا بدون تقصیر است، چون غافل بالمره بوده ومتفطن نشده که شاید حکم الهی غیر این باشد که معتقد آن است. و در صورت اول که معتقد صوم است او جاهل است به مفطر بودن آن شیئی. اکثر علما گفته‌اند در حکم عامد است در اینکه روزه او باطل می شود، و لیکن بعضی میگویند قضا وکفاره هر دو بر او لازم است و بعضی میگویند قضا لازم است اما کفاره لازم نیست و ابن ادریس و بعضی دیگر قایلند که بر او هیچ چیز نیست و ایشان هیچکدام تفصیل در مقصر و غیر مقصر نداده‌اند و اظهر این است که در غیر مقصر کفاره و قضا هیچکدام نباشد، ولکن ظاهر این است که روزه فاسد باشد، چون ملازمه نیست ما بین فساد و وجوب قضا، چون قضا به فرض جدید (۱) است علی الاقوی، و اما جاهل مقصر پس گناه و فساد وقضا بر او ثابت است ودور نیست که کفاره هم واجب می شود و تحقیق این مطالب در کتاب غنایم مذکور است .

۱: به نظر میرزا اینگونه " فاسد شدن " از سنخ عبادت‌های فاسدی است که یك مجنون به عمل آورد و از مصادیق " فوات " نیست تا مشمول امر جدید مانند " اقض مافات " گردد زیرا این شخص جاهل قاصر بوده. لیکن مخالفین این فتوی معتقدند که چون شخص مزبور مکلف به اداء وده " به خلاف مجنون " در صورت فساد، مشمول امر جدید و فرض جدید میگردد و باید قضا کند. البته اجماعا گفته اند اگر روزه نذری فاسد شود قضای آن لازم نیست بل همان نذر را مجددا بصورت اداء به جای می آورد اگر معلق به روز خاصی نباشد. تکیه‌گاه میرزا در عدم وجوب قضا و کفاره حدیث موثق زراره و ابو بصیر است: قالا: سئلنا ابا جعفر علیه السلام عن رجل اتی اهله في شهر رمضان او اتی اهله وهو محرم وهو لا یری الا ان ذلك حلال له -؟ قال: لیس علیه شئ (وسائل: باب ۹، ابواب ما یمسك عنه الصائم). و دلیل او بر اینکه این روزه فاسد است، همان است که قبلا در مورد روزه نفس الامری گفت که چون جاهل به مفطر بودن، بوده پس قصد امساك از آن نکرده پس روزه او در نفس الامر فاسد است بدین ترتیب میرزا چنین روزه‌ای را از یك جهت مشمول " فوات " نمی داند و از جهت دیگر مشمول آن، میداند. و این قول نادر و شاید قول منفرد است .

وفقها متعرض دو مسئله شده‌اند، در این مقام، یکی همان احتمال اول است که خود را صائم میداند وتناول مفطری می کند با جهالت به اینکه مفطر است و اقوال ایشان در آن همان است که گفتیم. و دوم همین مسئله تناول مفطر است بعد از آنکه نسیانا افطار کرده به اعتقاد اینکه روزه نیست، پس

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

شيخ در خلاف و مبسوط و محقق و علامه قايل شده‌اند به وجوب قضا وكفاره هر دو، و در مبسوط از بعض اصحاب نقل كرده وجوب قضا را، دون كفاره و اين مختار شهيد اول است در دروس و صاحب مدارك و ظاهر مسالك. و جماعتى از اصحاب، اين مسئله را تفريع كرده‌اند بر حكم جاهل١))، چون جاهل است به حرمت تناول در اين صورت. واين مشكل است، زيرا كه در مسئله جاهل، جاهل افطار كرده به اعتقاد اينكه در حال خوردن، روزه بوده و بعد خوردن معتقد اين است كه صائم است. در اينجا تناول كرد ثانيا، به اعتقاد اينكه صائم نيست. (٢)

١: جاهلى كه نميدانست آنچه ميخورد مفطر است. ٢: و اساسا نيت روزه را ندارد .- .اما بايد گفت: اين بيان ميرزا سخت مضطرب است زيرا: الف: محقق " قدس سره " در " شرايع " ميگويد: من اكل ناسيا فظن فساد صومه فافطر عامدا فسد صومه وعليه القضاء. و مرحوم نجفى در " جواهر الكلام " به دنبال جمله مزبور، ميگويد " :بلا خلاف و لا اشكال (ج ١٦ ص ٢٦٦) سپس هر دو به ترديد در وجوب كفاره واختلاف در آن، اشاره ميكنند و جمله " بلا خلاف ولا اشكال " يك نوع ادعاى اجماع است بر اينكه همگان بر وجوب قضاء اجماع دارند هر چند كه در وجوب كفاره اختلاف دارند درست همان چيزى كه خود ميرزا در سه سطر بالا از شهيد و فقهاى ديگر نقل كرد پس آن " جماعتى از اصحاب " كه راه ديگر رفته و مسئله را بر حكم جاهل تفريع كرده‌اند چه كسانى هستند؟ بالاخره نظريه آن جماعت يا مطابق نظريه شهيد است كه تنها قضا را واجب ميداند و يا مطابق نظريه علامه، محقق و شيخ است كه هم قضا و هم كفاره را واجب ميدانند پس در هر دو صورت آنان نظريه ديگرى ابراز نكرده‌اند. و يا راه سوم را رفته‌اند نه قضا و نه كفاره هيچكدام را واجب نميدانند. در اين صورت بايد گفته شود كه جمله " بلا خلاف و بلا اشكال " مرحوم نجفى يك اشتباه است در صورتى كه نجفى در حدود سال ١٢٥٤ - ١٢٥٢ به تدوين جواهر شروع كرده يعنى حدود ٢٠ سال پس از وفات ميرزا پس نميتوان گفت آن جماعت كه ميرزا نام

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IRS

٣٩٣- سوال: واعظ من الوعاظ يستشهد لمقاصده بين الوعظ باشعار المثنوى العارف الرومى واشعار السعدى وعبد الرحمن الجامى وهو صائم في شهر رمضان فهل هو آثم ام لا وعلى الاول فهل يبطل صومه ام لا وما معنى قوله تعالى " والشعراء يتبعهم الغاون " وما شأن نزوله وكيف الحال في الاشعار في مدح الائمة؟

جواب: الشعر ليس بمبطل للصوم جزما ولكنه مكروه، واما خصوص شعار الجماعة المسئولة فليس كل ما قالوه باطلا بل كثير منها للترغيب في الاخلاق الحسنة والردع عن الخصال الذميمة. واما السؤال عن حال نفس الشعر والمراد من الاية. فلا ريب ان نفس الشعر من حيث انه شعر وكلام موزون لا قبح فيه، بل هو حسن في الجمله وناهيك في ذلك قوله (ص) ان من البيان لسحرا وان من الشعر لحكمة واشعار مولينا امير المؤمنين (ع) وسيد الساجدين اوضح دليل على رجحانه لكونها من اقوالهم وافعالهم واستشهاد امير المؤمنين (ع) في خطبه با شعار شعراء العرب مما لا يقابل بالانكار اذ هو في الاشتهار كالشمس في رابعة النهار فراجع نهج البلاغة وغيره ولاحظ. والاخبار الواردة في الترغيب على مدحهم

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

ومراثيهم بالاشعار كثيرة فعن الصادق (ع): من قال فينا بيت شعر بنى الله له بيتا في (١) اللجنة. وايضا قال: ما قال فينا قائل شعرا حتى يؤيد (٢) بروح القدس. بل وفى الاخبار امر الشعراء بهجو الكفار قبالا لهجائهم ففي مجمع البيان عن كعب بن مالك انه قال :يا رسول الله ماذا تقول في الشعر؟ فقال ان المؤمن مجاهد بسيفه ولسانه والذى نفسى بيده لكأنما يرضحون بالنبل. قال وقال النبى (ص) لحسان بن ثابت: اهجهم او هاجهم و روح القدس معك. وعن جوامع الجامع انه (ص)

ميبرد از شخصيت‌هايى پس از نجفى بوده‌اند آرى اگر جمله مزبور نجفى را يك اشتباه (!؟!) بدانيم ميتوان گفت كه آن جماعت راه سوم را رفته‌اند وحرفشان نادرست است بدليل اينكه اساسا براى چنين شخص نيت روزه باقى نمانده تا او را از همه چيز معاف بدانيم و قضا و روزه بر او واجب نباشد. ١ و ٢: بحار الانوار :ج ٢٦ ص ٢٣١. - تاريخ نيز گواه اين است شعر شعراى شيعه به حدى از تاييدات روح القدس بهره‌مند بودند كه در عصر بنى عباس به هر كس كه شعر نيكو ميسرود ميگفتند " ترفض في شعره " مانند شيعيان شعر ميگويد .

قال لكعب بن مالك: اهجهم فوالذى نفسى بيده لهو اشد عليهم من النبل. وعن كتاب الكشى عن الصادق (ع) يا معشر الشيعة علموا اولادكم شعر العبدى فانه (١) على دين الله. واما قوله تعالى " والشعراء يتبعهم الغاون الم تر انهم في كل واد يهيمون وانهم يقولون ما لا يفعلون الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وذكروا الله كثيرا وانتصروا من بعد ما ظلموا وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون " فعن ابن عباس ان جماعة من شعراء المشركين كانوا يقولون انا نقول مثل ما قال محمد و كانوا يقولون الشعر وتجتمع عليهم نحوات من قومهم يستمعون اشعارهم ويروون عنهم حتى يهجون النبى (ص) واصحابه فذلك قوله تعالى " يتبعهم الغاون " وعلى ذلك فالمراد من الاستثناء بقوله تعالى " الا الذين آمنوا" ، الاية، مثل حسان بن ثابت وعبد الله بن واحه و كعب بن مالك وامثالهم حيث ينتصرون للنبى (ص) والمسلمين ويردون هجائهم بمقابلة هجائهم اياهم وان هؤلاء المسلمين ليسوا مثل هؤلاء المشركين والغاون بحيث يهيمون في كل واد كذبا كان او صدقا ولا يقولون ما لا يفعلون مثل هؤلاء. ثم في اخبارنا ما يدل على ان المراد بالشعراء المغيرون لدين الله والمخالفون لامر الله والغاون يتبعهم في ذلك. وفى بعضها " هل رايت شاعرا قط يتبعه احد وانما عنى بذلك الذين وضعوا دينهم بارائهم فيتبعهم الناس (٢) على ذلك " وهذا يفيد ان المراد من لفظ الشعراء ليس معناه الحقيقى بل هو استعارة فان الشعراء لما كان اغلب كلماتهم مبتن اما على التشبث بالحرام كمدح العشق المجازى والتشبث بما يوجب الميل الى الاغلام او على الكذب وذكر المدح لغير المستحق بما ليس فيه، لاجل جلب الحطام او مذمة الغير

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

المستحق وهجوه لمحض التشفى والانتقام او جلب نفع فيه ايضا واغلب خيالاتهم شعرية لا اصل لها فكك، هؤلاء

١: حديث ضعيفى است كه كشى در رجالش در مورد عبدى نقل كرده است. و حديث كعب و حسان در بالا از احاديث بخارى و مسلم هستند. ٢: مضمون حديثى است كه على بن ابراهيم در تفسيرش ذيل همين آيه گفته است واصل حديث چنين است: هل رأيت شاعرا يتبعه احد؟ انما هم قوم تفقهوا لغير الدين فضلوا واضلوا " معانى الاخبار باب نوادر حديث ١٩ ."

المغيرون لدين الله المتمسكون بحجج واهية وخيالات باطلة شعرية كاذبة لا اصل لها فلعله المراد بتلك الاخبار. والله وقايلها. اعلم ان مراده تعالى من مذمة الشعراء في الاية ليس مذمة الشاعر من حيث انه شاعر لان الشعر من حيث انه شعر لا يوجب الاتباع بل الاتباع انما يتصور في وضع الطريقة وتعيين الرياسة وطلب المرؤسية فهؤلاء وان كانوا اتوا بالاشعار والشعر من حيث هولا يوجب ذلك فانما ذلك لاشتماله على ارادة اضلال النبى (ص) وايذاء المسلمين واضمار امرهم فالمراد مذمة هؤلاء الشعراء من هذا الحيثية لا من حيثية الشعر بقرينة قوله يتبعهم الغاون المفيدة لارادة ذمهم م من حيث الاضلال لان المشركين لما كانو يقولون بانه (ص) شاعر وكانوا يأتون بالاشعار على سبيل المقابلة مشتملة على الهجو والايذاء فناسب ذكر الشعراء وان كان المراد ليس مذمتهم من حيث الشعر فقط. والحاصل ان المشركين نسبوا اليه (ص) امرين احدهما ما جاء به من القران من باب ما يلقى الشيطان الى الكهنة ولذلك نسبوه الى الكهانة والثانى انه من باب الشعر الذى غالبه مبنى على الباطل من الكذب والهجو او المدح لغير المستحق لهما لغرض فاسد دنيوى او للتشبث بالحرام وتهوين اعراض الناس. و رد الله عليهم في مواضع من كتابه بانه ليس بكاهن ولا شاعر وفى هذا المقام ايضا ذكر قبل ذلك قوله تعالى " وما تنزلت به الشياطين وما ينبغى لهم وما يستطيعون انهم عن السمع لمعزولون " يعنى ان الشياطين لا يستطيعون ذلك وهم معزولون عن استماع كلام الملئكه ومطرودون بالشهب بل هو " تنزيل من رب العالمين نزل به الروح الامين " كما ذكر قبل ذلك. فبذلك دفع كونه من باب الكهانة ثم اردفه بقوله تعالى " هل انبئكم على من تنزل الشياطين تنزل على كل افاك اثيم يلقون السمع واكثرهم كاذبون " يعنى ان الافاكين يلقون السمع الى الشياطين ويتلقون منهم اكاذيبهم. ثم ذكر منع كونه شاعرا بقوله تعالى " والشعراء يتبعهم الغاون " ولعل المراد ان الشعراء لا يتبعهم الا الغاون وتبعته (ص) ليسوا بغاوين فهو ليس من الشعراء ثم اشتشهد بان تبعة الشعراء غاون بان الشعراء هم الذين يهيمون في كل واد و هو كناية عن عدم استقامتهم وعدم سلوكهم طريق السداد غالبا ويقولون ما لا يفعلون. الا شعراء

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

المؤمنين الذين يتبعون الحث فانهم وان اتوا بالهجو ومثله فانما هو للانتصار والدفع عن انفسهم وعن نبيهم. ومن جملة ما ذكر ما وقع في سورة الحاقة حيث قال تعالى " فلا اقسم بما تبصرون وما لا تبصرون. انه لقول رسول كريم. وما هو بقول شاعر قليلا ما يؤمنون. و لا بقول كاهن قليلا ما تذكرون، تنزيل من رب العالمين. ولو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين. ثم لقطعنا منه الوتين. فما منكم من احد عنه حاجزين ". اقول: وفى هذا الكلام المعجز النظام نكات غريبة ودقايق عجيبه يعجز عنه الافهام و فيه اشارة الى ما ذكرنا من المرام حيث قال تعالى شانه " وما هو بقول شاعر " ولم يقل و ليس شعرا. لوضوح انه ليس بشعر ومن البعيد غاية البعدان يكون مراد المشركين ايضا ذلك بل مرادهم ان مقاصد كلماته شعريات لا حقيقة لها فهذا القول من باب اقوال الشعراء الذين مبنى كلامهم غالبا على الشعريات والتمويهات. وكك مرادهم من ان اقواله اقوال الكهنة الذين يخبرهم الشياطين وكلماتهم ممزوجة بالكذب. ثم من عجايب لطف الله تعالى في ارشاد عباده انه يخاطبهم بانفسهم استمالة لقلوبهم وتنزيها لاوهامهم عن التوهم، استظهاره لنبيه وتبعيد المشركين عن ساحة عزه وارائهم ان نبيه (ص) ايضا مثلهم في انه لو تخطاء عن سبيل الرشد فهو ايضا يؤاخذ اشد المؤاخذة حيث قال " ولو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين " الى ان قال " فما منكم من احد عنه حاجزين " حيث جعله في طرف البينونة الى حد يرحم عليه اعدائه في الشفاعة ولا يقبل منهم حتى لا يتهموه ولا يتوحشوا من جنابه تعالى. وزادهم بذلك امالة وتخويفا فانهم ما كانوا ينكرونه تعالى رأسا. بل هم كما ذكر ممن ورد في شانهم " ولئن سئلتهم من خلق السموات والارض ليقولن الله " ولما كان تفرده (ص) بدعوى النبوة والرياسة ودعويهم الى اتباعه كان ثقيلا على طبايعهم فدعى نفوسهم الشريرة اياهم الى المباينة والمعاندة وان يكونوا معاندين له تعالى فخاطبهم بنفسه وبانفسهم وجعل رسوله ايضا من جملتهم في التخويف والترهيب فقال ان القران " هو قول رسول كريم " على صيغة النكرة الموصوفة قبالا لقولهم انه قول شاعر او كاهن سواء قلنا ان مراده تعالى في نفس الامر هو النبى (ص) او جبرئيل وليس بقول شاعر ولا بقول كاهن ولعل النكتة في

ذكر عدم الايمان مع نفى كونه قول شاعر وعدم التذكر في نفى كونه قول كاهن ان اسناده اليه بانه قول شاعر، يشعر بانه تخيل محض، دعويه باطل، فيناسب ردعهم بان هذا كلام من لا يؤمن الا قليلا مثل وجود الصانع وخلق السموات والارض وفي غير ذلك القليل معاندون ليس من شانهم التصديق والايمان

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بمالم يومنوا قبل الدعوة. وان اسناده اليه بانه قول كاهن، يشعر بانهم يعترفون في الجملة وينكرون في الجملة لكون كلامه ممزوجا عندهم بالصدق والكذب كقول الكاهن فقال تعالى " انه ليس بقول كاهن قليلا ما تذكرون " يعنى انهم قد علموا احوال الكهنة قبل البعثة واحوالهم بعدها فبسبب عدم تذكرهم لاحوالهم يسندون اليه ان قوله قول الكاهن. اذا عرفت هذا، ظهر لك ان ما قيل هنا في وجه المناسبة ان عدم مشابهة القران للشعرا امر بين لا ينكره الا معاند. بخلاف مباينة الكهانه فانه يحتاج الى تذكر احوال الكهنة وتتبع اقوال الرسول ومعانى كلامه حتى تعرف الفرق فان القول بان المشركين العارفين بنظم الشعر واسلوبه كانوا ينكرون ما هو بديهى حتى يق: انهم يقولون ان كلامه من باب الكلام المنظوم، في غاية البعد .فظهر من ذلك عدم منافات الاخبار الواردة في ان المراد من الشعراء هم المغيرون لدين الله مؤكدا بان الشاعر لا يتبعه احد قط، فان الظاهر ان مرادهم عليهم السلام ان المراد من ذم الشعراء هنا ليس لاجل انه شاعر يجئ بالكلام الموزون بل المراد ان الشعراء من حيث [انه] يتبعهم الغاون وغرضهم من الاشعار هجو النبى (ص) وايذاء المسلمين وترويج طريقتهم الباطلة فهو تنبيه على ان مطلق الشعر لا يوجب الاغواء والغواية. بل قد يكون من باب المدح والثناء على الله واوليائه ومن باب هجاء الكفار من باب الدفاع والانتصار وبذلك يحصل الجمع بين ظاهر الاية والاخبار المفسرة لها. ويمكن ان يق: ان المراد هنا من الشعراء من ياتى بالكلام الشعرى الذى لا اصل له منظوما كان ام لا فان المتابعة وعدم المتابعة انما هو مناسب للمعنى والمقصود لا اللفظ و يشهد بذلك ما نسبه المشركون اليه من كونه شاعرا مع ان القران ليس بموزون ولا مقفى. فكيف يقولون انه شعر مع انهم عارفون بالشعر وعالمون بانه ليس من الشعر المصطلح وان

نهضت ترجمه
Translation Movement

وجد فيه بعض الفقرات الموزونة، فلم يقصد فيه ذلك والقصد معتبر في تعريف الشعر فقد حد بان يركب تركيبا متعاضدا وكان مقفى موزونا مقتصدا، او دأبه ذلك .قال في المصباح فيما خلا من هذه القيود او بعضها فلا يسمى شعرا (١) ولا صاحبه شاعرا ولهذا ما ورد في الكتاب موزونا، فليس بشعر لعدم القصد او التقفية وكك الكلام في قوله تعالى " و ما علمناه الشعر وما ينبغى له ان هو الا ذكر وقرآن مبين " يعنى ليس ما انزلناه عليه من صناعة الشعر وما يتوحاه الشعراء من التخيلات المرغبة والمنفرة ونحوهما مما لا اصل له و هى محض تمويه موزونا كان او غيره. وعن تفسير على بن ابراهيم ان قريشا كانت تقول ان هذه الذى يقوله محمد شعر فرد الله عز وجل عليهم. قال ولم يقل رسول الله (ص) شعرا قط. قال في الصافى: كان المراد انه لم يقل كلاما شعريا لا انه لم يقل كلاما موزونا لان الشعر يطلق على المعنيين جميعا ولهذا عدوا لقرآن شعرا مع انه ليس، بمقفى ولا موزون وقد ورد في الحديث ان من الشعر لحكمة

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

يعنى من الكلام الموزون وقد نقل عنه (ص) كلمات موزونة كقوله " انا النبى (ص) لا أكذب انا بن عبد المطلب " وقوله " هل انت الا راجع وميت وفى سبيل الله ما لقيت " وغير ذلك (٢). اقول قد عرفت ان القصد له مدخلية في ماهية الشعر كما عرفت ولعله وقع ذلك من كلامه (ص) على سبيل الاتفاق مثل قوله تعالى " ثم أقررتم وأنتم تشهدون ثم انتم هؤلاء تقتلون " وغير ذلك مما يوجد في القرآن موزونا على نحو متعددة مع انه قال في مجمع البحرين وقد روى عن الحسن (٣) ان رسول الله (ص) يتمثل بهذا البيت: كفى الاسلام والشيب في المرء ناهيا. فقيل له يا رسول الله (ص) انما قال الشاعر كفى الشيب والاسلام للمرء ناهيا، وعن عايشة قالت كان رسول الله (ص) يتمثل ببيت اخى بنى قيس " ستبدى لك الايام ما كنت جاهلا ويأتيك بالاخبار ما لم تزود " فيقول " ويأتيك ما لم تزود في الاخبار " فقيل له ليس

١: وينتقض هذا التحديد بما يسمى اليوم بالشعر الجديد الموسوم في ايران اليوم " شعر نو " ولا شك ان مراد المشركين من تسمية القران بالشعر، انه شعر خاص وانى هذه من تعريف المصباح وتحديده. ٢: تفسير صافى (فيض كاشانى) ذيل همين آيه. ٣: حسن بصرى، يكى از كسانى كه بر عليه حكومت على (ع) سخت كارشكنى ميكرد .

هكذا فيقول انى لست بشاعر. ومما يؤيد ما ذكرنا أن الحكمة في عدم كونه (ص) شاعرا هو الحكمة في كونه اميا وذلك لان كونه اميا ادخل في الاعجاز وادفع لتهمة الخصوم من المشركين انه يأخذ علومه من الكتب وكذلك، قرائته بحيث لايميز الموزون عن غير الموزون ادخل في اخراج نفسه من زمرة الشعراء الذين مبنى كلامهم غالبا على التمويه وخلاف الحقيقة اذ الغالب ان يكون في قالب الموزون للكلام لانه احلى في مذاق الطباع واجذب للميل اليه والاستماع فبذلك يظهر كمال اظهور ان المراد بالشاعرية التى نسبوها اليه هو الاتيان بالكلام المشتمل على المطالب الشعرية والتمويهية لا الكلام الموزون ولا ينافى ما ذكرنا ما روى انه يستمع الشعر ويبحث عنه ولما كانت هذه الحكمة منتفية بالنسبة الى امير المؤمنين واولاده (ع) انشدو الاشعار الموزونة من عندهم وتمثلوا بأشعار الغير بل وقد كان (ع) يحاكم بين اشعارهم ففى نهج البلاغة انه (ع) سئل عن اشعر الشعراء فقال: ان القوم لم تجروا في حلبة يعرف الغاية عند قصبتها فان كان ولا بد فالملك الضليل. قال السيد (ره) يريد امرؤ القيس. وقال ابن ميثم (ره) وأراد انهم لم يقولوا الشعر على نهج واحد حتى يفاضل بينهم بل لكل منهم خاصة يجيد فيها وينبعث فيها تجربته. فواحد بالرغبة وأخر في الرهبة وأخر في النشاط والطرب ولذلك قيل اشعر العرب امرؤ القيش اذا ركب والاعشى اذا رغب والنابغة اذا رهب. واستعار لفظ الحلبة وهى القطعة من الخيل يقرن

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

للسياق للطريقة الواحدة وانما حكم لامرئ القيس بذلك في جودة شعره لا في اكثر حالاته وسمى ضليلا لقوة ضلالته وفسقه. وقال في القاموس " امرؤ القيس الملك الضليل الشاعر، سليمان بن حجر رافع لواء الشعر إلى النار " وقال: الضليل: السكيت الكبير الضلال. وقد ظهر مما ذكرنا ان الاحتمالات في الآية الثاثة: الاول: ان يكون المراد ان الشعراء اغلب اشعارهم مشتمل على الكذب والتمويه الباطل انهم مذمومون وانهم يقولون ما لا يفعلون الا شعراء المؤمنين الذين تمويهاتهم وارتكابهم الهجاء لاجل الانتصار والدفع عن نبيهم وعن انفسهم وعن المسلمين فيكون الاستثناء متصلا .

والثانى: ان يكون المراد مطلق الكلام الشعرى والشعراء من يأتون به نظما كان او نثرا فهم مذمومون الا من يأتى بالكلام الشعرى للدفاع والمجادلة بالاحسن من المؤمنين فالاستثناء ايضا متصل. والثالث: ان يكون المراد بالشعراء الجماعة المعهودة التى قدمنا ذكرهم بأن يكون اللام للعهد فالاستثناء منقطع واما الحديث فهو ردع عن ارادة الشعر بمعنى مطلق الكلام الموزون فلا منافاة له مع ظاهر الآية. ثم قال في الصافى: يمكن التوفيق بين التفسيرين يعنى تفسير الشعراء بالمبطلين والمغيرين لدين الله كما ورد في الحديث وبالشعراء الذين صناعتهم الشعر بارادة كلا المعنيين فأن حجج المبطلين من اهل الجدل اكثرها خيالات شعرية لا حقيقية لها وتمويهات لاطايل تحتها كأقاويل الشعراء فكلا الفريقين سيان في انهم في كل واد يهيمون وانهم يقولون ما لا يفعلون الا ان ذكر اتباع الغاوين انما هو بالنظر الى من له رياسة في الاضلال من اهل المذاهب الباطلة فأنكار احد المعنيين في الحديث يرجع الى انكار الحصر فيه. اقول ان هذا الكلام خروج عن طريقة فهم الالفاظ لان غاية الامر جواز استعمال اللفظ في معنى عام يشمل المعنيين ومع ذلك فيتبع متعلقات ذلك اللفظ لما اريد منه بمعنى مناسب للقدر المشترك واما جعل بعض متعلقاته راجعا إلى احد المعنيين الاوليين دون الآخر فليس من طريقة اهل اللسان ولا يناسب ما اخترعه هو ومن وافقة في طريقه الجمع ما بين ما ورد من مختلفات الاخبار في بطون الآيات ايضا كما لا يخفى فالانسب فيما رامه من التوفيق ان ينزل الشعراء على معنى عام يشمل صاحبى صناعة الشعر والمبطلين من اهل الجدل والاتباع على مجرد الاصغاء والاستماع الركون اليه كما في قوله تعالى " يستمعون القول فيبتعون احسنه " لا خصوص الاتباع من حيث الرياسة والمرؤسية ثم ان قوله فأنكارا احد المعنيين يرجع الى انكار الحصر فيه، ينافى ما ذكر في الحديث عن الحصر في خلافة حيث قال وانما اعنى بذلك الذين وضعوا دينهم بآرائهم. فظهر أن الاولى والانسب بالمقام السابق، ان الآية دفع لقول من قال انما يقول (ص) قول الشعراء .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

الا انه قال الشعر كما بيناه في تفسير آية سورة الحاقة فالمعنى انه ليس كذلك، لان الشعراء هم الذين في كل واد يهيمون ويقولون ما لا يفعلون ويركن اليهم ويصغى لهم ويبتعهم الغاوون وهو ليس كذلك. وقد عرفت وجه صحة الاستنتاج، لان المؤمنين الهاجين لهم والواقعين في اعراضهم بظاهر منسك الفاظهم منهم ولكنهم في الحقيقة ليسوا منهم فصدق الاستثناء لسبب صدق صناعة الشاعرية فيهم فان لم يكن في قالب الشعر ايضا، والمراد من الحديث نفى ارادة الشاعر بمعنى الآتى بالكلام لموزون، مطلقا فان التبعية والركون انما هو بالنسبة الى المعنى لا الى اللفظ الموزون من حيث انه لفظ موزون كما بيناه.

٣٩٤- سوال: هرگاه كسى وصيت كند كه هفتاد سال صوم وصلوة از جهت او استيجار كنند، بفرمايند كه بايد در صوم، ترتيب به عمل آيد يا نه؟ به اين معنى كه اگر چند نفر در يك روز صائم باشند به نيابت يك منوب عنه صحيح است يا نه؟ بلكه مثلا يك ماه صوم بايد سى يوم روزه داشته شود كه هرگاه دو نفر يك روز، روزه بگيرند به عوض دو روز محسوب نخواهد شد؟

جواب: در صوم، ترتيب واجب نيست، بلكه سى نفر نايب در يك روز به نيابت يك ماه رمضان را مى تواند گرفت، بلكه شصت نفر دو ماه را، وهكذا ودر اصل صيام اعوام فائته، هم قصد ترتيب، شرط نيست.

٣٩٥- سوال: شخصى كه مدت العمر ماههاى صيام را صائم بوده، بطلان صوم مدت عمر آنرا نميفهمم. آيا صحيح باشد استيجار صيام رمضان مدت العمر؟

جواب: خوشا به حال شما كه اشكال در صحت صوم نداريد. مگر صوم، همين نان وآب نخوردن است و اين همه خلافات و اشكالات را در مسائل صوم فراموش كرده‌ايد؟ و چنانكه صلوة مركب است از افعال و اذكار و تروك و طوارى، صوم هم عبارت است از تروك بسيار مشروط به نيت، محدود به فجر و غروب .و در تروك خلافيه اشكالات عظيمه است و تا كسى نداند كه ترك چه چيزها را بايد بكند چگونه روزه گرفته است و محض ترك اتفاقى لا يشعر، كافى نيست، پس بايد نيت بكند كه من فردا از طلوع فجر

ثانى تا مغرب (زوال حمره مشرقيه يا غروب آفتاب على الخلاف) عمدا امساك مى كنم كه از اكل و شرب و جماع (در قبل اتفاقا و در دبر على الخلاف) و از استمناء و از ارتماس و از ايصال غبار غليظ به حلق (على خلاف فيهما) و از كذب به خدا و رسول و ائمه (على الخلاف) و از احتقان به مايع (على خلاف) بل الجامد و از تعمد بر بقاى بر جنابت الى غير ذلك مما لا يحصى. بايد آنها را دانسته باشد تا نيت ترك آنها را بكند و اغلب مردم اكثر آنها را نميدانند و نمى دانند مفسد صوم و مصحح آن كدام است

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

و بدون آن چگونه نیت آن را کرده و چگونه امتثال حاصل می شود و بر فرضی که به حسب اتفاق ترك همه را کرده باشد، امتثال چگونه حاصل می شود و بر فرض تحقق آنها گاه است در نیت عیبی حاصل شده باشد یا قصد ریا یا متابعت عادت یا غیر اینها از طواری که یك کتاب صوم سر تا پا پر است از آنها. وبالجمله: آن تروك مکلف بها، از باب اعدام از لیه بحت، نیستند، بلکه باید منظور در آنها " کف " باشد یا استمرار آن اعدام تا مورد قدرت شوند ومکلف به، توانند شد و مکلف به، تمام نمی شود الا به امتثال وامتثال متحقق نمی شود عرفا مگر به قصد امتثال وقصد امتثال نمی شود الا به تعیین مکلف به، وآن خود مفروض این است که تمام نمی شود الا به اجتهاد یا تقلید. وامور مختلف فیه را، هرگاه اصل آنها را نداند وحکم آنها را نداند چگونه قصد آنها را می کند و امتثال به عمل می آورد و بر فرضی که ترك را جمله حقیقت دانند " علی القدر المشترك بین الواجب والندب " آیا در کدام نیت واجب، می کند و در کدام نیت ندب، و اکتفا به قصد قربت موقوف است بر ترجیح عدم اعتبار نیت وجه، و این نیز مسئله‌ای است اجتهادیه خلافیه.

۳۹۶- سوال: شخصی که استیجار صوم کرده، چه نحو نیت کند؟ نیت قضاء صوم ماه مبارك رمضان یا؟ نیابت صوم مطلق " قصد کند مجرد از قیودات؟

جواب: این فکر را در حین عقد اجاره باید کرد و در عقد اجاره شرط است تعیین منفعت و تعیین اجرت و تعیین مدت. پس در روز اول هرگاه معین نشده است که چه روزه است که به این قصد قضاء آن را نیابت بکند، اجاره چگونه صحیح می شود، چنانکه

در صلوة هم باید معلوم باشد که صلوة یومیه است یا صلوة آیات است یا قضای نوافل مرتبه یا غیر آن، چنانکه در روزه هم بعضی نوافل هست که قول به قضای آنهاست مثل سه روز در هر ماهی و هرگاه به عدد ایام اجیر شود از ما في الذمه مثل صد روزه ما فی الذمه، اعم از واجب ومندوب، باکی نیست که نایب هم نیت ما فی الذمه بکند به عرف عام کرده و لکن چون گاه است که استیجار از عبادات احتیاطی متوفی، باشد نه واجب لازم، در آنجا قصد اینکه عبادات لازمه است یا احتیاطیه است (بنا بر اعتبار وجه) ملاحظه همه قیود ضرور می شود نسبت به خصوص آنها. ولکن اظهر در نزد حقیر، عدم وجوب است وقصد ما في الذمه اعم از واجب و ندب، کافی است. به هر حال در اصل عمل، نیت وجوب بر اجیر باید بشود. و آن منافات ندارد با مستحب بودن بر منوب عنه و چون نیت از باب تصدیق است و نیت در نفس عمل خود، باید با اذعان وجوب باشد بر خودش و در این بین، تصور وجوب و ندب بر منوب عنه می شود و

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

آن منافات با نیت وجود خودش ندارد، بلکه در نیت تصدیق صفت عبادت منوب عنه را می تواند کرد، چون جهتین مختلفتین است تصدیقین متنافیین مضر نیست و اجتماع نقیضین لازم نمیآید.

۳۹۷- سوال: هرگاه کسی در ماه رمضان بیمار شود و در ماه شوال فوت شود، از برای او استیجار صوم و صلوة میتوان کرد یا نه؟

جواب: اما نماز را هرگاه بجا نیاورده یا تقصیری در آن کرده، بلی لازم است بر ولی او که خود بکند یا استیجار کند، واما روزه، پس اگر در ماه شوال متمکن شده بود از قضا و نکرده بود، قضای آن نیز لازم است، و اما هرگاه متمکن نشده باشد از قضا، فوت شده باشد، پس قضا لازم نیست جزما، ولکن ظاهر مشهور، استحباب آن است و دلیلی از برای آن ندیدم و هر چند میتوان در مستحبات مسامحه کرد و به فتوای مشهور اکتفا کرد، ولکن از بعضی اخبار منع بر میآید و شاید ترك آن احوط باشد.

۳۹۸- سوال: در صوم نیابتی هرگاه کسی نیت دارد که فردا روزه بگیرد و در شب محتلم شد و بیدار نشد تا صبح، آن روز را روزه می تواند بگیرد یا نه، با وجود وسعت

وقتش؟

جواب: آن روز را روزه نگیرد.

۳۹۹- سوال: هرگاه کسی عمدا به جنابت باقی ماند تا صبح در غیر رمضان، مثل کفاره رمضان و غیره، چه کند؟

جواب: اظهر این است که هرگاه قضای ماه رمضان باشد، روزه آن روز صحیح نیست و یك روز دیگر را بگیرد، مگر اینکه وقت تنگ شده باشد و ماه رمضان نزدیك باشد. در این وقت دور نیست که بگوییم صحیح است ولکن احوط، اعاده آن است بعد رمضان، و اما در روزه سنتی پس اظهر صحت آن است، و اما سایر روزه‌های واجبی مثل نذر وکفاره رمضان و غیر آنها پس در آن اشکال هست ودور نیست ترجیح صحت روزه و تتابع شهر کفاره به هم نمیخورد، هرگاه روزه را بگیرد، ولکن احتیاط این است که در آنجا هم عمدا بر جنابت نماند تا صبح.

٤۰۰- سوال: در جایی که جاهل مسئله، مفطری را به عمل نیاورده باشد قضای آن روزه واجب است یا نه؟ و تقصیر در اخذ مسائل روزه باعث قضاست یا نه؟

جواب: بلی تقصیر در اخذ مسائل روزه مثل تقصیر در اخذ مسائل نماز است، و روزه عبارت است از اینکه نیت کند که امساك می کنم از طلوع فجر تا مغرب از آن چند چیز که خدا واجب کرده است امساك از آنها را، واجب، قربة الی الله، پس تا نداند که آن چند چیز کدامهاست چگونه نیت امساك از آنها را می

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

كند وعوام را چون گمان این است که روزه همین ترك اكل و شرب و جماع است به همان قصد اكتفا میكنند و شكی نیست كه همین اینها تنها روزه نیست، بلكه باید قصد ترك اكل و شرب و جماع با زن، مرد، بلكه حیوانات و ترك رساندن غبار غلیظ به حلق عمدا و ترك دروغ بستن به خدا و رسول و ائمه (ع) و ترك استمناء و ارتماس و حقنه مایع عمدا و به جنابت ماندن عمدا تا صبح و (همچنین سایر اشیائی است كه خلافی است) و باید مقلد مجتهدی باشد و نیت كند ترك هر چیزی را كه مجتهد او واجب میداند ترك آن را، بلی هرگاه همه اشیاء اجماعی و خلافی را داند و بخصوص رأی مجتهد خود را نداند هرگاه قصد ترك همه

آنها را بكند قربة الی الله كافی است. و بالجمله هرگاه كسی را گمان این است كه روزه، همین نان و آب نخوردن است و آن امور دیگر را نمی داند و تقصیر كرده در اخذ مسائل آنها، روزه او باطل است. هر چند در واقع ترك همه را كرده باشد. بلی هرگاه تقصیر نكرده به این معنی كه غافل بالمره بوده و هیچ به این فكر نیفتاده كه بلكه چیز دیگر هم ضرور باشد كه باید پرسید و لكن در واقع هم امساك از همه آن امور كرده باشد كه واجب است امساك از آنها، در این صورت نمی گوییم كه قضا بر او واجب است (١).

٤٠٠ مكرر - سوال: پسر میخواهد كه عمل سنت بكند، مثل روزه و زیارت و قرآن، پدر راضی نباشد به این مرتبه كه اگر امروز پسر من روزه سنت بگیرد، از او راضی نیستم و مادر بگوید كه پسر من امروز را اگر روزه نمیگیرد از او راضی نمیشوم. آیا در این صورت پسر به قول پدر عمل كند یا به قول مادر؟

جواب: وجوب اطاعت پدر و مادر در غیر امر به معاصی و نهی از واجبات في الجمله اجماعیات كه لازم است و غمگین كردن ایشان حرام است و در مثل واجب و ترك حرام رضای ایشان ضرور نیست، هر چند به سبب آن غمگین و مكدر شوند و همچنین در افعال مستحبه هم اذن ایشان ضرور نیست. مگر در روزه سنتی كه جمعی قایل به حرمت آن شده‌اند، و لكن مشهور كراهت است بدون اذن والدین، و اما سفر سنت، آن نیز موقوف است به رضای والدین، بلكه واجبات كفائیه هم، چنین است مثل جهاد و تحصیل علم (هرگاه واجب كفایی باشد) هرگاه كسی باشد كه كفایت از او حاصل شود و همچنین سفر مباح. و بعضی سفر تجارت را جایز دانسته‌اند (هرگاه تجارت در بلد خود میسر نشود) و اظهر آن است كه هر یك از افعال مباحه را كه والدین راضی نباشند نباید كرد، مگر اینكه ضرر دینی یا دنیایی به فرزند برسد بر ترك آن. مثلا هرگاه پدر و مادر بگویند زن مگیر، یا زن خود را طلاق بگو و این سبب ضرر بر فرزند

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۱: و لیکن روزه‌اش فاسد است. همان فتوائی که در مسئله شماره ۳۹۲ گذشت - نظر به عدم تصریح به فساد در اینجا، ممکن است میرزا نسبت به این موضوع بعدها دچار تردید شده است البته ما فاصله زمانی دو مسئله و دو سؤال را نمیدانیم .

لازم آید، معلوم نیست وجوب عمل به رضای ایشان. و دلالت دارد بر این) علاوه بر نفی ضرر و عسر و حرج که به عقل و نقل ثابت است) عموم آیه شریفه :ولا تعضلوهن ان ینکحن ازواجهن،. زیرا که در ترك شوهر کردن زنان، ضرر عظیم است به ایشان و تصریح کرده است شهید (ره) و غیره که در صورت لزوم ضرر دینی یا دنیائی اطاعت ایشان واجب نیست و حاصل اینکه لزوم رضا جویی والدین از اهم واجبات و عقوق ایشان از جمله کبایر است. بعضی گفته‌اند حتی اینکه هرگاه امر کنند به خوردن لقمه شبهه، باید اطاعت کرد به جهت آن که ترك شبهه مستحب است و اطاعت ایشان واجب، و هرگاه منع کنند آن را از حضور جماعت، اقرب آن است که لازم نباشد قبول، مگر هرگاه بر والدین شاق باشد، مثل آنکه در تاریکی شب در وقت عشا یا صبح برود، چنانکه شهید (ره) تصریح کرده است و این دور نیست، و بعضی علما گفته‌اند که هرگاه در نماز نافله باشد، او را صدا زنند نماز را قطع کند و این دور نیست، چنانکه از احادیث مستفاد می شود. و در وجوب احسان به والدین، اسلام شرط نیست، بلکه والدین کافر باشند هم، باید به ایشان احسان کرد و هم در حال عبادت دعا کند ایشان را به طلب هدایت وبعد از ممات به طلب تخفیف عذاب، و هرگاه مردد شود میان رضاجویی پدر و مادر وجمع ممکن نباشد دور نیست که رضای والده را مقدم دارد بر رضای پدر.

٤۰۱- سوال: شخصی در ماه رمضان با حلال خود جماع کند و یقین داند که صبح، آب میسر نمی شود، آیا در این صورت جماع مرد با زن جایز است یا نه؟ و روزه آنها چه صورت دارد؟

جواب: بلی جایز است جماع کردن، و هرگاه بعد از جماع کردن، آب میسر نشد تیمم کند بدل از غسل، پیش از صبح و تیمم را نگاه دارد تا صبح شود. و همچنین جایز است جماع کردن، هر چند بداند که آب از غسل به هم نمیرسد از برای نماز، هر چند به مقدار وضو آب داشته باشد، بر این دعوی اجماع علما شده و بعضی اخبار هم بر این دلالت دارد .

٤۰۲- سوال: هرگاه کس در بدو سن و اول بلوغش که عالم به بعضی احکام شرعی نبوده ونمی دانسته که بقای ب احتلام تا صبح یا استمناء کردن موجب فساد صوم می شود و استمنا حرام است. و عالم نبوده که به سبب اینها غسل کردن مترتب می شود، بلکه گمانش اینکه غسل کردن مخصوص

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

است به کسانی که متأهل شده‌اند و گمان میکرده که بدون غسل، نماز و روزه‌اش صحیح است و این شخص یك سال روزه‌اش را به این عنوان فاسد کرده، بر او قضای تنها، واجب است یا قضا و کفاره هر دو و بر تقدیر وجوب کفاره، اگر عاجز باشد چه کند؟

جواب: هرگاه غافل بالمره بوده، به این معنی که به این فکر نیفتاده که بلکه حکم خدا غیر این باشد وباید سؤال کرد و تفحص کرد و چنان میدانسته که تکلیف او همین است و به همین نهج، روزه گرفته، لزوم کفاره بر او معلوم نیست، به قضای تنها اکتفا کند. (۱)

٤٠٣- سوال: هرگاه شخصی قضای روزه واجبی را نگیرد تا چند ماه رمضان بگذرد، آیا یك کفاره کافی است یا باید متعدد بدهد؟

جواب: لزوم تعدد کفاره معلوم نیست، اظهر کفایت یکی است.

٤٠٤- سوال: هرگاه در ذمه میت نماز و روزه واجب باشد، قضای آن بر وارث واجب است یا نه؟ و بر فرض وجوب بر کدام یك از وراث واجب است؟ و فرقی هست ما بین اینکه به سبب آزار و مرض ترك شده باشد یا به سبب سفر وغیر آن؟ و آیا فرقی هست ما بین اینکه میت، مرد باشد یا زن؟ و آیا بر فرض وجوب، هرگاه میت وصیت کرده باشد که از مال او استیجار کنند، از ولی ساقط می شود یا نه؟ وآیا ولی می تواند استیجار این صوم و صلوة را از برای میت بکند یا واجب است خود بجا آورد؟

جواب: اما وجوب قضا بر وارث في الجمله، پس آن مشهور است در میان علمای ما،

۱: لابد مراد میرزا " قضای استحبابی " است و گرنه در مسئله شماره ۳۹۲ فتوی داد که کفاره و قضا لازم نیست با اینکه روزه‌اش فاسد است. در اینجا نیز احساس می شود که خود میرزا در مورد آن فتوی دچار تردید شده و بتدریج آن قول منفرد را رها می کند وقضا را واجب میداند .

نهضت ترجمه
Translation Movement

بلکه مخالفتی در نظر نیست، الا آنچه از مختلف از ابن عقیل، نقل کرده در صوم، لکن از سید مرتضی (ره) دعوای اجماع بر لزوم قضای صوم في الجمله نیز ظاهر می شود. و همچنین از ابن زهره. و بهر حال، اشکال در ثبوت آن في الجمله نیست و تمسك عامه به آیه شریفه " لیس للانسان الا ما سعی " ضعیف است، اما اولا: پس به جهت تخصیص آن به ادله، چنانکه جزما مخصص است به حج و غیر آن، و اما ثانیا :پس این نیز نتیجه ایمان و سعی او است در تحصیل عقاید حقه. و همچنین تمسك به حدیث نبوی (ص): اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا من ثلث صدقة جارية او علم ينتفع به او ولد صالح يدعو له. و جواب از آن اولا نیز تخصیص است چنانکه گذشت و ثانیا اینکه این نیز داخل عموم انتفاع از علم اوست یا از ولد، و بعضی ملتزم شده‌اند که ثواب از برای ولی است، ولکن مسقط قضاست از میت و آن بعید

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

است. پس باید بیان تفصیل مسئله را کرد و آن، محتاج است به بیان چند مطلب: مطلب اول :اینکه آنچه را باید قضا کرد، کدام نماز و روزه است و هر چند فقها این مسئله را در کتاب صلوة جدا معترض شده‌اند و در کتاب صوم جدا، و بعضی در کتاب صلوة متعرض نشده‌اند، مثل محقق در شرایع و علامه در قواعد و سید مرتضی در انتصار و به هر حال در تعیین نماز و روزه‌ای که قضا باید کرد چند قول است. اول، قول مشهور است علی الظاهر و آن تعمیم حکم است، یعنی لازم است قضای جمیع آنچه فوت شده، خواه با عذر باشد یا بی عذر، چنانکه شهید ثانی در مسئله حبوه فرموده‌اند که ظاهر نص و اطلاق فتوی اقتضا می کند عدم فرق ما بین صوم و صلوتی که عمدا فوت شده باشد یا با عذر، بعد از آنکه نقل کرده از بعضی اختصاص حکم را به وقتی که فوت شده باشد با عذر، و بعد از این گفته است که باکی نیست به این قول ونصوص هم منافاتی با این ندارد واز شهید اول در ذکری نیز همین ظاهر می شود. ظاهر این است که این " بعض " که نقل قول از او شده است محقق (ره) است در جواب مسائل جمال الدین بن حاتم مشغری که گفته که بر ولد است قضای آنچه فوت شده است از میتی از نماز و روزه، به جهت عذری مثل سفر و مرض و حیض، نه آنچه عمدا ترك کرده با قدرت، و شهید از

استاد خود نقل کرده تقویت این قول را و خود هم گفته که باکی نیست به این قول و گفته است که روایات محمول بر غالب است که عمدا کسی ترك نماز نمی کند. و نمازهایی که بر غیر وجه صحیح کرده به سبب مسامحه در تحصیل مسئله، آنها را هم حمل بر عمد کرده، و بنابراین، این را از افراد نادره شمردن غریب است. خصوصا به ملاحظه حال اغلب عوام الناس، بلی میتوان گفت که متبادر از لفظ صلوة و صیام متروکه که در احادیث وارد شده، این است که نمازهای دیگر او بر وجه صحیح واقع شده و آن فوتی که حاصل شده از راه نکردن نماز و روزه است نه از راه بطلان نماز و روزه. و ابن ادریس و یحیی بن سعید قایل شده‌اند (چنانکه در ذکری نقل کرده) به اینکه قضا میکنند از میتی روزه را که در آن تفریط کرده باشد و نمازی را که در حال مرض موت فوت شده باشد، نه غیر آن، و از ابن جنید نقل کرده که مریض هرگاه واجب شود بر او نمازی، پس تأخیر کند از وقت خود تا بمیرد، قضا کند او را، ولی او، چنانکه قضا می کند حجة الاسلام را و روزه را به بدن خود، یعنی خود ولی بکند و اگر در عوض این مدی تصدق کند عوض هر دو رکعتی، مجزی است از او، پس اگر نتواند در عوض چهار رکعت مدی بدهد و اگر نتواند مدی در عوض نماز هر روز بدهد، و مدی در عوض نماز شب و در ذکری گفته بعد از نقل این قول، که همچنین گفته است سید مرتضی (ره). و بعد از آن از ابن زهره نقل کرده اینکه هرگاه کسی بمیرد و بر او نمازی باشد واجب است بر ولی او قضا. و بعد از آن حکایت اجزای تصدق را ذکر کرده، چنانکه از

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

ایشان نقل کرده. و بعد از آن، ابن زهره گفته " وذلك بدليل الاجماع و طريقة الاحتياط " این اقوالی است که شهید در ذکری در مبحث قضای نماز ذکر کرده. وحاصل این اقوال را در دروس به این عبارت نقل کرده: ویجب ان یقضی الولی جمیع مافات من المیت وخیر ابن الجنید بینه وبین الصدقة المذکورة انفا و به قال المرتضی وابن زهره وقال ابن ادریس وسبطه لا یقضی الا مافاته في مرض موته و قال المحقق یقضی مافاته لعذر کمرض او سفر او حیض بالنسبة الی الصوم لا ما ترکه عمدا. وظاهر آرای او در دروس متغیر شده و این، اقوالی است که در کتاب صلوة در مسئله

نماز ذکر کرده‌اند. و دلیل مشهور، عموم اخبار است، مثل صحیحه حفص بن البختری در کافی عن ابیعبد الله (ع)، في الرجل یموت وعلیه صلوة او صیام، فقال: یقضیه عنه اولی الناس بمیراثه (١). قلت: فان کان اولی الناس به امراة .فقال لا الا الرجال. ومرسلة ابن ابی عمیر عن الصادق (ع) فی الرجل یموت وعلیه صلوة او صیام قال یقضیه (٢) اولی الناس به. این حدیث را در ذکری از ابن طاوس نقل کرده و همچنین روایت عبد الله بن سنان عن الصادق (ع) قال الصلوة التی حصل وقتها قبل ان یموت (٣) المیت یقضی عنه اولی الناس به. و بعضی دیگر از اخبار هم خواهد آمد. واما دلیل قول محقق و تابعین او، پس این اصل است و عدم انصراف عمومات این اخبار به سوی آنچه عمدا ترك کرده شده باشد. واین دعوی دور نیست خصوصا بملاحظه حمل افعال مسلمین بر صحت که بی جهت ترك نماز نکرده باشند و خصوصا که در زمان ائمه واصحاب ائمه معهود از حال ایشان بود که کمال اهتمام در قضای عبادات داشتند، خصوصا بنا بر قول به تضییق قضا، پس چگونه عمدا ترك نماز میکرده‌اند و قضا را نمیکرده‌اند؟! و از این جهت شهید (ره) در ذکری گفته است در باب عذر عدم ورود احادیث در نماز استیجار از برای میت، اینکه اصحاب ائمه اهتمام بسیار داشتند در قضای عبادت که دیگر احتیاجی به ذکر حکم استیجار نبوده و اگر احیانا بر ذمه ایشان چیزی باقی میمانده، تدارك آن را به قضای ولی میکرده‌اند و از این جهت در قضا کردن ولی، اخبار وارد شده، پس این هم مؤید این است که آنچه بر ولی لازم می شود امثال چنین نمازی است که به عذر ساقط شده باشد. بلکه مسامحه در قضای آن هم به جهت عذری بوده که وجهی مناسبی داشته باشد، مثل اینکه میسر می شود که قضای نماز را نشسته و

١: وسائل: ج ٧ ص ٢٤١، ابواب احکام شهر رمضان باب ٢٣ ح ٥ ٢: وسائل: ج ٣ ص ٣٦٦، ابواب قضاء الصلوات باب ١٢ ح ٦ ٣: همان مرجع ص ٣٦٨ ح ١٨

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

مثل آن بکند، تأخیر کرده بود تا بر وجه کامل بکند و هکذا. پس از اینجا ظاهر می شود که هرگاه قضای میت از این باب باشد که مسامحه در تحصیل مسائل کرده و تمام عمر نماز را بر وجه باطل کرده، کمال وضوح دارد که داخل این اخبار نباشد و خصوصا به ملاحظه تنکیر لفظ صلوة و صیام در حدیث، و هرگاه خروج غیر این قسم از سایر افراد ترك عصیانا، غیر ظاهر باشد خروج این قسم کافی است، به جهت عدم قول به فصل. و به هر حال اصل برائت دلیلی است قوی. وتمام کردن مطلب به اطلاق این اخبار کمال صعوبت دارد، خصوصا بنابر اشهر واقوی در حبوه که ثبوت آن مجانا است و در عوض صوم و صلوة نیست. و اما دلیل ابن جنید و ابن زهره را در کفاره عوض نماز، پس به آن بر نخورده‌ام. و اعتماد بر ظاهر اجماعی که نقل کرده، با وجود آن اخبار، مشکل است. و اما مسئله روزه، پس ظاهر و مشهور نیز همین است که واجب است قضای آن بر ولی، خواه روزه به سبب عذری فوت شده باشد یا عمدا، و شهید (ره) در دروس گفته است: لو تمکن من القضاء و مات قبله فالمشهور وجوب القضاء علی الولی سواء کان صوم رمضان او لا وسواء کان له مال او لا ومع عدم الولی یتصدق عن اصل ماله عن کل یوم بمد وقال المرتضی یتصدق عنه، فان لم یکن له مال صام ولیه. وقال الحسن یتصدق عنه، لا غیر وقال الحلی مع عدم الولی یصام عنه من ماله کالحج والاول اصح. و پیش دانستی قول محقق را که شهید در ذکری نقل کرده و از شیخ خود عمید الدین نقل کرده بود تقویت آن را و خود هم میل به آن کرده و صاحب مدارك هم این را تحسین کرده و در نظر حقیر هم قوت دارد. و از آنچه گفتیم، دلیل مشهور، دلیل محقق و تابعین او ظاهر می شود. و اما چون در مسائل روزه تفصیلات دیگر هم هست پس باید متعرض آنها شد. پس می گوییم که روزه یا به سبب مرض فوت شده و یا به سبب سفر و حیض، پس اگر به سبب مرض فوت شده، پس یا این است که متمکن نشده از قضای آن تا فوت شد و یا متمکن

بهصرف ترجمه
Translation Movement
.IMS

شده و قضا نکرد تا فوت شد. پس در اینجا چند مسئله هست: اول اینکه متمکن نشد از قضای آن تا فوت شد، پس حکم این، سقوط قضاست از ولی و ظاهرا خلافی در مسئله نیست و از علامه (ره) در منتهی نقل اجماع جمیع علما بر آن شده و از ظاهر اصحاب ما نیز دعوی اتفاق شده. بلی از جماعتی از علمای ما، تصریح به استحباب آن نقل شده. و بعضی از متأخرین ما گفته است که بر دلیل آن بر نخورده‌ام، بلکه روایت ابی بصیر (١) و روایت سماعه (٢) و روایت منصور (٣) بن حازم دلالت بر عدم استحباب دارد. و ما در اینجا صحیح ابی بصیر را نقل میکنیم و آن این است که از حضرت صادق (ع) روایت کرده است: قال: سئلته عن امرئة مرضت في رمضان وماتت في شوال فاوصتنی ان اقضی عنها

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

قال: هل برئت من مرضها؟ قلت: لا ماتت فيه. قال: لا تفض عنها فان الله لم يجعل عليها، الحديث. و لكن علامه در منتهى گفته است كه: قال اصحابنا يستحب القضاء عنه. و نظر به مسامحه در ادله سنن، همين قدر كافى است در استحباب، خصوصا با قدح در روايات. يا شايد احوط ترك آن باشد. مسئله دوم: اينكه متمكن شده از قضا و نكرد تا فوت شد، پس مشهور وجوب است بر ولى. و فاضل هندى در شرح روضه از شيخ در خلاف، نقل اتفاق كرده و همچنين از سرائر، و گفته است كه كلام منتهى و تذكره هم مشعر به آن است و از مبسوط نقل كرده كه هر روزه كه واجب شده باشد بر او به يكى از اسباب كه موجب صوم باشد و بميرد و متمكن از قضاى او شده باشد و بجا نياورده باشد اينكه بايد تصدق شود از او يا روزه بگيرد ولى، از او. و همچنين از انتصار و جمل نقل كرده كه بايد تصدق شود از او، از عوض هر روز بمدى، پس اگر مدى نباشد او را، ولى روزه بگيرد عوض او. و فرقى ما بين اسباب فوت روزه نگذاشته و سيد در انتصار دعواى اجماع هم كرده و از ابن

١: وسايل: ج ٧ ص ٢٤٢، ابواب احكام شهر رمضان، باب ٣٢ ح ١٢ ٢ و ٣: همان مرجع، ح ١٠ و ٩

ادريس نقل كرده (١) كه صدقه واجب نيست بر ميت، بلكه روزه واجب است و بدلى ندارد، ولى مكلف است به قضا و اجماع هم بر اين منعقد است و گفته (٢) است كه آنچه سيد گفته است كسى به غير او نگفته و از ابن عقيل نيز نقل كرده آنچه را كه پيش نقل كرده‌يم از او. و اين اقوال علماست درمسئله و اقوى قول مشهور است به سبب عموم اخبار سابقه و مرسله ابن بكير عن بعض اصحابنا عن ابى عبد الله) ع): في الرجل يموت في شهر رمضان. قال: ليس لوليه ان يقضى عنه ما بقى من الشهر، ان مرض فلم يصم رمضان فلم يزل مريضا حتى مضى رمضان و هو مريض ثم مات في مرضه ذلك، فليس على وليه ان يقضى عنه الصيام، فان مرض فلم يصم شهر رمضان ثم صح بعد ذلك فلم يقضه ثم مرض فمات، فعلى وليه ان يقضى عنه لانه قد صلح فلم يقض و وجب (٣) عليه. ومرسلة حماد بن عثمان في الكافى عمن ذكره عنه (ع) قال :سئلته عن الرجل يموت و عليه دين من شهر رمضان. من يقضى عنه؟ قال: اولى الناس به. قلت: فان كان اولى الناس امرءة. قال: لا الا الرجل. (٤) وصحيحة محمد بن الحسن الصفار في الفقيه قال كتبت الى ابى محمد الحسن بن على (ع) في رجل مات وعليه قضاء من شهر رمضان عشرة ايام وله وليان هل يجوز لهما يقضيا عنه جميعا، خمسة ايام احد الوليين وخمسة ايام الاخر؟ فوقع (ع): يقضى عنه اكبر وليه. (٥) قال ابن بابويه (ره) وهذا التوقيع عندى من توقيعاته الى

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

محمد بن الحسن الصفار بخطه (ع). وفى الصحيح عن محمد بن مسلم عن احدهما قال: سئلته عن رجل ادركه شهر رمضان وهو مريض فتوفى قبل ان يبرء. قال: ليس عليه شى ولكن يقضى عن الذى يبرء

١: يعنى فاضل هندى از ابن ادريس نقل كرده... ٢: يعنى ابن ادريس گفته است :٣ ...همان مرجع، ص ٢٤٣ ح ١٣ ٤ و ٥: همان مرجع ح ٦ و ٣

ثم يموت قبل ان يقضى (١). و دليل سيد مرتضى اجماعى است كه خود دعوى كرده و دلالت مى كند بر آن نيز روايتى كه ابن بابويه به سند صحيح از ابان بن (٢) عثمان، روايت كرده از ابى مريم انصارى عن ابى عبد الله (ع)، قال: اذا صام الرجل شيئا من شهر رمضان ثم لم يزل مريضا حتى مات فليس عليه قضاء وان صح ثم مات وكان له مال تصدق عنه مكان كل يوم بمد فان لم يكن له مال صام عنه وليه . وكلينى نيز همين را روايت كرده، لكن سند آن صحيح نيست. و اما دليل ابن عقيل بر اينكه تصدق مى شود و از او لا غير، پس آن روايت ابى مريم است كه شيخ در تهذيب نقل كرده از حضرت صادق (ع): قال اذا صام الرجل شيئا من شهر رمضان فلم يزل مريضا حتى يموت فليس عليه شى، فان صح ثم مرض حتى يموت و كان له مال تصدق عنه، فان لم يكن له مال تصدق عنه (٣) وليه، وعلامه (ره) حديث را در مختلف چنين نقل كرده و لكن عبارتى كه از ابن عقيل نقل كرده، اين است كه: وقد روى انه من مات وعليه صوم من رمضان تصدق عنه عن كل يوم بمد من طعام وبهذا تواترت الاخبار عنهم (ع). و صاحب مدارك همين حديث ابى مريم را از تهذيب نقل كرده با وصف به صحت، لكن عبارت او اين است: وان صح ثم مرض حتى يموت و كان له مال تصدق عنه وليه. و اما دليل قول شيخ در مبسوط پس گويا جمع بين الاخبار باشد به حمل بر تخيير. و دليل ابن ادريس همان دعوى اجماع است. و مراد سيد (ره) از دعوى اجماع نيز

١: همان مرجع ح ٢ ٢: اگر سند اين حديث تا " ابان " اشكال نداشته باشد لا اقل در خود او اشكال هست. فخر المحققين حديث او را نميپذيرد واز پدرش (علامه) نقل مى كند كه نبايد احاديث ابان را پذيرفت زيرا او " ناووسى " مذهب است، ابان در تفسير قرآن احاديث مضطربى نقل كرده كه همه آنها قابل تامل است. و حديث بالا در: وسايل: همان باب قبلى، ح ٧ ٣: صاحب وسائل اين حديث وحديث بالا را با هم در شماره " ٧ " جاى داده است .

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

دعوی اجماع بر وجوب صیام است بر ولی، چون رد بر مخالفین کرده که ایشان به غیر تصدق، چیزی را ضرور نمیدانند، نه اینکه دعوی اجماع بر تقدیم صدقه کرده باشند، چنانکه کلام او کالصریح است در این، پس بنابر این قول ابن ابی عقیل در نهایت ضعف است. چون خلاف مشهور علما واحادیث معتبره مستفیضه و دو اجماع منقول است. و دور نیست که تقدیم صدقه یا انفراد صدقه که از روایت ابی مریم بر میآید محمول بر تقیه باشد و چون روایت ابی مریم مضطرب است، این هم مورث ضعف اعتماد می شود و از اینجا ظاهر می شود ضعف قول به تخییر نیز، چنانکه از مبسوط نقل شده بود. و اما استدلالی که علامه از برای ابن عقیل کرده به آیه شریفه " لیس للانسان الا ما سعی " و مقتضای آن، این است که روزه ولی به او نفعی نخواهد داشت. جواب از آنچه پیش گفتیم ظاهر شد. مسئله سوم: هرگاه فوت شود روزه از مسافر، پس در آن دو قول است و آنچه ظاهر می شود این است که قول اکثر، تفصیل باشد مثل مریض، که مشروط است وجوب قضا بر ولی به تمکن مسافر از ادا یا قضا، اگر چه به آن باشد که در بین سفر، قصد اقامه بکند پس بر او قضا هست. و این قول منقول است از شیخ در نهایه و خلاف و محقق در نافع و علامه در بسیاری از کتابهای او، و ظاهر ابن ادریس و مختار شهیدین در لمعه و شرح آن. و مستند ایشان، اصل است و اجماع منقول از شیخ در خلاف. و اینکه هرگاه مکلف خود متمکن نشود از او ساقط است، پس از ولی به طریق اولی ساقط خواهد بود و علت منصوصه در مرسله ابن بکیر متقدم. و همچنین در روایت ابی بصیر متقدم. و قول دیگر که لزوم قضاست، و آن مختار محقق اسست در شرایع و صاحب مدارك. و منقول است از شیخ در تهذیب و یحیی بن سعید، و از ظاهر صدوق و تذکرهه. و دلیل آن صحیحه ابی حمزه است، عن ابن جعفر (ع) قال: سئلته عن امرئة مرضت في شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت قبل خروج شهر رمضان هل يقضى عنها؟ قال: اما الطمث والمرض فلا واما السفر (۱) فنعم. و به این مضمون است موثقه محمد بن مسلم (۲) و

نهضت ترجمه
Translation Movement
.ms

۱و ۲: همان مرجع، ح ٤ و ۲

روایت منصور بن حازم و روایت بی بصیر و اولی حمل این اخبار است بر استحباب به جهت قوت ادله آن طرف، از حیثیت اصل و اعتبار و علت مستفاده از اخبار و اکثریت عاملین. و علامه در مختلف حمل کرده است این اخبار را بر اینکه سفر معصیت بوده و بعضی توجیه کلام او را به این کرده‌اند که مراد این باشد که سفر در رمضان بدون ضرورت، معصیت است و این هم تمام نیست. و بعضی استدلال کرده‌اند بر قول دوم به فرق ما بین مریض و مسافر، چون این متمکن است که اقامه کند یا سفر نکند و مریض معذور

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

است، و بر این وارد است اولا که بعد از رخصت شارع در سفر فرقی نمیماند ما بین مسافر و مریض، با وجودی که این تمام نمی شود در سفر ضروری واجب، مثل حج، پس اقوی هم در اینجا تفصیل است به ملاحظه ضرور بودن سفر و عدم آن، چنانکه شهید ثانی (ره) تصرح کرده، و از آنچه گفتیم حکم حایض هم معلوم می شود که مختار در آن نیز اعتبار تمکن و عدم تمکن است در قضای ولی، پس در صورت عدم تمکن آن زن از قضا، بر ولی واجب نیست، چنانکه اصل و اخبار معتبره دلالت بر آن دارد. مطلب دوم اینکه قضای روزه و نماز، بر کی واجب است؟ آنچه از اکثر علما نقل شده، این است که بر پسر بزرگتر واجب است لا غیر، و خلاف کرده‌اند در اینکه هرگاه دو ولی باشد که یکی در سن بزرگتر باشد و یکی بالغ شده باشد به احتلام یا انبات، هر چند سن او کمتر باشد، کدامیك ولیاند؟ و اظهر اعتبار بلوغ است به جهت آنکه او اولی است به میت در اکثر احکام، مثل مباشرت تجهیز میت و سایر امور منوط به مکلفین. و وجه قول دیگر، لفظ " اکبر " است که در صحیحه محمد بن الحسن الصفار و غیرهاست و آن محمول بر غالب است. و از صدوقین و مفید و ابن جنید نقل شده که بر مطلق ولی واجب است حتی زوجین و معتق و ضامن (۱) جریره، به ترتیب طبقات و در هر طبقه اکبر ذکور، مقدم است و اگر ذکور نباشد اناث بجا می آورد و هر چند در فهم ترتیب مذکور از کلام مفید، بعضی

۱: بحث حقوقی مهمی است که در بخش ضمان و... خواهد آمد .

نهضت ترجمه
Translation Movement

اشکال کرده‌اند و لکن ظاهر این است که مراد او همین باشد، همچنانکه همین را علامه در مختلف فهمیده و همچنین در دروس و عبارت دروس این است: ثم الولی عند الشیخ، اکبر اولاده الذکور لا غیر و عند المفید لو فقد اکبر ولد فاکبر اهله من الذکور لا غیر فان فقدوا فالنساء وهو ظاهر القدماء والاخبار والمختار. آنچه از ظاهر ابن براج نقل شده، این است که واجب است بر پسر بزرگ و اگر نباشد بر دختر بزرگ و از این ظاهر می شود که از اولاد تعدی به غیر نکرده و اظهر اکثر است به جهت آنکه اصل عدم تحمل احدی است فعل غیر را، چنانکه " عموم ولا تزر وازرة " تنبیه بر آن دارد و تحمل ولد اکبر ذکر، به اجماع خارج است و شکی نیست که اولی به میراث هم هست از نساء بلکه از سایر ذکور، به جهت اختصاص به حبوه وبه جهت خصوص صحیحه حفص بن البختری و مرسله حماد که پیش گذشت و صحیحه محمد بن الحسن الصفار هم دلالت دارد بر اعتبار اکبر بودن، ولکن منتهای دلالت این اخبار این است که واجب است بر مرد بزرگتر، و اما اختصاص به ولد، پس از اینجا مستفاد نمی شود و میتوان گفت که قدمایی که قایلند به تعمیم ولی بر اولاد و غیر اولاد و رجال و نساء، تکیه ایشان به عموم و

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

اطلاق اخبار است به جهت آنکه ولی و اولی در هر طبقه موجود هست و صحیحه حفص بن البختری و مرسله حماد، نفی حکم وجوب بر نساء را می کند و با عدم قول به فصل، متعین می شود قول اکثر به جهت آنکه به قولی بر نخورده‌ام که واجب باشد در هر طبقه بر اکبر رجال، دون نساء و هرگاه عمل به اطلاق از اخبار بکنیم باید طرح از دو خبر را بکنیم واین بی وجه است، خصوصا که اینها خاص مطلقند و آنها عام مطلق و خاص بر عام مقدم است، خصوصا هرگاه موافق اصل و اعتبار و نفی عسر و حرج و اضرار باشد و موافق عمل اکثر باشد و بعضی حمل کرده‌اند این دو روایت را بر نفی وجوب بر نساء در حال وجود رجال. و آن غریب است، و به هر حال شکی نیست که عمل به عموم روایات احوط است. و بدان که جمعی از علما مثل علامه در تذکره و منتهی و شهید ثانی گفته‌اند که مراد از پسر بزرگتر کسی است که از او پسری بزرگتر نباشد، هر چند پسر منحصر باشد

در همان یکی، چنانکه در حبوه هم، چنین است و دلالت می کند بر این عموم لفظ ولی و اولی، که در اخبار مذکور است و مثل صحیحه محمد بن الحسن الصفار که دلالت دارد بر اعتبار اکبر بودن و محمول است بر حال تعدد و حصول اصغر و اکبر .بلی اشکال در این است که آیا بلوغ شرط است در حین موت که وجوب متعلق به او تواند شد یا نه؟ در مسئله دو قول است و وجه وجوب، عموم روایات و استحقاق حبوه است و وجه عدم، این است که تکلیف متعلق به غیر بالغ عاقل نمی شود و عدم وجود، مستحب است و دور نیست که بگوییم که ارجح وجوب است به جهت آنکه در اخبار چیزی نیست که دلالت کند بر اینکه به مجرد فوت مورث، واجب می شود قضا بر ولی، تا مستلزم بلوغ و کمال باشد. و هرگاه اولیاء متعدد باشند و مساوی باشند در سن، مثل آنکه دو طفل یا بیشتر از یك شکم زائیده شده باشد، پس مشهور این است که تقسیط میکنند عبادت را میان آنها بالسویه و ابن براج گفته است که هرگاه نداشته باشد از اولاد مگر دو توأم مخیرند هر یك که خواهند قضا بکنند و اگر اختلاف میان آنها واقع شود قرعه بزنند، وابن ادریس گفته است که در این صورت قضا ساقط است و اول، اقوی است به جهت صدق ولی و اولی بر هر دو. و به اجماع واجب نیست قضای تمام بر هر یك علی حده که دو قضا کرده شود وقضا هم ساقط نمی شود به اعتبار عموم نص و ترجیح احدهما بلا مرجح، قبیح است بلکه ممتنع، پس چاره نیست الا توزیع. واما قول ابن براج، پس شاید او این باشد که چون بر هر یك علی حده به عنوان وجوب عینی لازم نیست قضای تمام عبادات، و صادق است بر هر یك اینکه ولی است یا اولی است و حکم او این است که واجب است بر او قضای عبادت میت، پس این باید به عنوان واجب کفایی باشد که هر یك که کردند از دیگری ساقط باشد و تا به عمل نیامده است هر دو شغل الذمه باشند و اگر

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

تشاحی کنند راهی نیست الا قرعه. و جواب او، این است که بر فرض تسلیم وجوب کفایی، چه مانع دارد که بر هر یك واجب باشد و به فعل احدهما از دیگری ساقط شود، مثل نماز میت و تعدد فعل فاعل،

مستلزم آن نیست که خدای تعالی فعل را متعدد خواسته باشد، پس چرا تشاح میکنند؟ همچنانکه هرگاه ولی از برای میت نباشد در نماز میت وامامی هم نباشد که جماعت بکنند، دو نفر هرگاه خواهند نماز بر میتی بکنند به عنوان واجب کفایی از هر دو صحیح است. گو مطلوب واقعی همان یك نماز قضا باشد و همچنین نماز مأموم یا امام متصف به وجوب است تا نماز امام تمام شود. واز فروع مسئله این است که هرگاه هر دو قضای روزه رمضان بکنند و هر دو بعد از ظهر افطار کنند آیا کفاره بر هر یك لازم است یا بر هر دو یك کفاره لازم است علی السویه. یا کفاره واجب کفایی است بینهما، و الحال دلیل بر لزوم کفاره در نظر حقیر ظاهر نیست. و همچنین از فروع مسئله است جواز افطار احدهما با بقای دیگری بر صوم با ظن به بقا، و شهید در دروس ترجیح داده عدم معصیت را در صورت ظن به بقای دیگری به خلاف عدم ظن. و اصل ثبوت معصیت، خالی از اشکال نیست. و اما قرعه پس آن بعد تسلیم جریان آن در عبادات مطلقا، در وقتی است که امر مشکل باشد و در اینجا عموم و اطلاق اخبار کافی است برای رفع اشکال، با وجود اینکه می گوییم که متبادر از وجوب امر به شی وجوب عینی است نه کفایی، پس هرگاه اصل برائت ذمه از وجوب، بر هر یك بالتمام باشد (هر چند به عنوان وجوب کفایی باشد و اطلاق روایت هم شامل باشد از جهت آنکه بر هر دو صادق است ولی و اولی، بلکه اگر هرگاه تفسیر کنیم آن را به اینکه هرگاه از او بزرگتری نباشد و ضم کنیم به آنها تبادر وجوب عینی را) باقی نمیماند الا تقسیط علی السواء، چنانکه گفتیم و بعد از آنکه بنا را بر تقسیط گذاشتیم هرگاه کسری حاصل شود، مثل اینکه ولی دو نفر باشد و سه نماز یا سه روزه بر میت واجب باشد، پس ظاهر این است که واجب کفایی است ما بین آن دو نفر و بر هر دو واجب است و به فعل احدهما از دیگری ساقط می شود، چنانکه شهید ثانی و غیره، تصریح به آن کرده‌اند و احتمال قرعه هم هست، لکن تصریح به آن ندیده‌ایم در کلام ایشان در اینجا. واما قول ابن ادریس، پس دلیل او این است که اجماع بر وجوب بر ولد اکبر ثابت

شده نه بر غیر آن. و بر این صادق نیست ولد اکبر. و اصل برائت ذمه است. و علت استحقاق حبوه هم در اینجا نیست. و جواب او این است که اصل برائت مرتفع می شود به اطلاق اخبار، چنانکه گفتیم. وعدم اجماع در مسئله، منشأ بطلان نمی شود و عدم جریان حبوه در اینجا هم ممنوع است، چنانکه

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

در محل خود مذکور است. باقی میماند اشکال، در اینکه هرگاه بنا به قول مشهور شد که تقسیط واجب است، پس اگر احدی از آن دو ولی، قضا را بجا بیاورد بالتمام، آیا از دیگری ساقط می شود؟ یا نه؟ در مسئله دو قول است، منقول از ابن ادریس (و علامه در منتهی) منع از اجزاء است و کلام محقق در شرایع، ظاهر در سقوط است. چون گفته است که هرگاه بعضی تبرعا بکند ساقط می شود و ظاهر آن است که مراد او بعض اولیا است و شهید ثانی (ره) وجه آن را گفته است که هرگاه متبرعا بجا آورد ساقط می شود از ذمه میت، پس دیگر وجهی از برای وجوب بر دیگری نیست و صاحب کفایه، این را رد کرده که تکلیف متعلق به ولی است و دلیلی بر این نیست که فعل، مسقط آن باشد. و فاضل هندی در شرح روضه گفته است: وان قام بالکل بعضهم سقط عن الباقین کما نصوا علیه، و بعد از آن، این مسئله را متفرع کرده به جواز تبرع غیر ولی. پس اگر آن جایز باشد این به طریق اولی جایز خواهد بود و هرگاه آن را جایز ندانیم، پس در آن اشکال کرده. و اقوی در نزد حقیر سقوط است به جهت آنکه اقوی در متبرع غیر ولی، هم سقوط است به جهت عموم اخبار مستفیضه که دلالت دارند (بعمومها) بر اینکه هر کس عملی از برای میت بکند، آن عمل از برای میت خواهد بود که ظاهر در این است که آن عمل به جای عمل او خواهد بود، نه اینکه محض ثواب آن از برای او خواهد بود و آن ده حدیث بیشتر است که شهید (ره) در ذکری از کتاب عتاب سلطان الورى بسکان الثرى که ابن طاوس تألیف کرده، نقل کرده و در این مسئله، صوم و صلوة و حج و غیر آن هم فرقی ندارد. و از اینجا میتوان تحقیق مسئله استیجار ولی صوم و صلوة را، هم کرد و فقها در آن خلاف کرده‌اند و شهید (ره) در کتاب صوم دروس قایل به جواز آن شده و در کتاب ذکری اقرب منع استیجار صلوة را دانسته و عبارت ذکری این

نهضت ترجمه
Translation Movement

است: الاقرب انه لیس له الاستیجار لمخاطبته بها والصلوة لا تقبل التحمل عن الحی. و یمکن الجواز لما یأتی انشاء الله في الصوم ولان الغرض فعلها عن المیت فان قلنا بجوازه و تبرع منها متبرع اجزئت، ایضا. و به هر حال، دلیل منع این است که تکلیف به ولی شده و فعل غیر، مسقط آن نمی تواند شد. و دلیل جواز منع تکلیف است به بدن ولی، بلکه مراد همین است که او عبادت را از گردن میت بیندازد، به هر نحو که باشد مثل دین، و اقوی در نزد حقیر جواز است به جهت همین منع و به جهت عموم اخبار. و هر دلیلی که دلالت می کند بر مطلق استیجار صوم و صلوة وحج از برای میت، دلیل بر این است. و در خصوص حج اجماع دارند و از اخبار بسیار بر میآید تسویه سایر اعمال بر، با حج. و هر چند عمده تکیه ما، در اصل جواز استیجار عبادات، بر اجماع منقول، است، و لکن مدعین اجماع مطلقا دعوی کرده‌اند وتخصیص نداده‌اند کلام را به غیر ولی، بلکه غالب این است که ولی محتاج می شود به استیجار و

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

هرگاه جایز نباشد غالبا مستلزم عسر و حرج عظیم نیز خواهد بود. ومؤید مطلب است اینکه اخبار بسیاری هست که (۱) طلاق شده در آنها لفظ دین بر نماز، و اینکه نماز دین است و احدی در ادای دین مباشرت شخص خاص را اعتبار نکرده. پس باکی نیست که ما بعضی از آن اخبار را که به عموم دلالت دارند بر جواز نماز کردن از برای میت، و همچنین سایر عبادات، را نقل کنیم مثل روایت عبد الله بن ابی (۲) یعفور عن الصادق (ع): قال تقضی عن المیت الحج والصوم والعتق وفعاله الحسنه. و روایت صفوان بن یحیی بن همین مضمون. و همچنین روایت محمد بن (۳) مسلم و روایت علا ابن رزین (٤) و روایت ابن ابی نصر البزنطی (٥) و همچنین تا ده حدیث است که ابن طاوس (ره) نقل کرده و از جمله آنها روایتی است که از صاحب (٦) فاخر نقل کرده که گفته

۱و ۲: وسائل ج ٥ ص ٣٦٩، ابواب قضاء الصلوات باب ١٢ ح ١٩ ٣: همان مرجع، ح ٢٣ ٤ و ٥ و ٦ همان مرجع ح ٢٠ و ٢١ و ٢٢

است: مما اجمع علیه وصح من قول الائمه علیهم السلام قال " تقضی عن المیت اعماله الحسنة کلها " و شهید (ره) در ذکری هم به صحت این اخبار حکم کرده. وبه هر حال، هرگاه ما اصل استیجار عبادات واجبه را از برای میت جایز دانیم باید در اینجا هم جایز دانیم ودلیل در اصل جواز مطلق استیجار، دو چیز است: یکی قاعده‌ای که شهید (ره) و غیر او ذکر کرده‌اند و آن این است که جواز آن مبنی است بر دو مسئله اجماعیه: یکی این است که جایز است عبادت کردن از برای میت به اجماع و اخبار صحیحه. و دوم اینکه هرگاه جایز باشد عبادت از جانب میت کردن، جایز خواهد بود استیجار به جهت عموم ادله جواز استیجار بر اعمال مباحه که مستأجر از برای خود تواند کرد و این هم اجماع امامیه است. و دلیل دوم، خصوص دعوی اجماع در اصل مسئله استیجار عبادات است و هر چند حقیر در استدلال اول، تأمل دارم. چون ظاهرا مستلزم دور است. چنانکه در کتاب مکاسب مناهج الاحکام بیان کرده‌ام، و لکن اجماعات منقوله در خصوص مسئله، از جمعی از علما، مثل شهید در ذکری و شیخ علی در کتاب اجاره شرح (۱) قواعد و آخوند ملا احمد اردبیلی رحمهم الله جمیعا بعمومها شامل ما نحن فیه است، از برای اینکه حمل کلام مدعی اجماع بر غیر ولی (با وجود اینکه غالب این است که ولی مباشر امر است. یا حمل آن بر عبادتی که بر ولی واجب نباشد، مثل آنکه از باب احتیاط باشد یا از باب وصیت باشد) بیوجه است. خصوصا در وقتی که ولی خود نمی تواند نماز صحیح کرد و در پی تحصیل عبادات خود هم نیست، یا آنکه ولی ضعیف و عاجز باشد یا بر او شاق باشد، خصوصا بنا بر مشهور که آنچه بر ولی

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

واجب است مجموع عباداتی است که فوت شده، نه خصوص آنچه به سبب عذری فوت شده. پس اگر کسی بگوید که این اشکال شهید (ره) در ذکری در جواز استیجار در اینجا شاهد این است که آن اجماعی که در جواز استیجار عبادات دعوی کرده، در غیر صورتی است که بر وی واجب شده باشد. می گوییم که ظاهر این است که در اینجا غافل شده است و

۱: موسوم به جامع المقاصد. تالیف مرحوم محقق ثانی شیخ علی کرکی

داعی بر غفلت او گویا این است که در اینجا مسئله دو جانب دارد: یکی اینکه عبادتی است که از برای میت میباید کرد. و با قاعده جواز استیجار در عملی که مستأجر آن را خود می تواند کرد از برای غیر (که دعوای اجماع بر آن شده بود که جایز است که اجرت بگیرد و آن را از برای غیر بکند) به ضمیمه مقدمه دیگر که هر کس عملی از برای میتی بکند به او عاید می شود. پس از این جهت مستأجر می تواند اجرت بگیرد و لازم این، این است که بعد از وجوب به ولی، هم می تواند بگیرد واین بالتبع دلالت دارد بر جواز استیجار ولی. وجانب دیگر مسئله این است که هرگاه ولی مخاطب باشد به عبادتی پس فعل غیر چگونه مسقط طاعت غیر می شود؟ غایت آنچه ثابت شود آن است که از برای میت تواند کرد و اینجا عبادت به نیابت زنده، می کند و آن جایز نیست و شهید در این مقام غافل شده از مقتضای دلیل اول و نسبت میان این دو قاعده عموم من وجه است، زیرا که مقتضای اول صحت استیجار است، خواه بر ولی واجب شده باشد یا نه، و مقتضای دوم (یعنی عدم سقوط تکلیف احدی از احیاء به فعل دیگر خواه ولی باشد و خواه غیر آن و خواه به استیجار باشد یا غیر آن) عدم صحت است. خرج ما خرج بالدلیل، مثل زیارت و نماز زیارات و مثل آن و بقی الباقی، پس عمده بیان ترجیح ما بین این دو قاعده است که مسئله ما مورد هر دو شده است و اظهر ترجیح جواز استیجار است. اما اولا: پس به جهت منع دخول ما نحن فیه تحت عبادات متعلقه به نفس مکلف، جهت آنکه مسلم از اخبار همین قدر است که بر ولی واجب است که ذمه میت را فارغ کند از آن تکلیف، و او اعم است از اینکه بنفسه وبدنه بکند یا مال خود را بدهد و کسی را اجیر کند و هم مؤیدات دیگر که ذکر کردیم. و مؤید این مطلب است جواز وصیت میت به عبادات واجبه خود، چنانکه خواهد آمد. خواه وصیت کند به استیجار از مال خود، یا تعیین کند احد اولیاء را یا متبرعی را، که قبول آن وصیت بکند. پس باقی ماند همین قدر که بر ولی لازم است ابراء ذمه مکلف مطلقا، به هر نحو که باشد مگر آنکه میت وصیت مزبوره را کرده باشد که در آنجا اعانت

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

از مال خود ولی، هم ساقط می شود. پس اندراج مسئله ما در تحت عموم دلیل استیجار در عبادات مطلقا، کمال وضوح به هم میرساند، خلاصه اینکه وجوب

مباشرت ولی ببدنه وتعیین آن بر آن (خصوصا هرگاه ولایت را از برای نساء هم قایل بشویم، خصوصا در وقتی که عبادات میت از غیر عذر فوت شده باشد وخصوصا هر گاه شصت سال، عمر کرده باشد و یك نماز صحیح نکرده باشد و ولی ضعیف و بیطاقت باشد، خصوصا هرگاه پدر و مادر هر دو فوت شده باشند و قایل شویم که از برای مادر هم واجب باشد) شکی نیست که عسر و حرج عظیم است وکسی هم ندیده‌ایم که در اینجا قایل به فرق شده باشد. پس جواز استیجار ولی از برای میت اقوی است. و اشکال در متبرع بیشتر از مسئله استیجار است و از این جهت ابن ادریس و علامه در منتهی منع از جواز تبرع غیر از ولی کرده‌اند، هر چند به اذن ولی باشد، به سبب اینکه اصل عدم سقوط فرض است از مکلف به فعل دیگری. و صاحب مدارك بعد از اینکه این قول را از ایشان نقل کرده، گفته است که قوت این قول ظاهر است و در تحریر گفته است که هرگاه اجنبی از برای میت، روزه بگیرد بدون اذن ولی، اقرب عدم اجزاء است، و اگر ولی او را امر کند یا استیجار کند، پس در آن نظر است. و در نزد حقیر اظهر این است که در اینجا هم به فعل متبرع ساقط شود، به جهت آنکه از اخبار بسیار بر میآید که هر کس عملی بکند از برای میت، آن عمل از برای میت خواهد بود، نه محض ثواب او، و دلالت دارد بر اینکه به عنوان قضا خوهد بود از برای او و اینکه این منشأ رفع عذاب او می شود به سبب ترك عمل، که همه اینها ظاهرند در سقوط اعمال واجبه از میت، دیگر بقای وجوب بر ولی معنی ظاهری نخواهد داشت، و از جمله آن اخبار، روایت عبد الله بن ابی یعفور وده حدیث دیگر یا بیشتر به یك مضمون، همگی دلالت دارند بر جواز قضا از میت بالعموم که پیش به آنها اشاره کردیم و از جمله آنها اخبار بسیار است که دلالت دارند بر اینکه غیر ولی هم که بکند از برای میت خواهد بود و آن اخبار، را علی بن طاوس حسنی در رساله خود ذکر کرده وشهید (ره) در ذکری نقل کرده، مثل روایت علی بن جعفر عن اخیه موسی (ع): قال: حدثنی اخی موسی بن جعفر (ع) قال: سئلت ابی جعفر بن محمد عن الرجل هل یصلح له ان یصلی عن بعض موتاه فقال :

نعم (۱) فیصلی ما احب ویجعل تلك للمیت فهو للمیت اذا جعل ذلك له. و روایت عمار بن موسی عن الصادق (ع) قال: لا یقضیه الا مسلم (۲) عارف. و روایت عمر بن یزید که از من لا یحضر الفقیه نقل کرده

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

عن الصادق (ع) سأله عمر بن يزيد :ايصلى عن الميت؟ فقال: نعم حتى انه ليكون في ضيق فيوسع عليه ذلك الضيق ثم يؤتى فيق له خفف عنك هذا الضيق بصلاة فلان اخيك (٣) عنك. و روايت حماد بن عثمان فيكتابه قال: قال ابو عبد الله (ع): ان الصلوة والصوم والصدقة والحج والعمرة وكل عمل صالح ينفع الميت حتى ان الميت ليكون في ضيق فتوسع (٤) عليه ويق، هذا بعمل ابنك فلان وبعمل اخيك فلان، اخوك في الدين. و روايت عمر بن محمد بن يزيد (٥)، به همين مضمون و با ملاحظه اينكه در حديث جمع شده ما بين ابنك و اخيك في الدين كه آن شامل عمل ولى است و اين شامل عمل همه مؤمنين ظاهر مى شود كه مراد از حديث اعم از واجب و سنت است و نفع نماز پسر وبرادر دينى از يك عالم است وچنانكه در پسر مسقط است، از براى برادر دينى هم مسقط است و اخبار بسيار ديگر هست كه دلالت بر مدعا دارند حاجتى به ذكر اينها نيست. هرگاه اين را دانستى. پس كلام در اصل مسئله ما " كه احدى از اولياء تبرعا بكند مسقط از باقين هست ". به طريق اولى ثابت مى شود، خصوصا با اذن از ديگرى. تنبيهات :اول: اينكه هرگاه ولى بميرد قبل از آنكه عبادات را بجا آورد، آيا اين فرض، متعلق به ذمه ولى او مى شود يا نه؟ علامه در مختلف اشكال كرده و شهيدان، اقرب عدم لزوم را شمرده‌اند به جهت اصل و به جهت اقتصار در مخالف اصل به قدر متقين كه خود ولى است و اظهر در نزذ حقير، همين است. دوم: شهيد در ذكرى گفته است كه هرگاه وصيت كند ميت به قضاى نماز خود به اجرتى از مال خود، يا اينكه از اولياى او بشخصه بكند يا متبرعى بكند و وصيت را قبول كند، پس اقرب سقوط آن است از ولى به سبب عموم وجوب عمل به وصيت و اين كلام او منافات با قول او كه پيش گذشت (در عدم جواز استيجار ولى، از جهت آنكه

نهضت ترجمه
Translation Movement
IPS

١تا ٥: مرجع سابق به ترتيب: ج ٢ - ٥ - ٢٥ - ١٥ - ٤

تكليف به بدن او است) ندارد. و وجه عدم منافات اين است كه نهايت امر اين است كه نماز كه بر ذمه ميت باقى ميماند تا بميرد، لازم مى شود بر بدن ولى كه بجا آورد. و در اين صورت معلوم نيست. اگر بگويى كه نسبت ما بين دليل لزوم بر ولى و لزوم به عمل به وصيت، عموم من وجه است وعمل به وصيت، محتاج است به ترجيح. مى گوييم كه چون دليل وصيت مقدم است به حسب مقتضى بر دليل لزوم بر ولى، پس مقتضاى آن را بايد عمل كرد به جهت آنكه غايت امر آن است كه مسلم داريم كه آنچه بر ذمه ميت باشد و وصيتى نكرده باشد بر گردن ولى است نه مطلقا و مفروض اين است كه در اينجا وصيت شده است و همچنين شهيد ثانى (ره) گفته است كه هرگاه وصيت كند بر وجهى كه نافذ

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

باشد، ساقط می شود از ولی، و اظهر در نزد حقیر هم سقوط است به جهت تقدیم مقتضای وصیت، ولکن اشکال در این است که اگر وصی بجا نیاورد، آیا بر ولی واجب است که بکند یا نه؟ ظاهر شهیدان که حکم به سقوط از ولی کرده‌اند این است که دیگر تکلیف به او عود نکند. ومقتضای دلیل هم این است واحتیاط در این است که ولی بجا آورد. وبدان که ظاهر این است که در مسئله فرقی ما بین روزه ونماز نیست و دلیل هر دو، یکی است. سوم: بنا بر آن قول که واجب نباشد بر ولی قضای عباداتی که بدون عذر ترك کرده، چنانکه ترجیح دادیم آن را، یا اینکه میت، ولی نداشته باشد پس هرگاه وصیت کند که از برای او بکنند، وصیت او را به عمل میآورند. وهرگاه وصیت نکند، پس شهید (ره) در ذکری فرموده است که ظاهر متأخرین از اصحاب، عدم وجوب اخراج است از مال او به جهت اینکه این فرض متعلق به غیر بدن او نشده و در صورت وصیت به سبب اجماع قایل شدیم به اخراج، وغیر صورت وصیت باقی میماند در تحت منع. وبعد از آن گفته است: وبعض الاصحاب اوجب اخراجها کالحج وصب الاخبار التی لا " ولی " فیها، علیه واحتج. ایضا بخبر زرارة قال: قلت ١ لابیعبد اله (ع): ان اباك قال لی: من قربها فعلیه

١: وسائل: ج ٦ ص ١١٠، ابواب زكاة الذهب باب ١١ ح ٥

ان یؤدیها. قال: صدق ابي ان علیه ان یؤدی ما وجب علیه وما لم یجب علیه فلا شئ علیه. ثم قال: ارایت ان رجلا اغمي یوما ثم مات فذهبت صلوته اکان علیه وقد مات، ان یؤدیها؟ فقلت: لا. قال: الا ان یکون افاق من یومه. فظاهره انه یؤدیها بعد موته وهو انما یکون بولیه او ماله فحیث لاولی یحمل علی المال وهو شامل لحالة الایصاء وعدمه.. این آخر کلام ذکر است. وشاید که مراد از آن اخباری که بعض اصحاب استدلال به آن کرده‌اند روایت عبد الله بن ابی یعفور، وآنچه به مضمون آن است (که ما پیش، از آن ذکر کردیم) باشد. و در دلالت آنها خفایی هست، زیرا که ظاهر آنها بیان رخصت وجواز است نه وجوب قضاء، مطلقا، واما روایت زراره، پس آن نیز دلالت واضحی ندارد، بلکه بعض الفاظ آن، متشابه است .قطع نظر از حال سند آن و لفظ " قربها " را نفهمیدم که مراد، چه چیز است ومرجع ضمیر، چه چیز است. اگر ضمیر، راجع به میت باشد به تأویل جنازه وآن قریب مراد ولی باشد و بنابر این دلالتی بر ما نحن فیه ندارد و در بعضی نسخ، به جای قربها، ترکها بوده و حك اصلاح کرده‌اند و " قربها (١) " کرده‌اند، بنا بر اینکه " ترکها " باشد في الجمله، مناسبتی به مطلوب دارد. به هر حال، اعتماد به مثل این ادله در حکم مخالف اصل، وجهی ندارد. خصوصا با وجود فتوای اکثر بر خلاف آن، بلکه الحال در نظر نیست قولی به غیر همین که شهید (ره) نقل کرده، بلی از کلام علما در کتاب وصیت، اشاره به این

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

هست در بعض عبادات مثل اینکه محقق در نافع گفته‌است: ولو اوصی بواجب وغیره اخرج الواجب من الاصل والباقی من الثلث. و همچنین عبارت شرایع ومقتضای آن، این است که واجب

۱: نه " قربها " درست است و نه " ترکها "، گویا مرحوم میرزا تنها به مطالعه متن ذکری قناعت کرده و به منبع حدیث مراجعه نکرده است و چون متن ذکری مغلوط بوده موجب چنین اظهار نظری از ناحیه وی شده است صورت صحیح کلمه مذکور " قربها " است یعنی " بوسیله تبدیل طلاها به زیور آلات از پرداختن زکات فرار کند " که لفظ " من الزکاة " نیز در اول حدیث در اینجا حذف شده است. و سند حدیث نیز خیلی جالب ومتقن است .

را از اصل مال بیرون کنند، مطلقا، خواه مالی باشد مثل زکوة یا مشوب به مالی، مثل حج یا بدنی محض مثل نماز و روزه، و این اطلاق مشعر به این است که اگر وصیت نکرده بود هم از اصل مال بیرون میرفت، مثل زکوة وحج، و از این جهت است که شهید (ره) در ذکری در همین مقام گفته است: لو اوصی بفعلها من ماله فان قلنا بوجوبه للایصاء کان من الاصل کسایر الواجبات و ان قلنا بعدمه فهو تبرع یخرج من الثلث الا ان یخرجه الوارث. و به هر حال مشهور این است که وصایای واجب بدنیه از ثلث بیرون میرود، و اقوی هم این است، و از کلام بعضی بر میآید که در آن خلاف نیست و آن غفلت است، چنانکه دانستی، بلی قول مشهور اقوی است، پس باید از ثلث مال وضع کرد، مگر با اجازه وارث، بلی واجبات را بر متبرع بها، مقدم میدارند، هر چند در ذکر مؤخر باشد و وجه آن را در بعضی مسائل بیان کردیم. چهارم: هرگاه خود ولی، مشغول ذمه به نماز قضای خود باشد یا نماز استیجار یا غیر آن، منشأ سقوط این نماز نمی شود. پس باید هر دو را بجا بیاورد، چنانکه مقتضای ظاهر اخبار و فحاوی آنهاست و شهید (ره) در ذکری فرموده است که :اقرب این است که به ترتیب بجا آورد، آنچه پیشتر به ذمه او قرار گرفته، آن را بجا بیاورد، و بعد از آن گفته است، بلی اگر بعد از تحمل این نماز، نمازی از ولی فوت شود، در آن وقت ممکن است قول به وجوب تقدیم قضای آن، چنانکه ادای آن هم مقدم است. وممکن است تقدیم آن نمازی که متحمل شده به سبب آنکه سبب آن مقدم است و آنچه شهید (ره) فرموده احوط است و لکن حقیر، الحال، حکم به وجوب ترتیب در صورت اولی نمی کنم و وجوب ترتیب در امثال این مواضع بر حقیر ظاهر نیست، بلی آنچه از اخبار و ادله بر میآید آن است که ترتیب ما بین نمازهایی که به حسب اصل شرع ترتیب در آنها قرار داده است لازم است، یعنی ما بین ظهر و عصر یك روز، و مغرب و عشای یك شب، نه مطلق ظهر و عصر و مغرب وعشاء چه. جای مطلق روز وماه وسال. مطلب سوم: اینکه قضا از برای کی واجب است؟ آیا مخصوص مرد است، یا از

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

برای زن هم لازم است (١)؟ در این نیز خلاف است ظاهر اطلاق اکثر اصحاب، چنانکه بعض اصحاب گفته‌اند عموم است، هر چند از ذکری ظاهر می شود که ظاهر اصحاب، اختصاص به مرد است. چنانکه از مسئله حبوه (٢) ظاهر می شود و تصریح شیخ در نهایه و مبسوط وابن براج ومحقق در شرایع و علامه در مختلف و شهید در دروس ولمعه لزوم قضاست از آن. و در ذکری هم میل به آن کرده وعلامه این را در مختلف اسناد به جماعت داده و در قواعد اشکال کرده و از تحریر، توقف ظاهر می شود. و اما قول به عدم وجوب قضا. پس آن قول ابن ادریس است و اظهر قول اول است به جهت آنکه غالب اشتراك مرد و زن است در احکام، و خصوص اخبار متقدمه، مثل صحیحه ابی حمزه وموثقه محمد بن مسلم. و ظاهر این است که در اخباری که لفظ " رجل " مذکور است از باب مثال است نه از باب تخصیص. چنانکه در ذکری اشاره به آن کرده. اگر بگویی که این اخبار دلالت بر وجوب ندارد، بلکه ظاهر آنها بیان مشروعیت است .گوییم که قراین مقام و معهود بودن قضا در آنچه واجب است به انضمام فهم اصحاب و استدلال ایشان مرجح اراده وجوب است، و اگر بگویی که این منافی است با آنچه پیش اختیار کردی در مسئله سفر که هر گاه متمکن از قضا نشده باشد وبمیرد قضای روزه واجب نیست. وهمین اخبار را حمل بر استحباب کردی، گوییم حمل آنها بر استحباب در صورت عدم تمکن، منافات با دلالت آنها بر وجوب قضا در صورت تمکن از باب تنبیه ندارد. والحاصل: از آن اخبار مستفاد می شود (به انضمام قراین سابقه) وجوب قضای ولی

١: یعنی آیا تنها عبادت به جای مانده از مرد متوفی باید قضا شود یا عبادت به جای مانده زن متوفی هم باید قضا شود؟ -؟ ٢: اگر وجوب قضای عبادت پدر بر فرزند اکبر در مقابل حبوه واجب است پس قضای عبادت مادر واجب نیست زیرا در ارث مادر حبوه نیست.

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IRS

در صوت فوت با تمکن در همه وخصوص در مسافر و استحباب قضای نماز مسافر با عدم تمکن. ومورد دلالتین مختلف است. پس منافاتی نیست. سلمنا، لکن عمومات اخبار در مسئله بر آن است و به آنها کفایت حاصل می شود. وبعض متأخرین گفته است که من بر نخورده‌ام به اطلاق وعمومی که شامل مرد و زن باشد، بلکه پاره‌ای از آنها، صریح در حکم زن است. مثل صحیحه ابی حمزه لکن دلالت آن واضح نیست. وبعضی بخصوص مرد است. و جواب از این سخنها را دانستی وعموماتی که ما گفتیم موجود است، بسیاری از آنها پیش گذشت و از جمله آنها روایت عبد الله بن سنان بود که در ذکری از ابن طاوس نقل کرده وحکم به صحت آن کرده: عن الصادق (ع) قال الصلوة التی حصل وقتها قبل ان

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

يموت الميت يقضى عنه اولى (١) الناس به. و همچنين روايت عبدالله بن ابى يعفور، و آنچه به معنى آن بود كه‌از ده حديث متجاوز بود، هر چند در اينها از وجهى اشكال ميتوان كرد كه مراد از آنها بيان وجوب نباشد، بلكه بيان مطلق مشروعيت است، و به هر حال، چون در طرف منع دليلى به غير اصل نيست و اصل مقاومت با همين اطلاق روايت عبد الله بن سنان، بتنهايى نمى كند، چه جاى آن كه به او ضم شود ساير اخبار، وعلامه در مختلف به صحيحه ابى بصير نيز استدلال كرده به چندين وجه، لكن در نظر حقير، استدلال او تمام نبود، ذكر نكرديم. مطلب چهارم: خلاف كرده‌اند در اينكه هرگاه بميرد عبد، آيا واجب است قضا از او يا نه؟ علامه در قواعد اشكال كرده است و همچنين شهيد در بيان تردد كرده و در دروس لزوم قضا را نزديك شمرده و در ذكرى اقرب دانسته و در لمعه تصريح به لزوم آن كرده و همچنين شهيد ثانى (ره) در شرح لمعه اقوى دانسته و همچنين فاضل در شرح آن، واطلاق كلام آنهايى كه ذكر ميت كرده‌اند شامل عبد هم هست و فخر المحققين قايل به عدم وجوب شده است و در ايضاح گفته است: ومنشأ الاشكال

١: همان مرجع سابق، ح ١٨ - تعدادى از احاديث در اين مسئله طولانى بطور مرتب تكرار ميشوند كه از تكرار آدرس آنها خودددارى مى شود .

عموم قولهم (ع) " فعلى وليه ان يقضى عنه " و اعترض عليه بقولهم (ع) في تمام الخبر " فان لم يكن ولى تصدق عنه من تركته " دل بالمفهوم على الحرية فهذه المسئلة ترجع الى ان الضمير اذا رجمع الى البعض هل يقتضى التخصيص ام لا وقد حقق ذلك في الاصول والحق عندى عدم القضاء. وفاضل هندى در شرح شرح لمعه گفته است (بعد نقل عبارت ايضاح ونحن لم نظفر فيه ذلك وانما الخبر الذى تعرض للتصدق خبر ابى مريم وليس فيه ذكر الصوم الا بعد التصدق في احد طريقيه كما عرفت ولفظه كما سمعت " وان صح ثم مرض حتى يموت و كان له مال تصدق عنه " ولا يفهم من هذه العبارة ما ذكرناه. تمام شد عبارت فاضل. وگمان حقير اين است كه نظر فخر المحققين (ره) به روايت ابى مريم باشد، بنا بر آنچه از صدوق نقل كرديم وتقدم وتأخر ذكر صوم مضر به مقصد فخر المحققين نيست، ومراد او اين است كه لفظ رجل در اول روايت، عام است وضمير " وكان له مال " كه راجع مى شود به رجل افاده مى كند كه مراد از رجل آزاد باشد نه بنده، به جهت آنكه بنده، مالى نميدادم وضمير مبهم كه بعد از اين در " صام عنه وليه " فرموده باز راجع به همان رجل مى شود كه به سبب ضمير تخصيص يافته بود. پس مراد فخر المحققين از تمام خبر، جمله خبر است نه آخر خبر، وتفريع او صحيح است وحاصل مراد فخر

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

المحققین این است که عمومات اخبار مطلقا شامل عبدهم هست، لکن این روایت، مخصص آنها می شود، بنابر این که در اصل مسئله اصولیه قایل شویم که ضمیر مخصص عام است (وشاید که چون مختار او در اصول تخصیص باشد) پس این خبر را مخصوص آزاد کرده است وبعد از آن، تخصیص داده است به آن، سایر اخبار را واختیار عدم وجود قضا کرده. وآنچه اظهر است در نزد حقیر، وجوب قضاست به جهت اطلاقات اخبار بسیار، مثل روایت عبدالله بن سنان ومرسله ابن ابی عمیر که از ذکری نقل کردیم ومرسله ابن ابی بکیر و غیر آن ومناقشه در اینکه مراد از ولی، اولی به میراث است ضعیف است. بیش از این نیست که اولویت به میراث احد علامات اولی بودن است

و از اینجا لازم نمیآید که هر جایی که میراثی نباشد اولویت به میراث احد علامات اولی بودن است و از اینجا لازم نمیآید که هر جایی که میراثی نباشد اولیت متحقق نشود و از اینجا ظاهر می شود که تمسك به اینکه در بنده، حبوه نمی باشد هم ضعیف است، به جهت آنکه دلیلی نیست بر اینکه قضا در عوض حبوه است .و اما آنچه فخر المحققین ذکر کرده است پس جواب او این است که ضمیر مخصص مرجع نیست، چنانکه در اصول تحقیق کردهایم و بر فرض هم که باشد تنافی ما بین عام وخاص نیست که تخصیص لازم باشد، تخصیص موقوف به مقاومت است. و آن ممنوع است .وبدان که در کنیز، تصریحی ندیدیم در کلام علما، ولکن ظاهر این است که کلام در این نیز مثل کلام در زن آزاد باشد و وجه آن از آنچه در عبد گفتیم ظاهر می شود و کلام در تعیین ولی در غلام وکنیز همان است که در آزاد مذکور شد، در تقدیم پسر بزرگ و غیر آن. مطلب پنجم: مشهور میان علما، چنانکه در مختلف گفته است و ظاهر شهید ثانی در شرح لمعه است این است که بر ولی، قضای روزه واجب است. پس هرگاه ولی نداشته باشد تصدق می شود از او از اصل صلب مال او، و در مختلف در برابر این، قول سید مرتضی (ره) را نقل کرده و گفته است که تصدق می کند از صلب مال او، و هرگاه مال نباشد روزه میگیرد ولی او. و فاضل هندی در شرح روضه قول اول را از شیخ و ابن حمزه وعلامه وجماعتی نقل کرده وگفته است که شیخ وابن حمزه تصریح به صلب مال نکردهاند، و در مختلف از شیخ نقل از اصل مال کرده و به هر حال، رجوع به دلیل باید کرد. وظاهر این است که استدلال مشهور، به روایت ابی مریم باشد و تو دانستی که آن روایت بنا بر آنچه در من لا یحضر الفقیه وکافی روایت کرده مناسب مذهب سید مرتضی است وبه کار نمیآید، بلی شیخ آن را به نحوی روایت کرده که پیش نقل کردیم که حکایت روزهدار، در آن نیست، و اگر چه توان تصدق را که وارد در آن شده تفسیر کرد به اینکه در وقتی باشد که ولی نداشته باشد، لکن منافی خود روایت است که

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

فرموده است " تصدق عنه وليه " مگر اينكه بگوييم كه مراد از ولى در اينجا كسى است كه بر او قضا لازم نباشد. بلى آنچه از ابن عقيل نقل شده كه گفته است كه " قد روى انه من مات وعليه صوم من رمضان تصدق عنه عن كل يوم بمد من طعام وبهذا تواترات الاخبار عنهم (ع) " خوب است به جهت آنكه در آن ديگر ولى نيست، ولكن مخالف مختار است در تقديم قضا بر تصدق، و ابن ادريس منع از صدقه كرده است وگفته است كه محققى از اصحاب، به آن قايل نشده به غير سيد، ومحقق طعن بر او زده وانكار سخن او كرده كه با وجود نص صريح و اشتهار بين فضلا ودعوى سيد مرتضى اجماع را، اين گفتار، جرأت است و بيپروايى. هر چند ظاهر كلام سيد مرتضى در انتصار اين است كه دعوى اجماع او بر قضا كردن روزه است در مقام رد بر مخالفين ومعلوم نيست كه دعوى اجماع او بر خصوص تصدق باشد، خصوصا آنكه فتواى او تقديم تصدق است بر قضا، پس اعتماد براى اجماع منقول مشكل است به جهت آنكه در برابر دعواى تواتر ابن عقيل و خصوص روايت ابى مريم است و ملاحظه كلام سيد مرتضى ومحقق در اثبات مطلق تصدق چيزى نيست، الا انكار ابن ادريس. پس ظاهر اين است كه وجوب تصدق اگر اجمالا محل اشكال نباشد، لكن نظر به وفور اخبار وعمل مشهور بر تقديم قضاى ولى بر تصدق، اين اجمال در عرصه بيان ميآيد وطريقه جمع همين است كه تصدق را بعد قضا قرار بدهيم و از اينجا ظاهر مى شود قول به تخيير ما بين تقديم وتأخير، ولكن قايل صريحى به اين نديديم وآنچه از شيخ در مبسوط نقل كرديم، تخيير ما بين صوم وصدقه است وبه هر حال، اقوى قول مشهور است در وجوب تقديم قضا بر صدقه. در اينجا اشكال ديگر است كه آيا اولا بايد از مال او استيجار كرد واگر ميسر نشود تصدق بايد كرد؟ يا اولا تصدق كنند؟ ظاهر آنچه در مختلف از مشهور نقل كرده و همچنين ديگران عدم وجوب استيجار است. و در مختلف از ابو الصلاح نقل قولى به لزوم استيجار را كرده. ودليل مشهور اصل است و روايت ابى مريم. وآنچه در معنى آن است از اطلاقات، مثل روايت ابن عقيل وغيرها وآنچه در مختلف در دليل ابو الصلاح

ذكر كرده از قياس به حج، ضعيف است. خصوصا با وجود فرق ما بين حج وصوم كه اين بر ولى واجب است وآن واجب نيست. واما حكايت اين كه از صلب مال است يا نه؟ پس ظاهر اين است كه اشكالى در آن نباشد كه از اصل مال است. چنانكه ظاهر روايت ابى مريم است. واما حكايت تصدق به يك مد، پس آن نيز مشهور است، چنانكه از شرح لمعه ظاهر مى شود وموافق روايت ابن ابى عقيل و كلام

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

سید مرتضی در انتصار و روایت ابی مریم است. ودر مختلف از شیخ نقل کرده است که از هر روزی دو مد، باید داد. پس اگر عاجز شود یك مد، و این قول از ابن حمزه نیز منقول است و دلیل آن وضوحی ندارد. و بدان که این کلام در وقتی است که میت، وصیتی نکرده باشد به قضای صوم از مال او، در جایی که وصیت او نافذ باشد، و هرگاه وصیت کرده باشد ساقط می شود تصدق، چنانکه در شرح لمعه تصریح به آن کرده. هرگاه در گردن میت دو ماه روزه پی در پی بوده باشد ولی او یك ماه را قضا می کند ودر عوض ماه دیگر صدقه میدهد، بنا بر مشهور، چنانکه شهید ثانی فرموده است، بلکه شهید در دروس فرموده که مذهب این است ومخالف در مسئله ابن ادریس است که گفته است واجب است قضا، مگر آنکه دو ماه از باب کفاره مخیره باشد که در این صورت مخیر است میانه روزه وصدقه. وعلامه در مختلف وشهید ثانی نیز در شرح لمعه تقویت این قول کرده و بعضی از ظاهر کلام مفید نیز نقل کرده‌اند و صاحب مدارك این را از جماعتی نقل کرده و خود نیز پسندیده است. و مستند مشهور، روایت وشاء است از حضرت رضا (ع) قال: سمعت یقول: اذا مات رجل وعلیه صیام شهرین متتابعین من علة فعلیه ان یتصدق من الشهر الاول و یقضی الثانی (۱). ومستند قول دوم، عمومات ادله وجوب قضای ولی است از میت وعلتی که مستفاد می شود از اخبار، مثل صحیحه ابی بصیر ومرسله ابن بکیر، و غیر آنها که در

۱: وسائل: ج ۷ ص ۲٤٤، ابواب احکام شهر رمضان باب ۲٤ ح ۱

نهضت ترجمه
Translation Movement

اوایل مبحث مذکور شد که از آنها مستفاد می شود علت وجوب قضا این است که آن بر میت واجب شده بوده است و در روایت، وشاء قدح کرده‌اند به ضعف سند، به سبب سهل بن زیاد، وامر این قدح، سهل (۱) است، خصوصا با وجود عمل مشهور به آن، لکن در دلالت آن اشکال است، زیرا که محتمل است که مراد، دو رمضان پی در پی باشد که در ما بین آن مرض رفع نشده باشد، چنانکه کلمه " من علة " اشعار به آن دارد و همچنین گردانیدن صدقه از برای ماه اول هم اشعار دارد، ولی در آنجا مذکور نیست. پس شاید که ضمیر " علیه " راجع باشد به میت، ومعنی این باشد که بر میت واجب است که تصدق کند وقضا کند، وچون این ممکن نیست، پس به عنوان مجاز، مراد این باشد که از مال او تصدق میکنند برای او یك ماه را، واستیجار میکنند ماه دیگر را. واشکال دیگر اینکه: قائلین به قول مشهور، دو فرقه‌اند. بعضی قایلند که این از باب رخصت است، یعنی جایز است از برای ولی که این کار را بکند، هر چند جایز است که هر دو ماه را قضا کند، چنانکه علامه در منتهی گفته است، و همچنین ظاهر کلام

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

شهید است در لمعه. و در مسالك احتمال داده است که واجب است به عنوان عزیمت چنانکه ظاهر حدیث است. واشکال دیگر آنکه: آنچه در نظر است از کلام فقهایی که قایلند به عمل به آن روایت، فتوی را مطلق دادهاند وتعیین نکردهاند که شهر دوم را قضا کند به غیر شهید در دروس که بر طبق روایت عمل کرده، مگر اینکه بگوییم که مسئله در فتوی ومراد، همان مضمون روایت باشد وآن بعید است. واشکال دیگر آنکه در روایت مذکور نیست که تصدق از عوض یك ماه از مال میت باید باشد یا از مال ولی. وفتوای علما مختلف است ومحقق وعلامه وشهید در دروس وشهید ثانی در شرح لمعه تصریح کردهاند به اینکه تصدق از مال میت است. ومسئله

۱: لان الامر في السهل سهل. -. محققین اخیر سهل بن زیاد را کاملا تایید میکنند و نیز اکثر کسانی را که محدثین قم (قمیین) - رضوان الله علیهم - متهم به غلو کردهاند، محق دانسته وتاییدشان میکنند .

خالی از اشکال نیست ولکن ظاهر روایت ابی مریم که پیش گذشت اشعاری دارد به اینکه از مال میت باشد ومقتضای اصل برائت ذمه ولی، هم این است ومؤید اول است که این، دینی است بر ذمه میت واین عوض روزه است که بر او واجب شده بود. ومؤید ثانی است اینکه قضا بر ولی واجب است. و هرگاه ضمیر " علیه " را در حدیث راجع کنیم به ولی، متبادر از آن این است که در مال ولی باشد. وشاید قول اول، اقوی باشد وبه هر حال قول ابن ادریس خالی از قوت نیست و دور نیست که آن را ترجیح بدهیم وبدان که بنابر قول مشهور اصحاب فرقی نیست ما بین اینکه آن دو ماه عینی باشد، مثل اینکه به نذر واجب شده باشد، یا تخییری باشد، مثل کفاره رمضان بنا بر اقوی. به جهت اطلاق نص وفتوی، پس گمان نکند که هرگاه بر او، دو ماه کفاره رمضان باشد نتواند از عوض یك ماه صدقه بدهد بلکه مخیر است ما بین آن دو ماه وصدقه از عوض دو ماه از صلب مال، یا عتق رقبه از صلب مال، چنانکه در تحریر تصریح به آن کرده. وبدان که مقدار صدقه همان است که در روزه خود مکلف است که یك مد است یا دو مد، چنانکه در تحریر علامه به آن تصریح کرده ولب جواب در این مسائل، این است که هرگاه فوت نماز و روزه از میت به سبب عذری مثل مرض یا سفر یا فراموشی وامثال آن باشد واجب است قضای آن بر پسر بزرگ، واظهر این است که بلوغ آن در حال موت پدر شرط نیست. واما هرگاه عمدا یا عصیانا ترك کرده، یا به سبب آنکه نماز او باطل بوده، وجوب قضا معلوم نیست، اگر چه احوط قضای همه است، چون مشهور وجوب است. واشهر واظهر این است که بر سایر وراث در طبقات دیگر و بر زنان مطلقا واجب نباشد. واظهر این است که بنده وآزاد در میت فرقی ندارد و همچنین اظهر این است که در

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

میت مرد و زن هم فرق ندارد. پس برای مادر هم لازم است که نماز بکند و روزه بگیرد و هرگاه عبادت به سبب مرض، فوت شده وآن شخص را ممکن نشده که قضا کند تا فوت شده در آنجا قضا بر ولی واجب نیست. و دور نیست که مستحب باشد و احوط ترك است و هرگاه متمکن شد از قضا و نکرد، پس اشهر و اظهر وجوب قضای نماز و

روزه هر دو است و قول به اکتفا به تصدق ضعیف است و اظهر و اشهر این است که مسافر هم که روزه را ترك کرده در وجوب قضا بر ولی شرط است که میت متمکق شده بوده است از روزه، هر چند به عنوان ادا باشد، یعنی میتوانست قصد اقامه بکند و روزه ادا را بکند و نکرد، یا بعد از ترك میتوانست قضا را بگیرد ونگرفت، در این صورت بر ولی واجب است واگر متمکن نشد به هیچوجه بر ولی هم، قضا لازم نیست و همچنین است حکم روزه که به سبب حیض ترك شده باشد که در وجوب قضای آن نیز تمکن آن زن از قضا شرط است. پس هرگاه در همان ماه مبارك بمیرد قضا بر او نیست ومراد از پسر بزرگ، کسی است که پسری از او بزرگتر نداشته باشد، خواه پسر دیگر داشته باشد یا نداشته باشد وهر گاه دو پسر توأم داشته باشد اشهر واظهر این است که تقسیم می شود قضا میان هر دو، و هرگاه دو پسر داشته باشد که یکی به سال بزرگتر ودیگری به سبب احتلام یا انبات بالغ شده است اظهر اعتبار بلوغ است، هر چند به سن کوچکتر باشد. واظهر این است که ولی می تواند این نماز و روزه را که بر او واجب است استیجار کند از مال خود، و هرگاه میت وصیت کرده باشد که از برای او، آن عبادات را بکند، اظهر این است که از ولی ساقط می شود، خواه وصیت کند که از مال او استیجار کند یا تعیین کند که فلان ولی بکند یا فلان اجنبی بکند و اینها هم قبول کنند و اگر وصیت کند به استیجار از مال او، اظهر و اشهر این است که در ثلث معتبر است و هرگاه وصیت نکرده باشد و ولی هم نداشته باشد قولی هست که از اصل مال او استیجار کنند، مثل حج، و اشهر و اظهر عدم آن است و در صورت وصیت به صوم وصلوة وافعال متبرعه، باید صوم وصلوة را مقدم داشت، هر چند در ذکر مؤخر باشد، چنانکه حج وزکوة و خمس وامثال آن از حقوق مالیه مقدم است بر این هر دو و از اصل مال، وضع می شود. و هرگاه ولی که بر او قضا واجب است بمیرد، قبل از قضا کردن بر ولی او واجب نمی شود و هرگاه در ذمه ولی نماز قضائی از خود یا از غیر به سبب استیجار بوده باشد منشأ سقوط این قضا نمی شود، بلکه باید هر دو را بکند و احوط ملاحظه ترتیب است که

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

هر کدام پیشتر در ذمه او قرار گرفته آن را بکند، لکن وجوب آن، نزد حقیر ظاهر نیست، بلی ترتیب ما بین مثل قضای ظهر و عصر یك روز یا مغرب وعشای یك شب را باید منظور داشته باشد. وبدان که مشهور بین علما این است که در روزه هر گاه ولی نباشد که قضا کند واجب است که از اصل مال او در عوض هر روزی یك مد، از طعام که پنجاه درم شاه است تصدق کنند ومراد از طعام، جو وگندم است واحوط دو مد است و این در وقتی است که وصیت نکرده باشد به روزه، بر وجهی که ممضی ونافذ باشد، اما اگر وصیت کرده باشد، پس باید وصیت او را به عمل آورد وتصدق ساقط می شود، والله العالم.

٤٠٥- سوال: زید، در ماه مبارك رمضان در حال روزه با زوجه خود جماع نموده وقضای صوم و ادای کفاره را بدون عذر شرعی چند سال به تأخیر انداخته، آیا در این صورت به جهت تأخیر انداختن کفاره، کفاره دیگر بر او لازم می شود یا به جهت تأخیر انداختن قضای صوم، کفاره لازم می شود ویا به تأخیر کفاره، کفاره دیگر لازم نمی شود وبر فرض لزوم، بیان فرمایند که شرعا کفاره هر یك، چقدر میباشد؟

جواب: به جهت تأخیر کفاره، کفاره دیگر در کار نیست، ولیکن هر گاه قضای روزه را بدون عذر تأخیر کند تا رمضان آینده، کفاره بر او لازم است از هر روزی اطعام مسکین. واشهر آن است که مدی کافی است. یعنی یك مد، چهار یك سنگ تبریزی هشت عباسی تقریبا وبهتر آن است که دو مد بدهد و با نان وگوشت هم باشد، یا نان خورشی دیگر، اگر گوشت بتواند بهتر است و اگر گندم یا غیر آن بدهد خرج پختن او را بدهد بهتر است، و هرگاه چند ماه رمضان بگذرد وقضای روزه نگرفته باشد، اظهر آن است که کفاره متعدد نمی شود، والحال دلیلی بر تعدد در نظر نیست.

٤٠٦- سوال: آیا به محض شهادت عدلین، میتوان روزه را خورد، یا باید حاکم شرع حکم کند به ثبوت؟ و اما هرگاه حاکم شرع حکم کند به این که امروز عید است یا اول رمضان است میتوان به او اکتفا کرد یا نه؟

جواب: ظاهر این است که به محض شهادت عدلین میتوان اکتفا کرد واحتیاج به

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IRS

حکم حاکم نیست وصحیحه (١) منصور و اخبار دیگر هم دلالت بر آن دارد، و اما مجرد حکم حاکم شرع، یعنی مجتهد عادل، پس اظهر در آن نیز کفایت است. هر چند معلوم نباشد که به شهادت عدلین بر او ثابت شده.

٤٠٧- سوال: هر گاه کسی به کفاره ماه مبارك رمضان خواهد اطعام شصت مسکین نماید به تفرقه، اطعام چند نفر، می تواند کرد (جهت شصت مسکین به هم نرسیدن) یا نه؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: تا مقدور شود کفاره را به شصت مسکین برساند و اگر نشود به آن عددی که میسر شود مکرر بدهد تا عدد تمام بشود.

٤٠٨- سوال: زید، در روز ماه مبارك رمضان با زوجه خود مکرها جماع نموده، آیا در این صورت کفاره وقضای صوم مشار الیها بر زید مذکور لازم است یا نه و به تعدد سبب، کفاره وقضا متعدد می شود یا نه؟ و هرگاه زید مذکور از عتق رقبه وصیام شهرین عاجز باشد و باید اطعام شصت مسکین نماید قدر اطعام هر مسکینی چقدر است شرعا و مسکین چه اشخاص میباشند؟ عدالت در ایشان شرط میباشد یا نه؟ وبا تعذر شصت مسکین یا عدم معرفت به حال بعض، شرعا کفاره را به بعض ایشان میتوان داد و هر چند که یك نفر یا دو نفر باشند یا نه؟

جواب: در صورت مزبوره دو کفاره بر زوج واجب می شود، یکی از برای خود و دیگری برای زوجه و روزه زوجه باطل نمی شود و قضا بر زوج واجب است از برای خودش و بر او قضا از برای زوجه نیست واظهر آن است که به تعدد سبب، کفاره مکرر نمی شود. وبعضی گفته‌اند به تکرار جماع، کفاره مکرر می شود و این احوط است، بلکه احوط در مطلق تکرار سبب، این است که کفاره را هم مکرر کنند. خصوصا هرگاه سبب دو جنس باشد، مثل جماع واکل، یا اکل وشرب. وخصوصا هرگاه کفاره را به جهت سبب اول داده باشد وبعد از آن سبب دیگر را به عمل آورده باشد، اما وجوب معلوم

١: وسائل: ج ٧ ص ٢٠٨، ابواب احکام شهر رمضان باب ١١ ح ٤ .

نهضت ترجمه
Translation Movement

نیست. واما قضا، پس در او تکراری نیست بالاتفاق. ومشهور در مقدار اطعام یك مد است ومد، تخمینا یك چهار یك تبریزی به سنگ هشت عباسی (١) چیزی کم می شود و بهتر آن است که بیشتر بدهد که مساوی اخراجات پختن آن هم باشد وبهتر آن است که نان خورشی هم داشته باشد وبهتر آن است که نان گندم یا گوشت باشد واقوی آن است که در کفاره رمضان مخیر است میان این سه امر و اختیار اطعام موقوف به عجز از آن دو امر نیست و تا مقدور شود باید به شصت مسکین بدهد و با تعذر به کمتر میتوان داد، مثل آنکه ده نفر را شش مرتبه اطعام کند یا یك نفر را شصت مرتبه .و واجب النفقه شخص غنی، هم نباشد.

٤٠٩- سوال: زنی در سن شصت سال است و دایم در ضعف است و روزه به او آزار میرساند واغلب اوقات، کاهگل (٢) در دماغ باید نگاه داشت، حکم روزه او از چه چیز است؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: هرگاه ضعف از پیری نیست و از علت و مرض است و عاجز باشد از روزه یا مستلزم عسر ومشقت عظیم، باشد افطار کند و بر او قضا واجب است، هر گاه تواند و کفاره لازم نیست وهرگاه عجز ومشقت از راه پیری باشد پس جایز است افطار و در عوض هر روز تصدق می کند به مدی از طعام که مساوی یك چهار یك تبریزی است، و اما هرگاه ممکن نباشد از برای او روزه داشتن هر چند با مشقت وعسر باشد، پس مشهور این است که کفاره واجب نیست وکفاره در صورت امکان است با مشقت واحوط در اینجا نیز دادن کفاره است. و اما قضای روزه، پس هرگاه باز علت پیری همراه است سقوط قضا معلوم است و اگر از باب اتفاق وخرق عادت قادر شود بر قضا، یا آنکه در تابستان نمیتوانست، در زمستان می تواند مثلا. پس دور نیست که قضا واجب باشد ولکن در این صورت حکم به وجوب کفاره مشکل است واحوط این است که بدهد،

۱: در ذیل مسألة ۳۳۳ توضیحی داده شد. ۲: هر گاه کسی بی حال یا دچار بی هوشی واغماء میگردید فورا مقداری کاهگل جلو بینی او میگرفتند تا به حال بیاید .

خصوصا در وقتی که مظنه بر قادر شدن بر قضا از برای او نبود و به هر حال هرگاه از کفاره دادن عاجز باشد بر او چیزی نیست والله العالم.

٤١٠- سوال: در ماه مبارك هرگاه شخصی قصد مکانی داشته باشد که چهار فرسخ باشد و اراده رجوع قبل از ده روز دارد، روزه او را صحیح میدانند یا نه؟ یا احتیاط را بگیرد وعوض را هم بگیرد؟

جواب: اظهر، بطلان روزه است واحوط آن است که بگیرد روزه را وقضا را هم بگیرد وقضا را البته بگیرد. والله العالم.

٤١١- سوال: کسی که در ماه مبارك، احکامی که از او میپرسند از مسئله و غیره، از راه بیمبالاتی جواب میگوید ویحتمل که دروغ هم میگوید و به حرام افطار مینماید وفحش میگوید، روزه‌اش صحیح است یا نه؟ و بر فرض بطلان، قضا وکفاره لازم است یا قضای تنها؟

جواب: مشهور میان علما، بلکه اظهر آن است که دروغ گفتن به خدا و رسول و ائمه) ع) مجملا مبطل روزه است وموجب قضاست واحوط آن است که کفاره نیز بدهد و سید مرتضی دعوی اجماع بر وجوب کفاره کرده و کسی که قابلیت فتوا ندارد در هیچ وقت فتوا ندهد. و اما ظاهر این است که تا علم به ناحق بودن فتوا ندارد روزه باطل نشود. والله العالم.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

٤١٢- سوال: شخصی را بی تقصیر محبوس نمایند که به اردوی شاه ببرند، روزه ونمازش را قصر کند؟ یا تمام و روزه را بگیرد؟ و هرگاه ملازم باشد وگریخته باشد که او را گرفته میبرند، چه کند در باب نماز وروزه؟

جواب: محبوس هرگاه علم دارد که نمی تواند خلاص شود یا مظنه به این معنی دارد، پس باید قصر کند در نماز و روزه، هرگاه داند که او را به حد مسافت شرعی معتبر در سفر میبرند و هرگاه مظنه خلاص شدن وگریختن قبل از طی مسافت معتبره، دارد یا احتمال مساوی میدهد قصر نکند ودر این باب ملازم دیوان وغیر ملازم فرقی ندارد، مگر آنکه آن شخص به اختیار خود ملازمت را کرده بوده است و هنوز توبه نکرده

باشد که در اینجا اشکالی هست در این صورت احتیاط را ترك نکند و هر دو را بکند. والله العالم.

٤١٣- سوال: هرگاه کسی را اعتماد به او داشته باشند وآن شخص امر نموده که امروز عید فطر است روزه را بخورید و از اطراف وجوانب چند نفر آمدند که در دهات اطراف افطار نموده‌اند وچند نفر دیگر اظهار نموده‌اند خود، ماه را دیده‌ایم وبعد معلوم شد که همه به گفته آن یك نفر اعتماد به سخن او داشتیم افطار نموده‌اند و آن روز عید نبوده والحال آن کسانی که روزه را خورده‌اند قضا وکفاره بر آنها لازم است یا نه؟ وکفاره آن به چه نحو میباشد؟

جواب: هرگاه آن چند نفر که دیده‌اند عدول نیستند واز قول آنها علم به هم نرسد، قضای روزه را بگیرند ولزوم کفاره ووجوب آن هر چند الحال بر حقیر ظاهر نیست، لیکن اگر احتیاط بکنند خوب است. خصوصا هرگاه در تحصیل مسائل واخذ از مجتهد کوتاهی کرده باشند وجاهل وغافل بالمره نباشد و آن شخص معتمد هم مجتهد آنان نباشد ودر کفاره مختار است ما بین عتق رقبه وصیام شهرین متتابعین و اطعام شصت مسکین، هر کدام را خواهد بکند. والله العالم.

سوال: شخصی ناخوشی خفقان داشته باشد و نهایت ضعف در قلب آن باشد و روزه به زعم خودش وبه زعم طبیب ضرر داشته باشد، می تواند روزه را خورد یا نه؟

جواب: بلی می تواند خورد .والله العالم .

کتاب الحج

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

٤١٤- سوال: کسی که نماز طواف او باطل باشد، حج او باطل می شود یا نه؟

جواب: بخصوص این مسئله تصریحی در کلام علما در نظر نیست. بلی مسئله ترك نماز را متوجه شده‌اند ومشهور واظهر در صورت نسیان نماز طواف، این است که هرگاه عود کل طواف و بجا آوردن نماز مستلزم مشقتی نیست برگردد و بجا آورد و هرگاه بر او شاق باشد، هر جا که به خاطرش آید، همانجا نماز را بکند. و این مقتضای جمع بین الاخبار است. وظاهر این است که جاهل به وجوب نماز هم حکم او چنین است. چنانچه حدیث صحیح دلالت بر آن دارد. و اما هرگاه کسی کرده عمدا ترك کرده باشد، پس شهید ثانی در مسالك فرموده است که اصحاب ما حکم آن را ذکر نکرده اند و اصل، اقتضای آن می کند که با امکان بر گردد وبجا آورد. وبا تعذر، هر جا که ممکن شود بجا آورد. وظاهر این سخن، آن است که حج هیچ وقت فاسد نمی شود وصاحب مدارك در آن اشکال کرده است و گفته است شکی در وجوب اتیان با امکان نیست. اما در صورت تعذر محتمل است که نماز در ذمه او باقی ماند تا او را ممکن شود برگشتن. و فرموده است که در صحت افعال بعد از طواف هم اشکال است از راه اینکه صادق است که افعال را بجا آورده، پس باید مجزی باشد. و از راه اینکه چونکه بر وجهی که شارع فرموده نکرده است، پس باید مجزی نباشد و صاحب کفایه هم تابع او شده در اشکال و

دور نیست تقویت صاحب مسالك به اینکه از ادله بیش از وجوب نماز طواف نمیرسد و وجوب آن مستلزم کیفیت آن است از برای حج نه شرطیت آن از برای صحت تتمه افعال حج. بلی معاقب است بر ترك واجب واحتمال آن دو معنی، نفی اصل برائت نمی کند و مؤید این است اخبار واقوال علما در صورت نسیان، و بنابر این حکم جوب آن در صورت تعذر در محل تذکر نیز مشکل است. به سبب آنکه واجب معین بوده که در موضع خاصی شود وجواز آن در خارج دلیل میخواهد و در صورت نسیان، اخبار دلیل است و در ما نحن فیه نیست و همچنین لزوم اتیان و بعد از تمکن از آن منفردا خالی از اشکال نیست. هرگاه این را دانستی، بدان که در صورت سؤال، امر آسان‌تر است، خصوصا هر گاه غیر مقصر باشد در تحصیل مسائل نماز و به آن سبب غلطی در نماز واقع شده و اگر مقصر باشد محتمل است که در حکم عامد ترك، باشد وحکم آن همان است که مذکور شد و راه احتیاط واضح است.

٤١٥- سوال: آیا استطاعت حج، بعد از امنیت راه وعدم مانع به همین حاصل می شود که زاد و راحله وخرج خود در رفتن وآمدن وخرج عیال واجب النفقه خود را داشته باشد. یا باید سرمایه یا عقاری که بعد از برگشتن به آن توان مدار کرد داشته باشد؟ وآیا خانه وباغ وملك داخل استطاعت است یا نه؟ وآیا نسیه که در نزد مردم دارد وقادر بر جمع وگرفتن آن نیست آن هم داخل استطاعت است یا نه؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: مشهور میان متأخرین علما این است که باقی ماندن چیزی از برای برگشتن، ضرور نیست. به جهت اطلاق آیه واحادیث مستفیضه که دلالت دارند بر اینکه هر کس قادر به زاد و راحله است مستطیع است و از اکثر قدما، نقل شده است که شرط است در استطاعت که رجوع به کفایت از مالی یا صنعتی یا مستقلی (مستغلی) که به آن معیشت بکند، ضرور است. وچند حدیث دلالت بر آن دارد که در کتاب مقنعه و تهذیب وخصال ومجمع البیان مذکورند و شیخ در خلاف و ابن زهره در غنیه دعوی اجماع بر آن کرده‌اند و این قول خالی از قوت نیست، بلکه ظاهر آیه منافاتی با این قول ندارد، به جهت آنکه استطاعت در لغت به معنی مقدور بودن به آسانی است نه

مطلق امکان. چنانکه سید مرتضی در مسائل ناصریه تصریح به آن کرده. و بر فرض اطلاق، این اطلاق واطلاق اخبار مقید است به آن احادیث معتضده به اصل ونفی حرج وعمل قدما و دو اجماع منقول، با وجود اینکه اخباری که دلیل متأخرین است در آنها اعتبار نفقه خود و عیال در رفتن و آمدن هم نشده است وبالضروره باید تخصیص داد آنها را. بلی هرگاه آن شخص از آن جمله باشد که در مراجعت به زکوة گرفتن، مدار او بگذرد وخارج از زی او هم نباشد، دیگر اعتبار چیز دیگر برای او نمی شود وخانه و جامه وخادم و چارواى سواری که محتاج به آنها در مسکن ولباس سواری وخدمت باشد استثنا شده است، به شرطی که فراخور زی او و متعارف امثال او باشد. وخلاف در آن نقل نشده وعلامه در تذکره تصریح به عدم خلاف کرده، و اما باغ وملك، پس اگر از آن باب است که اگر آنها را بفروشد باید در مراجعت، گدایی کند و وجه معیشت دیگر ندارد، پس کلام در آن همان است که مذکور شد و نسیه‌ای که در نزد مردم دارد، داخل استطاعت نیست.

زهدخت ترجمه
Translation Movement

٤١٦- سوال: هرگاه شخصی به قدر استطاعت حج، ملك و باغ موروثی داشته باشد وغافل از این معنی باشد که هرگاه این را بفروشد می تواند حج کند، اکثر از آن ملك را به بعض ارحام، به عقد لازمی منتقل ساخته و بعد متفطن شده که مستطیع بوده است وبقیه مال، به قدر استطاعت نیست، آیا آن عقد مزبور صحیح است یا فاسد؟ وبر فرض صحت، آن شخص مشغول ذمه به حج هست یا نه؟

جواب: هرگاه در همان سال که مال به او منتقل شده بود، قبل از خروج قافله که اهل آن حدود، همراه آن قافله باید بروند، این مال را به عقد لازمی منتقل به بعض ارحام کرده در صحت آن اشکالی نیست و همچنین در اینکه آن شخص مشغول ذمه به حج نیست. و اگر بعد از گذشتن سال ودرك کردن ایام حج آن، وقت انتقال مال به او که ممکن شده است او را حج کردن، آن عقد لازم واقع شده است .پس در این صورت،

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

چون غافل بوده است از استطاعت ووجوب حج، باز ظاهر این است که آن عقد، صحیح است ومشغول ذمه به حج نیست. به جهت آنکه غافل مکلف نیست و خطاب حج به او متعلق نشده و در وقتی که متنبه شد، مال از دست او به در رفته است.

٤١٧- سوال: هند، زوجه زید، هرگاه تخمینا یکصد وپنجاه تومان فضی از بابت قیمت ملك و مسیه‌آلات و فروش و گوسفند و غیرها، نقد تواند کرد و خود را به انفرادها، به همین تنخواه، مستطیع داند، لکن چون رفتن هند مزبوره به مکه بدون محرم ممکن نیست ومحرم هند مزبوره هم منحصر به زید شوهر او است، آیا لازم است بر هند، که از تنخواه خود، قدری به زید، هبه نماید که زید به اتفاق هند، رفته باشد یا نه؟ و در صورت لزوم آیا بر زید، لازم است قبول هبه هند یا نه؟ ودر صورت عدم لزوم قبول هبه، آیا می تواند هند، مجموعه تنخواه خود را هبه زید نماید و زید مذکور را مستطیع نماید یا نه؟ ودر صورت صحت، آیا از هند، اسقاط حج می شود؟ آنچه موافق شرع انور بوده باشد بیان فرمایند.

جواب: وجود محرم، شرط استطاعت زن نیست، مگر اینکه زنی باشد که بی محرم، از برای او میسر نباشد که برود. و هرگاه چنین باشد وتواند که متکفل محرمی بشود که او را ببرد، واجب است بر او که متکفل شود. و هرگاه بذل حج کند از برای محرم، یعنی بگوید بیا همراه من، ومن متکفل تو میشوم و زاد و راحله ونفقه رفتن وآمدن تو را وعیال تو را میدهم که همراه من بیایی وحج بکنی برای خود، واجب است بر آن محرم، قبول آن. و همچنین هرگاه آن محرم، مالك بعضی این امور باشد و او تتمه را به او بدهد که حج کند واجب است قبول. وآنچه مشهور است که واجب نیست که کسی مال به کسی هبه کند که او اگر قبول آن مال کند مستطیع می شود. بذل حج از آن باب نیست. و در صورتی که از برای زن میسر نشود رفتن وکسی محرمی همراه او نباشد و بدون آن، حج نتواند، از او ساقط است وبا وجود امیدواری اینکه بعد از این، محرمی به هم رسد وتواند رفت. استیجار حج در حال حیات هم بر او واجب نیست و همچنین

بعد ممات. و اما هرگاه مأیوس باشد از رفتن، اشهر واظهر، استیجار حج است در حال حیات.

٤١٨- سوال: هرگاه کسی آنقدر مال داشته باشد که مستطیع حج بشود، ولکن دین هم دارد که اگر خواهد آن را بدهد مستطیع نیست. آیا حج بر او واجب است یا نه؟ و هرگاه کسی بذل زاد و راحله و ما یحتاج حج از برای مدیون بکند، واجب است حج بر او یا نه؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: ظاهر این است که مذهب علمای ما، عدم وجوب باشد وبعضی مطلق گفته‌اند وبعضی تصریح به تعمیم کرده‌اند. یعنی خواه دینی باشد که حال باید بدهد یا مؤجل باشد. و در عبارت دروس علاوه بر عدم وجوب، گفته است که: مدیون ممنوع است از حج، خواه دین او، حال باشد یا مؤجل. ولکن آخوند ملا احمد اردبیلی (ره) میل به وجوب کرده است در صورتی که صاحب طلب، اذن بدهد، یا اینکه دین مؤجل باشد - خصوصا وقتی که مدت آن طولانی باشد - وصاحب کفایه هم گفته است: قالوا المدیون لا یجب علیه الحج الا ان یفضل عن دینه قدر الاستطاعة والحکم به مطلقا لا یخل، عن الاشکال. و از آخر کلام آخوند بر میآید که در این صورت، واجب تخییری باشد، به این معنی که هر گاه مانعی از جانب صاحب طلب نباشد مستطیع است وواجب است حج، و لکن هرگاه، دین را ادا کند و خود را از استطاعت حج بیرون کند جایز است از برای او. واحادیثی که دلالت می کند بر عدم وجوب حج بر مدیون، بر آن حمل کرده. در نظر حقیر، در کلام آخوند (ره) محل نظر است. به جهت آنکه متبادر از آیه و اخباری که دلالت دارد بر اینکه حج بر مستطیع واجب است. واجب عینی است وهرگاه ما مسلم داریم که از شرع مقدس رسیده است در صورت مذکوره، یعنی اذن صاحب طلب یا مؤجل بودن دین، اینکه مالی که دارد " صرف دین خود بکند، پس مسلم داشته خواهیم بود جواز اخراج خود را از استطاعت، وبر فرض جواز اخراج از استطاعت، وجوب حج عینی نخواهد بود وانتفاء عینیه وجوب، مستلزم انتفاء اصل وجوب استنظر به آنچه تحقیق کرده‌ایم که انتفاء فصل، مستلزم انتفاء جنس است، دیگر بقای وجوب

تخییری معنی ندارد و بر فرض بقای جنس، قول به استحباب خود است، به اعتبار آن که جنس قریب وجوب، طلب است نه مطلق جواز، و هرگاه مستحب شده مسقط حجة الاسلام نخواهد بود ومقتضای تحقیق این است که جواز هم باقی نماند، چه جای استحباب. بلی استحباب را از راه دیگر باید اثبات کرد. مثل اخباری که وارد شده در آن که حمل میکنیم بر استحباب، و در این مقام کسی نمی تواند گفت که جایز نیست اخرج خود از استطاعت، از جهت آن که به سبب آن، حج بر او لازم شده وتفویت مقدمات واجب مطلق، حرام است بعد از تحقق وجوب مطلق. از برای اینکه ما می گوییم که نسبت ما بین آیه و آنچه در معنی او است از ادله (که دلالت می کند بر وجوب حج بر مستطیع، عینا، چنانکه مدلول لفظ است. وادله که دلالت دارد بر جواز ادای دین وابراء ذمه، هر چند صاحب طلب، مطالبه نکند، چنانکه آخوند (ره) خود فرموده است که شکی نیست در جواز آن) عموم وخصوص من وجه است وطریقه در عموم من وجه، هرگاه قرینه از خارج نباشد رجوع به مرجحات است وترجیح در اینجا از برای ادله جواز تفویت استطاعت است که منافی وجوب عینی بودن حج است به جهت موافقت با اصل

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

وعمل اصحاب واعتبار. پس هرگاه ترجیح این را دادیم وجوب عینی بودن حج که مدلول آن ادله است بر کنار میرود و به رفتن او مطلق وجوب هم میرود، بلکه رجحان بلکه جواز هم. پس حمل میکنیم اخباری که دلالت دارد بر وجوب حج بر مدیون، بر صورتی که چیزی داشته باشد که دین خود را باز ادا بکند بعد از حج یا بر تأکید استحباب. نه بر صورت اذن طلبکار یا مؤجل بودن، چنانکه آخوند ذکر کرده است وادله وجوب را بر وجوب باقی گذاشته است. واما مسئله بذل حج از برای مدیون، پس ظاهر این است که دین، مانع وجوب حج نمی شود، بلکه واجب است قبول وحج کردن، چنانکه مدلول اطلاقات استطاعت و اطلاقات اخبار، وجوب حج بذل است وظاهر این است که هر گاه کسی به او مال ببخشد

از برای حج کردن هم، چنین باشد.

٤١٩- سوال: چند عام قبل از این، حقیر سراپا تقصیر، یك زوج ملك كزاز (١) را به دو دفعه وبه دو عام فاصله ابتیاع نمودم به مبلغ چهل تومان رایج وهبه نمودم به دو نفر اولاد ذكور خود و ولاية من جانبهما (چون صغیر بودند) تصرف كردم. و همچنین بعد از یك عام یا دو عام دیگر، یك فرد ایضا به مبلغ بیست تومان ابتیاع نمودم وبه دو نفر اولاد ذكور خود، هبه كردم و ولاية تصرف نمودم. وحال، موازی دو زوج ملك كزاز كه حقیر ابتیاع نمودم به عنوان هبه، مال دو نفر اولاد مذكور است كه یكی از آنها كبیر است ومتاهل است ودیگری در سن سیزده سالگی ومعقوده دارد ونمای (٢) ملك آنها همین وفای به مؤنت ایشان مینماید، بلكه كسر است كه زیاده نیست، چونكه متوجه تحصیل میباشند وآنچه اثاث البیت از فروش و مسینه‌آلات وگوسفند داشته‌ام نیز به آنها هبه كرده‌ام ودر آن اوقات نظر به تقریر اشخاصی كه به كعبه مشرف شده‌اند مستطیع نبودم ولحال مبلغ بیست تومان سفید متجاوز، مطالبات از مردم میخواهم كه قدری از آن را به واولاد اناث خود، هبه نموده‌ام وقدری را وصیت كرده‌ام كه نعش حقیر را به كربلای معلی ببرند وآنقدر كه جهت حمل ونقل نعش گذارده‌ام وبه دست امینی سپرده‌ام ده تومان كسر است و زیاده از این نیست و مبلغ دوازده تومان حق الصداق زوجه كمترین است كه مبلغ شش تومان آن را به حقیر، هبه نموده وشش تومان باقی مانده وحقیر قادر به پیاده روی نیستم و بیكجاوه نمیتوانم بروم، به جهت آن كه نزله‌ام در روزهایی كه به آفتاب، یك فرسخ یا دو فرسخ راه میروم به حركت میآید وصداع، عارض می شود ونظر به كثرت صفرا، از راه دریا نمیتوانم رفت. بناء علیه در مقام تصدیع بر آمده، به نحوی كه عرض كردم، آیا حقیر مستطیع میباشم یا نه؟ وچقدر وجه كه مخلص داشته باشم در این سنوات، مستطیع میباشم كه توان به نحو خوشی

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۱: ظاهرا به معنای " جفت " و همجوار وچسبیده به هم، باشد. کز - یا کز (با کسره اول وتشدید دوم) به معنای تنگی میان دو چیز، نزدیکی گامها آمده وبه نوزادهای دو قلو " کز " - یا: اکز - هم گفته شده. ۲: در آمد ومحصول .

گذران نمود وذل سؤال را به خود راه نداده وضرب از دست اشخاصی که توقع وجه گرفتن دارند نخورد؟ از برای خدا، آنچه بر این حقیر لازم است که به عمل بیاورم اعلام فرمایند.

جواب: آنچه حقیر از ثقه معتمدی شنیدم که در این سنوات، دو دفعه از راه دریا رفته، که یکی از آنها همین سالی بود که حقیر، مشرف شده بودم پرسیدم که به چقدر میتوان رفت؟ گفت: به چهار صد قروش به آسانی میتوان رفت .واما خوف مرض، پس اگر از حال خود، تجربه کرده است که به دریا نشستن ضرری دارد که متحمل نمی تواند شد، یا طبیب حاذق ثقه بگوید که مضر است، ظاهر این است که مستطیع نباشد، واما محض احتمال ضرر یا خوف از مجرد استفراغ کردن وقی کردن در روز اول، چنانکه غالب مردم، مبتلا بر آن میشوند، پس آن عذری نمی شود، پس هرگاه مالك این مقدار هستید بعد از وضع دین ومؤنه عیال واجب النفقه تا مراجعت، باید بروی. واما راه خشکی: پس اگر از راه شام، خواهی بروی که مأمن وظاهر این است که از این طرف راه منحصر است در آن از برای سرنشین، ممکن است به هزار قروش یا کمتر توان رفت، بلکه شاید به نهصد قروش هم توان رفت وبه کجاوه ومحمل به هزار و دویست قروش توان رفت وخوف تحریك صفرا، هرگاه دفع شود به سایبان بر سر شتر هم میتوان به آن درست کرد. به هر حال، در ایام حرام که باید سر برهنه بود) وهر چند جایز است پوشیدن سر در حالت عذر، وقربانی کشتن) و به هر حال، تدبیراتی که کرده‌ای که جمع نشود، هر چند از برای خودت فایده کرده باشد نهایت هر پسرت که صاحب چهل تومان یا بیشتر باشد احتمال استطاعت را از برای آنها قرار داده‌ای و از برای مستطیع، تمامی ملك تنها معتبر نیست، بلکه مجموع مال را حساب میکنند و همان دین ومؤنه یك سال را حساب میکنند. بلی هرگاه کسی باشد که اگر املاك را بفروشد به غیر گدایی در برگشتن چاره ندارد، در آنجا حکم به فروختن نمی کنم، ولکن شما وامثال شما واولاد شما چنین نیستید، به جهت آنکه زکوة گرفتن از برای شما ممکن است وخارج از زی شما نیست و از جمله مستثنیات استطاعت خانه نشیمن است

که آن را هم تکلیف به فروختن نمی کنم.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

٤٢٠- سوال: شخصی بعد از احرام به عمره تمتع، در یك منزلی مكه از جهت بیماری از رفقا باز میماند و روز دیگر كه روز جمعه باشد، حمله‌داری او را به عرفات میرساند. قبل از ظهر یا بعد از ظهر، وقوف عرفات را به عمل می آورد و همچنین مشعر و اعمال منی را در روز شنبه به عمل می آورد به اتفاق حاج و به مكه میرود وسعی در طواف وزیارت را به عمل می آورد، وعود به منی می كند و سایر اعمال را بجا می آورد و بعد مراجعت به مكه، طواف نساء را بعد چهار پنج روز دیگر به سبب ناخوشی وبیماری، بجا می آورد و در آن ایام گفتگویی در تعیین عید و عرفه نبوده و او هم به جهت ناخوشی در صدد تفحص وتحقیق بیرون نیامده و بعد از آنكه از مكه آمده، مذكور می شود كه شنبه عرفه بوده ویكشنبه عید. والحال نیز حقیقت امر، معلوم نیست وگویا اختلاف در این امر هم به جهت تصرف مخالفین وجعل ایشان بوده. والحال سه سال است كه بر این منوال گذشته. حج این شخص چه حال دارد و تكلیف او، الحال چه چیز است ومباشرتی كه در آن ایام با زن شده، چه باید كرد و فرزندی كه به هم رسیده چه حال دارد؟

جواب: اولا اینكه باید مكلف در عبادت موقت، وقت را دانسته وبه قصد امتثال عمره را در وقت به عمل آورد. این شخص هرگاه بدون ثبوت عرفه بودن جمعه) از راه رؤیت هلال یا بینه یا استفاضه معتبره) عمل بجا آورده از این جهت صورت صحت ندارد. هر چند در واقع، جمعه عرفه باشد و بر فرض ثبوت عرفه بودن جمعه، تكلیف این شخص این است كه با ظن فوات اختیاری عرفه كه از اول ظهر است الی غروب آفتاب، یعنی هر گاه گمان كند كه مسمای وقوف در این وقت برای او حاصل نمی شود باید ترك اتمام عمره بكند وعدول از نیت حج تمتع وعمره آن، به حج افراد. وبه خاطر بگذارند كه عدول كردم از حج تمتع وعمره آن، به افراد. تلبیه بگوید وبرود به عرفات از برای حج افراد، وبعد از آن، سایر اعمال حج را بجا بیاورد، وبعد اتمام، حج عمره مفرده بجا آورد.

بنصت ترجمه
Translation Movement
.IMS

از صورت سؤال ظاهر می شود كه گویا ملتفت این معانی نشده و بر فرض اینكه به طریق شرعی به ثبوت رسیده باشد عرفه بودن در نزد او، بعد منكشف شود كه خطا بوده هم، حج او صورت ندارد، بلكه هر چند الجاء از راه تقیه با مخالفین، موافقت كرده باشد و تدارك آن ممكن نشود هم مجزی نیست وظاهرا خلافی هم در آن نباشد. بعض اعاظم معاصرین قایل به اجزاء شده‌اند، نظر به موافقت امر، ولكن بر این وارد است (با قطع نظر از سایر ادله وظاهر اجماع) اینكه منتهای امر وجوب موافقت است به حفظ نفس و امثال آن. واین مستلزم سقوط عبادت نیست. وآنچه وارد شده در وضوی نماز به جهت دلیل خاص است. به هر حال تجویز وقوف در عرفات در غیر روز عرفه، مخالف اجماع مسلمین است از شیعه

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

وسنی. غایت امر، این است که نزاع در موضوع باشد. یعنی در عرفه بودن آن روز و با علم به اینکه عرفه نیست. چگونه وقوف به عمل آمده است، نظیر آن، مشتبه شدن ماء است، وبعد از ظاهر شدن خلاف آن، که در آنجا نیز عمل باید به موافقت نفس الامر کرد. هر چند در اول مکلف به خلاف آن نباشد. واما متابعت عامه در جواز وضع شاهد روز. پس آن نیز، نه از بابت امر به آن حج است از بابت تقیه، بلکه مأمور است از راه تقیه به اقرار صحت نه اذعان به صحت، بلکه از این بابت موافقت سلاطین عامه است در شرب خمر وامثال آن که خوف از متأمران وسطوات ایشان است، نه از بابت مأمور بودن به عمل عبادت بر وفق عامه، چنانکه علی بن یقطین مأمور شده بود به وضو، تا اینکه مخالفان اعتقاد کنند که او از جمله ایشان است وآنچه از اخبار و اقوال علما بر میآید اعتقاد به امثال آن عبادت است، نه مثل ما نحن فیه، نمیبینی که در اخبار امر شده است به حضور جماعت اهل خلاف، وبا وجود این فرمودهاند که قرائت را بکن، هر چند در پیش نفس خود باشد.

واما سوال: از تکلیف آن شخص بعد از فوت حج، پس جواب آن این است که باید که شخصی که حج او فوت شد، این که محل سازد خود را با به جا آوردن عمره، یعنی قلب کند حج را به عمره و نیت عمره را کند به جهت محل شدن، دیگر به میقات رفتن و تجدید احرام کردن ضرور نیست. و هرگاه کسی به عنوان جهالت برود به میقات و

تجدید نیت کند، خالی از اشکال نیست. ولکن اظهر، صحت است. وهرگاه حج در ذمه او مستقر شده بوده است، در سال آینده حج را اعاده کند وجوبا. وهر گاه کسی این عمره را بجا نیاورده باشد وبیاید به بلاد خود، پس بر احرام خود باقی است .پس هرگاه ممکن شود باید برگردد وبه همان احرام، عمره را بجا آورد وبعد از آن، حج را بجا آورد، حتی اینکه هرگاه فرض او حج تمتع است. چنانکه فرض اهل عراق آن است، باید از مکه بیرون رود و در یکی از مواقیت عمره احرام گیرد واگر نتواند در ادنی الحل، احرام گیرد وعمره تمتع بجا آورد وبعد از آن، حج تمتع بکند. و هرگاه ممکن نباشد برگشتن (از خوف راه وعدم رفیق وامثال آن) وخواهد که محل شود، یعنی زن و سایر محرمات بر او حلال شود، پس حکم این حکم " مصدده از عمره " است. (یعنی ممنوع از عمره به جهت خوف دشمن وامثال آن، نه به جهت مرض و بیماری) چنانکه کلام جمعی است ومقتضای عمومات ادله ونفی عسر وحرج است. (هر چند آخوند ملا احمد (ره) در آیات احکام در این تأمل کرده) وحکم مصدود از عمره، این است که قربانی بکشد به قصد محل شدن وگوشت آن را تصدق کند و جمعی تقصیر را نیز واجب دانستهاند و بعضی تخییر کردهاند ما بین تقصیر، یعنی کم کردن چیزی از مو، یا سر تراشیدن. هر چند وجوب این، الحال بر حقیر ظاهر

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

نیست .لکن احوط عمل به آن است به نیت محل شدن. پس زن وسایر محرمات بر او حلال می شود وبعد برود به مکه وحج او، چنانکه فرض او است بجا آورد. وجماعی که کرده است در حال جهالت به حرمت، کفاره در آن واجب نیست و اولادی که به هم رسیده است حلالزاده است.

٤٢١- سوال: هرگاه کسی وصیت کند که بعد از فوت من، زید را اجیر کنید از برای من حج کند و مفروض این است که زید، خود مستطیع است. آیا واجب است قبول یا نه؟ و بر فرض قبول، هرگاه بگوید من میروم به مکه و حج خود را بجا میآورم و در آنجا میمانم و در سال دیگر، حج می کنم، آیا جایز است از برای اجیر این عمل و از برای وارث و وصی جایز است اکتفا به همین یا نه؟

جواب: کسی که در ذمه او، حج واجب هست که در آن سال کند و متمکن هم

باشد از کردن در آن سال، نمی تواند اجیر دیگری بشود و بر او واجب نیست قبول اجیر شدن در سال دیگر نیز. ولیکن هر گاه قبول کند که سال دیگر کند، جایز است قبول، و در صورت قبول باید دید که قصد موصی، مطلق حج بوده است یا خصوص حج بلدی، خواه از صریح کلام او فهمیده شود یا از قراین. پس اگر مطلق حج باشد وحج بلدی نباشد، جایز است که اجیر شود که در سال دیگر بعد از حج خود از مکه بیرون آید به میقات وحج کند از برای میت. و هرگاه منظور او حج بلدی بوده واجیر، راضی بشود که بعد از عود از مکه، ثانیا برود، پس هرگاه معلوم شود که غرض میت، مطلق بوده که آن شخص معین از برای او حج کند، ظاهرا جایز است که او را اجیر کنند، به این نحو مذکور. و هرگاه معلوم نباشد به این معنی که محتمل باشد که مراد میت هم تعیین شخص باشد وهم بلد بودن، ودر اینجا نیز در صورت عدم رضای او به عود، ظاهر این است که جایز باشد که او را به همین نحو اجیر کنند. واحتمال میرود که اگر بنا را بر این نحو بگذارند که در صورت مزبوره شخص دیگر را اجیر کنند که طی مسافت بکند تا احرامگاه وحج را آن شخص اجیر بکند، بد نباشد، ولکن لزوم آن معلوم نیست، خصوصا که غالب این است شخصی که یك سال در مکه میماند، به قدر (١) اجرت طی مسافت، را علاوه بر اجرت المثل اعمال حج خواهد گرفت.

٤٢٢ - سوال: هرگاه کسی وصیت کند به دیگری در راه حج که اگر من بمیرم در راه، نایبی از برای من، بگیر که حج کند وقبل از احرام ودخول حرم، فوت شود و وصی، نایبی بگیرد که حجة الاسلام از برای او بجا آورد، وسانحه‌ای رو دهد که حاج متفرق شود، و این نایب هم فرار کند وحج نکند، آیا بر وصی لازم است که ثانیا از برای او استیجار حج بکند یا نه؟ ومال میت هم در دست وصی هست. آیا باید حجه

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بگیرد و از برای او، به وارث بدهد؟ و هرگاه لازم باشد در آن سال نگیرد، آیا باید در سال دیگر، نایب بگیرد یا نه؟

۱: یعنی: معادل .

جواب: ظاهر این است که اجاره آن نایب، منفسخ می شود به سبب ترك حج، خواه وصی، شرط همان سال را کرده باشد یا مطلق باشد وقرینه اقتضا کند که مراد، همان سال است و به قدر آنچه عمل کرده از اجرت به او وا میگذارند و باقی را پس میگیرند. و هرگاه آن نایب، خواهش کند که از او پس نگیرند وضامن شود که در سال دیگر بکند، لازم نیست اجابت او، و بر فرض اجابت هم اجاره ثانی خواهد بود .واما هرگاه، شرط آن سال را نکرده باشد، بلکه مطلق باشد وقرینه هم نباشد، واجب است بر اجیر که حج را بجا بیاورد در آن سال، اگر دفع مانع شود، ودر سال دیگر اگر رفع مانع نشود، ولکن اشکال کار در این است که آیا از برای طرفین تسلط فسخ است یا نه؟ شهید (ره) تقویت این کرده که هر یك را میرسد فسخ، و مستند او واضح نیست. و در صورت اختیار فسخ، باز اجرت آنچه کرده است به او وا می گذارند وتتمه را پس میگیرند، و بدان که ظاهر این است که در مسئله فرقی نباشد ما بین اینکه نایب، ممنوع شود از حج، قبل از احرام ودخول حرم، یا بعد از آن. و آنچه گفته‌اند در صورتی است که نایب بمیرد (بعد از احرام و دخول حرم که چیزی از اجرت را پس نمی گیرند وحج نایب مجزی ومسقط است از منوب عنه) به دلیل خارجی است و اگر نه، قاعده اجاره اقتضا می کند که در آنجا هم به قدری که از عمل، باقی مانده از اجرت پس میگیرند. وظاهرا خلافی هم در مسئله نباشد، چنانکه از مسالك ظاهر می شود. هر چند عبارات شرایع اشعاری به خلاف دارد. وبه هر حال در صورتی که نیابت نایب منفسخ شد به سبب منع از حج، هر گاه ممکن شود باید آن وصی، کسی را از محل ممنوع شدن اجیر کند که تتمه افعال را بجا آورد، مگر در صورتی که ما بین مکه ومیقات، ممنوع شود که در آنجا باید از میقات، اجیر گرفت، چون احرام از غیر میقات نمیتوان گرفت وباید که این اجیر هم محرم شود. و هرگاه در آن سال، ممکن نشود، ظاهر این است که باید در سال آینده نایب بگیرد آن وصی از محل منع از حج، اعمال را تمام کند. وبدان که آنچه گفتیم در صورت ممنوع شدن نایب از حج، به جهت دشمن وغیره

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جاری است. در جایی که نایب بدون عذر ترك كند در اینجا نیز هرگاه نیابت به همان سال معین است اجاره منفسخ می شود وبه قدر باقیمانده عمل را از او پس میگیرند و از محل ترك، نایب میگیرند. وهرگاه مطلق باشد وفسخ نكند اجاره را ودر سال آینده بجا آورد مجزی است، هر چند معصیت كرده است به تأخیر ومستحق تمام اجرت هست. وشهید (ره) در دروس گفته است كه مستحق هیچ نیست ولازم این سخن است كه مجزی هم نباشد ازمنوب عنه. وشاید نظر او به این باشد كه این در حكم تعیین سال است. چون در بعضی تحقیقات خود گفته است كه اطلاق در جمیع اجازات، منصرف به تعجیل می شود واین سخن، علی سبیل الاطلاق تمام نیست. با وجود اینكه خود شهید (ره) باز در جای دیگر حكم كرده است به اینكه اجیر مطلق هرگاه اهمال كند بدون عذری، مستأجر مختار است میان فسخ وامضا ولازم این سخن این است كه اجاره بدون فسخ منفسخ نمی شود واین مناقض كلام اول او است، واگر فسخ كنند باید نایب بگیرند تا حج را تمام كند واسترداد می كند از او، آنچه در برابر تتمه اعمال است.

٤٢٣- سوال: هرگاه كسی اجیر شده باشد از برای حج كسی، آیا می تواند كه خود را به اجاره بدهد از برای حج دیگری، پیش از آنكه حج اول را بجا بیاورد یا نه؟ و همچنین در استیجار صوم وصلوة وغیره.

جواب: تحقیق این مطلب، موقوف است به بیان اقسام اجیر واحكام آن. ودر آن چند مطلب است: مطلب اول: این است كه اجیر بر دو قسم است، اجیر خاص واجیر مطلق. وبعضی آن را مشترك میگویند. اما اجیر خاص. پس آن بر دو قسم است: اول: آنكه اجیر شود كه در مدت معینی به خودی خود، متوجه امری از امور مستأجر بشود، یا اینكه هر امری كه به او رجوع كند بجا آورد. مثل آنكه، كسی را بگیری كه ملازم تو باشد در مدت یك سال معین كه در امور مرجوعه تو قیام نماید به خودی خود. دوم: اینكه تعیین مدت نكند، بلكه اجیر شود كه عمل معینی را بكند، مثل دوختن جامه معینی از روز معینی تا وقتی كه آن عمل تمام شود وبدون آنكه سستی

بهضت ترجمه
Translation Movement
.IMS

بكند در آن كار وتعطیل كند تا وقتی كه تمام شود. و در قسم اول، جایز نیست كه عملی از برای غیر مستأجر بكند بدون اذن او، ومستأجر مالك جمیع منافع او می شود، مگر در اوقاتی كه عادت جاری نشده به كار كردن در آن. مثل قدری از شب كه برای خوابیدن وراحت كردن است، كه در آن وقت، جایز است كار كردن برای غیر، بدون اذن او، مگر آنكه باعث ضعف و بازماندن از امور مرجوعه مستأجر شود، واین در اموری كه منافات دارد با عمل، ظاهر است، اما مثل اجرای صیغه عقد یا تعلیم آیه قرآن و غیر آنكه منافات ندارد با كار كردن به اعضا وجوارح، مثل خیاطی كردن، پس در آن دو وجه است: اظهر، جواز است، نه از جهت محض شاهد حال مستأجر كه راضی است به این، چنانكه در تكلم كردن با غلام غیر

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

است، بلکه از جهت آنکه معلوم نیست که این منفعت خاصه منتقل شده باشد به مستأجر. و همچنین در قسم دوم، جایز نیست عملی که منافات با عمل مستأجر داشته باشد. و اما هرگاه منافات نداشته باشد، مثل عقد وتعلیم، پس ظاهر این است که اشکال در جواز آن نباشد، چون در اینجا جمیع منافع او منتقل به مستأجر نشده ودر مسالك احتمال منع در اینجا نیز داده وآن ضعیف است. واما اجیر مطلق، پس آن است که اجیر شود از برای عملی با تعیین مدت بدون شرط اینکه خود او مباشر او شود، مثل اینکه اجاره کند او را که یك روز عمل خیاطی از برای او تحصیل کند، یعنی خواه، خود او بکند یا غیر را بدارد به آن عمل، خواه آن یك روز را معین کند که کدام روز است، یا تعیین نکند، یا آنکه به خودی خود اجیر شود از برای عمل معین که خود، مباشر آن باشد، بدون تعیین مدت، مثل اینکه اجاره کند او را که قبایی را بدوزد به خودی خود، بدون تعیین مدت در آن، یا اینکه اجیر شود از برای عملی معین بدون تعیین مدت وشرط مباشرت، مثل آنکه اجاره کند او را که تحصیل کند دوختن قبایی را بدون تعیین مدت وبدون شرط اینکه خود او بدوزد. بدان که مراد از عدم تعیین مدت، آن است که نگوید در یك روز یا دو روز یا فلان روز هر چند در نظر باشد که در ظرف این سال یا این ماه باشد واگر بالمره زمان مبهم باشد، پس آن

مستلزم جهالت وغرر است وصورتی ندارد. هرگاه، این را دانستی، پس بدان که در این صورتها جایز است عمل کردن از برای غیر و اجیر شدن از برای غیر. و از شهید (ره) قولی نقل کرده‌اند که گفته است اطلاق در جمیع عبارات اقتضا می کند تعجیل را، و واجب است مبادرت به آن فعل، یعنی هرگاه اجاره مطلق باشد ومجرد از تعیین مدت باشد، خواه در عبادات وخواه در معاملات، باید آن را فورا بجا آورد .بعد از آن گفته است: پس اگر آن اجاره مطلق، اطلاق آن تنها در مدت است ولکن شرط شده که خود اجیر به عمل آورد، پس باید فورا به خودی خود آن را بجا آورد، و هرگاه شرط نشده باشد، باید آن را فورا بجا آورد و مختار است که به خودی خود بکند، یا دیگری را به آن بدارد. پس بنابر این، اجیر در صورت شرط مذکور (یعنی مباشرت خود عمل را) نمی تواند برای دیگری کار کند. وتفریع کرده است بر این، منع صحت اجاره دوم را در صورت اعتبار مباشرت. هم چنانکه در اجیر خاص ممنوع بود. وجمعی از متأخرین منع کرده اند این سخن را به جهت عدم دلیل بر آن، زیرا که عمومات " اوفوا بالعقود " وامثال آن دلالت به فور ندارند و بر فرض هم که داشته باشند دلالت بر فساد اجاره ثانیه ندارند، مگر از جهت اقتضای امر به شئ نهی از ضد را، و دلالت نهی بر فساد، خصوصا در غیر عبادات. واین، همه ممنوع است. بلی هر جا که قرینه باشد بر فوریت، مثل حج، این سخن راهی دارد والا فلا، وبه هر حال، احوط آن است که از

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

مقتضای کلام شهید بیرون نرویم. مطلب دوم :اختلاف کرده‌اند در اینکه شرط است اتصال مدت اجاره به صیغه، یا جایز است انفصال؟ مثل اینکه در ماه رجب بگوید: " اجرتك نفسی او دابتی في شهر رمضان الاتی بالاجرة الکذائیه ". ظاهر مشهور، عدم اشتراط، وصحت انفصال است، و شیخ قایل به بطلان شده و اظهر، قول اول است به جهت عمومات، وممکن است

استدلال، به نحوی (۱) مثل روایت مکارم بن کروم (۲) که در صحت عقد متعه با انفصال وارد شده، ولکن ضعیف است به جهت ضعف آن قول و آن روایت، چنانکه در محل آن بیان کردیم، بلی این مؤید می تواند بود، ودلیل شیخ این است که اجاره اقتضا می کند استحقاق تسلیم منفعت را به عقد، و آن در اینجا مفقود است این سخن مصادره است به مطلوب. مطلب سوم: اختلاف کرده‌اند در اینکه هرگاه از برای اجاره، مدتی قرار بدهند و صیغه را به عنوان اطلاق بخوانند، مثل اینکه بگوید :اجرتك نفسی بثلثة اشهر لعمل الخیاطة او اجرتك دابتی بثلثة اشهر لعمل الفلانی او عقاری کك، وتعیین نکند اول زمان عمل را، آیا این عقد صحیح است یا باطل؟ و بر فرض صحة آیا منصرف می شود اطلاق صیغه به اتصال زمان فراغ از صیغه یا نه؟ و بر فرض انصراف به اتصال، آیا این در همه جاست یا در جایی که عرف اقتضای اتصال می کند؟ در این، چند قول است. اشهر و اظهر، صحت اطلاق است، بلکه صحت تصریح به عدم اتصال نیز. ولکن به شرطی که مستلزم غرر وجهالت نباشد. مثل بنای مسکن در مقدار، در مدت معلوم باشد که در عرض این سال است، مثلا که غرری لازم نیاید، یا اینکه قرینه قایم باشد که مراد از اطلاق، اتصال مدت است و در عرف اتصال فهمیده می شود. بلکه آخوند ملا احمد (ره) احتمال داده است که صحیح باشد و اختیار با موجر باشد در وقت عمل، مادامی که منجر نشود به تأخیری که مخل به عرف باشد و همچنین در جایی که استیجار کند از برای عمل مجرد از مدت. مثل آنکه اجاره کند او را از برای دوختنی یك جامه وهیچ تعیین مدت نکند. وحاصل مطلب آخوند (ره) این است که هر گاه کسی بگوید که من خود ره به تو اجاره دادم یك روز خیاطی کنم از برای تو، یا بگوید که خود را اجاره دادم که یك جامه از برای تو بدوزم واطلاق کند وهیچ تعیین نکند که اول شروع در آن، کی

۱: نحو: گروه - یعنی میتوان به گروهی از ادله مثل روایت مکارم... ۲: وسائل: ج۱٤ ، ابواب المتعة باب ۲۵ ح ۱ - توضیح: در متن تصحیح شده وسائل نام راوی " بکار بن کردم " است ومنابع رجالی شخصی بنام " مکارم بن کروم " را به ما معرفی نمیکنند البته خود " بکار ابن کروم " نیز توثیق نشده است .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

باشد، اینهم صحیح است. هر چند اطلاق منصرف نمی شود به وقت فراغ از عقد واکتفا می شود در این به عرف، که در عرف مسامحه میکنند وتفتیش نمیکنند. پس موجر اختیار دارد که هر وقت خواهد بکند و بر او موسع است مادامی که به حدی نرسد که آن تخییر مخل باشد به مقتضای عرف، مثلا عرف اقتضا می کند که قبار الا اقل در این سال میخواهد وعرف اقتضای رخصت تأخیر بیش از این نمی کند وفرق میانه این وآنچه پیش گفتیم آن است که در آنجا در عرض سال بودن را از حال خودشان فهمیدیم ودر اینجا حواله به عرف می شود، واین دور نیست به جهت آنکه ظاهر این است که به سبب عرف غرر مرتفع می شود وعمومات ادله شامل آن است. ودر بعض تحقیقات او نقل شده که اطلاق در جمیع اجارات مقتضی تعجیل است و واجب است مبادرت به فعل، وقول مشهور قوی می شود. لکن آن، کلام مسلم نیست. وشیخ قایل شده است به بطلان عقد در صورت اطلاق ودر صورت تصریح به عدم اتصال، خواه تعیین کند زمان منفصلی رااز زمان عقد یا نه. و شاید دلیل شیخ، لزوم غرر باشد در صورت اطلاق وتصریح به عدم اتصال با عدم تعیین زمان منفصل. ولزوم عمل به مقتضای عقد اجاره که استحقاق تسلیم منفعت است به مجرد عقد در صورت تعیین زمان منفصل .چنانکه پیش گفتیم وتو دانستی که لزوم غرر در همه صورتهای اطلاق، ممنوع است وجواب از عمل به مقتضای عقد اجاره را هم پیش گفتیم. واز آنچه گفتیم ظاهر می شود ضعف قول شهید ثانی در مسالك که گفته است " که هر گاه در عرف اتصال فهمیده شود صحیح است والا فلا، به جهت لزوم غرر وجهالت " به جهت آنکه دانستی که هر گاه منظور، کردن آن عمل باشد در مدت معین در عرض این سال یا این ماه، از جهالت وغرر خارج می شود وصحیح است که چنین عقدی مورد معاملات عقلا بشود، بدون سفاهتی وغرری، پس عقد را به مقتضای اطلاق خود میگذاریم ومقتضای آن به اختیار هر یك از اجزای آن مدتی که مشتمل بر این مدت اجاره است به عمل میآید و محل نزاع ومخاصمه وفساد هم نخواهد بود .

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IRS

واما قول به اینکه صحیح است مطلقا و اطلاق اقتضای اتصال می کند مطلقا) چنانکه ظاهر عبارت شرایع وغیر آن است) پس آن تمام نیست، بلکه باید مقید کرد آن را به فهم عرف وقرینه وشاید مراد ایشان هم این باشد، چون غالب در اطلاقات این است وعادت به این جاری شده که صیغه را به عنوان اطلاق نمیخوانند، الا در جایی که مطلوب اتصال مدت باشد به عقد. وبدان که فرق ما بین این قول وقول شهید)ره) که پیش گذشت دقتی دارد وگاه است مخفی بماند وشبهه نیست در فرق بینهما، و از این جهت است که آن قول را نیست به شهید تنها داده‌اند که در بعضی تحقیقات خود، آن را گفته است وحاصل

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

فرق این است که مراد شهید در اینجا اعم است از اینکه در اجاره مدتی اعتبار شده باشد یا نه، مثل اینکه اجیر کند شخصی را که قبای معین برای او بدوزد ومنظور هم این باشد که در عرض این سال یا این ماه باشد تا جهالت وغرر لازم نباشد، ولکن تعیین نکند اول زمان آن را. در اینجا قول شهید، جاری می شود، ولکن قول شرایع وغیره جاری نمی شود. چونکه این قول در میان اتصال مدت معهود اجاره است، در جایی که مدت معین باشد در آن، ولکن محل آن تعیین نشده ودر مثال اول مطلقا زمانی از برای دوختن قبا در نظر نیست. پس قول شهید اعم است از قول شرایع وغیره. ولکن از کلام آخوند ملا احمد (ره) در مسئله استیجار حج ظاهر می شود، خلاف اینکه ما گفتیم. زیرا که استدلال کرده است از برای لزوم تعجیل حج در سال اول، به این عبارت " ولان مطلق الاجارة یقتضی اتصال زمان مدة ما یستأجر له بزمان العقد " و شکی نیست که حج از بابت اموری نیست که محدود به زمان باشد بلکه از بابت دوختن جامه است وظاهر این است که غافل شده باشد، یا اینکه مراد او، همان است که شهید گفته، ولکن عبارت او قاصر است. هر گاه این مقدمات را دانستی، بر میگردیم بر اصل مسئله، ومی گوییم که هرگاه کسی اجیر شود که حج کند از برای کسی، یا این است که معین کرده آن سالی را که در آن، حج کند یا نه. پس اگر معین کرده است صحیح نیست که خود را در همان سال،

اجیر دیگری کند، به جهت اینکه منفعت او در آن سال مال غیر شده وجایز نیست صرف آن در دیگری. ولکن جایز است که اجیر شود که در سال دیگر حج کند، به شرط آنکه حج دومی واجب فوری نباشد، مثل حج مندوب یا نذر مطلق، یا فوری باشد ولی ممکن نشود که در آن سال، دیگری را اجیر کند. و اگر معین نکرده است، بلکه او را اجیر کرده است به عنوان اطلاق. پس مشهور این است که واجب است که فورا در همان سال حج کند. چنانکه در مسالك نسبت به ایشان داده وآخوند ملا احمد (ره) فرموده است که شاید خلافی در آن نباشد. پس جایز نخواهد بود که اجیر دیگری شود، وآخوند ملا احمد ط (ره) استدلال کرده است به اینکه حج فوری است، پس باید مبادرت کرد و به اینکه مطلق اجاره اقتضا می کند اتصال زمان مدت عمل را به زمان عقد. وفوریت حج مطلقا، ممنوع است. زیرا که گاه است که حج مندوب باشد و در حجة الاسلام هم فوریت در اجیر ممنوع است. و همچنین اقتضای مطلق اجاره، اتصال زمان عمل را به عقد، ممنوع است، مگر در جایی که قرینه باشد و ما هم در آنجا قایلیم به لزوم فوریت، ولکن این منافات ندارد با جواز اجیر شدن برای غیر در سال دیگر، وشاید نظر مشهور در تعمیم منع به عموم اخباری باشد که دلالت دارد بر اینکه کسی که حج بر او واجب است جایز نیست که حج کند از برای دیگری. ولکن عموم آنها ممنوع است وشامل محل نزاع نیست. چنانکه مخفی نیست بر مطلع. یا

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

اینکه نظر ایشان به این باشد که گاه است از برای اجیر، مانعی به هم رسد از حج، و باید سال دیگر تدارك آن را بکند، پس گویا هنوز مشغول ذمه به حق دیگری هست وبرائت ذمه او در سال آینده معلوم نیست، که تواند در آن اجیر دیگری شود وچون شخصی که مشغول ذمه حج هست جایز نیست که اجیر شود از برای غیر، وتا برائت ذمه حاصل نشود نمی تواند اجیر شد، پس تجویز نکرده‌اند اجیر شدن را مطلقا، وهرگاه اجاره ثانیه را معلق کند بر اتمام حج اولی، آن هم خالی از غرر وجهالت نیست. زیرا که شاید سال دیگر هم ممنوع شود وهکذا، مگر اینکه شرطی بکند وخیار فسخی قرار بدهد که رفع غرر وجهالت بشود، چنانکه خواهیم گفت .

وبنابر آنچه از شهید در بعضی از تحقیقات او نقل شده است که اطلاق در جمیع اجارات مقتضی تعجیل است و واجب است مبادرت به فعل، قول مشهور، قوی می شود، لکن آن، کلام مسلم نیست ومحقق احتمال داده است جواز اجیر شدن از برای غیر را، هرگاه اجیر شود که سال دیگر حج دومی را بجا آورد وصاحب مسالك آن را پسندیده است و شاید نظر ایشان به این باشد که در ظاهر حال، اجیر نسبت به سال دوم، مشغول ذمه حج نیست واحتمال اینکه بلکه در این سال ممنوع شود وتدارك را در سال دیگر باید بکند، مثل احتمال ممنوع شدن از سال دوم است، به جهت حج دوم به جهت عذرهای دیگر. پس چنانکه مستأجر دوم بنا بر مقتضای قاعده (در ممنوع شدن از حج که باید مستأجر در سال دیگر بکند) بر خود قرار داده " پس افتادن " حج را به سال سوم وما بعد آن. پس چون میداند که گاه است که مستأجر در سال اول ممنوع شود، باید تدارك را در سال بعد بکند، به این راضی شده باشد که به سبب تدارك حج اول سال حج او پس افتد وچون حج اول، حق است به اتمام، پس این از تتمه آن خواهد بود، اما این سخن در صورت علم مستأجر دوم، خوب است و با جهل او اشکال است وشاید که در صورت جهل مسلط بر فسخ باشد. پس حکم به بطلان، دلیل واضحی ندارد. هر چند احوط، عمل به مقتضای آن است. وغایت احتیاط آن است که اجاره اول را هم مطلق نکند، بلکه مقید کند به سال معین، یا اطلاق را به نحوی کند که غرری در آن نباشد، مثل آنکه شرطی قرار بدهد چنانکه گفتیم. یا اطلاق را در عرض چند سال معین قرار بدهد. و در مسالك از علامه در تذکره نقل کرده که گفته، جایز است که هر دو را به عنوان اطلاق بکند. وحمل کرده است اجاره اول را به سال اول، ودوم را به سال دوم، به دلیل اصل جواز، ورفع کرده است اقتضای تعجیل را در ثانیه، به سبب استحقاق اول تعجیل را و از آنچه پیش گفتیم ظاهر می شود که این سخن علی الاطلاق خوب نیست، به جهت آنکه دلالت امر به حج نایب و مطلق اطلاق

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

اجاره بر لزوم تعجیل وفور، ممنوع است و اکتفا به هر نوع اطلاق که باشد مستلزم غرر وجهالت است، خصوصا در صورت جهل

مستأجر ثانی به وقوع عقد اول، و بعد از این در مسالك گفته است که هرگاه مستأجر اول، او را اجاره کند که در سال دوم حج کند، جایز است که مستأجر او را اجاره کند به عنوان اطلاق وبه عنوان تقیید به غیر سال دوم و وجه آن از آنچه پیش گفتیم ظاهر می شود وحق این است که صحیح است اجاره اول. واجاره دوم نیز صحیح است هرگاه بر وجهی باشد که جهالتی نباشد، چنانکه پیش گفتیم. و بدان که هر جا که حج مقید وموقت باشد به سالی هرگاه تأخیر شود از آن، اجاره منفسخ می شود ووجه آن ظاهر است. واما در جایی که مطلق باشد، پس اگر تأخیر کند آن را و فسخ معامله را هم نکند، پس باید در سال دیگر بجا آورد ومستحق اجرت می شود، هر چند عصیانا تأخیر کرده شود. وشهید (ره) در دروس جزم کرده است به عدم استحقاق او چیزی را، وشاید نظر او به همان قول خودش باشد که در همه اجارات، اطلاق مقتضی فوریت است و در حکم موقت است و کردن او در غیر وقت، صحیح نیست، ولیکن از او نقل شده است که اجیر مطلق هرگاه اهمال کند بدون عذر، مستأجر مختار است به فسخ وامضا. واز این کلام بر میآید که اجاره باطل نشده و بر حال خود باقی است وبا وجود این، عدم استحقاق اجرت بی وجه است واین دو سخن با هم تدافع دارند، چنانکه صاحب مدارك هم به آن اشاره کرده است وبه هر حال، اقوی این است که حج صحیح است ومستحق اجرت هست. خصوصا در وقتی که مستأجر عالم باشد به حال وفسخ نکرده باشد. و اما هرگاه استیجار کرده باشد او را در سال معینی واو حج را یك سال پیش بکند، پس در آن دو وجه است و در مسالك از علامه در تذکره نقل کرده است قرب اجزاء را مطلقا وخود او وصاحب مدارك پسندیده‌اند این قول را، در صورتی که معلوم باشد که غرض متعلق به آن سال نیست، نظر به اینکه احسان به مستأجر کرده وچیزی زیاد کرده. واین، خالی از اشکال نیست. بلی هرگاه شاهد حال دلالت بر رضای مستأجر کند باز خوب است وشاید نظر ایشان هم به این باشد. وبدان که آنچه گفتیم که مستأجر در صورت اطلاق هرگاه تأخیر کند در سال

دیگر می کند، در وقتی است که در آن سال دیگر، اجیر دیگری نباشد، چنانکه پیش از این، فرض آن کردیم، پس تدارك آن را بعد از سال دوم می کند هرگاه مستأجر فسخ نکرده باشد آن را به سبب تأخیر. پس حاصل جواب از سؤال، وخلاصه فتوا این است که هرگاه کسی اجیر شود که در این سال معین،

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

حج کند برای کسی یا اجیر شود به عنوان اطلاقی که منصرف شود به آن سال معین به معونت فهم عرف یا قرینه مقام، دیگر نمی تواند اجیر دیگری شود در همان سال معین واگر اجیر شود باطل خواهد بود. واما اجیر شدن در سال دیگر، پس آن جایز است، هرگاه فوری نباشد، یا ممکن نباشد تحصیل فور در این سال، خواه بخصوص سال بعد آن سال باشد یا مطلق باشد، به نحوی که غرری وجهالتی در آن نباشد. و در این صورت هرگاه از برای مستأجر اول در سال اول به عمل نیاورد، خواه به سبب مانع خارجی باشد، یا خود تقصیری کرده، اجاره منفسخ می شود. و از وجه اجاره به قدر آنچه از منفعت مستأجره به عمل آمده مستحق است لا غیر. واما هر گاه اجیر شود به عنوان اطلاق، به نحوی که غرری وجهالتی لازم نیاید، مثل اینکه مقصود حصول حج باشد در ظرف مدتی زاید بر پنج سال نباشد، لکن معین نکند که تعجیل کند یا نه؟ پس ظاهر این است که اجاره صحیح است ودلیلی بر لزوم تعجیل وفوریت نیست و بر فرضی هم که باشد هرگاه تأخیر کند به سال دیگر، بدن عذر یا با عذر، اجاره منفسخ نمی شود، لکن دور نیست که در صورت تقصیر، خیار فسخ حاصل شود و بر فرض فسخ مستحق اجرت هست به قدر عملی که از منفعت مستأجره کرده است لا غیر. واما در صورت اطلاق اجاره، می تواند اجیر دیگری شود یا نه؟ مشهور این است که نمی تواند اجیر شود، یعنی نه در آن سال اول اجاره و نه در سال بعد ونه به عنوان اطلاق، وآنچه در نظر حقیر ظاهر می شود این است که هرگاه خواهد خود را به مستأجر ثانی بدهد، در سال دوم بعینه او را اعلام کند وشرط کند که هر گاه مانعی به هم رسد و اجاره فسخ نشود، من حج تو را از سال دوم به سال سوم میاندازم و همچنین تا آن که حج

نهضت ترجمه
Translation Movement

اول به عمل آید. و هرگاه اعلام نکند، و مستأجر جاهل باشد وموجر نظر به ظاهر حال که چنین میداند که حج هر یك را در سال خودش می کند، هر دو اجاره را به عمل آورد و در اینجا احتیاج افتد به تدارك حج اول در سال دوم، مستأجر مسلط بر فسخ خواهد بود. و اما در صورت علم به اینکه این شخص، اجیر دگر است، پس گویا بر خود قرار داده است که حج او از سال دوم به سال سوم وما بعد بیفتد، پس دیگر تسلط فسخ هم نخواهد بود. و از آنچه گفتیم ظاهر شد که هرگاه اجاره دوم هم مطلق باشد صحیح است، هر گاه بر وجهی باشد که غرری لازم نیاید و در هر یك عمل به مقتضای آن می شود، پس هر گاه مانعی به هم رسید از سال اول، باید در سال دوم تدارك آن را بکند و همچنین تا از آن فارغ شود وبعد از آن شروع کند در حج دوم، و آن را نیز هرگاه مانعی به هم رسد تدارك در سال بعد و همچنین... و در اینجا نیز در صورت علم مستأجر ثانی به اجاره اول، تسلطی بر فسخ نیست و در صورت

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جهل، ظاهر این است که تسلط بر فسخ داشته باشد. واینها در وقتی است که مانع خارجی او را منع کند و هرگاه خود، بدون عذر، تأخیر کند مطلقا خیار فسخ ثابت خواهد بود. اما مسئله استیجار نماز و روزه و زیارت وغیر آن: پس حکم آن از آنچه گفتیم ظاهر می شود و تفصیل آن، این است که هرگاه اجیر خاص، شود به این معنی که خود را اجیر شخصی کند از امروز تا انقضای یك سال تمام، مثلا که هر عمل به او رجوع شود که از او بر آید بکند، خواه نماز وخواه روزه وخواه سایر خدمات، یا اینکه اجیر او شود که در این مدت عمل کند، یا آنکه اجیر شود که یك سال نماز کند، یعنی موافق عدد نمازهای پنجگانه که یوما فیوما در ظرف یك سال. بر مکلف لازم می شود که ابتدای شروع آن در امروز باشد، الی وقتی که این یك سال نماز تمام شود، بدون سستی و تهاون بر وفق عادت، پس در این صورت جایز نیست که در این بین اجیر غیر شود، یا عملی از برای غیر بکند که منافی آن عمل موجر له باشد، و هرگاه عبادتی از برای غیر،

در این میان بکند باطل خواهد بود. و این نه فقط از راه این است که امر به شئ مقتضی نهی از ضد خاص است تا مورد منع شود در اقتضا ودلالت بر فساد، بلکه به جهت آنکه نهی متعلق به اصل اجیر شدن از برای غیر هست، چون منافع او در این زمان ملك مستأجر اول است وعمومات اجاره هم مخصص است چون شرط است که منفعت، محلله باشد، واما هرگاه اجیر مطلق، شود پس در این، چند قسم، متصور است: اول :این که اجیر شود که یك سال نماز در ظرف یك سال مثلا تحصیل کند. خواه خود اجیر به عمل آورد یا دیگری را بر آن نماز بدارد. و اظهر این است که فوری نیست و در هر وقت از سال که یك ساله نماز به عمل آمد، خواه خود بکند یا دیگری را بر آن بدارد مجزی است. ودر همین سال می تواند اجیر شود برای غیر، به عنوان اجیر خاص و واجیر مطلق، هر دو، واشکال در تعیین مدت (یعنی اینکه باید تعیین کند که یك سال نماز را در ظرف یك سال مثلا می کنم، لازم است یا نه) همان است که پیش مذکور شد و تحقیق این است که باید چنان جهالتی در میان نیاید که مستلزم غرر وفریب باشد و احتمالی که آخوند ملا احمد داده بودند که هرگاه در عرف فهمیده شود که چنین اجاره واعمال مثلا از ظرف دو سال یا بیشتر خارج نیست وبه همین عرف اکتفا شود وتعیین زمان نشود، بلکه همان اصل معین شود کافی است. و آن دور نیست. ولکن احوط این است که تعیین کنند که مجموع این یك سال نماز در بین مدت یك سال باشد مثلا. وآیا جایز است که کسی خود را اجیر کند به این نحو که من نفس خود را اجیر کردم که در مدت زمان یك سال، نماز از برای تو تحصیل کنم یا به خودی خود یا به غیر، مثل اینکه کسی، کسی را اجیر کند که پنج روز عمل خیاطی از برای او تحصیل کند که غرض

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

تعیین اعداد نماز نباشد، بلکه همان وقت معین باشد، هر قدر نماز به عمل آورد راضی باشد واشکالی در صحت این در نظر نیست .الا اینکه گاه است که در بین نماز است که مدت منقضی می شود و نصف نماز عمل صحیح نیست که مورد اجاره شود و مالك شدن منفعت اجیر به قدر تتمه نماز دلیلی ندارد وابطال نماز هم بی صورت است و ممکن است دفع آن، به اینکه امکان استیفای منفعت در اصل عقد اجاره شرط است .

پس هر گاه به قدر نصف رکعت در آخر وقت از وقت باقی باشد لزوم شروع، در آن معلوم نیست. و هرگاه مظنه ادراك تمام نماز را دارد باید شروع کند و هر گاه شروع کرد و کاشف به عمل آمد که وفا نمی کند، دور نیست که لازم باشد تمام و اخذ اجرت به قدر زاید از وقت، چون ظاهر این است که مندرج می شود مسئله در تحت مسئله ضمان اجرت به سبب امر آمر، و همچنین هرگاه مظنه ادراك یك رکعت تمام داشته باشد هم دور نیست که واجب باشد شروع ومحتمل است که لازم باشد، چون متمکن است از تحصیل مشغول بودن به نماز، در آن بقیه وقت و قدرت بر تتمیم آن از باب مقدمه یا اخذ اجرت یا جمع بین الحقین شده باشد واولی این است که در اول امر با مستأجر این شروط کرده شود تا منشأ اشکال نشود ومنشأ جهالت نشود که باعث خلل در صحت عقد شود، و این اشکال در بعض اقسام اجیر خاص، نیز جاری است، چنانکه مخفی نیست. قسم دوم: آن است اجیر کند شخصی را که یك سال نماز را مثلا از برای او به خودی خود بکند، بدون اینکه تعیین کند که در ظرف مدت چند ماه و در ظرف چند سال. قسم سوم: همین صورت است با عدم قصد مباشرت خود اجیر، بلکه مراد تحصیل نماز باشد به هر نحو که باشد و در این دو قسم باید که در میان موجر و مستأجر عهدی باشد که معلوم باشد که زیاده بر آن زمان راضی نیست تأخیر را، تا جهالت وغرر لازم نیاید، هر چند به سبب فهم عرف و عادت باشد (بنابر احتمال آخوند ملا احمد (ره) که خالی از قوت نیست) و احوط تعیین زمان است که این یك سال نماز در ظرف آن زمان واقع شود و در این دو صورت، اظهر این است که هر گاه قرینه به فور نباشد تعجیل واجب نباشد وتواند اجیر دیگری هم بشود، به نحوی که اخلال به اجاره اول به هم نرسد.

٤٢٤- سوال: هرگاه حجة الاسلام در ذمه زید مستقر باشد و زید را به قتل آورده‌اند و از او صبیه بالغه مانده که در حین قتل زید، او را نیز به اسیری برده‌اند و

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

وارثان زید مقتول، منحصر به چند نفر میباشند و بعد از قتل زید، وارثان قرار بر آن دادهاند که حجی که در ذمه زید بوده استیجار نمایند و از او آب واملاك وخانه و باغات بجا مانده، لهذا قدری از املاك او را به معرض بیع در آورده که حج میقاتی برای او اسیجار نمایند واملاك مزبوره را عمرو، ابتیاع نموده و وجه قیمت او را حج استیجار نمودهاند ومدتی مدید، املاك در ید وتصرف عمرو بوده، وحال وارثان ادعای بطلان مبیع مینمایند به سبب اینکه غایب دارد و عمرو، ادعا مینماید که به سبب این که حجة الاسلام در میان است غایب را رجوعی نیست. حکم آن را بیان فرمایید.

جواب: بعد از ثبوت حجة الاسلام در ذمه زید، باید از اصل مال خراج شود، ولیکن تعیین مال مخصوص از اموال متوفی به جهت اجرت حق، موقوف است به رضای وارث، و چون در صورت مزبوره بعضی از وراث، غایب میباشند بدون اذن حاکم شرعی یعنی مجتهد عادل، فروختن حصه غایب از املاك، صورتی ندارد، بلکه باید رجوع به حاکم شرع شود وهر چه صلاح غایب را در آن داند ٠ چنان می کند و هرگاه دسترس به حاکم شرع نباشد عدول مؤمنین میتوانند آنچه صلاح غایب در آن دانند از اموال او وسایر ورثه، اجرت حج را تعیین کنند واسیجار کنند. پس اگر معامله مزبوره بر نهج مزبور واقع شده صحیح است واگر نه، بیع حصه حاضرین که بیع کردهاند صحیح وبیع حصه غایب موقوف است به امضای حاکم یا قایم مقام او واگر امضا نشود باطل خواهد بود.

٤٢٥- سوال: هر گاه کسی به سبب پیری و کوری وشکستگی عاجز باشد از رفتن مکه، آیا بر او استیجار کردن نایبی در حال حیات واجب است یا نه وحکم بعد از موت او چه چیز است؟

جواب: هر گاه حج در ذمه مستقر شده باشد و بعد از آن عجزی به هم رسد به سبب مرض که نتواند سفر کرد یا به سبب ضعف وپیری مأیوس باشد از صحت و توانایی، بر او واجب است که نایبی بگیرد که از برای او حج کند. هرگاه بعد از این اتفاق افتد که از برای او صحت وتوانایی حاصل شود بر طریق خرق عادت، و استطاعت باقی باشد، ثانیا خود باید حج کند و هرگاه اتفاق نیفتد صحت وتوانایی، تا

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IRS

این که بمیرد، دیگر واجب نیست از برای او استیجار کردن حج، و اما هرگاه مأیوس نباشد از صحت و توانایی، پس وجوب استیجار بر او معلوم نیست، هر چند احوط است. و اما هرگاه حج، قبل از شکستگی وعجز در ذمه او مستقر نشده بود و در حال عجز و شکستگی، استطاعت به هم رسیده، پس هرگاه در این وقت مأیوس نیست از عود صحت وتوانایی، بر او استیجار واجب نیست. و اما هر گاه مأیوس باشد، در مسئله خلاف است و وجوب استیجار اشهر واحوط است وهرگاه اتفاق افتد که منبعد

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

صحت وتوانایی عود کند واستطاعت باقی باشد، ثانیا خود حج کند واگر عود نکند، بر او چیزی نیست و استیجار بعد موت هم برای او ضرور نیست. والله العالم .

سوال: اگر کسی طواف نساء را فراموش کند و بعد از پنج شش روز به خاطرش آید، چه کند؟ و، زن بر او حرام است یا نه؟

جواب: ظاهر مشهور علما (بلکه ظاهرا خلافی نقل نشده، الا از شیخ در تهذیب وعلامه در منتهی) این است که جایز است که نایب بگیرد، خواه ممکن باشد که خود بجا آورد یا نه. وقول دیگر، آن است که نایب گرفتن مشروط است به تعذر، واظهر قول مشهور است واحوط، قول آخر است وبه هر حال در صورت تعذر یا تعسر، نایب گرفتن کافی است و هرگاه قبل از آمدن طواف بمیرد، ولی او قضا کند از برای او، یا نایبی بگیرد که قضا کند وبه هر حال، زن حلال نمی شود تا طواف به عمل آید.

٤٢٦- سوال: هر گاه زید، اجیر شود از برای عمرو، که در این سال حج کند از برای مادر او، به مبلغ سی وپنج اشرفی، مشروط به اینکه در جمیع راه، خدمت او را بکند مثل خدمت سایر عکامها (١) و در هر یك از اماکن مشرفه دو مرتبه زیارت کند از برای مادر او، و در حین اجاره تقسیم کند اجرت را بر اعمال ثلثه، به این طریق که دوازده اشرفی در ازای خدمت عکامی باشد و سه اشرفی در ازای زیارات باشد وتتمه در ازای حج باشد وسایر اخراجات راه، ذهابا وایابا بر وجه معین در ذمه عمرو باشد و بعد از

١: عکام: با فتحه اول وتشدید دوم: کسی که بار شتران ببندد: ساربان: مسئول امور مسافرتی بزرگان و پولداران .

نهضت ترجمه
Translation Movement

ورود عتبات و ادای زیارات و وفای به خدمات مشروطه معلوم شود که راه مکه مسدود است، در این صورت، از اجرت مزبوره چه چیز به زید میرسد؟ و هرگاه زید، از جمله اعراب باشد که طی طریق مکه از عتبات تا به مکه بر ایشان اسهل است از طی طریق راه عجم از منزل عمرو تا به عتبات، به خلاف عکامهای عجم که طی طریق عجم از خانه عمرو تا به عتبات برایشان اسهل است از طی طریق عتبات تا مکه، آیا زید مزبور، در اخذ اجرت در تقسیم، ملاحظه حال عکامهای عرب می کند یا عجم؟ وهرگاه عمرو بگوید من تو را از برای حج استیجار کرده‌ام با وجودی که متعارف در اجرت نفس حج، بیش از ده یا پانزده اشرفی نیست، قول او مسموع است یا نه؟ و هرگاه به وجهی از وجوه، عمرو بطلان صیغه اجاره را ثابت کند آیا مستأجر، مستحق چه چیز است؟

جواب: هرگاه اجیر، ممنوع شود از حج به سبب مسدود شدن راه، عقد اجاره منفسخ می شود وبه مقدار عملی که کرده است از اجرت به او میدهند وتتمه را از او استرداد میکنند، هرگاه داده باشند.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

وهرگاه اجیر بگوید که من در سال آینده، بجا میآورم اجاره را بر هم نزنید. لازم نیست اجابت او علی الاقوی. پس آنچه را در ازای خدمات راه قرار دادهاند باید ملاحظه کرد که آن قدر از مسافت وزمان را که خدمت کرده، اجرت المثل آن چه چیز است و هم چنین اجرت المثل خدمت مجموع طی مسافت چه چیز است ونسبت میان اینها را ملاحظه کنند وبه همان نسبت، آنچه را به عمل آورده از اجرت مسمی میدهند وتتمه را استرداد میکنند وفرقی میان ممنوع شدن از حج قبل از احرام وبعد از احرام نیست. وآنچه در مسئله موت نایب ذکر کرده اند که هرگاه بعد از دخول حرم یا احرام باشد استرداد نمی شود آن به سبب دلیل خارج است ودر اجرت المثل، ملاحظه خدمات اصل مسافت را میکنند .یعنی اهل خبره هرگاه بگویند که اگر شخصی، خدمات شخصی را از اصفهان متوجه شود تا نجف اشرف، اجرت او چقدر است و اگر متوجه خدمات شود، از اصفهان تا مکه چقدر است، همان مقدار تفاوت را از اجرت مسمی وضع

میکنند و در این معنی فرقی ما بین عرب وعجم وسهولت وعسر بر اجیرها در طی مسافت نیست. واما ادعای عمرو، که من تو را اجاره کردهام از برای عمل حج نه غیر آن. پس آن با ظاهر سؤال نمیسازد که شرط توزیع اجرت بر افعال مذکوره است .بلی در صورتی که اجاره مطلق باشد، مثل اینکه بگوید که من اجیر کردم خود را از برای تو، در این سال حج کنم. مقتضای کلام جمعی از فقها ومقتضای قواعد اجاره این است که سخن او مسموع است وقول، قول او است با یمین. چون اجاره بر فعل، مستلزم اجاره بر مقدمات او نیست. هر چند اتیان به مقدمات مطلوب هست بالتبع، ودر صورت فوت حج، برای او چیزی نخواهد بود، لکن مقتضای فهم عرف وعادت در استیجار حج از بلاد بعیده، خصوصا هرگاه بر وجه زاید بر اجرت المثل نفس حج باشد، این است که مقدمات هم داخل اجاره است. واز این جهت است که فرق بسیار میگذارند در وجه استیجار به سبب بعد بلاد، واز این حیثیت قول اجیر مقدم است یا یمین. واما سؤال آخری که هرگاه معلوم شود که عقد اجاره به وجهی از وجوه شرعیه فاسد بوده، پس حکم در اینجا این است که رجوع می شود به اجرت المثل در صورت جهل اجیر به فساد عقد.

٤٢٧- سوال: هرگاه کسی وصیت کند که استیجار حجی از برای او بکنند به چهل قروش، وامینی به هم نرسد که به این مقدار حج کند و وراث هم راضی به زیاد کردن نمیشوند، آیا واجب است معامله به آن وجه تا از نفع آن، وفا حاصل شود؟ یا به مصرف خیر میرسانند ویا به وراث قسمت می شود؟ وآیا جایز است که به غیر امین بدهند که به آن قدر راضی می شود؟ وآیا در صورت حاجت به معامله، هر گاه امینی نباشد که معامله کند، به غیر امین میتوان داد که معامله کند یا نه؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: هر گاه وصیت به حجة الاسلام کرده باید از اصل مال، زیاد کرد تا وفا کند به اجرت امین. وغیر امین را نمیتوان اجیر کرد. و هرگاه حج تبرعی است، اظهر این است که وصی باید با آن معامله کند تا از نماء آن، وفا حاصل شود وچون اظهر،

اشتراط عدالت وصی است حاجت به امین دیگر نیست و هرگاه وصی عاجز باشد وامین دیگر هم نباشد وامید باشد، انتظار بکشد تا کسی به هم رسد که به آن قدر راضی شود. واگر اینها هیچیك ممکن نشود حسب الممکن به آنچه مناسب مقصد موصی است عمل کنند، مثل اکتفا به حج تنها یا عمره تنها. و هرگاه ممکن نشود، اظهر این است که به مصرف وجوه بر برسانند، بلکه بخصوص تصدق به فقرا. واز اینجا ظاهر می شود حال حجة الاسلام هر گاه مال موصی منحصر باشد در همان، وکسی چیزی علاوه نکند.

٤٢٨- سوال: هرگاه حاج عبور به راهی نمایند که دو میقات دارد، در میقات اول باید محرم شود یا نه؟

جواب: راهی که دو میقات دارد نمیدانم کدام است. بلی میقات اهل عراق از راه نجد، وقتی که به مدینه مشرفه میروند، وادی عقیق است و افضل وادی عقیق " مسلخ " است که برکه شریف، آنجاست. وافضل این است که تأخیر نکند تا به " مفاسل "، مگر از راه تقیه یا عذر دیگر. و هرگاه احرام در میقات ممکن نشود، در محاذات آن احرام بگیرد وبه میقات دیگر که میرسد در آنجا نیز احرام بگیرد واگر به میقات دیگر نرسد، در اول حرم، تجدید احرام کند .

٤٢٩ - سوال: هرگاه حاج، حمد واذکار واجبه‌اش صورت نداشته باشد، بعد از حج عقد نکاحش یا زنش حلال است یا نه؟

نهضت ترجمه
Translation Movement

جواب: اظهر، صحت حج است. خصوصا هرگاه مقصر نبوده در تحصیل مسائل نماز، وعقد، حلال است ونماز را به نیت قربت بر وجه صحیح بجا آورد و هرگاه در جایی است که آسان است عود بر وجه صحیح، در محل خود بکند، و هرگاه متعسر است در هر جا باشد بکند.

٤٣٠- سوال: هرگاه کسی بمیرد ودر ذمه او حج بلدی باشد، آیا استیجار حج را به این نحو میتوان نمود که شخصی را اجیر کنند و آن شخص اجیر، از مال مستأجر، اخراجات خود را بگذراند، مثلا تا نجف اشرف یا تا میقاتگاه، واز آنجا آن شخص، اجیر دیگری را اجیر کند از برای مستأجر و خود از برای خود، احرام بگیرد و حج کند، به

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

سبب اینکه در سنوات سابقه مستطیع بوده واز دست او رفته، این امر را وسیله ادراك حج خود نموده. و این در صورتی است که مستأجر او را مأذون کرده بود که چنین کند. هرگاه او را مأذون نکرده باشد، یعنی مطلقا اجیر کرده باشد می تواند این عمل را بکند یا نه؟ وچنین حجها، مسقط از ذمه منوب عنه می شود یا نه؟

جواب: هر گاه مستأجر راضی باشد به این نحو، به اینکه مذکور کنند در ضمن عقد اجاره، یا آنکه از اطلاق عقد، مفهوم شود که مقصود مطلق حصول طی مسافت و اصل حج است به هر نحو که باشد، در این دو صورت جایز است. واما هرگاه اجیر شود که خود، طی مسافت کند یا عقد را علی الاطلاق بگویند ومنصرف شود به اراده مباشرت خود اجیر، جایز نیست. و همچنین حکایت اصل حج. واما صحت اجیر شدن کسی که در ذمه او، حج است. پس در آن وقتی که متمکن نباشد که در این سال، از برای خود حج کند و اجیر شدن را وسیله کند که خود از برای خود حج کند در آن سال یا سال دیگر، پس آن جایز است. پس هرگاه مستأجر راضی شود که در میقات از برای او حج بگیرد وخود از برای خود حج بکند صحیح است و هرگاه راضی نباشد، این سال را از برای مستأجر حج کند وسال دیگر را از برای خود حج کند.

٤٣١- سوال: هرگاه در ذمه کسی، حج بلدی قرار گرفته باشد، مثل اینکه اهل این ولایات باشد میتوان نایب را از کربلای معلی یا نجف اشرف قرار داد، یا باید از اصل بلد میت قرار داد؟

جواب: بنا بر لزوم حج بلدی به سبب وصیت یا امثال آن، باید استیجار آن، بلد فوت میت بشود وکسی که در این بلاد فوت شود نمیتوان نایب را از عتبات گرفت .مگر اینکه کسی را اجیر کند از اینجا که قطع مسافت از اینجا تا به عتبات بکند و از برای تتمه طریق و حج از آنجا استیجار کنند.

٤٣٢- سوال: هرگاه شخصی اجیر کند دیگری را از بلد معینی با اجرت معینی که حجة الاسلام به جهت والد او بجا آورد در سال معین وشرط زیارت مدینه مشرفه نیز

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IRS

شده ودشمن مانع شده، از احرامگاه مراجعت کردند و زیارت هم به عمل نیامد، آیا آن اجیر، مستحق چقدر است از آن وجه معین؟

جواب: به سبب ممنوع شدن نایب، اجاره بر هم میخورد ونایب، مستحق همان قدر عملی است که کرده است وباقی را از او استرداد میکنند و طریق آن این است که اجرت المثل مجموع عمل را ملاحظه میکنند واجرت المثل این مقدار عملی که کرده است هم ملاحظه میکنند و به همان نسبت که ما بین اجرت المثل قدر عمل با اجرت المثل مجموع عمل است از اجرت مسمی في العقد وضع میکنند وبه او

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

میدهند. پس هرگاه اجرت المثل عمل نصف اجرت المثل مجموع باشد، نایب مستحق نصف اجرت مسمی خواهد بود وهکذا، پس این نصف اجرت مسمی را به او میدهند و تتمه را از او پس میگیرند وتعیین این مقدار، موکول به نظر اهل خبره است واین نه وظیفه ماست و نه تکلیف ما، واینها در صورتی است که استیجار از برای مجموع قطع مسافت واعمال شده باشد یا عرف بلد منصرف به آن شود، چنانکه عرف بلاد ما، مقتضی آن است والا مستحق چیزی نخواهد بود.

٤٣٣- سوال: شخصی به وکالت شخص دیگر، نایب گرفته به مبلغ معینی که نایب مذکور في هذه السنة المعینه، حج تمتع نیابة عنه به عمل بیاورد ونایب مذکور تقصیر ننموده از راه بصره با سایر مردم روانه بیت الله الحرام گردیده واز حج ممنوع شده، در وادی عقیق. آیا از اجرت چقدر مستحق است؟

جواب: به نحوی که مذکور شد .

٤٣٤- سوال: چه میفرمایند در استطاعت کسی که پیشه او منحصر به زراعت باشد و املاك او به قدر استطاعت باشد، لکن در مراجعت، مالك شیئی نباشد ومدار گذران دیگر نداشته باشد و به جهت او، کسی هم نباشد؟

جواب: هرگاه در مراجعت امر او منجر به گدایی وسؤال کردن می شود و چیزی به غیر از آن ملك ندارد، در اینجا او را امر نمی کنیم به فروختن ملك ومستطیع نیست. و هرگاه منجر به گدایی نمی شود، بلکه می تواند کسبی بکند، یا مضاربه یا

مزدوری، حتی مکتب‌داری، بلکه هرگاه اهل زکوة گرفتن باشد وتواند به اینها مدار کردن به آن، لازم است که برود و در مراجعت، مدار خود به یکی از اینها بگذراند.

٤٣٥- سوال: هرگاه دو خواهر باشند و یکی از آنها بیست تومان از آن دیگری طلب داشته باشد و وصیت بکند که بعد از من از برای من، استیجار حجة الاسلام کن و بعد از فوت آن خواهر طلبکار، شوهر او تبرعا برای او استیجار حجة الاسلام کرده. آیا این حج صحیح است ومبرء ذمه آن متوفیه است یا نه؟ و بر فرض صحت وابراء ذمه آن، همشیره، تلکیف او چه چیز است در آن مال؟

جواب: در اینجا دو مطلب است: اول، صحت تبرع وابراء ذمه به سبب این حج تبرع است. وظاهرا خلافی در صحت آن نیست، بلکه از کلام ایشان، دعوی اجماع، ظاهر است وظاهرا فرقی نیست ما بین اینکه متبرع، ولی باشد یا اجنبی. واحادیث بسیار دلالت دارد بر آن. بلی اشکال در این است که در صورت وصیت، این مطلب ثابت است یا در وقتی است که وصیت نکرده باشد. محقق در شرایع گفته است: " ولو تبرع انسان بالحج عن غیره بعد موته برئت ذمته ". و همچنین در نافع و همچنین علامه در

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

تحریر، ودیگر متعرض قید وصیت نیستند. و همچنین شهید در دروس در دو موضع اطلاق کرده که مجزی است تبرع حج حی از میت. وعبارت قواعد این است که: " لو تبرع الحی تبرء المیت ." یعنی زنده هرگاه تبرعا حج کند برای میت، برئ الذمه می شود. ومراد او این است که هرگاه از برای زنده بکند، برئ الذمه نمی شود، مگر به اذن آن زنده بکند .چنانکه شیخ علی در شرح آن تصریح کرده و بعد از آن در جای دیگر گفته است " :ولا حج عن المقصوب بغیر اذنه ویجوز عن المیت من غیر وصیته ". یعنی جایز نیست حج کردن به نیابت کسی که پشت او شکسته است وبر شتر نمی تواند نشست بدون اذن او. وجایز است نیابت کردن از میتی که وصیت نکرده باشد. وشهید ثانی در مسالك گفته است: " لو کان هو الوارث وقعت عن مورثه برئت ذمته عن استیجار غیره ما لم یکن المیت قد اوصی الی غیره بذلك ". یعنی هر گاه متبرع، خود ولی باشد، آن حج واقع می شود از

مورث او و برئ الذمه می شود از اینکه استیجار کند دیگری را، مگر اینکه میت، وصیت کرده باشد که دیگری بجا آورد. و ظاهر این است که مطلقات اصحاب محمول باشد بر صورت عدم وصیت. ولکن اشکال در این است که معنی این وصیت چه چیز است وگمان حقیر، این است که مراد، وصیت به شخص خاصی است. یعنی هر گاه وصیت کند که حجة الاسلام او را شخص خاصی بکند و او هم قبول کند، در این صورت تبرع کردن غیر، مبرء ذمه نیست، بلکه صحیح هم نیست. زیرا که حجة الاسلام او مستقر شد در ذمه آن وصی، پس دیگر حجة الاسلامی باقی نیست که آن را متبرع بجا آورد .واما مطلق این که وصیت کرد از برای من حج استیجار کنید، پس ظاهر این است که مانع از تبرع متبرع نباشد وهر چند احادیث بسیار وارد شده است که موهم عدم اشتراط وصیت است به عنوان اطلاق، لکن دلالت آنها ممنوع است وما اکتفا میکنیم به ذکر بعض آنها، مثل موثقه حکم بن حکیم: " قال: قلت لابیعبد الله (ع): انسان هلك (۱) و لم یحج ولم یوص بالحج فاحج عنه بعض اهله رجلا او امرأة هل یجزی ذلك ویکون قضاء عنه او یکون (۲) الحج لمن حج ویوجر من احج عنه؟ فقال: ان کان الحاج غیر صرورة اجزء عنهما جمیعا واجر الذی احجه ". یعنی عرض کردم به خدمت حضرت صادق (ع) که شخصی مرده وحج نکرده است و وصیت هم نکرده است به حج. پس بعضی کسان او نایب کرده‌اند از برای او مردی یا زنی را که برای او حج کرد .آیا این مجزی است از او، قضای حج میت به عمل آمده، یا آن حج از برای آن نایب است وخدا ثواب میدهد آن کسی را که او را نایب کرده؟ پس فرمود آن حضرت، که اگر نایب نو حاجی نیست

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۱: وسائل: ج ۸ ص ۵۱، ابواب وجوب الحج باب ۲۸ ح ۸. ۲: در نسخه قدیمی وسائل) چاپ ۱۳۱٤ ه ق) به جای لفظ " او یکون " لفظ " ویکون " ضبط شده ودر نسخه تصحیح شده رایج کنونی (۲۰ جلد ی) نیز همین طور آمده. ولی ترجمه‌ای که مرحوم میرزا در این متن کرده نشان میدهد که به نظر او " او " صحیح است لیکن با توجه به پاسخ امام (ع) مشخص می شود که " و " صحیح است .

مجزی است از میت و نایب هر دو، یعنی برای میت، حجة الاسلام است و از برای نایب هم حج محسوب می شود. یعنی ثواب حج هست برای او و خدا مزد میدهد آن کسی را که او را نایب کرده. مفهوم حدیث این است که هرگاه نو حاجی باشد به همان حج اکتفا نمی شود، بلکه آن حج محسوب است برای او تا وقتی که استطاعت به هم رساند که باید ثانیا حج کند، چنانکه از سایر اخبار ظاهر می شود. ووجه منع دلالت این است که کلمه " لم یوص " در کلام راوی است نه کلام امام (ع) وچنین تقریری از امام معلوم نیست که کافی باشد در ثبوت حکم. و شاید مراد راوی هم وصیت به شخص باشد ودر این صورت، دلالت حدیث بر خلاف آن توهم، اوضح است ومؤید این صحیحه حارث بن المغیره: " قال: قلت لابیعبد الله (ع): ان ابنتی اوصت بحج (۱) ولم تحج. قال: فحج عنها فانها لك ولها قلت: ان امی ماتت ولم تحج. قال: حج عنها فانها لك ولها ". وحاصل مضمون آن، این است که آن حضرت فرمود به حارث بن مغیره که دختر او ومادر او مرده بودند وحج به گردن آنها بوده ووصیت نکرده بودند به حج، اینکه حارث تبرعا حج کند از آنها که هم مسقط حج است از آنها وهم ثواب حج از برای خود او هست. هرگاه این را دانستی، پس ظاهر صورت سؤال، این است که همشیره وصیت به حج کرده، واما وصیت به شخص خاصی که او حج کند و او هم قبول کرده باشد در میان نیست. تبرع زوج در استیجار حجه از برای او صحیح خواهد بود ومسقط حج است. وظاهر این است که عدم کفایت تبرع مختص صورتی است که وصیت به شخص خاص شده و او هم قبول کرده باشد و در صدد کردن هم باشد. واما اگر آن شخص خاص نکند به سبب عایقی ومانعی هر چند عصیان و بیپروایی باشد، باز جایز است تبرع ومسقط است، هر چند متبرع جاهل باشد به اینکه چنین وصیتی شده ولکن به عمل نیامده. واما اگر جاهل باشد به وصیت واتفاقا هم وصی به عمل آورده باشد که هر دو حج از برای میت در یك سال به عمل آمده باشد، پس آنچه متبرع کرده، حجة الاسلام

۱: وسائل: ج ۸ ص ۱۱٦، ابواب النیابه باب ۱ ح ٤ .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

نخواهد بود. ولکن هر دو را از آن حج، نصیب هست و اگر اتفاق افتد در نفس الامر، حج وصی باطل بوده، حج متبرع مسقط از او خواهد بود. مطلب دوم: این که آن پول را چه باید کرد؟ وتحقیق آن این است که چون حجة الاسلام از صلب مال وضع می شود، خواه وصیت کرده باشد وخواه نه، و اظهر اکتفاء، به میقاتی، است. پس هر گاه بیست تومان زاید بر اجرت حج میقاتی آن است و آن زاید بر اجرت حج میقاتی از ثلث مال بیشتر نیست یا هست و وارث اجازه کرده، پس ظاهر این است که در این صورت، تمام بیست تومان در حکم مال میت است وباید آن را به مصارف وجوه خیرات رسانند از برای متوفیه و وجه آن از آنچه در همین مجموعه در کتاب وقف و وصیت ذکر کرده‌ام ظاهر می شود اگر خواهی که مطلع شوی، رجوع کن به آنجا. و هرگاه بیست تومان بعد از وضع اجرت حج میقاتی هم زاید بر ثلث باشد و ورثه امضا نکنند داخل میراث می شود.

٤٣٦- سوال: شخصی تنخواهی دارد که به قدر استطاعت حج، می شود ولیکن خانه او بعضی ضروریات نداشته باشد، مثل دست خارج یا اتاق خارج و بیت الخلا ومطبخ و طویله و همچنین بعض بیوتات خانه خراب است، هرگاه اینها را بسازد، تنخواه او به قدر استطاعت نیست. آیا مستطیع است یا نه؟

جواب: هرگاه ضرورت داعی باشد بر داشتن اینها، ودر ترك ساختن اینها عسر و حرج لازم میآید، اینها را مقدم میدارد و اگر بعد از اینها استطاعت باقی ماند حج می کند والا فلا. و این در وقتی است که قبل از این، حج مستقر نشده باشد در ذمه او.

٤٣٧- سوال: هرگاه شخصی زحمت بر خود قرار بدهد و اندك نقص آبرو را هم بر خود مضایقه نکند، می تواند به حج رود از تنخواه خود، و اگر به آبرو خواهد برود تنخواه وفا نمی کند که ملازمی همراه ببرد. آیا مستطیع است یا نه؟

جواب: در احادیث مکرر شده که حج واجب می شود، هر چند که باید سوار الاغ گوش و دم بریده شود وفرقی ما بین وضیع وشریف نیست واظهر این است که فرقی هم ما بین زاد و راحله و غیر اینها نیست. بلی ملاحظه بنیه وتوانایی وطاقت معتبر است .

پس هرگاه شخص عزیزی به سبب بنیه وطاقت سواری الاغ و نان بینان خورش و مباشرت خدمت خود می تواند رفت. و شخص وضیعی، بدون کجاوه واطعمه نفیسه و خادمی نمی تواند رفت، به سبب ضعف وعدم بنیه، آن مستطیع است با آن و این مستطیع نیست بدون این.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

٤٣٨- سوال: شخصی مستطیع بود و تنخواه تلف شد وحالا هیچ ندارد .می تواند استیجار حجی کند و در سال بعد از برای خودش حجی بکند یا نمی تواند ؟

جواب: بلی می تواند ، بلکه گاه است که واجب می شود که این کار بکند تا خود را بری الذمه بکند.

٤٣٩- سوال: شخصی میخواهد تدارك سفر حج ببیند و مهر زوجه میخواهد بدهد وخرجی خانه را هم بگذارد. آیا خمس را ابتدا بدهد یا بعد از وضع اینها؟

جواب: هر گاه اموالی که دارد از جمله اموالی است که خمس متعلق به آنها می شود، مثل فاضل مؤنه سال از ارباح کسب وزراعت وتجارت و غیر اینها، خمس لازم است والا خمس لازم نیست. وچنان نیست که میان عوام متداول است که هر کس میخواهد حج برود باید خمس بدهد از خرجی راه و برود. گاه است کسی به او هزار تومان میبخشند، یا از پدر او به او میراث میرسد، اظهر این است که خمس بر او واجب نیست و همینکه به آن مال مستطیع شد باید حج کند. واما هرگاه از جمله اموالی است که خمس به آن متعلق می شود وخمس هم تعلق گرفته باید خمس را بدهد ودیون خود را که از جمله آن، مهر زن است بدهد. بعد از آن هرگاه به قدر استطاعت، یعنی به قدر زاد وراحله واخراجات راه ومؤنه عیال تا برگشتن را دارد واجب است حج، والا فلا، و این وقتی است که قبل از این، حج در ذمه او مستقر نشده باشد و هرگاه مستقر شده باشد به هر حال باید حج بکند.

٤٤٠- سوال: هرگاه زینب مستطیع، " زید " را وصی کند که بعد از فوت من، حجه بلدی به جهت من استیجار نما. و زینب، وفات نماید و زید، مبلغ چهل تومان از مال زینب را به جهت حجه بردارد و تتمه ترکه را به وارث بدهد. و زید وصی، نایبی از

نهضت ترجمه
Translation Movement

جهت زینب گرفته ومبلغ بیست تومان وجه به او داده و بیست تومان دیگر، خود نگاه داشته که در مراجعت به نایب بدهد. در بین راه، قبل از وصول، به مقصد، نایب فوت شود وتنخواهی از او باقی نمانده باشد. عمرو، رفیق نایب در آن موضع از مال خود، به اذن طلبه غیر مجتهد به جهت موصیه استیجار حجه نماید و عمرو، بعد از مراجعت از مکه، مطالبه باقی وجه که در نزد وصی مانده بود بنماید، وصی در دادن وجه، مساهله نماید. آیا در این صورت، عمرو تسلط بر گرفتن وجهی که در نزد وصی هست دارد یا نه؟ و بر فرض عدم تسلط، وجه خود را از کی مطالبه می تواند کرد؟ و وجه باقیمانده از حجه در نزد وصی به چه مصرف باید رسید؟

جواب: چون مفروض این است که مالی در میان نیست نه از اجیر، ونه از منوب عنه، پس این استیجاری که عمرو کرده، اگر قصد او تبرع است که ذمه منوب عنه، یعنی زینب، بری شود. پس ظاهر

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

این است که زینب، برئ الذمه می شود، لکن این شخص، یعنی عمرو، مطالبه اجرت از وصی نمی تواند کرد وآن مال که در نزد وصی مانده، ظاهر این است که در حکم مال میت باشد. چون به مقتضای وصیت نافذه از مال وراث، بیرون رفت وبه ارث بر نمیگردد، پس آن را به مصارف بر، میتوانند رسانید واز جمله آنها این است که احتیاطا استیجار حجه دیگر برای او بشود به قصد تقرب که اگر آن حجه، عیبی داشته باشد این در عوض حجة الاسلام او باشد. و اما هرگاه به این قصد کرده فضولا که اگر وصی یا وارث، عوض را بدهد حج از آنها باشد والا از برای خودش، دور نیست که با اجازه و امضای وارث یا وصی و دادن اجرت، برائت ذمه از برای منوب عنه حاصل شود. اما اینکه به اذن طلبه غیر مجتهد کرده، پس آن نفعی ندارد، بلکه اگر مالی از اجیر در میان بود، یا از منوب عنه و دسترسی به وصی یا حاکم شرع یعنی مجتهد عادل نبود. در این صورت به استصواب عدول مؤمنین میتوانست که این کار را کرد، بلکه اگر مالی از آنها در دست او بود، ظاهر این است که با فقد حاکم وعدول مؤمنین هم تواند استیجار کرد. واما آن بیست تومانی که اجیر گرفته، پس به قدر آنچه از عمل کرده که در برابر اجرت بوده واجرت

بر آن توزیع میشده از مال، آن را نمیتوان استرداد کردن. به هر حال، مروت وانصاف را از دست نگذارند ومراعات آن اجیر فقیر را منظور دارند.

٤٤١- سوال: شخصی نیابت حج بلدی گرفته ومحرم به عمره یا حج تمتع شده، در حال طواف در جامه احرامی که به نجاست معفوه در صلوة، متنجس شده، طواف و سعی ونماز طواف را کرده. ومنظورش آن بوده که در طواف هم مثل صلوة، خون کمتر از درهم، معفو است .وبعد از تقصیر وقبل از لبس مخیط وسایر احرام، متفطن شده که شاید در طواف معفو نباشد. معجلا ثوبی الاحرام را تطهیر کرده، تجدید نیت احرام در مکه کرده وعقد آن را به تلبیه نموده، طواف وسعی را به عمل آورده با تقصیر، واین در روز هفتم شده ومتفطن نشده که از ادنی الحد، احرام بندد وبعد از فراغ از مناسك حج هم عمره مفرده که من باب وجوب احتیاطی نایبین به عمل میآورند بجا آورده، آیا موافق شریعت غرا، برئ الذمه شده یا نه؟

جواب: اظهر این است که طواف در این معنی در حکم نماز است وبا نجاست معفوه، طواف صحیح است و بر فرضی که قایل شویم به عدم عفو، ضرور به اعاده احرام نیست از برای عمره، بلکه همان طواف ونماز و سعی را که اعاده می کند کافی است. بلی اگر آن جامه احرام در حال احرام نجس بوده یا جامه نجس، احرام بسته، از این جهت اشکال به هم میرسد، بنا بر اشتراط طهارت جامه در صحت احرام. ولکن ظاهر این است که در احرام هم نجاست معفوه مضر نیست، مانند نماز

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

٤٤٢- سوال: شخصی که مستطیع شده باشد، آیا می تواند مال خود را به اولاد خود، هبه نماید به حدی که از استطاعت بیفتد یا اینکه نمی تواند ؟ و بر فرض این که نتواند، هر گاه جاهل از این معنی باشد واموال خود را جمیعا هبه کند وبعد که متذکر شد می تواند که ادعا کند وپس بگیرد یا نه؟

جواب: بلی، مادامی که حج مستقر در ذمه نشده باشد می تواند خود را از استطاعت بیرون کند .واما هرگاه استطاعت باقی است تا وقت روانه شدن قافله، پس دیگر نمی تواند خود را از استطاعت بیرون کند. حج بر او واجب است واگر در چنین

وقتی هبه کند به فرزند وایجاب وقبول وقبض به عمل آید، دیگر رجوع هم نمی تواند کرد.

٤٤٣- سوال: زوجه کمترین، به قدر صد وپنجاه تومان باغ وملك دارد، هرگاه به فروش برسد. آیا مستطیعه است یا نه؟ وچند طفل کوچك دارد وحمل هم دارد و املاکش را چهار سال قبل از این به اجاره داده در مدت سی سال، و تا زمان اجاره منقضی نشود، فروش آن به قیمت تمام که به آن مستطیعه بشود ممکن نیست، ولکن قبل از این که اجاره بدهد، متمکنه از فروختن به قیمت تمام بود .

جواب: هرگاه قبل از اجاره دادن به قدری میخریدند که مستطیع میشد و در آن وقت، مانع دیگر برای او نبود و حج در ذمه او مستقر شده، باید بفروشد و برود، هر چند به قیمت نازلی باشد و وفا به مؤنه حج نکند. واما هرگاه قبل از آن، حج در ذمه او مستقر نشده والحال قیمت آن به قدر استطاعت نیست، واجب نیست وطفل داشتن وحمل داشتن، مانع از وجوب حج نمی شود.

٤٤٤- سوال: شخصی مقاطعه کرد با زید، که او را به حج ببرد به مبلغ معینی و عمرو، ضامن آن شخص شد که اگر او را به حج نبرد از عهده آن وجه بیرون آید وآن شخص قبل از تمام عمل، فوت شد. آیا زید، وجه خود را از عمرو، مطالبه می تواند کرد یا نه؟

جواب: ظاهر این است که این مقاطعه از باب اجاره است و هر چند به مجرد اجاره، وجه اجاره ملك موجر می شود، لکن تسلیم واجب نیست مادامی که عمل واجب نشود، مگر در مثل حج که غالب این است که بدون آن ممکن نیست. لکن موجر ضامن اجرت است وهر قدر از عمل به عمل آید مستحق می شود. پس الحال می گوییم که هرگاه خواهد ضامن وجه موجود شود در اول وهله که هنوز تلف نشده پس، از جمله ضمان اعیان مضمونه است، مثل مغصوب مأخوذ بسوم، یا به بیع فاسد. واظهر در آن، عدم صحت ضمان است. و هرگاه بعد از تلف واستقرار در ذمه موجر است، پس ضمان صحیح است و هم چنین هرگاه در ضمان شرط کند که هر

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

قدر که در ذمه او بماند من ضامنم، پس در صورت سؤال اگر اجیر شده از برای نفس تحمل حج، دون مقدمات سفر، و آن شخص پیش از حج مرده، عمرو، ضامن تمام وجه است و هرگاه اجیر شده از برای مجموع حج وسفر، پس توزیع می شود اجرت وآنچه در برابر اعمال است که به عمل آمده، ضامن نیست وما بقی را ضامن است. پس ضمان عمرو هم منصرف می شود به آنچه در برابر آن عمل نشده باشد، نه مطلقا، پس تفصیل باید داد که اگر اجیر شده بر نفس حج واجرت را تمام گرفته وعمرو هم ضامن شده که در صورت تلف وجه وعمل نیامدن حج، من ضامنم، باید همه را بدهد در صورت تلف .واگر اجیر بر مجموع مقدمات شده وضامن، ضامن قدر تالف در برابر باقیمانده عمل شد، همانقدر را ضامن است.

٤٤٥- سوال: هرگاه در سنه ماضیه، جمعی از حجاج، قبل از وصول به میقات فوت شدند، بعضی را سال اول استطاعت وبعضی مسبوق به استطاعت مستقره وبعضی نایب به استیجار از جانب ورثه منوب عنه که حجة الاسلام بر او واجب شده بدون وصیت (بلکه قصد ورثه مجرد ابراء ذمه منوب عنه بوده) و بعضی با وصیت، اما بدون تعیین وصی معین، وبعضی به اذن وصی معین. وبعد از فوت ایشان، شخصی به زعم آن که احسان نموده (و ورثه البته ممنون خواهند بود وراضی به فعل او هستند) قربة الی الله وبه قصد آنکه آنچه خرج کند تسلط بر ورثه خواهد داشت، یا ورثه و وصی قبول خواهند نمود و امضا خواهند داشت، عمل آنها را متوجه شده وکفن ودفن ایشان نموده و از برای هر یك از متوفی یا منوب عنه متوفی، از همان موضع، استیجار حج نموده، به اطلاع جمع کثیری از معروفین وثقات قافله. در این صورت بیان فرمایند بر فرض صدق مراتب مشروحه برائت ذمه از منوب عنه یا متوفی حاصل شده یا نه؟ و بر فرض حصول ابراء ذمه، شخص معهود تسلط بر ورثه یا وصی دارد که وجه اجاره را بگیرد از ایشان به علت استقرار حج بر ذمه متوفی یا نه؟ وبا عدم تسلط آیا جایز است وصی را که عمل آن شخص را امضا دارد؟ و وجه آن را که از

بقایای وجه اجاره موجر اول است بدهد یا نه؟ و اگر خود نایب وصیت نموده که از جانب منوب عنه من، نایب بگیر، اما وکیل در استیجار نباشد مفید فایده خواهد بود یا نه؟ حاصل آنکه بعد از فوت ایشان، نظر به آنکه وجهی از ایشان باقی مانده وحج بر ذمه ایشان قرار گرفته، آیا بر متدینین قافله واجب بود که استیجار حجه از برای ایشان بکنند، یا آنکه بایست وجه را رد بر ورثه بکنند؟ اگر چه دانند که ورثه بعد از این، استیجار حج نخواهند نمود.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: اما از سؤال آنکه حج در ذمه او مستقر شده بوده است قبل از این، پس این است که ظاهر این است که جایز است استیجار حج از برای او، بلکه واجب است از مال آن متوفی، هرگاه مالی از او همراه باشد. چنانکه صحیحه یزید بن معاویه عجلی دلالت دارد بر آن: " قال: سئلت ابا جعفر (ع) (۱) عن رجل خرج حاجا ومعه جمل له ونفقة وزاد فمات في الطريق. قال: اذا كان صرورة ثم مات في الحرم فقدا جزات عنه حجة الاسلام وان كان مات وهو صرورة قبل ان يحرم جعل جمله و زاده ونفقته وما معه في حجة الاسلام فان فضل من ذلك شى فهو للورثة ان لم يكن عليه دين. قلت: ارايت ان كانت الحجة تطوعا ثم مات في الطريق قبل ان يحرم لمن يكون جمله ونفقته وما معه؟ قال: يكون جميع ما معه وما ترك، للورثة الا ان يكون عليه دين فيقضى عنه او ان يكون اوصى بوصية فينفذ بذلك لمن اوصى له ويجعل ذلك من ثلثه ". وظاهر این حدیث این است که رفقا میتوانند از برای او از مال او، استیجار حج کنند، ولکن باید این را مقید کرد به صورتی که وصی نداشته باشد یا دست به او نرسد ودسترس به حاکم شرع هم نباشد، و الا باید به اذن ایشان کرد. زیرا که ولایت در امثال این امور با حاکم است، هرگاه وصی نباشد، ولکن باید در صورت فقد حاکم، این امر از ثقات مؤمنین به عمل بیاید. چون ظاهر این است که ولایت در امثال این امور،

۱: وسائل: ج ۸ ص ٤٧، ابواب وجوب الحج باب ٢٦ ح ٢ - توضیح: نام " یزید بن معاویه ": سهو است و راوی حدیث " برید عجلی " است .

نهضت ترجمه
Translation Movement

بعد از فقد حاکم با ثقات مؤمنین است. و هرگاه این هم ممکن نباشد ظاهر این است که سایر رفقا هم توانند کرد نظر به اطلاق حدیث و در اینکه در حدیث شرط شده است که صرورت یعنی " نو حاجی " تنبیهی است بر اینکه وجه لزوم این معنی این است که حج فوری است وتأخیر نمیتوان کرد وممکن است که حدیث شامل نوحاجی که سال اول استطاعت او باشد هم باشد، ولکن حکم به وجوب در این صورت مشکل است، بلی احوط از برای ورثه این است که ترك نکنند هرگاه همراه باشند. ومؤید این مطلب، حدیث صحیح دیگر که باز، یزید بن معاویه روایت کرده (۱) از حضرت صادق) ع): " قال سالته عن رجل استودعنی مالا فهلك وليس لولده شيئ ولم يحج حجة الاسلام. قال: حج عنه وما فضل فاعطهم ". واصحاب ما عمل به آن کرده‌اند، وحاصل مضمون آن، این است که هرگاه مال امانتی از کسی نزد کسی باشد وآن شخص بمیرد و حجة الاسلام در ذمه او باشد، جایز است که آن امانت را به مصرف حجة الاسلام او برساند، ولکن اصحاب مقید کرده‌اند، این را به صورتی که این شخص امانتدار، علم

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

داشته باشد که اگر به وراث بدهد ایشان حج برای او نخواهند. و ظاهر این است که ظن غالب در اینجا قائم مقام علم می شود. چنانکه در مسالك تصریح به آن کرده و وجه تقیید این است که ادله عدم جواز تصرف در مال غیر در کمال قوت است وتخصیص آنها به این حدیث، در غیر صورت علم مذکور، یا ظن غالب در نهایت اشکال است .بلی اشکال به هم میرسد در جایی که از حال وراث مطلع نیست که آیا استیجار میکنند یا نه؟ و دور نیست که در اینجا تخصیص بدهیم هر گاه تفحص وتجسس حال آنها مستلزم فوات فوریت حج شود واطلاق حدیث سابق هم مؤید این است. و اصحاب ملحق کرده‌اند به امانت، سایر حقوق مالیه را مثل دین وغصب وسایر امانات شرعیه که از جمله آنهاست ماندن مال بعد از فوت او در نزد رفیق، بلکه اظهر این است که سایر واجبات، خواه حج باشد یا خمس یا زکوة یا رد مظالم آنها هم ملحق به حجة الاسلام میشوند و در همه

۱: همان مرجع، ابواب النیابه باب ۱۳ ح ۱، توضیح: باز نام راوی اشتباه شده است و " برید عجلی " درست است .

امور، مراعات اذن حاکم را منظور دارد، هرگاه ممکن باشد و قادر بر اثبات در نزد او باشد، و الا آن هم ضرر نخواهد بود و اصل معتمد در این مسئله این است که مال میت، منتقل نمی شود به وارث، مادامی که دین و وصیت او ادا نشود، چنانکه ظاهر آیه است و محقق هم در مسئله ودیعه، اصل را همین قرار داده و روایت یزید (۱) را مؤید مطلب آورده. و ظاهر این است که تفحص کردن از دین دیگر، لازم نباشد و اگر دین دیگر ثابت باشد، آن مال منقسم می شود بر حج و آن دین، بالنسبه و حکم آن را در محل خود بیان کردیم. و این سخنها جمله معترضه بود و در مسئله مال امانت ذکر کردیم و اینها را مؤید ما نحن فیه آوردیم .چنانکه حدیث اول هم مؤید این مسئله مال امانت هست. وبه هر حال، ظاهر این است که هر گاه ثقات مومنین این کار را کرده باشند با عدم وصی و فقد حاکم، صحیح است وحج ساقط می شود از میت و وراث بر آنها تسلطی ندارند و ظاهر این است که یك نفر ثقه عدل هم کافی است و اشکال در این که آیا واجب است که از محل موت، استیجار کرد یا از میقات، همان است که در اصل حج گفته‌اند واظهر این است که بدون رضای وارث زیاده از مقدار میقاتی نمیتوان، مگر با وصیت یا خروج از ثلث یا امضای وارث، هر چند ظاهر روایت از موضع موت است، ولکن منافاتی با تقیید به میقات هم ندارد. واما سؤال از وجوب استیجار که آیا واجب است یا مجرد جواز است؟ پس اظهر وجوب است و ظاهر " امر " هم در روایت اخیر، وجمله خبریه در روایت اولی، ظاهر در آن است. اینها همه در وقتی است که حجة الاسلام در ذمه میت مستقر شده باشد. واما هرگاه سال اول استطاعت او بوده، پس

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

اظهر عدم وجوب، بلکه عدم جواز است واگر چنین کرده باشد و وراث امضا نکنند ضامن است که مال را به وراث رد کند و از اینجا معلوم می شود که هرگاه حج واجبی باشد که به نذر وشبه آن واجب شده باشد جایز نیست استیجار آن از برای رفقا بدون رضای وارث، زیرا که اگر نذر معین در خصوص آن سال است آن در حکم

۱: همان طور که قبلا گفته شد " برید " صحیح است .

حجة الاسلام در سال اول استطاعت است که هنوز مستقر نشده و اگر نذر مطلقی باشد، پس آن فوری نیست که تأخیر آن مستلزم تفویت فور باشد و حدیث هم دلالت بر این ندارد. بلی اگر علم داشته که وارث به عمل نمی آورد وفساد دیگر هم بر آن مترتب نباشد داخل مسئله مال ودیعه می شود که فقها تعمیم داده‌اند نسبت به حقوق ومصارف مالیه لازمیه، و از اینجا حکم حج مندوب هم ظاهر شد، خصوصا با تصریح حدیث به عدم جواز در آن. اینها همه در وقتی است که خود از مال متوفی که همراه او است بکند، واما اینکه فضولا از مال خود بکند به اعتقاد این که احسان کرده وورثه ممضی خواهند داشت، پس در این صورت تسلطی بر وراث ندارد که از آنها بگیرد. واشکال در این است که آیا با امضای وراث و وفای به آنچه داده است حج صحیح ومبری ذمه میت خواهد بود یا نه و هرگاه امضا نکنند وتنخواه را ندهند حج از برای کی خواهد بود، ظاهر این است که هرگاه قصد این شخص فضولی، ابراء ذمه میت بوده، خواه عوض به او برسد یا نه، این در حکم متبرع است و حج متبرع. مسقط است از ذمه منوب عنه، ولکن وارث کمال بیمروتی کرده‌اند، اگر عوض را ندهند. و هرگاه به قصد این کرده که اگر اجازه کنند و تنخواه را بدهند، از برای آنها باشد، پس اگر قصد نیابت از متوفی کرده، و با خود قرار داده که اگر تنخواه را ندهند، او هم حج را بر گرداند برای خود، دور نیست که بر فرضی که امضا داشتند وتنخواه دادند، حج مبری ذمه باشد، والا حج از برای فضولی خواهد بود. چنانکه نظیر آن در صدقه مال لقطه و غیر آن ثابت است ودلیل این، صحت فضولی است در عقد اجاره. واگر قصد کرده که برای خود میگیرم، اگر آنها تنخواه دادند منتقل می کنم به متوفی والا فلا، پس دلیلی بر صحت آن از برای میت وبری ذمه بودن در نظر نیست و قیاس آن بر قرائت قرآنی که کرده باشد وبعد از آن، ثواب آن را نقل کند به غیر، وجهی ندارد. و همچنین هرگاه قصد را مردد کرده باشد که این را حج میگیرم به این قصد که از برای میت باشد اگر پول بدهند، و از برای خودم باشد اگر ندهند، و بعد وراث امضا کنند و پول را بدهند، اشکال است وشاید اظهر، صحت باشد بنا بر صحت فضولی در عقد اجاره

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

چنانکه اظهر است. و اما سؤال از حجهای استیجاری، پس اگر مال اجیر در دست رفیق نیست، حکم آن از مدلول آن دو حدیث، هیچکدام ظاهر نمی شود. پس باید رجوع کرد به قواعد، و اگر در دست رفیق باشد و بر سبیل امانت باشد، حکم آن داخل حدیث دوم می شود از وجهی دون وجهی. چون آن دو حدیث در حجة الاسلام است نه در استیجار آن. و نظر به الحاق فقها، سایر حقوق مالیه وامانات شرعیه را به امانت، حکم آن که بر سبیل امانت مالیه نباشد هم ظاهر می شود، پس کلام در آنها از دو حیثیت اعتبار می شود. یکی از حیثیت نایب و یکی از حیثیت منوب عنه. اما از حیثیت اول، پس بنا بر اظهر که اجاره به موت اجیر باطل نمی شود، مگر در وقتی که مباشرت خود اجیر شرط شده باشد، و بنابر آنکه وفای آن هم فوری دانیم، چنانکه نسبت به منوب عنه بود، چنانکه مشهور است ولازم می شود بر وارث که وفا کند ووارث حاضر نباشد. پس ظاهر، لزوم استیجار است، ولکن به همان تفصیل مراعات اذن وصی وحاکم. واما هرگاه قایل باشیم به بطلان به موت یا در صورت اشتراط مباشرت به نفس، یا اینکه قایل شویم که فوریت به مجرد استیجار کردن رفقا دلیل ندارد، مگر در صورتی که علم داشته باشد که وارث نخواهد کرد در صورت اخیره، یعنی عدم فوریت به سبب استیجار یا قول به عدم انفساخ که داخل مسئله مال ودیعه می شود به ملاحظه الحاق سایر واجبات به حجة الاسلام. واما از حیثیت ملاحظه حال منوب عنه، پس مفروض این است که مالی از او در میان نیست و وجه حجة که پیش گرفته وهنوز حج نکرده هر چند در حکم مال منوب عنه است، ولکن مادامی که اجاره منفسخ نشده، باید ملاحظه حال نایب را کرد. بلی در صورتی که اجاره منفسخ شود وآن عین المال در دست رفقا باشد، حکم آن همان است که مذکور شد که جایز است استیجار از برای منوب عنه، با ملاحظه تفصیل متقدم. واما اخراجات کفن ودفن وغیره. پس آنچه متعلق به مال میت است مثل کفن واجب وسدر وکافور وامثال آن، جایز است صرف آن و وارث تسلطی در استرداد آن ندارد وآنچه متعلق به مال نیست، وارث می تواند استرداد کرد .

٤٤٦- سوال: به شرف عرض مقدس عالی میرساند که در مرحله تکلیف خود متحیر ماندم و هیچ امری موجب شبهه مخلص نشده، الا آنچه بعضی از ثقات مذکور نموده‌اند که بندگان عالی فرموده‌اند در این سال، امنیت طریق حج نیست و راه خیال این مخلص این بوده که به شیاع ثابت شده که سال گذشته، امنیت از طریق شیراز بوده و جمعی کثیر از تجار نیز مذکور نمودند که از اینجا تا " لحسا " و "

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

قطیف " امن است وبه تصرف شاه است برا و بحرا، وجماعتی که از حج آمدند متفق بودند که از قطیف تا مکه، نهایت امنیت دارد به اعتبار نفاذ امر سعود خذله الله. ومیل آن به روانه شدن حاج از این طریق و به اعتبار اینکه، این طایفه کسی را که امان بدهند محقون الدم میدانند وامان داده است در سال سابق در مکه معظمه بالاخبار المتواتره، علاوه بر اینکه قافله را، طایفه تسنن بلکه کفار هم در امان میدانند ومتعرض آن نمیشوند مگر دزد، و دزد در همه جا هست، بلکه دزد این راه کمتر است وچیزی که در دل خلجان می کند نیست، مگر مرحله کربلای معلی که موجب زیادتی کینه آن ملعون با شیعه شده باشد که گاه است با طایفه شیعه که وارد به او بشود تلافی کند. این به نظر قاصر، وقعی ندارد، یکی به جهت این که قضیه (۱) نجف اشرف مکرر واقع شده و اصلا از برای قافله ضرری نداشته وپدرش را عجم (۲) کشت موجب امری نشد واینکه اخباری که مذکور می شود که از کسان او کشته شده است قطعی، بلکه ظنی هم نیست. منتهای امر، آن است که بر سر ولایتی لشکر کشید و آنها به تشویش خود دفاع کردند وآن ملعون با وجود تقلب او در طریقه خود، چگونه طایفه‌ای را که امان داده باشد به آن اذیت میرساند به تقریب تقصیری که غیر آنها کرده‌اند. ودیگر از روزی که واقعه کربلا اتفاق افتاد تا روزی که امیر حاج از جانب سعود به

۱و ۲: قیام آل سعود به تحریك ومساعدت انگلیس سال ۱۱٤۷ هـ - ق شروع شده محمد بن سعود در سال ۱۱۷۹ در گذشت وپسرش عبد العزیز در سال ۱۲۱٦ کربلای معلی را غارت وقتل عام کرد ودر سال ۱۲۱۸ در مسجد " درعیه " بدست یك فرد شیعه کشته شد ونوبت به پسرش سعود بن عبد العزیز رسید که حکومت او از ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۹ بود وسؤال کننده از اوضاع همان سال ها گزارش میدهد که شهر نجف نیز چندین بار مورد حمله آنان قرار گرفته بود .

نهضت ترجمه
Translation Movement

قطیف از پی حجاج میآید، چهار پنج ماه می شود. در این عرض مدت شبهه‌ای نیست که آن ملعون در کربلا نمیماند ویقینا در زمستان متوجه خانه خود می شود و امر واضح می شود، در صورتی که احتمال راجح بدهیم که باز بطریق سال سابق در قطیف در اول ذیقعده امیر حاج بفرستد وحاج را ببرد. آیا واجب نیست که برویم تا به آنجا وتثبت بکنیم وتأمل کنیم در اینکه امیر حاج میآید ومردم را میبرد یا نه؟ و در صورت سلامت، روانه شویم. یا آنکه محض احتمال اینکه رأیش منحرف شده در امان حاج مرحله امنیتی که در سابق بود زایل شده ومستصحب نیست وتفحص نباید کرد و به شیراز و کنگون (۱) و " لحسا " نباید رفت و در خانه خود به همین قدر از خبر باید قرار گرفت واگر ظاهر شود که امنیت سابق بر قرار بوده واین شخص تفحص نکرده، به موضع تفحص که اقرب به محل خود ورود امیر حاج است میرفت

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

امری بر او معلوم میشد وسال بگذرد آیا استقرار حج خواهد شد یا نه؟ به هر حال، وجه تحیر مخلص از این است که امنیت مستصحب است وخلاف آن معلوم نیست واینکه قضیه کربلا قاطع آن باشد محل شك مخلص است وبه سبب گذشتن زمان بسیار ونزدیك شدن به محل امیر حاج می تواند واضح شود وعمل کردن به مقتضای استصحاب ورفتن به بنادر وبعد از ظهور سد طریق مراجعت کردن و در صورت ظهور بقای امنیت به مکه رفتن وخیمت وناخوشی به نظر قاصر نمیرسد، آیا والحالة هذه سفر طاعت است یا معصیت؟ واجب است یا حرام؟ وخوب واضح وظاهر است که اگر تکلیف این بنده حقیر در خانه ماندن باشد بسیار خوشوقت خواهم بود و اگر خوف تقصیر تکلیف را نمیدانستم اخوی را به شرف عتبه بوسی نمیفرستادم. وچون خبر عالی حضرت آقا محمد حسن خبر واحد عادل بود احتمال دادم که شاید تغییر سئوالی باشد که تکلیف مخلص مغایر او شود. لهذا مصدع بندگان عالی میگردد که لطف ومرحمت فرموده، آنچه تکلیف مخلص را دانند مقرر فرمایند .

۱: کنگان

و ظاهر آن است که به رفتن مخلص، جمعی کثیر روانه میشوند وبه عدم آن، متقاعد میشوند. وقت هم مضیق بود. وچاره نبود به غیر از تصدیع و تضییع اوقات بندگان عالی وبسیار واضح است که در این مراحل از بندگان عالی خبیرتر وعلیمتری نیست. خود به نفس شریف به ولایت سعود تشریف برده‌اید و ولایت او را میدانید و در مسائل دینی مقتدا وحجة الله میباشید و هر چه بنده خود را به آن امر فرمایید امتثال و اطاعت خواهم نمود. انشاء الله، آن که تصدیع کشیده، آنچه حکم الهی باشد قلمی فرمایند که موجب اطمینان این متحیر گردد.

جواب: اخبار و ادله که دلالت دارند بر اشتراط خلو سرب. هر چند اگر نظر کنیم به این که الفاظ اسامی امور نفس الامریه‌اند باید مستطیعی در عالم نباشد مگر به فرض نادری، ولکن چون تحقیق این است که هر چند مسلم است که الفاظ اسامی امور نفی الامریه‌اند، لکن در تکالیف شرعیه محمولند بر آنچه در نظر مکلف آن باشد وفروع این مسئله بسیار است و از جمله آنها این است که زکات واجب است بر مالك نصاب و قصر، واجب است بر قاصد ثمانیه فراسخ وحج واجب است بر مستطیع و روزه واجب است به دخول ماه مبارك رمضان وامثال اینها ومتفرع می شود بر این، آنکه واجب است گداختن دراهم مغشوشه تا معلوم شود مقدار خالص یا نه؟ و واجب است تفحص وتحقیق آن مسافت یا نه؟ و واجب است استهلال یا نه؟ و در اموال که در معرض بیع در آورده شود تا معلوم شود استطاعت است یا نه؟ و

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

اظهر در نظر حقیر، عدم وجوب تفحص است. و بعد از اینکه این را دانستی پس می گوییم که آیا تخلیه سرب در نفس الامر معتبر است یا در نظر مکلف وبعد از ملاحظه اعتبار نظر مکلف، آیا جزم مکلف ضرور است یا کافی است؟ اظهر این است که ظن، کافی باشد واین غایت تنزل است که ما از نفس الامر وجزم (که او فقند به مقتضای وضع) دست برداشتیم، پس لا اقل ظن باید حاصل شود، پس لزوم حصول ظن به خلو سرب، دلیلی است شرعی. پس احتمال خلو سرب کافی نیست ودر برابر این دلیلی شرعی چیزی نیست به غیر قاعده یقین که مدلول اخبار معتبره هست که

نهی شده از نقض یقین به شك وقاعده استصحاب و هر چند مقتضای قاعده یقین این است که احتمال خلاف، ناقض یقین سابق نیست نه به عنوان شك و نه وهم و نه ظن، ولکن اعتبار ظن خلو سرب که از آن اخبار وادله مستفاد شد مخصص این قاعده می شود، زیرا که هر چند مقتضای قاعده یقین این است که باید به یقین سابق عمل کرد، خواه مقتضای آن ظن به عدم معلوم، باشد یا مشکوك یا موهوم، ولکن مقتضای این اخبار، این است که باید مظنون باشد. ادله یقین در باقی، حجت است مثل شك در حدث وخبث موت زوج ومورث و غیر آنها و در اینجا حجت نیست، خصوصا اینکه در ما نحن فیه یقین سابقی در دست نداریم و مجرد سلوك خوش سعود در یك سال، منشأ یقین نمی شود وانسحاب حکم شخص یك سال به سال دیگر، خود بیمعنی است، هرگاه حصول یقین خواهیم، زیرا که مشکل است که فعل یك سال او از قواعد یقینیه شود که بگوییم نقض آن جایز نیست. واما قاعده استصحاب، پس (قطع نظر از اینکه این سخن آخری بر آن هم وارد است، چون آن فعل جزئی شخصی، منشأ ثبوت کلیه نمی شود که مستصحب داریم) بر آن، وارد است که فرق است ما بین قاعده استصحاب وقاعده یقین ودلیل قاعده یقین، اخباری است که در آن وارد شده، ولکن دلیل حجیت استصحاب همان ظنی است که از حصول علت موجده حاصل شده که همان علت موجده را علت مبقیه میدانیم وآن خود، بنفسه محل نظر است که علت وجود علت بقا باشد، پس حجیت آن نخواهد بود، الا مجرد ظن بقا وظن بقا، تابع مجرای عادت الله است وآن مختلف است در مواضع به سبب اختلاف موضوعات در استصحاب، چنانکه ملاحظه میکنیم در ظن بقای جبال وبلاد عظیمه وقرای مبیه در ساحلو در حیوان متفاوته در عمر و زندگانی و در ما نحن فیه عادت الله کجا جاری شده به بقای عهد سعود، حتی با طرو این سوانح، خلاصه مراد از حجیت ظن استصحابی باید مادام حصول الظن باشد .زیرا که دلیلی به غیر آن ندارد، و هرگاه آن ظن، باقی نباشد، بلکه مبدل شود به وهم یا شك، پس حجت نخواهد بود. ومعذلك ظنی که از اخبار خلو سرب حاصل است واستصحاب و اصل، مقاومت با

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

دلیل نمی کند تا گفته شود که مجرد حصول در آن سابق کافی است، هر چند ظن به بقا نباشد. والحاصل در این مقام لازم است تحقیق اینکه آیا اصل وجوب حج است با تحقق سایر شرایط. الا با ظن ضرر، یا اصل عدم وجوب است، الا با ظن سلامت و حق این است که اصل عدم وجوب است، الا با ظن به سلامت، زیرا که امنیت راه، شرط است چنانکه تصریح شده در کلام علما وظاهر ایشان اجماع است در اخبار، چون معنی خلو سرب امنیت است و منحصر است کلام ایشان در خوف و امن، چون گفته‌اند که شرط است امنیت وبا خوف جایز نیست ومتعرض شق ثالث نشده‌اند که محتمل الطرفین باشد . نمیتوان گفت که در محتمل الطرفین اصل عدم مانع مفید ظن سلامت است، چون ظن به عدم سبب، به سبب اصل مفید. عدم مسبب است که خوب باشد، به جهت آنکه می گوییم که مراد از مانع، شرور و آفات است. مثل لص وسبع وامثال آن. و نمیتوانیم گفت که اصل عدم مانع است، زیرا که از بدو خلق عالم، شرور وخیرات هر دو مخلوق شده، حتی اینکه دو فرزند آدم، یکی قابیل بوده ودیگری هابیل، وشیر و گرگ وگوسفند وگاو هم از بدو خلقت عالم، خلق شد، پس اصل، این است که این شرور، در این راه نباشند، مستلزم این است که در محلی دیگر باشند. و اصل عدم، نسبت به حصول آنها در هر دو محل مساوی است، زیرا که هر یك از حصولین حادثی است محتاج به مؤثر و ثبوت آن محتاج به دلیل. پس تمسك به اینکه اصل عدم، در این راه، افاده ظن به عدم آن می کند تا مترتب شود بر آن ظن به عدم خوف، که مسبب آن است معنی ندارد .پس باقی ماند همین که ظن خوف و ظن سلامت از امری، خارج از اصل، محقق شود. بلی میتوان گفت که این اصل عدم، هر گاه مستند باشد به استصحاب حالت سابقه، به معنی اینکه از خارج ثابت شده بود خلو سرب و عدم مانع در وقتی وآن حالت را مستصحب داریم وبگوییم در سال سابق این شرور در محلی دیگر بود و در اینجا نبود، پس باید به همان حال باقی باشد، مطلب تمام است. و آنچه تو گفتی از عدم امکان استناد به اصل عدم در وقتی است که حالت سابقه آن راه

به هیچ نحو معلوم نشده باشد، مثل آنکه کسی میخواهد برود به جایی که تا به حال حالت سابقه آن راه بر کسی ظاهر نشده باشد، زیرا که در آنجا مستند نمی تواند شد به اصل عدم و استصحاب آن. و جواب آن همان است که گفتیم که حجیت استصحاب تمام می شود در صورتی که ظن به بقا حاصل باشد و مجرد حصول سبب در آن سابق کافی نیست، پس باید علم به حصول سبب یا ظن به بقای آن،

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

هر دو به حال خود باشد واین داخل قاعده یقین نیست که تا یقیین به رفع سبب نشود باید به مقتضای سابق معمول داشت. پس هر گاه آن ظن مرتفع شد به مجرد حصول سبب در آن سابق اکتفا نمی کنیم، چون شارع شرط کرده است در وجوب، تخلیه سرب را که اقل آن حصول ظن خلو است. ودیگر اینکه گفتیم که واقعه شخصیه که عبارت از سلوك یك سال است موضوع استصحاب نمی تواند شد، زیرا که آن منعدم شد و استصحاب حالت آن شخص مانع، وقتی می تواند موضوع استصحاب شود که عمل او غالب الوقوع شود وطریقه مستمره به دست آید، تا آن را بتوانیم مستصحب داریم وآن به عمل یك سال متحقق نمی شود، بلی طریقه سابقه این جماعت غلبه وقوعی است که موضوع استصحاب میتوانست شد وآن مبتنی بود بر اینکه در آن اوقات، طریقه ایشان تزویر، و استمالت قلوب بود که با وجودی که عجم را مشرك میدانستند مانع از دخول مسجد الحرام نمیشدند، بلکه جمال واعوان همراه میکردند که ایشان را ببرد وبیاورد وطریقه ایشان در اوقات سابقه، وعظ و امر به معروف و نهی از منکر بود با مداهنه ومماشات، والحال که ملك ایشان مستقر شده وتسلط به هم رسانیده‌اند تا بیعت نگیرند واظهار موافقت نکنند نمیگذارند که داخل شوند واین معنی تا به حال، غلبه به هم نرسانیده که موضوع استصحاب تواند شد وخصوص اینکه آن ایام عبد العزیز، شیوه او شیوه امامت وخلافت محضه بوده وآنچه ظاهر می شود از حال سعود، این است که غالب منظور او سلطنت ودنیا داری است و گاه است به سبب مقتول شدن دو نفر از اولاد او یا جمعی از اقربای او یا جمع کثیری از اعوان (وچنانکه معتمدی به حقیر نوشته بود، اعنی عالیجناب حاجی میرزا آقای طهرانی) نایره غضبیه آن، چنان مشتعل شود که

از طریق ثانیه هم دست بر دارد. اما اینکه نوشته‌ای چرا نباید رفت تا بنادر که در آنجا حال ظن سلامت و عدم آن، محقق شود؟ جواب آن از آنچه پیش گفتیم ظاهر می شود، زرا که هر چند الفاظ اسامی امور نفس الامریه باشد، لکن تحقیق آن است که در تکالیف معیار فهم مکلف است و او در خانه خود باید بداند که سرب مخلی است یا نه، نه این که لازم باشد برود که تفحص کند از این معنی، حتی به این نحو که متحمل این سفر دور ودراز شود از برای تفحص وتحصیل ظن، واین عین حرج وعسر شدید است وخصوصا در کسانی که حج در ذمه آنها مستقر نشده که بر فرض جواز عمل به استصحاب سلوك شود معارض است به اصل برائت و عدم حصول استطاعت در وجوب حج. اگر بگویی چه فرق است ما بین راه دریا وخوف غرق و ما بین راه صحرا و خوف اذیت سعود؟ پس چنانکه جایز است رکوب بحر، با احتمال غرق پس جایز خواهد بود. سفر بر، با احتمال خطر سعود. گوییم که در سفر دریا، غلبه سلامت موجود است. چون هزار کس به سلامت میرود و یك کس به ندرت غرق می شود واین مضر نیست، چنانکه گاه

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

است در بیابان هم تگرگ و صاعقه، قومی را هلاك می کند وآن نادر، معتنی به نیست در نظر شرع وعقل وعرف و عادت. ولکن آن غلبه در مملکت سعود تا به حال متحقق نشده که تکیه بر ظن غلبه بشود یا استصحاب آن غلبه، بلکه در سفر دریا هم می گوییم هرگاه در حین رکوب، و در روزی که مظنه تگرگ وصاعقه است جایز نیست حرکت ومعیار تکلیف، شروع در مکلف به است و هرگاه در اول امر ظن غلبه در دست هست و در بین طی مسافت سانحه رو دهد، آن مضر نیست، و لکن در ما نحن فیه در حین شروع در طی مسافت آن ظن غلبه در دست نیست. و به هر حال، این مسئله از موضوعات احکام است و مکلف باید خود، این معنی را بفهمد و از مسائل شرعیه نیست که مورد استفتا و تقلید باشد و آنچه موقوف علیه حکم است، همان است که بیان کردیم. دیگر اینکه آیا این ما نحن فیه از آن باب است یا نه، خود مکلف باید بفهمد و در اکثر مواضع مکلف نیز اقتصار به فهم خود نمی تواند کرد، بلکه رجوع

به عرف وعادت وفهم اغلب مکلفین باید کرد تا موضوع مشخص شود، به هر حال اگر خودم بالفرض، حجه در ذمه‌ام مستقر باشد، در این سال نمیروم وکسی را هم اذن نمیدهم که برود. شما خود بهتر میدانید، ولکن متمسکات شما در تحقیق موضوع محل نظر است.

٤٤٧- سوال: هل يجوز لمن تلبس بالعمرة في حج التمتع ان يعدل الى الافراد اذا حصل له عذر من اتمام العمرة كالحيض وغيرها؟ وبعد الجواز هل يجزيه ذلك عن حجة الاسلام ام لا؟ وعلى تقدير الاجزاء، فهل يجرى ذلك في النائب والاجير ويبرئ، ذمته عما استوجر له وذمة المنوب عنه ام لا؟ وهل يجوز العدول حين الاحرام اذا علم ان الوقت يضيق عن عمرة التمتع بخوفه عن دخول مكة قبل الوقوفين او عن حيض مترقب او نحو ذلك ام يختص هذا الحكم بمن تلبس بالعمرة ثم حصل العذر -؟ -؟

جواب: الظاهر انه لا خلاف بينهم في ان المعتمر بعمرة التمتع الى الحج اذا ضاق وقته عن افعال العمرة يعدل الى الافراد ويتم ويجزيه ذلك عن حج التمتع بمعنى سقوط تكليف الحج عنه و اخبارهم بذلك متظافرة ومرادهم في العدول هنا نقل نية العمرة الى الحج الافراد من دون حاجة الى احرام جديد بل لا يجوز تجديد الاحرام. واما النائب فاطلاق كلماتهم كاطلاق الاخبار يشمله ايضا ولم نقف على مصرح بخلافه. ونقل عن بعض افاضل المعاصرين سلمه الله الاشكال في ذلك بان الاطلاقات والعمومات نصا وفتوى مختصة بالجواز الذى هو حكم تكليفى دون الاجزاء اذ هو حكم وضعى ولا تلازم بينهما ولا تنافر كليا وانما بينهما تباين جزئى واحد المتباينين جزئيا لايستلزم الاخر وحيث وقع فانما هو لدليل خارجى من اجماع او غيره وهما على تقدير تسليمهما (كماهو الظاهر) فانما هو بالنسبة الى الاصل بل مفاد العمومات نصا وفتوى هو جواز العدول وهو لا شبهة فيه ولا ريب يعتريه في الاصل وفرعه وغيرهما لتايدها

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

(زيادة على الاجماع فتوى و رواية) بالاعتبار اذ لولا الرخصة بذلك لكان اللازم على المضطر الصبر على العام المقبل حتى يتم ما هو فرضه لعدم وقوعه الا في اشهره والفرض فوتها فالامر بذلك عسر ومشقة قل ما يتحمله بالعمرة موقوف على ورود الرخصة ولم يرد بلا شبهة فاذا لا اشكال لنا ولا حد في جواز العدول دفعا للعسر والحرج اللازمين على تقدير عدم، لكل حاج متمتع

اصيلا كان او نائبا او غيرهما. انما الاشكال في اجزائه عن ذمة الميت عن حج التمتع واجزائه عن النائب في العمل المستأجر عليه اذ هو التمتع و الافراد فيره. اقول كون الامر بل و مطلق الطلب مقتضيا للاجزاء معناه انه اذا فعل فعل المطلوب على ما هو عليه في نفس الامر باعتقاد المكلف فهو مقتض للاجزاء بمعنى حصول الامتثال واسقاط فعله عنه ثانيا وح، فالطلب مع اتيان المطلوب على ما هو عليه لا ينفك عن الاجزاء ولا يتخلف بهذا المعنى عن الطلب فكل مطلوب اوتى به على ما هو عليه مجزئ وكل مجزئ فهو مطلوب فهما متساويان. ولا يرد عليه الصلاة في المكان المغصوب لو قلنا بصحتها بتقريب انها مجزية وغير مطلوبة حتى يق: ان المجزى اعم مطلقا من الجايز والمطلوب فانها مطلوبة من حيث عموم الامر بالصلاة عند هذا القائل وان كانت غير مأمور بها من حيث اندراجها تحت عموم الغصب فلا معنى لكون النسبة بينهما عموما وخصوصا لا مطلقا ولا من وجه وولا تباينا كليا ولا جزئيا. نعم لو اردنا من الاجزاء اسقاط التكليف عن فعل بفعل آخر غير المأمور به ولا بدلا عنه فهذا الفعل الذى يؤتى به مكان الاول قد يكون مسقطا وهو رأيه كحج الافراد للمتمتعة التى حاضت وقصر وقتها، عن اتمام التمتع .وكعبادة الولى عن الميت والاجير عن المستأجر فهذا مطلوب كالاكتفاء في مقدمات الواجب بفعل الغير. ومن هذا الباب سقوط الحج عن من مات في الحرم بعد الاحرام فان الامر بالحج امر بتمامه والامر الطبيعى بالجزء لا يجدى في صيرورة الجزء مامورا به لاجل الاسقاط بل الاسقاط هنا حكم وضعى ليس من مقتضى الامر الاول ولا هو مامور به بامر ثانى لاستحالة التكليف وقد يكون مامورا به و غير مسقط كاتمام الحج الفاسد (على القول بكونه عقوبة) والحج من قابل فريضة بالنظر الى الامر الاول و ان كان مسقطا ومجزيا بالنظر الى الامر الثانى. فقد ظهر من ذلك ان النسبة بين الجواز والاجزاء بالمعنى الاول التساوى وبالمعنى الثانى العموم من وجه فلا يصبح القول بان بينهما تباينا جزئيا. وان قلت: ان المراد بالاجزاء هو القدر المشترك بين المعنى الاول والثانى فيكون في بعض افراده (وهو الاسقاط بفعل الغير) عموم من وجه. وفى بعضها (وهو ما لو فعل نفس

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

المطلوب الاول) التساوى. وهذا معنى التباين الجزئى. فنقول: ان هذا ليس معنى التباين الجزئى بل هو حرى بأن يسمى بالتصادق الجزئى. و هذه مناقشات في الاصطلاح والمهم بيان ما رامه (سلمه الله تعالى) من جعل التمتع افرادا مما فارق الجواز الاجزاء سيما في الباب ويكون هذا مادة الافتراق. والتحقيق ان (مع قطع النظر عن الاجماع في الاصيل بل المطلق ايضا) ورود مطلوبية الافراد، ح، ظاهره انه مطلوب بدلا عن التمتع ونايبا منابه في حصول الامتثال واسقاط التكليف رأسا فيتم الاجزاء بالمعنى الاول والثانى كليهما. اما بالمعنى الاول ففى الامر الثانى واما بالمعنى الثانى ففى الامر الاول. فلنذكر بعض الروايات الواردة في الباب: فمنها صحيحة جميل بن دراج قال: سئلت ابا عبد الله (ع) عن المرأة الحائض اذا قدمت مكة يوم التروية. قال: تمضى كما هى الى عرفات فتجعلها (١) حجة ثم تقيم حتى تطهر و تخرج الى التنعيم فتحرم فتجعلها عمرة. ومنها رواية على بن يقطين قال: سئلت ابا الحسن موسى (ع) عن الرجل و المرأة يتمتعان بالعمرة الى الحج ثم يدخلان مكة يوم عرفة كيف يصنعان؟ قال: يجعلانها حجة (٢) مفردة وحد المتعة الى يوم التروية. وليس في سندها من يتأمل فيه الا عبد الرحمن بن اعين و هو ممدوح والراوى عنه صفوان. و رواية اسحق بن عبد الله عن ابى الحسن (ع) قال: المتمتع اذا قدم ليلة عرفة فليست له متعة يجعلها حجة (٣) مفردة انما المتعة الى يوم التروية. الى غير ذلك من الاخبار. وظاهر هذه الاخبار ان نقل العمرة الى الافراد مجزى عن تكليف و مسقط اياه والالزم تأخير البيان عن وقت الحاجة ولو لم يجزه لكان (ع) ان يقول " ويحج من قابل " واطلاقها يشمل النايب والناذر وغيرهما لعدم كونهم من الافراد النادر وكك، ترك الاستفصال. لايق: غاية الامران المستفاد من الجمل الخبرية وجوب حج الافراد، ح، والامر به هو انما يفيد الاجزاء بالنسبة الى هذا الامر لا الامر بالتمتع الذى كان تكليفه اولا. لانا اشرنا الى ان المتبادر من تلك الاخبار لزوم فعل ذلك بدلا عنه فلم يبق الامر الاول بحاله بل انتقل التكليف وتبدل بهذا بمعنى كونه نايبا عنه فهناك امر واحد يقتضى

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IMS

١و ٢ و ٣: وسائل: ابواب اقسام الحج باب ٢١ ح ٢ - ١١ - ٩ - ٧

الاجزاء ويدل عليه ايضا صحيحة زرارة قال: سئلت ابا جعفر (ع) عن الرجل يكون في يوم عرفة وبينه وبين مكة ثلاثة اميال وهو متمتع بالعمرة الى الحج .فقال: يقطع التلبية تلبية المتعة و يهل بالحج (١) بالتلبية اذا صلى الفجر ويمضى الى عرفات فيقف مع الناس ويقضى جميع المناسك ويقيم بمكة حتى يعتمر عمرة المحرم ولا شئ عليه. و وجه الدلالة (مضافا الى ما سبق من دعوى الظهور في الاجزاء) قوله " ولا شئ عليه ". ويدل عليه ايضا نفى العسر والحرج والضرر سيما على النايب الفقير اذا وجب عليه الاعادة

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

في القابل بدون اجرة. ومن العجب التمسك في جواز العدول الى الافراد بالضرر لئلا يبقى على الاحرام الى العام المقبل و ترك التمسك به في اجزائه عن التكليف. مع انه لو بنى على عدم جواز العدول فيحكم ببطلان حجه ويتخلص عن البقاء الى العام المقبل بعمرة مفرده. كما في ساير المواضع لا ثالث هنا فلم ينحصر دفع الضرورة، فى العدول الى الافراد .فجعل العدول عن التمتع الى فعل الافراد، لدفع ضرر البقاء على الاحرام، ليس بأولى من جعل العدول لأسقاط التكليف لدفع الضرر. اذ المفروض انه لا يتمكن عن المتع. فدفع الضرر اما بالتحلل بعمرة مفردة او بجعل الافراد مسقطا للتكليف رأسا و اما جعل العدول الى الافراد بمحض التحلل فهو لا يدفع الضرر. واما التمسك بعدم ورود النص بالخصوص في التحلل بالعمرة المفردة: ففيه انه لو بنى على فوات الحج فيكفى ما ورد من العموم والا فلا منازعة عن القول بالصحة .والحاصل: ان جواز العدول الى الافراد ان كان من جهة دفع الضرر فأما أن يكون المراد منه أن دفع الضرر يوجب تصحيح الحج ويدل على فوات الحج، فلا ينحصر التحلل في ذلك، بل الاتيان بالعمرة المفردة اسهل كما قرره الشارع للتحلل مع فوات الحج. وبالجملة انا و ان سلمنا عدم دلالة ما دل على العدول من الاخبار على انه لاجل اقاط التكليف رأسا، فلانم، انه لمحظ التحلل وعدم البقاء على الاحرام فيتساوق الامران ونفى الضرر مرجح لارادة المعنى الاول مضافا الى استصحاب الصحة وعدم فوتا لحج. مع ان الشيخ في التهذيب قال: روى اصحابنا وغيرهم ان المتمتع اذا فاتته عمرة المتعة اعتمر بعد الحج

١: وسائل: ابواب اقسام الحج باب ٢١ ح ٢ - ١١ - ٩ - ٧

وهو الذى امر به رسول الله (ص) عايشة. وقال ابو عبد الله (ع) قد جعل الله في ذلك فرجا للناس. وقالوا: قال ابو عبد الله (ع): المتمتع اذا فاتته عمرة المتعة اقام الى هلال المحرم واعتمر فأجزئت عنه مكان عمرة المتعة. فأن العلة التى ذكره (ع) انما يناسب اسقاط التكليف وان لم يفده لفظ " اجزات " لرجوعها الى العمرة كما لا يخفى. مع ان اجزاء العمرة عن العمرة فيه تنبيه على اجزاء الحج. والحاصل: انه لا ينبغى الاشكال في دلالة الاخبار على الاجزاء وسقوط التكليف رأسا و الظاهر انه اجماعى كما يستفاد من كلام جماعة قال السيد (ره) في الانتصار: مما انفردت به الامامية القول بأن التمتع بالعمرة الى الحج هو فرض الله تعالى على كل من نأى المسجد الحرام لا يجزيه مع التمكن سواه. فأن مفهومه الاجزاء مع الاضطرار. ومثله ما حكى عن ابن زهرة ونقل عن شرح الارشاد للفخر (١) المحققين انه قال: فرض من نأى عن مكة مما قرره لشارع، التمتع، فرض عين لا يجزى غيره من انواع الحج الا لضرورة و هذه المسئلة اجماعية عندنا .وقال في التذكرة: علمائنا كافة على ان فرض من نأى عن مكة وحاضر بها

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

التمتع ولا يجوز لهم غيره الا مع الضرورة. ثم قال: فلو كان محرما بعمرة التمتع فمنعه مانع من مرض أو حيض عن اتمامها جاز نقلها الى الافراد اجماعا كما فعلت عايشة .وقال في المعتبر: فرض من ليس حاضرى المسجد الحرام التمتع لا يجزيهم غيره مع الاختيار وهو مذهب علمائنا والمشهور من اهل البيت (ع). قال: اما جواز نقل التمتع الى الافراد مع الضرورة فجايز اتفاقا كما فعلته عايشة. واما نقل الافراد الى المتعة فلقوله (ع): ومن لم يسق الهدى فليحل وليجعلها عمرة. فأن الظاهر ان مراده به الاجزاء ايضا كما هو معهود في حكاية عايشة ومذكور في ساير الاخبار و انه لم يكن لمحض التحلل. وايضا عطف قوله " واما نقل الافراد الى المتعة " الى

---

١ - ممكن است عبارت بالا به اين صورت باشد " ونقل في شرح الارشاد لفخر المحققين " و نيز ممكن است بصورت " ونقل في شرح الارشاد عن فخر المحققين " باشد زيرا هم فخر المحققين شرحى بر كتاب " ارشاد " پدرش (علامه) نوشته وهم شاگرد او شرحى بر آن نوشته و اقوال فخر را در آن نقل كرده است. البته حدود ٣٨ شرح بر كتاب ارشاد، از ناحيه دانشمندان مختلف نوشته شده است .

آخره. يدل عليه اذا لسياق واحد ومراده من قوله (ع) " ومن لم يسق " الى آخره. الاشارة الى ما ورد في الاخبار من ان المسلمين كانوا مأمورين بالافراد وكانوا محرمين لحج الافراد فأمرهم الله تعالى بأن يحلوا منه يجعلوا العمرة المتمتع بها الى حج التمتع الا من ساق الهدى كما ساقه هو (ص) وكان ذلك اول شرع التمتع ولا ريب ان ذلك العدول كان مقتضيا لاسقاط التكليف رأسا والعدولان في كلامه (ره) على نسق واحد. وبالجملة لا ينبغى الاشكال في دلالة الاخبار والاجماعات المنقولة على الاجزاء في الاصيل واما النايب والناذر وغيرهما فيدل عليه اطلاقات كلماتهم واجماعاتهم ولزوم العسر والحرج ولان احكام الحج تابعة له فاذا جاز في الشريعة الاستيجار له فلابد أن يجرى عليه احكامه الا ترى أن من يستأجر للصلاة اذا شك في الصلاة او سهو يجب عليه العمل بمقتضى ما ورد من الشارع في نفس الامر اذ هى احكام الصلاة من حيث هى صلاة، ومن هذا الباب لو طرأ عليه الضعف في حال القيام فقعد فأتم الصلاة بل لو احتاج من يجب عليه صلاة الاستيجار الى التيمم تيمم لانه يصدق عليه ان عليه صلاة واجبة و هو مأمور بفعلها ومن حكم الصلاة انه يجوز ان يتيمم لها مع الضرورة بل الجواز هنا بمعنى الوجوب وهو يستلزم الاجزاء. ومن هذا الباب أن يفوت عن المستأجر للحج، اختيارى احد الموقفين مع ان ظاهر اطلاق الاجارة يقتضى اختياريها نظرا الى ظاهر الحال فأن الظاهر أن المستأجر اذا فاته اختيارى احد الموقفين اضطرارا يجزى عنه و عن المنوب عنه لانه فعل حجا صحيحا شرعيا وان اخل بعض شرايطه كما نبه عليه المحقق الشيخ على في شرح القواعد بل قال: لو فعل محرما كلبس المخيط ونحو ذلك لا

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

يخل بوقوعه عن المستأجر وكذلك الكلام في مسائل الشك والسهو. ومما يؤيد ما ذكرنا تأييدا تاما اجزاء حج النايب عن المنوب عنه اذا مات في الحرم بعد الاحرام وهناك اخبار كثيرة دالة على الاجزاء اذا مات في الطريق نزلة على ما اذا مات بعد الاحرام في الحرم وبعضهم استدل عن الاجزاء عن المنوب عنه هنا بما دل على اجزاء ذلك في الاصيل معللا بأن فعل النايب كالمنوب عنه فكأنه من المسلمات عندهم. ومما يؤيده

ايضا ما ذكروه في الاجير للحج الافرادى اذا احرم العمرة من الميقات لنفسه وتعذر عليه العودة الى الميقات لاحرام الحج المستأجر انه يحرم من مكة ويجزيه) على اختلاف في كلماتهم). بقى الكلام في حكم جواز العدول من التمتع الى الافراد في الميقات لمن ظن خوف فوات العمرة في اول الامر والظاهر انه لا خلاف يه بينهم وقد مر الاجماعات المحكية عنه سيما مع ملاحظة عقدهم لمسئلة انتقال المتمتع الى الافراد (بعد الاحرام مع حصول العذر) عنوانا على حدة. كما في المعتبر والتذكرة والتحرير والشرايع و غيرهما من كتب الاصحاب. فأنهم ذكروا أولا فرض النائى والحاضر انه التمتع في الاول ولا يجوز العدول عنه الى غيره الا للمضطر وانه الافراد والقران للثانى لا يجوز العدول عنه الى التمتع، ثم ذكروا الكلام فيما لو حصل العذر للمحرم بالتمتع بعد دخول مكة وذكروا جواز نقل النية، ومن الواضح الجلى الفرق بين المقامين فأنه يجب فيمن لم يتمكن (بسبب علة او ظنة) لادراك التمتع (وكان فرضه التمتع) ان يحرم للافراد في الميقات باحرام مستقل ويأتى بأفعال حج الافراد واما من احرم بالتمتع اولا وسنح له العذر وظهر له عدم التمكن فهو ينقل نيته من التمتع الى الافراد من دون احتيا الى تحلل وعقد احرام. وهو ظاهر الاخبار الكثيرة بل صريح بعضها كصحيحة محمد بن اسماعيل بن بزيع قال: سئلت ابا الحسن الرضا (ع) عن المرأة تدخل مكة متمتعة فتحيض قبل ان تحل متى تذهب متعتها؟ الى ان قال: فقلت فهى على احرامها او تجدد احرامها للحج؟ فقال: لا هى على احرامها فقلت فعليها هدى؟ قال: لا الا ان يجب ان يتطوع (١) الحديث. وعن المنتهى ان هذا الحديث كما يدل على سقوط وجوب التمتع يدل على الاجزاء بالاحرام الاول بل في بعض الاخبار دلالة على الاكتفاء بنفس الافعال مثل صحيحة صفوان عن اسحاق بن عمار عن ابى الحسن (ع) قال: سألته عن المرأة تجئ متمتعة فتطمث قبل ان تطوف بالبيت حتى تخرج الى عرفات. قال :تصير حجة (٢) مفردة. الحديث

١: الوسائل: ج ٨ ص ٢١٧ - ٢١٦، ابواب اقسام الحج باب ٢١ ح ١٤ ٢: همان مرجع، ح ١٣

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

والحاصل انه مما لا ينبغى ان يذهب اليه هو ان جواز العدول انما هو للمعتمر و انه لا يجوز العدول مع الاضطرار في اول الامر وقد صرح المحقق الاردبيلى (ره) بذلك وقال: وينبغى عدم الخلاف في جواز الابتداء بكل واحد مع العجز عن اللاخر ويدل على ذلك بالجملة الضرورة مع كون كل واحد منهما حجا مع قلة التفاوت. واستدل ايضا بما رواه الكلينى عن عبد الملك بن عمرو وليس في سندها من يتأمل فيه الا محمد بن سنان (١) انه سأل أبا عبد الله (ع) عن التمتع بالعمرة الى الحج. قال: تمتع. قال: فقضى انه افرد الحج في ذلك العام او بعده .فقلت: اصلحك الله سئلتك فأمرتنى بالتمتع وأراك قد أفردت (٢) الحج العام؟ فقال: اما والله ان الفضل لفى الذى امرتك به ولكنى ضعيف فشق على طوافان بين الصفا والمروة فلذلك أفردت الحج العام. وما رواه الشيخ في التهذيب عن على بن السندى والظاهر انه ثقة عن ابن ابى عمير عن جميل قال ابو عبد الله (ع): ما دخلت قط الا متمتعا الا في هذه السنة فأنى والله ما أفرغ (٣) من السعى حتى يتقلقل اضراسى والذى صنعتم افضل. ولكن الاستدلال بها مشكل اذ الظاهر انها في الحج المندوب مع انه فعل ولا عموم فيه وقد يستدل عليه بما ورد في الضرورة الحاصلة بعد الاعتماد من باب الاولوية، والحاصل: انه لا ينبغى الاشكال في صحة العدول في اول الامر مع الضرورة لظاهر الامر والاجماعات المنقولة ونفى العسر والحرج والضرر وساير المنهيات التى ذكرنا. مع ان الظاهر عدم الخلاف في المسئلة. وما يتوهم من المسالك والمدارك والقواعد من المخالفة في ذلك وان الحكم مختص بحصول الضرورة بعد الاعتماد، فليس بذلك اذ الظاهر انه وقع منهم مسامحة في التقرير وانهم ايضا موافقون لغيرهم وكلهم عنونوا للباب عنوانين :احدهما في اصل جواز العدول عن التمتع الى الافراد بعد الاحرام بالتمتع .فذكروا

نهضت ترجمه
Translation Movement

١: وى از جمله چند نفر است كه محدثين قم (قميين) رضوان الله عليهم آنان را به " غلو " متهم كرده بودند همانطور در مورد " سهل ابن زياد " - ذيل اواسط مسئله شماره ٤٠٤ - توضيح داده شد كه تحقيقات اخير، شأن والاى آنان خصوصا محمد بن سنان را ثابت مى كند. ٢: الوسائل: ابواب اقسام الحج باب ٤ ح ١٠. ٣: همان مرجع ح ٢٢ .

اولا: ان فرض النائى هو التمتع ولا يجوز العدول عنه الى الافراد يعنى انه لا يجوز لهم الحج افرادا موضع التمتع. ثم ذكروا بعد ذلك حكاية نقل النية بعد ما عقدت على التمتع ويتضح ذلك كمال الوضوح بملاحظة قرينة فأنهم ذكروا في مابل ذلك، الخلاف في انه هل يجوز العدول من الافراد والقران الى التمتع؟ ومرادهم انه هل يجوز لمن يجب عليه الافراد و القران كأهل مكة، الاتيان بالتمتع أم لا؟ ولا ينبغى ان يراد

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

منه نقل النية بل الظاهر منه ترك الافراد والخروج الى الميقات لعمرة التمتع والاتيان بحج التمتع. فلاحظ التذكرة والمعتبر والشرايع والناع وغيرهما. ولا ينافى عبارة المسالك ما ذكرنا، فأنه في شرح قول المحقق " فان عدل هؤلاء الناؤون من مكة الى القران أو الافراد في حجة الاسلام اختيارا لم يجز ويجوز مع الاضطرار " قال: " كخوف الحيض المتقدم على طواف العمرة اذا خيف ضيق وقت الوقوف الاختيارى بعرفة أو خيف التخلف عن الرفقة الى عرفة حيث يحتاج اليها وان كان الوقت متسعا ومن الاضطرار خوف المحرم بالعمرة من دخول مكة قبل الوقوف لا بعده ومنه ضيق الوقت عن الاتيان بأفعال العمرة قبل الوقوف ونحو ذلك " فأنه لا وجه لحمل قوله " او خيف التخلف " نعم قوله " ومن الاضطرار " ظاهر فيمن احرم بعمرة التمتع ولكنه لا ينافى ارادة من يريد الاحرام بالعمرة لا المحرم بالفعل فغاية الامر ارادة المعنى الاعم وهو يكفى ايضا وفى فصل الكلام بكلمة " من " شهادة واضحة على مغايرة ما قبلها لما بعدها فذكر المثال لحكم ما بعد الا حرام استطرادى. ثم قال في شرح كلام المحقق " ولو دخل بعمرته الى مكة وخشى ضيق الوقت جاز له نقل النية الى الافراد وكذا الحايض والنفساء " قد تقدم الكلام في ذلك. وهذه العبارة او همت ان ما تقدم من الكلام انما هو فيما لو دخل بعمرته الى مكة فلم يتعرض لحكم العدول من التمتع الى العمرة اولا وهذا التوهم مدفوع بان مراده " بما تقدم " قوله " ومن الاضطرار " لا مجموع الكلام اذا لمرادانه قد تقدم الكلام فيه بعنوان العموم بناء على احتمال ارادة الاعم من المحرم بالفعل، فيما سبق وبيان معنى مطلق الاضطرار كما اشرنا. ويكون النكتة في التكرار التفصيل بعد الاجمال وبيان الخلاف الواقع في حصول الحيض بين الطواف .

نهضت ترجمه
Tarjomeh Nehzat

واما كلام صاحب المدارك فانه في شرح قول المحقق " فان عدل هؤلاء الى القران او الافراد في حجة الاسلام اختيارا لم يجز ويجوز مع الاضطرار " قال :اما عدم جواز العدول لهولاء الى القران والافراد في حجة الاسلام مع الاختيار فقال المصنف في المعتبر والعلامة في جملة من كتبه انه قول علمائنا اجمع لان فرضهم التمتع على ما بيناه فيما سبق فيجب ان لا يجزيهم غيره لا خلالهم بما فرض عليهم. واما جوازه مع الاضطرار كضيق الوقت عن الاتيان بافعال العمرة قبل الوقوف او حصول الحيض المانع عن ذلك فيدل عليه روايات منها ما رواه الشيخ في الصحيح عن صفوان بن يحيى وابن ابي عمير وفضاله عن جميل بن دراج. وساق الحديث كما فصلنا سابقا فمنشاء توهم انه خصص الكلام بحصول العذر بعد التلبس بالعمرة استدلاله بتلك الروايات وانت خبيران قوله " كضيق الوقت عن الاتيان بافعال العمرة " اعم من ارادة المتلبس بالعمرة وغيره بل وحصول الحيض ايضا اعم واما الاستدلال بالروايات مع انها مختصة بالمتلبس لا تقتفى تخصيص العنوان اذ قد يكون الدليل اخص من المدعى ويكتفى في تتميمه بعدم

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

القول بالفصل مع ان ملاحظة القرينة الاولى اعنى عدم جواز العدول مع الاختيار لا اقل من دلالتها على ان المراد اعم من المتلبس فليكن ذلك ايضا كك، ومسامحة غيرهم في ذلك كمسامحتهم في ذكر لفظ الجواز والاجزاء فانهم يريدون بالجواز الاجزاء جزما ولذلك قال: فيجب ان لا يجزيهم غيره. وقال بعده: واما جوازه فلا تغفل من ذلك. ومما يشهد بما ذكرنا من ارادة صاحبى المسالك والمدارك ايضا جواز العدول قبل التلبس اضطرارا، ما ذكروه في مسئلة احرام الكافر. قال في المسالك بعد قوله " المحرم ولو احرم بالحج وادرك الوقوف بالمشعر لم يجزه الا ان يستانف احراما لان احرام الكافر لا يصح كباقى عباداته فلابد من تجديده " ويغتفر له ما مضى من الافعال. ثم بعد ما ذكر قول المحقق بعد ذلك " فان ضاق الوقت احرم ولو بعرفات " قال: اى احرم بالحج ثم ان كان حجه قرانا او افرادا فلا اشكال ويعتمر بعده و ان كان فرضه التمتع وقد قدم عمرته نوى حج الافراد ويكون هذا من موضع الضرورة المسوغة للعدول من التمتع الى قسيميه وكان حق العبارة ان يقول احرم ولو بالمشعر لانه ابعد ما يمكن فرض الاحرام منه فيحسن دخول " لو " عليه

بخلاف عرفه وان كان الاحرام منها جايزا ايضا بل اولى به انتهى. كلامه) ره). وجه الدلالة انه حكم ببطلان احرام الكافر فلا يبقى هناك احرام ينتقل منه الى الافراد بل هو حج افراد قام مقام التمتع لاجل الضرورة وابتداء حج لا نقل نية حج الى حج آخر ويظهر منه ايضا موافقته في هذا المعنى. ثم ان هيهنا كلاما لا بأس بالتنبيه عليه وان لم يكن له مزية مدخلية في المقام وهو ما ذكره، من قوله " وكان حق العبارة. اه " ليس على ما ينبغى بل لما ذكره المحقق) ره) وجه وجيه قال (ره): والكافر يجب عليه الحج ولا يصح منه فلو احرم ثم اسلم اعاد الاحرام واذا لم يتمكن من العود الى الميقات احرم من موضعه انتهى. اقول اما الوجوب عليه، فلا خلاف فيه (ونبه به على خلاف ابى حنيفة وليس هنا مقام استقصاء الادلة والكلام معه) واما عدم صحته عنه فلاشتراط عبادته بنية التقرب وهو مفقود. ولا يلزم التكليف بالمحال، لقدرته على الاسلام واما وجوب الاعادة بعد الاسلام فلتوقف الواجب عليه ولا يتم الحج الا به واما الاكتفاء بالاحرام من موضعه مع عدم التمكن فلانه معذور كالجاهل والناسى بل هو اولى بالعذر وسوق كلامه (ره) الى هنا، في بيان حكم ما قبل الدخول في ساير الاعمال. ثم قال) ره): ولو احرم بالحج وادرك الوقوف بالمشعر لم يجزه الا ان يستانف احراما فان ضاق الوقت احرم ولو بعرفات. هذا كلامه في اسلامه بعد ما شرع في الاعمال وفات بعضها بسبب الكفر يعنى لو احرم بالحج الى ان ادرك وقوف المشعر مسلما فلا يجزيه ذلك الوقوف الا مع سبقه باستيناف الاحرام ولم يغتفر منه ما تقدم على وقوف المشعر وانما ذكر وقوف المشعر لانه آخر ما يمكن ادراك الحج به. ويعلم منه حال ما ادرك عرفة بطريق اولى وهذا

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

الاستيناف لابد فيه من العود الى الميقات حسب الامكان فيما دونه ولو من عرفات وانما جعل العرفات هو الفرد الخفى لان المفروض انه لم يدرك عرفات مسلما واسلامه انما كان بعد وقوف عرفات واضيق محتملات اسلامه بعد وقوف عرفات انه اسلم قبيل الزوال من يوم النحر لو قلنا بكفاية اضطرارى المشعر في ادراك الحج كما هو مختاره (ره) بعد والمفروض ان العود الى الميقات فنازلا حسب الممكن لازم كما يظهر منه (ره) بعد ذلك في المقدمة الثالثة في ذكر شروط حج

التمتع حيث قال: ولو احرم بحج التمتع بغير مكة لم يجزيه ولو دخل مكة باحرامه على الاشبه ووجب استينافه منها ولو تعذر ذلك قبل يجزيه. والوجه انه يستانف حيث امكن ولو بعرفة ان لم يتعمد ذلك فانه يدل على وجوب العود الى محل الاحرام حسب الممكن لان الميسور لا يسقط بالمعسور، ما لا يدرك كله لا يترك كله و (ح) فالعود الى عرفات والتمكن من الاحرام فيه اخفى الاحتمالات بالنظر الى طى المسافة قهقهرى وابعدها، والاحرام من المشعر اظهر الاحتمالات بالنظر الى آخر اوقات امكان ادراك المشعر (ح) واما اذا انكشف باضطرارى المشعر فاضيق محتملات اسلامه هو قبيل طلوع الشمس فصاعدا. بحيث يحتمل عوده الى عرفات و مادونه و (ح) فالعود الى عرفات اخفى الاحتمالات وابعدها بالنظر الى طول المسافة. والاحرام من المشعر اظهر بالنسبة الى محتملات ادراك الوقوف. والحاصل ان استيناف الاحرام مع طى المسافة الى جانب الميقات لازم. وهناك امران :احدهما الاحرام والثانى طى المسافة فطى المسافة لاجله لازم و لو كان الى عرفات ان وسع الوقت وتجديد الاحرام ايضا لازم وان كان لا يمكن بالاعراض عن قطع المسافة ان ضاق الوقت. فكلام المحقق ناظر الى الاول وكلام المسالك الى الثانى ولكل وجه والاقتصار الى عرفات دون ما فوقه مبنى على الغالب او على ان وجوب الاحرام انما هو لوقوع المناسك حال الاحرام لا بالذات.

٤٤٨- سوال: شخصى اجير شده به اين نحو كه به نيابت شخصى كه از رفتن حج بيت الله عاجز است برود وحج به نيابت او به عمل آورد وصيغه هم مى خواند و باز آن شخص اجير اجير مى شود كه به نيابت ميتى برود و حج را به نيابت آن ميت به عمل بياورد و صيغه هم خوانده مى شود وبناى آنها چنين مى شود كه در آن سال به نيابت زنده، حج را به عمل بياورد و در سال بعد به نيابت ميت، حج را به عمل مى آورد و در اين قرارداد، روانه مقصد مى شود و در وقت احرام در احرامگاه، آن شخص اجير در پيش خود چنين قرار ميدهد كه اول به نيابت ميت، حج را به عمل ميآورم و در سال بعد، از براى آن شخص زنده به عمل ميآورم، به اين اجتهاد كه اين زنده است و آن مرده است و مرده را زودتر برئ الذمه كنم

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بهتر است. آن شخص که چنین کرده است برئ الذمه شده یا نه؟

جواب: اما سؤال از جواز نیابت به این نحو که شخصی اجیر شود که در این سال از برای آن شخص زنده حج کند و هم اجیر شود که در سال بعد، از برای میت حج کند، پس اظهر و اشهر جواز آن است، به شرطی که آن حج دومی فوری نباشد، مثل حجة الاسلام. بلکه از باب حج سنتی باشد یا نذر مطلقی باشد که کسی دیگر به هم نرسد که در این سال بکند. و اما سؤال از اینکه آن اجیر به اجتهاد خود حج میت را پیش انداخته و با وجودی که در سال اول، اجیر بود که از برای آن شخص زنده حج کند، پس ظاهر این است که صحیح نباشد و آن اجیر، برئ الذمه نمی شود نظر به احادیثی که دلالت دارند بر اینکه جایز نیست از برای کسی که حج واجبی در ذمه او است اینکه حج کند به نیابت غیری و این منافع خاصه که عبارت از بجا آوردن اعمال حج است در این سال به سبب اجاره مال آن شخص زنده شده بود وتصرف در آن بدون اذن او حرام است و بدون وجه شرعی، به غیر منتقل نمی شود و از برای خود اجیر هم نفعی ندارد، بلکه ضرر دارد. و امر در این مسئله صعب‌تر است از آن مسئله که شخصی خود مشغول الذمه حجة الاسلام باشد و با وجود تمکن از آن اجیر شود برای غیر، یا حج سنت کند که در آنجا خلاف واشکال هست، چون منفعت، مال غیر نشده، هر چند در آنجا هم اشهر و اظهر، عدم صحت است، بلکه در آنجا هم در عدم جواز حج نیابتی کردن، ظاهر این است که خلافی نباشد، والله العالم.

۴۴۹- سوال: مستثنیات در استطاعت، قدر لایق است یا قدر ضرورت؟

جواب: در استطاعت حج، خانه‌ای که سکنا دارد مستثنی است و لازم نیست فروختن آن، بلی دور نیست که هرگاه آن خانه ومستثنیات که دارد قیمت بسیار داشته باشد وبه کمتر قیمت آن میتوان ساخت بدون خرج، آن را بفروشد و پست‌تر را بخرد و هرگاه محتاج باشد به خانه و سایر مستثنیات و نداشته باشد آنها را، ظاهر این است که به قدر قیمت آنها وضع می شود و هرگاه ضرورت داعی نباشد، مثل آنکه اجاره‌نشینی بر او گوارا و حرجی بر او نیست قیمت، خانه وضع نمی شود .

و اما هرگاه خود خانه را داشته باشد او را امر نمیکنند که خانه را بفروش و خانه‌ای اجاره کن هر چند بر آن گران نباشد اجاره نشینی. و همچنین سایر مستثنیات حج. واما تفصیل مستثنیات حج، پس آن خانه نشمین است وخادم و جامه‌های بدن و بعضی، اسب سواری وکتب علمیه واثاث البیت را از فروش

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

وظروف استثنا کرده‌اند. و اظهر این است که در آنها ملاحظه عسر و حرج لازم میآید، امر به فروختن نمی شود، بلکه ثیاب تجمل و زیور زنان هم همین حکم دارد، یعنی تابع عسر و حرج است.

٤٥٠- سوال: ما بین استطاعت حج و استحقاق خمس و زکوة منافات هست یا اینکه امکان اجتماع در ما بین آنها هست؟

جواب: اجتماع ممکن است، مثل اینکه دینی بسیار در ذمه او هست و از هیچ راه، ادای آن ممکن نیست و فقیر میباشد و مستحق زکوة، در این بین کسی بذل حج کند بر او به طریقی که لازم شود و مساوی زاد و راحله و مؤنه عیال او بدهد، پس این شخص هم مستطیع است و هم مستحق خمس و زکوة می تواند گردد، به جهت ادای دیون خود .

کتاب الجهاد

٤٥١- سوال: چه میفرمایند در خصوص کسی که مقاتله با کفار نموده و مقاتله مینماید، هر چند در اول امر قصد باطل داشته، و لکن اگر رجوع و معاودت نماید موجب جرأت کفره می شود و بدون اعانت اموال و افراد مسلمین و تألیف قلوب مخالفین و ارامنه بر مقاتله قادر نیست، می تواند شرعا تدارك خود را، هرگاه مسلمین به رضای خود ندهند الجاء فراهم آورد یا نه؟ مالیات و عوارضاتی که گرفته می شود وصرف دفاع کفار می شود چه صورت دارد؟ جایز است یا نه؟ و هرگاه جایز باشد اخذ این وجوه به جهت صرف دفاع و صرف هم بشود، ولکن نیت اخذ کردن و صرف نمودن، محض اعانت اسلام نباشد، آیا نماز قصر است یا تمام؟ و مسلمین مقتولین، در جنگ کفره ارمنیه بدون کفن و غسل میتوان مدفون نمود یا نه؟

نهضت ترجمه
Translation Movement

جواب: آنچه وظیفه ماست در جواب این مسائل، این است که هرگاه کفار خواهند تسخیر مسلمین کنند و اذیت به ایشان برسانند و بلاد و اموال آنها را متصرف شوند دفاع آنها واجب است الاقرب فالاقرب و خراج اراضی خراجیه در مذهب ما موضوع است از برای مصالح عامه مسلمین و از اعظم آنها مجاهدین است و مدافعین از اسلام نوعی هستند از مجاهدین و به مصرف ایشان رسانیدن جایز است و آن موکول است به نظر

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

امام عادل و پس از غیبت امام عادل، حاکم شرع یعنی مجتهد عادل، نایب امام است در تعیین مقدار و رسانیدن آن به مصرف. و حقیر به قدر حصه خود راضیام که به قدر رفع حاجت مجاهدین و مدافعین به ایشان داده شود از وجوه مالیات، یعنی خراج اراضی خراجیه. و برایشان حلال است گرفتن و سفر ایشان به این قصد، مباح است و نماز و روزه را قصر میکنند. و مسلمین مقتولین در این دفاع که به قصد محافظت دین اسلام است در حکم شهیدند در ثواب و فضیلت و هرگاه در معرکه قتال کشته شوند، یعنی در میدان، جان بدهند اظهر این است که غسل و کفن کردن ساقط است و به همان جامه‌های خود نماز بر آنها میکنند و دفن میکنند و پوستین و چکمه را میکنند و با سایر جامه‌ها دفن میکنند.

٤٥٢- سوال: هرگاه باغ معینی زید، مالك باشد و در جوف باغ مذکور، عمارتی باشد و باغ را با عمارت مزبور به شخص ذمی بفروشد و یهودی مذکور خواهد عمارت مزبوره را تغییر و تبدیلی داده بسازد، یا اینکه به طریق سابق بسازد و فروشنده باغ و عمارت مسطوره به هر نوعی که ذمی خواهد بسازد عمارت بایره مزبوره را مضایقه نداشته باشد، لکن دیگران که باغات ایشان در حوالی و حواشی آن موضع میباشد ممانعت ذمی مذکور را مینمایند که نسازد عمارت داخله در باغ خود را، چنانکه قدری از آن عمارت ساخته باشد و ارتفاع آن اضافه از ارتفاع تتمه باغات وعمارات دیگران باشد تسلط دارند جماعت مسلمین که همانقدر را خراب نمایند یا تسلط ندارند؟

جواب: اصل " عدم جواز بلندتر ساختن خانه ذمی از خانه‌های مسلمین که همسایه اویند " دلیلی به غیر فتوای اصحاب و دعوی اجماع در نظر نیست و حدیث مشهور " الاسلام یعلوا ولا یعلی علیه " اشعار دارد و هر چند سند آن معلوم نیست صحیح باشد، لکن مضمون آن مقبول (١) است و اشکال در دلالت آن است در ما نحن فیه و عمده دلیل، اجماع منقول در منتهی و فتوای اصحاب است که جایز نیست برای ذمی که بنای

Translation Movement .ms

١: اما باید دانست که علاوه بر اجماع وحدیث مقبول فوق، از آیه " حتی یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون " - توبه: ٢٩ - نیز برای این مسئله استفاده کرده‌اند .

خود را که تازه میسازد بلندتر کند از خانه همسایه‌ها و اهل محله خود، نه از تمام شهر، پس هرگاه آن در مقام منفردی باشد معلوم نیست که لازم باشد که طول بنای خود را از بنای مسلمین پست‌تر کند و در مساوات با بنای همسایه خلاف است و حرمت آن معلوم نیست. و اما هرگاه خانه‌ای از مسلمی بخرند که مرتفع باشد از همسایگان، آن را به حال خود میگذارند و هرگاه خراب شود و خواهد از نو

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بسازد، جایز نیست که بلندتر کند و به هر حال ظاهر فتوای علما بلکه صریح آنها در خانه و همسایه خانه است. اما عدم جواز مرتفع کردن خانه از باغ مسلمین، پس در آن، دلیلی ظاهر نیست و این یهودی که باغی خریده و عمارت بایره در آن هست، کسی را نمیرسد منع از تعمیر آن و بلند کردن از باغهای مسلمین. بلی اگر خانه‌های همسایه در آنجا باشد جایز نیست و میتوانند قدر مرتفع را خراب گردانند.

٤٥٣- سوال: مملکتی که داخل مفتوح العنوه بوده باشد و مسلمین در آن مملکت، قراء و بیوتات جاری نموده و به مالکیت متصرف گردیده و بیع و شری نیز نموده باشند و بعضی از قراء مزبوره خراب و لم یزرع و داخل موات و مدت متمادی در وقتی که آباد بوده است سلاطین عصر متصرف گردیده به خالصه عمل نموده‌اند و مشهور به وقف نیز میباشد که مشخص نمی شود که بر چه وقف است و اثری از خود محیی محل مزبوره موجود نیست، آیا اختیار محل معروضه با مجتهد عصر است یا اینکه هر یك از مسلمین آباد نمایند مختارند؟ محل مذکور را یکی از مسلمین، حال خواسته باشد آباد نماید و به حلیه آبادی بر آورده، موافق قانون شرع مقدس نبوی (ص) میباید، به چه نحو و به چه طریق رفتار نمایند؟

جواب: هر زمینی که ید ملکیت بر آن ثابت شده، خواه در مملکتی باشد که مفتوح العنوه باشد و خواه غیر آن، محکوم است به ملکیت آن مالك، تا خلاف آن ثابت شود و فرقی نیست ما بین اینکه محیی به قصد تملك مالك شده یا به بیع یا غیر آن. پس هرگاه

آن زمین مخروبه (١) شود و موات (٢) شود، پس یا این است که صاحب آن معلوم (٣) است یا معلوم نیست و در صورت دوم، یا اینکه میدانیم که الحال مالك ندارد و وارث مالك منقرض (٤) شده که آن را بلا مالك میگویند و آن مال امام است یا نمیدانیم که مالك آن

١و ٢ و ٣ و ٤: این فتوای اکثر و مشهور، است لیکن جای کلام و سخت قابل اشکال است: در لسان حدیث، زمین به چند قسم تقسیم می شود: ١). زمین دایری که صاحب و مالك آن مشخص است. ٢). موات بالاصاله: زمینی که مسبوق به احیاء نباشد. ٣) .زمینی که مالك یا مالکانش از آن اعراض و صرفنظر کرده‌اند ویا به جای دیگر کوچ کرده و رفع مالکیت از آن کرده‌اند و یا در اثر حوادث و بلا از بین رفته‌اند .(٤ .ارض خربه: زمینی که مالکش به اداره و آبادی آن نپرداخته و اینك خراب گشته است نه به حدی که " موات " بر آن صدق کند. ٥). موات بالعرض: زمینی که قبلا احیاء شده واینك رها شده و مجددا موات گشته است. تکلیف مورد اول روشن است و تردیدی نیست که مورد دوم و سوم از موارد انفال و مال امام (ع) است. بحث در مورد چهارم و پنجم است: راجع به مورد چهارم چند حدیث وارد شده که شخص دیگری می تواند بیاید و ارض خربه را دایر کند و مالك قبلی هیچگونه ادعائی نمی تواند داشته باشد و چون در یك حدیث (حدیث سلیمان ابن خالد) امام (ع) میفرماید " فلیؤد الیه حقه ". از این جمله برداشت کرده‌اند که مالکیت مالك قبلی باقی است وتنها همین نکته موجب شده که فتوای فوق را بدهند و در نتیجه "

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

خراب شدن زمین " را موجب سلب مالکیت ندانند در حالی که مراد از جمله مذکور حقوق احتمالی دیگری غیر از مالکیت است که ممکن است در زمین مانده باشد مانند چوب، وسایل ورافتاده، سنگ و آجری که قابل استفاده باشد، یا درخت حی و زنده‌ای که در گوشه‌ای پابرجا باشد که مال مالك قبلی است. فتوای مذکور موجب شده که حضرات) رضوان الله علیهم) صحیحه ابو خالد کابلی را همراه چند روایت دیگر که تصریح دارند بر اینکه مالکیت مالك قبلی منتفی می شود، کنار بگذارند و آنها را با جمله " فلیود الیه حقه " تاویل فرمایند و روشن نیست که این چگونه راه " جمع بین الاخبار " است؟ در صورتی که موضوع این جمله خاص، چیز دیگر است و عموم و اطلاق اخبار مذکور چیز دیگر. راجع به مورد پنجم: عجیب این است که بعضیها پس از عبور از مسئله ارض خربه به سبك بالا، از همان جمله مذکور استفاده کرده‌اند که زمین موات بالعرض نیز " حق مالك " قبلی است. و بعضی دیگر تمسك کرده‌اند بر اینکه " نواقل ملك " مشخص و روشن است از قبیل: بیع، هبه، وقف، مهر قرار دادن، ارث و ارتداد. و در این نواقل ملك، چیزی بنام " خراب شدن زمین " و یا " موات شدن آن " نیست .

کیست آن را مجهول المالك میگویند. پس آنکه صاحب آن معلوم است و علم نداریم به اینکه بالمره از آن اعراض کرده اظهر این است که تصرف در آن، بدون اذن مالك نمی توان کرد و اگر کسی آن را احیا کند مالك آن نمی شود، بلکه اولویت هم برای آن، حاصل نمی شود. و اما آنکه میدانیم بلا مالك است که مال امام است .پس ظاهر این است که هر کس آن را احیا کند به قصد تملك، مالك آن می شود و همچنین مجهول المالك، بعد از تفحص از مالك و یاس از او، هر کس آن را احیا کند مالك می شود. اینها در صورتی است که آن ملك موات شده باشد. و اما هرگاه هنوز موات نشده باشد، پس آنکه مالك آن معلوم است حکم آن، معلوم است وآنچه بلا مالك است مال امام است ونایب او که مجتهد عادل است آن را به مصرف فقرا میرساند، علی الاظهر به هر نحو که صلاح باشد و اما مجهول المالك، پس مصرف آن نیز فقراست و بهتر این است که آن هم به اذن مجتهد عادل باشد. و اما ملك وقف خرابی که موات شده باشد، پس کسی به سبب احیا کردن، مالك آن نمی شود. خواه وقف معلوم باشد یا نه. بلکه در حکم آن زمینی است که صاحب آن معلوم (۱) است و چون اختیار چنین ملکی هرگاه متولی شرعی ندارد با مجتهد عادل است، پس او اجاره میدهد به کسی که او را احیا کند و نمائی که از آن حاصل شود هرگاه مصرف وقف،

بدیهی است چنین استدلالی سالبه بانتفاء موضوع است زیرا برای مالك قبلی در ارض خربه و موات بالعرض مالکیتی نمانده تا نیاز به ناقل باشد. و عجیبتر اینکه با وجود آنهمه احادیث بعضیها ارض خربه و موات بالعرض را به یك معنی گرفته‌اند و هر دو را به یك چوب رانده‌اند البته به نفع مالك قبلی. بعضی از فقها خصوصا علمای اخباری مانند مرحوم حر عاملی و دیگران علاوه بر اینکه مالکیتی برای شخص قبلی در موات بالعرض و در ارض خربه قایل نیستند در کتابهایشان باب دیگری باز کرده و " ارض معطله " را نیز مسلوب المالکیه، میدانند یعنی " عطله " را موجب سلبه مالکیت میدانند و به حدیث یونس از امام کاظم (ع) که میفرماید هر کسی زمینی را سه سال معطل نگاه دارد از او گرفته می شود و به شخص دیگر داده می شود، عمل میکنند و بدان معتقدند. ۱: در مورد " ارض

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

خربه موقوفه " فتواى اجماعى همين است كه در متن آمده و اختيار آن با امام (ع) و نايب او است يعنى در اينجا نظر مشهور هم مطابق نظر بقيه مى شود .

معلوم است به مصرف آن ميرساند والا به مصرف وجوه خير ميرساند، مثل فقرا و مسجد و پل و رباط و امثال آن، والله العالم.

٤٥٤- سوال: ما حقيقة الجهاد؟ وفى اى شئ يستعمل في الشرع؟ وفى اى اقسامه يشترط اذن الامام؟ وما الجهاد الذى لا يشترط فيه اذنه؟ وما معنى الرباط؟ وما حكمه في زمان الغيبة؟ وما معنى بيضة الاسلام والمسلمين في كلام العلماء والاخبار؟ وهل يجب المهاجرة في تلك الازمنة التى نحن فيها ام لا؟

جواب: الجهاد اما مشتق من الجهد بفتح الجيم بمعنى المشقة والتعب واما من الجهد بضم الجيم وفتحها ايضا بمعنى الطاقة .والوسع وقال في جامع المقاصد وفى الشرع كك، لكن في قتال الكفار ومن جرى مجريهم لاعلاء كلمة الاسلام. اقول: قوله " وفي الشرع كك " يعنى هو تحمل المشقة في قتال الكفار او بذل الوسع والطاقة في مقاتلتهم والظاهر ان مراده من " من جرى مجريهم " البغاة كاصحاب الصفين واصحاب الجمل. قال: ويرد عليه قتال الكفار للامر بالمعروف لانه لاعلاء كلمة الاسلام الا ان يراد باعلا كلمة الاسلام الشهادة فيخرج عنه جهاد نحو البغاة ولعل مراده (١) من النقض بقتال الكفار للامر بالمعروف لانه اذا وجب الامر بالمعروف بالنسبة اليهم كما لو باشر الكتابى المتذمم امرا لا يجوز له والامر في الامر بالمعروف الى الجرح والقتل وقلنا بجوازه سواء قلنا باشتراط اذن الامام او اذن نائبه كما هو ظاهر الاكثر او لم نقل باشتراطه كما هو مذهب السيده (ره) فانه يصدق على هذا انه قتال مع الكفار لاعلاء كلمة الاسلام وليس بجهاد. وعن الشهيد انه: بذل النفس والمال في اعلاء كلمة الاسلام واقامة شعائر الايمان. و اورد عليه في المسالك بانه غير مانع فان اعزاز الدين اعم من كونه بالجهاد المخصوص وعرفه هو بانه شرعا: بذل الوسع بالنفس وما يتوقف عليه من المال في محاربة المشركين او الباغين على وجه مخصوص. ثم انه (ره) ذكر في المسالك والروضة، انه على اقسام وهذه عبارة الروضة: وهو اقسام: جهاد المشركين ابتداء لدعائهم الى الاسلام وجهاد من يدهم على

١: مرجع الضمير هو العلامة الحلى لانه في مقام شرح قول العلامة في " القواعد "

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

المسلمين من الكفار بحيث يخافون استيلائهم على بلادهم واخذ مالهم وما اشبهه من الحريم والذريعة وان قل وجهاد من يريد قتل نفس محترمة او اخذ مال او سبى حريم مطلقا ومنه الاسير بين المشركين للمسلمين دافعا عن نفسه. و ربما اطلق على هذا القسم الدفاع لا الجهاد وهو اولى. وجهاد البغاة على الامام .ويقرب منه ما في المسالك ولكنه ترك الاخير كما في نسختين موجودتين عندى ولعله سهو. اقول وتعريف الجهاد بما تقدم ثم تقسيمه على هذه الاقسام لا يخل، من شئ فان الظاهر من المقسم كونه حقيقة في الاقسام و هو ينافى التعريف الا ان يكون التعريف للحقيقة وهو القسم الاول والاخر المذكوران في الروضة. ويكون المراد في ذكر الاقسام بيان ما يطلق عليه الجهاد و لو مجازا ولكن لا يلايم ذلك قوله " و ربما اطلق على هذا القسم الدفاع وهو اولى " يعنى انه ليس بجهاد حقيقى وهذا يكشف عن كون المقسم هو المعنى الحقيقى. وقال في الدروس: وانما يجب اى الجهاد بشرط دعاء الامام العادل او نايبه ولا يجوز مع الجاير اختيارا الا ان يخاف (١) على بيضة الاسلام (وهى اصله ومجتمعه) من الاصطلام او يخاف اصطلام قوم من المسلمين فيجب على من يليهم الدفاع عنهم. ولو احتيج الى مدد من غيرهم وجب لكفهم، لا لادخالهم في الاسلام. وكذا لو كان بين اهل الحرب ودهمهم عدو خاف منه على نفسه، جاز له ان يجاهد دفاعا لا اعانة الكفار. وقيد في النهاية العدو لاهل الحرب بالكفر. و كذا كل من خشى على نفسه مطلقا وظاهر الاصحاب عدم تسمية ذلك كله جهادا بل دفاعا. ويظهر الفائدة في حكم الشهادة والفرار وقسمة الغنيمة وشبهها. اقول: الظاهر (٢) ان الاستثناء راجع الى قوله " وانما يجب الجهاد بشرط دعاء الامام "

١: فظهر ان كل قسم من اقسام الجهاد جهاد حقيقى على رايه الا الدفاع عن النفس والمال والعرض. ٢: هذا الظهور لا يساعده قواعد العربية وسياق الكلام او دأب مشايخنا الكرام في توضيح الاحكام ولذا تمسك المصنف بـ " الاستخدام " و واضح ان الاستثناء ناظر الى " الدفاع عن النفس والمال والعرض " فقط ولا يشمل الدفاع عن بيضة الاسلام والمسلمين، ويشهد عليه لفظ " الفرار " فانه يجوز في الدفاع عن النفس الفرار والهرب بل قد يجب عند ظن الهلاك في الدفاع وظن السلامة في الفرار والهرب بخلاف الجهاد باذن الامام

نهضت ترجمه
Translation Movement

ففى الكلام استخدام (١) فاريد من لفظ الجهاد المتقدم ذكره، معناه الحقيقى. ومن ضميره القتال الذى هو اعم منه يعنى ان القتال يجب بشرط دعاء الامام الا مع الخوف على بيضة

والجهاد عند الخوف عن بيضة الاسلام. وكذا لو غنم المدافع عن نفسه مالا من الكفار، لا يشمله احكام الغنائم. و وافق المصنف في ذلك صاحب الجواهر حيث قال في شرح قول المحقق كما ياتى: قال المحقق: و قد تجب المحاربة على وجه الدفع كأن يكون بين اهل الحرب ويغشاهم عدو يخشى منه على نفسه فيساعدهم دفعا عن نفسه ولا

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

يكون جهادا. قال صاحب الجواهر في شرح هذا الكلام: بل في المسالك " اشار المصنف بذلك الى عدم جريان حكم الفرار والغنيمة وشهادة المقتول فيه على وجه لا يغسل ولا يكفن " بل في الدروس نسبته الى ظاهر الاصحاب قال بعد ان ذكر الدفاع عن البيضة مع الجائر وعن النفس " وظاهر الاصحاب عدم تسمية ذلك كله جهادا بل دفاع وتظهر الفائدة... ". ثم اورد على الاطلاق قول المحقق والدروس وخالط بين الدفاع عن النفس والدفاع عن بيضة الاسلام. فلنطيل الكلام هنا باذن من القارئ الكريم: هكذا متن الجواهر في اول المقال (وعبارات المحقق بين الهلالين): (وقد تجب المحاربة على وجه الدفع) من دون وجود الامام - ع - ولا منصوبه (كأن يكون) بين قوم يغشاهم عدو يخشى منه على بيضة الاسلام او يريد الاستيلاء على بلادهم او اسرهم واخذ مالهم او يكون (بين اهل الحرب) فضلا عن غيرهم (ويغناهم عدو يخشى منه على نفسه فيساعد هم دفعا عن نفسه) قال طلحه بن زيد سئلت ابا عبدالله / ع / عن رجل دخل ارض الحرب بامان فر القوم الذين دخل عليهم قوم آخرون. قال: على المسلم ان يمنع عن نفسه ويقاتل على حكم الله وحكم رسوله واما ان يقاتل على حكم الجور ودينهم فلا يحل له ذلك. (ولا يكون) ذلك ونحوه (جهادا) بالمعنى الاخص التى يعتبر فيه الشرائط المزبورة. ثم نقل قول صاحب المسالك والشهيدين الدروس كما نقلنا عنه. ويرى القارء انه خالط بين الموضوعين اى الدفاع عن النفس والدفاع عن بيضة الاسلام وساق الموضوعين بمساق واحد واجرى عليهما كلما واحدا مع انه ليس قول المحقق الا في الدفاع عن النفس .هذا الخلط في صريح عبارة المحقق يشهد بان مبنائه (قدس سره) جعل الموضوعين موضوعا واحدا ولذا فهم من عبارت الدروس ما يطابق مبنائه. وقول صاحب المسالك) المزبور) ينطبق قول المحقق لا ما زعمه (قدس سره) وجعله ناظرا الى كلا الموضوعين. ثم فرع (قدس سره) اقوال العلماء على مبنائه ونقل اقوالا كثيرا في طرفى المسئله حتى اشتبه القول المشهور بالنادر، فراجع. ١: اليس الاستخدام بهذه الصورة اغلاقا في الكلام ومسامحة في توضيح الاحكام؟ والاصل عدم الاستخدام هنا .

الاسلام و اصله، من الاستيصال والانقطاع او الخوف على استيصال قوم من المسلمين فيجب الدفاع على الاقرب فالاقرب ولكن هذا القتال لابد ان يكون بقصد دفع شرهم لا لادخالهم في الاسلام الى آخر ما ذكره. ومراده م قوله " ذلك كله " ما، بعد الاستثناء. فيظهر منه (ره) ان ظاهر الاصحاب ان الجهاد انما هو حقيقة فيما (١) دعى اليه الامام العادل سواء كان مع الكفار او مع البغاة ومراده من قوله " وكذا كل من خشى على نفسه مطلقا " يعنى سواء كان العدو كافرا او مسلما وسواء كان باذن الامام ام لا و سواء تعين عليه (٢) بنذر ام لا ولم يتعرض لحكم الخوف على المال وما اشبهه وكذا العلامة في القواعد كما سننقل عبارته وقد يعترض له في الشرايع، وسيجيى الكلام في ذلك. ويظهر من اللمعة كون القتال، مع هجوم عدو يخشى منه على بيضة الاسلام، جهادا حقيقة. حيث قال بعد ذكر الجهاد " و وجوبه على الكفاية ويشترط الامام العادل او نائبه الخاص او هجوم عدو يخشى منه على بيضة الاسلام " الا ان يق: ان في كلامه ايضا استخداما واردا من المستكن (٣) في قوله " ويشترط القتال مع الكفار " فلا يستلزم كونه جهادا حقيقيا ثم ان في عبارة الدروس اهمالا للحكم ما قاتل بدعاء امام جاير اضطرارا، ولم يكن هناك خوف

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

١: وفيه اولا: مراده من قوله " ذلك كله " هو وجوب الدفاع عن النفس مطلقا، لان قوله " مطلقا " يشمل صورا شتى. وثانيا: اين يظهر من قول (ره) ان ظاهر الاصحاب ان الجهاد انما هو حقيقة فيما دعى اليه الامام العادل هذه كلماتهم وعباراتهم وكتبهم في ايدينا من ذا الذى جعل الجهاد الدفاعى عن بيضة الاسلام قتالا غير جهاديا حقيقيا؟ ثم: ما مراد المصنف من " الامام العادل "؟ هل هو المعصوم ونائبه الخاص فقط؟ وهلا يشمل نائبه العام في عصر الغيبة عند الدفاع عن بيضة الاسلام.؟ بل وفى عصر الحضور هلا يشمل دفاع المسلمين عن بيضة الاسلام في الاقطار البعيدة عن الامام ونائبه الخاص؟ ظاهر الاصحاب في تعابيرهم وكتبهم بل عباراتهم صريح ان الدفاع عن بيضة الاسلام مطلقا وفى كل الاحوال جهاد حقيقى كما في عبارة الدروس وكذا في عبارة الروضة التى ينقلها المصنف بعيد هذا، ويتمسك ايضا بالاستخدام وكذا ب " الاستكان " ليستظهر منه الظهور ايضا على وفق رأيه. ٢: ومراده من قوله " كله " هذه الاقسام لا اقسام القتال غير الجهاد الابتدائى. ٣: هل التمسك ب " الاستخدام " والاستكان " وامثالهما يفيد فائدة في هذه المسئلة المهمة -؟

على بيضة الاسلام ولا على قوم من المسلمين. وكان ينبغى ان يجعله من جملة المستثنيات ان لا يعد جهادا حقيقة. والثمرة التى ذكرها يجرى فيها ايضا .والعمدة تحقيق معنى الجهاد وانه حقيقة في اى شئ. وكذلك ساير الالفاظ المستعملة في المقام كلفظ " في سبيل الله " ولفظ " الشهيد " ونحوهما، وان صيرورتها حقيقة هل المراد الحقيقة الفقهية كالقرء والحيض ونحوهما، او الحقيقة المتشرعة، او الحقيقة الشرعية، وتختلف الثمرة بالنسبة الى الحقايق. فاعلم: ان من الواضح الجلى ان هناك عملا يقال له الجهاد حقيقة في دين الاسلام وهو من باب القتال والدفاع. وكذلك من الواضح الجلى ان ما كان منه مع النبى او من قام مقامه من الائمة مع اعداء الدين، والايمان من ذلك وان ذلك ايضا على اقسام : منها ما يكون مع الكفار، ومنها ما يكون مع البغاة. وما يكون مع الكفار) ايضا)، اما مع اهل الكتاب، واما مع غيرهم من المشركين. وكذلك يختلف احكامهم. فللقتال مع اهل الكتاب حكم ومع المشركين حكم آخر ومع البغاة حكم آخر والكل جهاد. مثل ان المشرك يدعى الى الاسلام فاما ان يسلم او يقتل (واهل الكتاب يزيد على ذلك بقبول الجزية) ويجوز اسر ذراريهم ونسائهم، ويحل ما لهم للمسلم .بخلاف البغاة فانه لا يحل اموالهم، ولا سبى حريمهم وذراريهم، ولا يجوز قتل مدبرهم ان لم يكن لهم فئة. وهكذا... ثم، من احكام المجاهد اذا قتل انه يكون شهيدا وليس له غسل ولا كفن. بل يصلى عليه ويدفن بثيابه ان كان عليه ثوب. الى غير ذلك من الاحكام، مثل عدم جواز الفرار فيه بالشروط المذكورة في محلها . وتقسيم الغنيمة على التفصيل المذكور في محله. فما هو معلوم انه من ذلك العمل وانه مسمى في الشرع بالجهاد حقيقة فلا اشكال فيه انما الاشكال في مثل ما لو كان لرفع نكاية الكفار عن الاسلام واهله بدون متابعة رئيس، او مع متابعة رئيس ليس باهل له. فالاخبار مصرحة بعدم جوازه مع خلفاء الجور، وانه ليس بجهاد ولا يترتب عليه احكامه ولا يجوز متابعتهم اختيارا. انما الكلام مع متابعتهم اضطرارا، او مباشرة المسلمين لذلك بانفسهم اذا خافوا على الاسلام والمسلمين، والاصل يقتضى عدم كون ذلك جهادا. لان القدر المسلم مما صار

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

حقيقة فيه ومترتبا احكامه عليه هو ما ذكرنا فيبقى تحت الاصل. وذلك مثل انا ندعى صيرورة الصلوة حقيقة في ذات الركوع والسجود، ونشك في كون صلوة الميت صلوة، والاصل عدمه. وان ذات الركوع والسجود ايضا له عرض عريض يختلف احكام اقسامها، كالفرائض اليومية المختلفة اعدادها وصلوة الايات والعيد والقصر والاتمام وغير ذلك. فالصلوة حقيقة في القدر المشترك بين انواعها المختلفة ولكل حكم ويبقى صلوة في محل اصالة عدم كونها حقيقة فيها فلا يجرى فيها الاحكام المشتركة في القدر المشترك من جميع الانواع. فنقول في ما نحن فيه :قضية الاصل انه لا يجوز القتال مع الكفار ابتداء لدعوتهم الى الاسلام، وان كان بامر الفقيه الذى هو نايب عام للامام حال الغيبة، ولا يجوز له الامر بذلك، وان فعل فهو اثم ولا يجرى عليه شئ من احكام الجهاد. وكذلك مع الجاير اختيارا. وكذلك مع الاضطرار، وان لم يكن اثما. واما لودهم على المسلمين عدو من الكفار يخاف منه على بيضة الاسلام من الاصطلام والاستيصال، بمعنى كون مرادهم دفع بناء الاسلام. او يخاف منه هلاك جمع من المسلمين. فالظاهر جوازه، بل وجوبه سواء كان بتبعية امام جاير ام لا. ولكن هل حكمه حكم الجهاد في كون المقتول بحكم الشهيد؟ والفار (١) منه كالفار (٢) من الجهاد الحقيقى؟ وهل حكم الغنيمة فيه كحكم غنيمة الجاد في كيفية الاستحقاق والقسمة؟ الا ظهر لا. وقد سمعت كلام الشهيد (ره) حيث قال " ظاهر الاصحاب العدم " (٣) مشعرا بعدم الخلاف وان ظهر من الروضه ان ذلك جهاد، حيث خص اولوية اطلاق الدفاع على القسم الثالث وهو من يريد قتل نفس محترمه. والذى يحضرنى من الاخبار في ذلك هو ما رواه الكلينى والشيخ في الصحيح عن يونس، عن ابى الحسن الرضا - ع - " قال: قلت له :جعلت فداك ان رجلا من مواليك بلغه ان

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IMS

١و ٢: وفى النسخة: والفائز منه كالفائز من الجهاد الحقيقى ٣: وفيه ما ذكرنا قبلا

رجلا يعطى السيف والفرس في السبيل، فاتاه واخذهما وهو جاهل بوجه السبيل، ثم لقته اصحابه فاخبروه بان السبيل مع هؤلاء لا يجوز وامروه بردهما. فقال :فليفعل. قال: قد طلب الرجل فلم يجده وقيل له قد شخص الرجل. قال: فليرابط ولا يقاتل. قال: ففى مثل قزوين والديلم وعسقلان وما اشبه هذه الثغور (؟). فقال :نعم. فقال: يجاهد؟ قال: لا، الا ان يخاف على ذرارى المسلمين، ارايتك لو ان الروم دخلوا على المسلمين لم ينبغ لهم ان يمنعوهم. قال: يرابط ولا يقاتل وان خاف على بيضة الاسلام

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

والمسلمين قاتل فيكون قتاله لنفسه وليس للسلطان. قال :فان جاء العدو الى الموضع الذى هو فيه مرابط كيف يصنع؟ قال: يقاتل عن بيضة الاسلام، لا عن هؤلاء. لان في دروس الاسلام دروس دين محمد (ص) " (١). ولا يخفى ان هذه الرواية تدل على جواز المقاتلة عن بيضة الاسلام والمسلمين بل وجوبها وان لم يكن باذن الامام ونائبه الخاص. وكذلك يدل عليه بالاطلاق صحيحة العيص " قال: سئلت ابا عبد الله (ع) عن قوم مجوس خرجوا على اناس من المسلمين في ارض الاسلام، هل يحل قتالهم؟ قال: نعم وسبيهم " (٢). ويمكن ان يستدل، عليه بقوله تعالى " يا ايها الذين آمنوا قاتلوا الذين يلونكم من الكفار وليجدوا فيكم غلظة " وقال في مجمع البيان وفى هذا دلالة على انه يجب على اهل كل ثغر الدفاع عن انفسهم اذا خافوا على بيضة الاسلام وان لم يكن هناك امام عادل .اقول: فقد استدلوا على وجوب تقديم مقاتلة الاقرب فالاقرب الا ان يكون الابعد اشد خطرا لو كان الاقرب في هدنة وكما يجب ذلك في المقاتلين معهم فكك يجب على الاقرب الى المهجوم عليهم فالاقرب. وقد اشير اليه في عبارة الدروس التى نقلناها وكك في الروضة في شرح قول المصنف " او هجوم عدو يخشى منه على بيضة الاسلام " قالوا: ولو خيف على بعض المسلمين وجب عليه فان عجز وجب على من يليه مساعدته فان عجز الجميع، وجب

١: الوسائل: ج ١١ ص ٢٠، ابواب جهاد العدو الباب ٦ ح ٣. وفى متن الحديث اختلافات شتى في النسخ. ٢: المرجع، الباب ٥٠ ج ٣

نهضت ترجمه
Translation Movement

على من بعدهم ويتاكد على الاقرب فالاقرب كفاية. ويقرب منه عبارة المسالك والمراد من قوله " كفاية " ان الاقرب فالاقرب ان كان كل منهما جماعة تحصل الكفاية ببعضهم كما لو كان في محل من الجوانب الاربع جماعة متساوية من حيث الاقرب، فالواجب كفائى في كل واحد من الجماعات. والظاهر من تأكد الوجوب على الاقرب ثم الاقرب، تقدم الاولى على الثانى في تعلق الوجوب، لا تساويهما. مع التاكد في حق الاقرب فلا يكفى نهوض الا بعد حين الاطلاع على العدو فورا مع كفايتهم في الدفع في جواز تعاقد الاقرب من الدفاع فلا يجوز للاقرب تفويته واذا نهض الاقرب مع كفايتهم فيسقط النهوض عن الابعد ومن ذلك يظهران المراد من الاقرب من كان انفع للدفاع بسبب التهيوء والاستعداد وقد يكون الابعد مستعدا بحيث لا حالة منتظرة لهم في الحرب بخلاف الاقرب فلابد ان يراد بالقرب القرب الى حضور القتال، وظهور اللفظ في القرب المكانى محمول على الغالب. هذا وكون ذلك التفسير للتأكيد لا يخل، عن تجوز فان التفاوت يحصل فيه بترك بعض المكلف به، بالنسبة الى البعيد واتيان جميعه بالنسبة الى القريب. نعم لو

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

فرض تساويهما في الفعل بحيث لم يفت شئ من الجهاد في البعيد ايضا فالتاكد انما هو لكثرة الفائدة واكثرية المراتب في القريب لانه يزيد على حفظ الاسلام والمسلمين وحفظ نفسه وماله ايضا والبعيد لا يحتاج الى حفظ نفسه في ذلك. ثم ان جماعة من الاصحاب قالوا (بعد ذكر الجهاد ووجوبه كفاية): انه يتعين بامور، منهم العلامة (ره) في القواعد حيث قال: وانما يتعين بتعيين الامام او نايبه او عجز القائمين به عن الدفع بدونه او بالنذر وشبهه. ثم قال: وبالخوف على نفسه مطلقا. وتوضيح المقام ان الواجب الكفائى هو ما خوطب به كل المكلفين واذا فعله بعضهم سقط عن الباقين يعنى ما كان من شأنه ان يسقط عن الباقين بفعل البعض (١) والا فقد لا يتصور هناك بعض يسقط بفعله عن الباقين كما لو لم يمكن صدوره الا عن الكل. وقد لا يسقط مباشرته عن الباقين بسبب من الاسباب. وقد يتعين على البعض بالفعل بسبب عدم غيره وان كان من شأنه ان لو وجد

١: اى وان لم يلاحظ " الشأنية " فقد لا يتصور هناك ...

غيره لم يتعين عليه كصلوة الميت اذا لم يوجد هناك الا شخص واحد. وقد يتعين على الكل كما اذا اتفق جهاد لا يمكن القيام به الا مع اجماع الكل وكلا المعنيين لا ينافى وضع الواجب الكفائى حيث اعتبرنا في تعريفه القابلية لا محض الفعلية. بخلاف الواجب العينى كصلوة الظهر الادائية التى ليس من شأنها سقوطها عن احد بفعل الغير بما علم ان النسبة بين الواجب الكفائى والتوصلى عموم من وجه فقد يجتمعان في مثل الجهاد وقد يفترق الاول عن الثانى كصلوة الميت وعكسه كالدين الذى اداه المتبرع. اذا عرفت هذا ظهر انه لا منافاة بين كون الشئ واجبا كفائيا وبين تعينه بعرض من العوارض ومن ثم ذكر الجماعة ان الجهاد واجب كفائى وقد يتعين بامور منها عدم من يقوم به الكفاية الا بفعله. ومنها تعيين الامام اياه للخروج للمصلحة وان حصل الكفاية بغيره ايضا. ومنها تعيينه اذا خاف على نفسه سواء حصل له احد الاسباب المذكورة ام لا فالتعين في الاول بمعنى عدم سقوطه بفعل الغير انما هو لعدم من يقوم به الكفاية بالفعل وان كان من شأنه ان يقوم به البعض ويسقط بفعله عن الاخرين، وفى الثانى معناه وجوب المتثال تعبدا وان كان يسقط عنه بفعل الغير بالفعل، لو عصى الامام ولم يقدم على الامتثال وفعله آخرون فلم يخرج عن كونه واجبا كفائيا. وفى الثالث ايضا كك، اذ لو لم يفعل وفعله آخرون سقط عنه الوجوب لفوات محله وان عصى بالترك لاجل عدم الامتثال بمقتضى النذر. واما استغناء ما لو خاف على نفسه مطلقا، كما ذكرها في القواعد. يعنى سواء تعين عليه باحد من هذه الوجوه ام لا كما فسره به المحقق الثانى فلعل المراد انه اذا خاف على نفسه لو لم يقاتل، وتوقف الدفاع عن نفسه بمقاتلته

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بنفسه وان كان هناك من يحصل به الكفاية في دفع الكفار عنه ورفع شر هم عن الاسلام واهله، ولو لم يتوقف على ذلك كما لو كان هناك من يدافع عنه ولم يكن غلبة نفسه على الخصم في نظره ارجح من غلبة من يدافع عنه. ثم اعلم ان الجهاد كما انه واجب كفائى وكذا ما يقوم مقامه من القتال فالرياسة ايضا كك، اعنى رياسة السرايا والمقاتلين ايضا كك اذا لم يجر العادة بانتظام امر الجماعة (سيما القتال) الا برئيس فقبول الرئيس الرياسة ايضا واجب كفائى في جماعة من شأنهم ذلك لانه من مقدمات الواجب غالبا وكما قد يتعين المقاتلة على جماعة باحد من الاسباب المتقدمة فقد

يتعين الرياسة، كك، وكما ان من اسبابه في زمان حضور الامام تعيينه اياه او انحصار القابلية فيه فقد ينحصر في زمان الغيبة ايضا بانحصار القابلية فيه او من جهة تعيين السلطان المتسلط الذى لا يمكن التخلف عنه الا لذلك الرئيس ولا للمكلفين فاذا كان ذلك الرئيس عدلا متشرعا ويحسب نفسه من المدافعين في سبيل الله فلا باس بالقول بتعينه عليه (ح) وان يعتقد انه رئيس ومكلف بالرياسة والعمل على مقتضاها مع مراعاة ما يتمكن منه من ساير التكاليف. بقى الكلام في وجوب الدفاع عن نفسه اذا قصدوه بعينه فانهم ذكروا انه يجب عليه بنفسه بحسب المكنة ذكرا كان او انثى سليما كان او مريضا حرا كان او رقا بصيرا كان او اعمى وهذا وان كان محله في كتاب الحدود ولكن نشير الى احكامه هنا في الجملة فنقول: قال في الشرايع: وكذا يجب اى الدفاع على كل من خشى على نفسه مطلقا، او ماله اذا غلب السلامة. ومراده في قوله " مطلقا " سواء غلب السلامة يعنى يترجح في نظره وحصل له الظن بسلامة ام لا والمراد من قوله " خشى على نفسه " حصول الظن بان العدو يريد اهلاكه وانه يهلكه فيجب الدفاع لدفع الضرر المظنون سواء حصل الظن بانه يدفعه ويبقى سالما ام لا اذ احتمال السلامة بدون المدافعة لا يقاوم ظن ان العدو يهلكه ان لم يدافعه وظن الهلاك بالمدافعة لا يزاحمه ظن الهلاك بدونها لان الهلاك مع السماحة والعزة اولى من الهلاك بالفشل والذلة، فيجتمع بذلك مع اجر المدافعة عن النفس اجر ايلام الظالم الزاحم له. هذا اذا لم يمكن الخلاص بالهرب ولم يحصل الظن بالسلامة في غير الدفاع، فيجب الدفاع وان ظن الهلاك. واما لو ظن السلامة بالدفاع او تمكن من الهرب فيتعين ما تمكن منه وان تمكن منهما فيجبان تخييرا اذ كل منهما وسيلة الى حفظ النفس. واما المال: فان اضطر اليه لحفظ النفس او ما يجب حفظه له عقلا فهو كالنفس في وجوب المدافعة عنه على نحو ما ذكرنا في النفس والا فان ظن السلامة مع الدفاع ففيه قولان احدهما الوجوب كما اختاره في الشرايع والمسالك وقال في المسالك: سواء تضرر بفواته ام لا لان في تركه تضييعا. والاخر العدم واختاره في الدروس قال :

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

والمدافعة عن المال غير واجب الا مع اضطراره اليه وغلبة ظن الظفر. وقال العلامة في القواعد: وللانسان ان يدافع

عن المال كما يدافع عن نفسه وان قل لكن لا يجب. وهو ظاهر اللمعة. ولابد من تقييده بما لا يوجب فوت المال هلاك نفسه وما ماثله. ومما يدل على عدم الوجوب صحيحة محمد بن مسلم عن احدهما قال، قال رسول الله (ص): من قتل دون ماله فهو شهيد. قال: ولو كنت لو لتركة المال ولم اقاتل. وفى معناه حسنة الحسين بن ابى العلا وغيرها. واما الاخبار الكثيرة الدالة على الامر بقتل من تعرض للمال فلم يعمل الاصحاب بها على اطلاقها. وكيف كان فلا ريب ان اظهر الجواز مع ظن السلامة مراعيا للمتدرج الاسهل فالاسهل. اما العرض فقالوا: ان حكمه حكم النفس. ويشكل اطلاقه اذا اشتمل على هلاك النفس بالمدافعه كما صرح به في التحرير فيجوز الاستسلام لاولوية حفظ النفس وتمام الكلام في هذه المسائل لا تقتضيه المقام. واما الاخبار الدالة على عدم جواز المقاتلة للدعاء الى الاسلام بدون اذن الامام او نايبه الخاص فكثيرة لا نطيل بذكرها. واما جريان ساير احكام الجهاد من الغنيمة وكيفية القسمة وغير ذلك فلم يثبت فيه (١) وكك، لا يشترط فيه الحرية والذكورية بل يجب على الحر والعبد والانثى اذا احتيج اليهما. بخلاف الجهاد الحقيقى الذى مع حضور الامام. والى ذلك اشار (٢) في القواعد بقوله: واذا

١و ٢: وفى العبارة خلط واغلاق وليس يفهم مراده فما هو مرجع الضمير؟ هو القتال الدفاعى عن النفس والمال والعرض؟ او القتال باى اقسامه الا ما كان مع حضور الامام. وعبارة القواعد منحصر (تصريحا) في الدافع عن الاسلام، وان كان الدفاع عن النفس كذلك ايضا. انما يريد المصنف قد سره من جعل الموضوعين موضوعا واحدا ان يجرى كليهما بمجرى واحد في كونهما قتالا لا جهادا. وهذا كما ترى خلاف المشهور لانهم قسموا الجهاد الحقيقى على قسمين: الجهاد الابتدائى ومع حضور الامام او نائبه الخاص، والجهاد الدفاعى عند هجوم العدو والخوف على بيضة الاسلام والمسلمين ولو من دون اذن الامام ونائبه الخاص بل تحت رئاسة السلطان الجاير له صرح فيه في الدروس. والمصنف في هذه المسئلة من اولها، في مقام يريد ان يثبت ان الجهاد الحقيقى هو الاول فقط. وقول المصنف " قدس سره " هنا " واما سائر احكام الجهاد من الغنيمة و.... فلم يثبت " ينتقض بما اوجب من تعيين الرئاسة بل اوجب تعينها في زمن الغيبة. هل الرئيس، رئيس للمقاتلة فقط؟ او ليست الغنيمة، من امور الحرب والمدافعة؟؟ او يحرم للمسلمين المدافعين اخذ الغنيمة من اموال الكفار؟ فماذا يفعلون بعد اخذ الغنيمة؟ ايبقون حائرين ومتحيرين او يقتلون انفسهم، بعضهم بعضا، لتملك الغنايم؟ -؟

وطئ الكفار دار الاسلام وجب على كل ذى قوة قتالهم حتى العبد والمرئة وانحل الحجر عن العبد مع الحاجة اليه. والحاصل ان القدر الثابت من الاخبار ثبوت تلك الاحكام فيما كان باذن (١) الامام ونايبه وان

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

الجهاد ان قلنا بكونه اسما للصحيح فلا ريب في عدم صدقه على فاقد الشرائط. وان قلنا بكونه اسما للاعم من الصحيحه كما هو الاظهر في الموضوعات المتلقات من الشارع المتداول عند اهل الشرع فلا ريب ان فاقد شرط الصحة (٢) منه لا يترتب عليه احكامه. اما فيما كان المطلوب نفس الفعل فلان الشارع لا يامر الا بالصحيح واما ما كان في غير مورد الطلب مثل ما لو نذر احد شيئا للجهاد والمجاهد فيحمل على الصحيح ايضا حملا لفعل المسلم على الصحيح. واما ما شك في صحته وفساده فيتبع صدق الاسم وكيف كان فلا ريب ان اذن الامام ونايبه قد ثبت اشتراطه فيه. واما ما حصل فيه الشرط فيصدق عليه الاسم حقيقة. واما مثل الدفاع عن بيضة الاسلام والمسلمين الذى هو قتال جايز شرعا وان لم يكن باذن الامام فهل هو داخل تحت مفهوم (٣) الجهاد الذى صار لفظ الجهاد حقيقة فيه عند المتشرعة والشارع ام لا؟ الاظهر لا، مثل صلوة الميت بالنسبة الى (٤) لفظ الصلوة فلا يثبت فيه الاحكام التى ثبت لساير ما هو حقيقة فيه جزما ولا يبر نذر من نذر للجهاد او المجاهد (٥) شيئا في ذلك وعدم ثبوت الحقيقة فيه يكفى في عدم ترتب الاحكام والاثار ويلزم ثبوت العدم لاصالة عدم النقل (٦) والوضع

١: فما معنى اطلاق الاخبار الدالة على وجوب الدفاع عن بيضة الاسلام، على كل فرد من افراد المسلمين وهيئتهم الاجتماعية، اطلاقا باحثا عن " الجهاد " لا من قتال غير جهادى.. -؟ ٢ و ٣: اى فقيه من الفقهاء قال بان الجهاد الدفاعى عن بيضة الاسلام عند هجوم الكفار ليس جهادا صحيحا لكونه فاقدا لاذن الامام -؟ هل مقابل الصحيح الا الغلط او الباطل او الحرام او المكروه -؟ ماذا مراد المصنف من اصطلاح " الصحيح " ومقابله، هنا -؟ هل يكون الواجب غير صحيح؟ الواجب الاضطرارى صحيح بالنسبة الى المضطر ويصدق عليه الاسم حقيقة وصلوة المتيمم صلوة حقيقة بالنسبة الى المتيمم المضطر، والفرق بين الصلوتين انما في ما يتعلق به الاضطرار، لا في ساير الاحكام. ٤: هذا قياس مع الفارق. بل مثل صلوة المتيمم وصلوة المتوضئ، يصدق على كليهما الصلوة. ٥: هذا مبنى على صحة المقدمات التى ادعاها المصنف " قدس سره " وفى كلها نظر، كما رايت. ٦: لا حاجة الى النقل بل هو مصداق له من دون النقل .

نهضت ترجمه
Translation Movement
JNS

بالنسبة اليه. واما ما كان الفرض المذكور، مع الامام او باذنه فالظاهر انه في (١) حكم الجهاد الحقيقى وان لم يقع فيه دعاء الى الاسلام او ما يقوم مقامه مثل الدعوة السابقة بل يكون المقصود منه دفعهم عن الاسلام والمسلمين ولا ثمرة مهمة لنا في البحث منه اذ هو اعرف بما هو تكليفه. هذا الكلام في الاحكام التى لم يثبت في الاخبار الا بالنسبة الى ما كان باذن الامام كالغنيمة وكيفية القسمة وعدم الفرار منه (وان لم يثبت عدمه (٢) في غيره) فلا دليل على التعدى الى غير موردها. واما ما دل عليه الاخبار متعلقا بلفظ الجهاد مثل ما ورد في فضله وثوابه ونحو ذلك مثل ما في صحيحة سليمان بن خالد عن ابى جعفر (ع) قال: الا اخبرك بالاسلام اصله وفرعه وذورة سنامه؟ قلت: بلى جعلك فداك. قال: اما اصله فالصلوة وفرعه الزكوة وذروة (٣) سنامه الجهاد. الحديث .وفى رواية حيدرة عن ابيعبد الله (ع) قال:

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

الجهاد افضل (٤) الاشياء بعد الفرايض. وفى رواية السكونى عنه (ع) قال: قال رسول الله: للجنة باب يق له باب المجاهدين يمضون اليه فاذا هو مفتوح وهم متقلدون بسيوفهم والجمع في الموقف والملائكة ترحب (٥) بهم. ثم قال: من ترك الجهاد البسه الله ذلا وفقرا في معيشته ومحقا في دينه ان الله تعالى اغنى امتى بسنابك خيلها ومراكن رماحها .وروى ايضا عنه (ع) قال: قال رسول الله (ص): جاهدوا تغنموا (٦). الى غير ذلك من الاخبار. فهو وان كان مقتضى الاصل من حمل اللفظ على حقيقته الثابتة وبما ثبت كون لفظ الجهاد حقيقة فيه الا انه هناك اخبار تدل على الفضيلة لمن قتل في سبيل (٧) الله بالاطلاق

١: وهذا من اعجب العجايب. يكاد المصنف " قدس سره " ان يسمى الجهاد الدفاعى مع مباشرة الامام (ع) ايضا قتالا غير جهاديا او يسميه جهادا غير حقيقيا! ٢: لم يثبت هذا الاحكام ولم يثبت عدمه.!. فما يبقى للمسلمين الا الحيرة والتحير -؟ - ٣ .- بحار: ج ٦٨ ص ٣٣٠ ح ٦ - كافى: ج ٢ ص ٢٣ - والرواية ليست بصحيحة وغاية ما يقال انها موثقة لان سليمان بن خالد، زيدى. ٤ و ٥ و ٦: الوسائل: ج ٦، ابواب جهاد العدو باب ١، ح ٩ - ٢ - ٥. ٧: للاخبار الواردة في الجهاد، موضوع خاص. وللاخبار الواردة في من قتل في سبيل الله مطلقا، موضوع خاص ايضا ولا محل لخلط الموضوعين حتى ينجر الى تعطيل " الاصل " وحذفه من دون دليل. وكذا جهاد

فيشمل باطلاقها ما نحن فيه كما انه ورد اخبار كثيرة في تسمية بعض الاشياء جهادا مع انه لا مقاتلة فيه كجهاد النفس وحسن التبعل في الزوجة واقامة السنة المتروكة وغير ذلك فالمراد منها المشاركة مع الجهاد الحقيقى في الفضل والثواب بل يكون بعضها اعظم منه كجهاد النفس حيث سماه النبى (ص) بالجهاد الاكبر. واما مثل سقوط الغسل والكفن فهو وان كان ثابتا للمجاهد الحقيقى جزما ولكن الكلام في الاختصاص وهذا ليس مثل احكام الغنيمة والفرار ونحوهما اذ تلك الاحكام لم يرد في الاخبار الا في ما كان باذن (١) الامام وان لم يثبت عدمها (٢) ايضا في غيره و اما سقوط الغسل والكفن ففى الاخبار ما يدل على سقوطهما عمن قتل في سبيل الله بدون تقييد بكونه في الجهاد الحقيقى وعنوان الفقهاء المسئلة بسقوطهما عن الشهيد. ثم المشهور اشترطوا ذلك بشيئين احدهما كونه مقتولا بين يدى النبى او الامام ونايبه الخاص وثانيهما ان يموت في المعركة. وخالفهم المحقق والشهيد وبعض المتأخرين. قال في المعتبر: عزى الشرط الاولى الى الشيخين والاقرب اشتراط الجهاد السايغ حسب، فقد يجب الجهاد وان لم يكن الامام موجودا. ثم قال واشتراط ما ذكره الشيخان زيادة لم يعلم من النص. وقال الشهيد في التذكرة " وهو متجه " وتبعهما الفاضل السبزوارى في الذخيرة وقال: ان التخصيص غير مستفاد من الروايات بل هى شاملة لكل من قتل في سبيل الله كمن قتل في عسكر المسلمين اذا دهمهم عدو يخاف منه على بيضة الاسلام واضطروا الى قتاله. اقول وليس ذلك ببعيد لاطلاق الاخبار مثل ما رواه الكلينى والشيخ في الصحيح عن

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

الاصغر والاكبر، والاخبار الدالة على كل منهما، سرب معلوم ومتمايز عن الاخرى، فاذا شك ان المراد (في حديث من الاحاديث من لفظ الجهاد هو الجهاد الاصغر او الجهاد الاكبر، فالاصل يقتضى مطلقا (سواء كان النظر بالحقيقة اللغوية او الشرعية او المتشرعة او العرفية) ان المراد هو الجهاد الاصغر. وادعاء المصنف) قدس سره) مصادرة على المطلوب، ودليله عين المدعى. ١: هذا خلاف المشهور. قد بيناه فلا نكرر هنا. ٢: وهذه هى الحيرة التى قدمناه .

ابان بن تغلب قال: سئلت ابا عبد الله (ع) عن الذى يقتل في سبيل الله ايغسل ويكفن ويحنط؟ قال: يدفن كما هو في ثيابه الا ان يكون به رمق ثم مات فانه يغسل ويكفن ويحنط ويصلى عليه. ان رسول الله (ص) صلى على حمزة وكفنه لانه كان (١) جرد. وما رواه ايضا في الحسن لابراهيم بن هاشم عن ابان بن تغلب قال :سمعت ابا عبدالله (ع) يقول الذى يقتل في سبيل الله يدفن في ثيابه ولا يغسل الا ان يدركه المسلمون وبه رمق ثم يموت بعد فانه يغسل ويكفن ويحنط. ان رسول الله (ص) كفن حمزة في ثيابه ولم يغسله ولكنه صلى (٢) عليه. وما رواه ايضا في الموثق عن اسماعيل بن جابر وزرارة عن ابى جعفر (ع) قال: قتل: كيف رايت الشهيد يدفن بدمائه قال نعم في ثيابه بدمائه ولا يحنط ولا يغسل ويدفن كما هو. ثم قال: دفن رسول الله (ص) عمه حمزة في ثيابه بدمائه التى اصيب (٣) فيها ورداه النبى (ص) برداء. الحديث. الى غير ذلك من الرويات. والتعليل والاستشهاد بحكاية حمزة غير مضر لانها فرد من افراد في سبيل الله ودعوى كون " في سبيل الله " حقيقة في الجهاد الحقيقى ممنوعة كما في الزكوة في سهم سبيل الله فان الاشهر الاظهر، فيها ايضا عموم وجوه البر، واما لفظ " الشهيد " المذكور في الرواية الاخيرة وان سلم كونه حقيقة فيمن قتل في الجهاد بين يدى الامام او نايبه فهو ايضا لا يوجب تقييد القتل في سبيل الله اذلا منافات (٤) حتى يلزم التقييد. ثم ان الكلام في لفظ الشهيد كالكلام في لفظ الجهاد فان ثبوت كونه حقيقة فيمن قتل باذن الامام مسلم والاشكال في غيره مثل ما نحن فيه (٥) ومثل من قتل عند مظلمته (٦) ودفاعه عن نفسه واهله و ماله كما ورد في الاخبار فوق الاستفاضة با نه شهيد والقدر المسلم منه كونه حقيقة فيمن قتل باذن الامام فالحكم الذى يثبت له من سقوط الغسل والكفن والحنوط لم يثبت الا فيما علم ثبوت الحقيقة فيه نظرا الى الرواية الاخيرة وغيرها من الادلة او فيما كان قتلا في سبيل الله مطلقا على ما اخترناه واما في غيره، مما اطلق عليه الشهيد مثل المدافع

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IRS

١و ٢ و ٣: الوسائل ج ١، ابواب غسل الميت باب ١٤، ح ٧، ٩، ٨. ٤: هذه من جملة التكلفات التى تلزم على مبنى المصنف قدس سره. ٥ و ٦: لا اشكال في ما نحن فيه، على المشهور وانما الاشكال في من قتل عند مظلمته فحسب .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

عن نفسه واهله وماله ومثل من مات ببطن او غرق او هدم او طاعون او نفاس او في غربة فلا. لان الاطلاق عليها لا يدل على كونه حقيقة فيها لان الاستعمال اعم. فالمراد اشتراكها منه في الفضل والثواب فيكون مثل اطلاق الخمر على الفقاع في الاخبار الكثيرة. وقد تحصل من مجموع هذه الكلمات ان القتال لحفظ بيضة الاسلام والمسلمين جايز وان لم يكن باذن الامام وانه ليس بجهاد حقيقى يترتب عليه حكم الغنيمة واحكامها حكم الفرار وغيره لعدم ثبوت كونه جهادا حقيقيا ولم يثبت كون المقتول فيه شهيدا حقيقيا ولو قيل ان له فضيلة الشهادة ويثبت فيه سقوط الغسل والكفن لصدق انه قتل في سبيل الله على ما اخترناه لا لانه شهيد حقيقى. فالثمرة في الفرق بين الشهيد الحقيقى وبين مطلق المقتول في سبيل الله خفية الا في مثل من نذر ان يدفن شهيدا ونذر شيئا لمن دفنه. واما ساير ما اطلق عليه الشهيد كالمقتول دون مظلمة وللدفاع عن نفسه واهله وماله والذى مات بالبطن والغرق ونحوهما فلا يترتب عليه حكم الشهيد الواقعى ولا حكم من قتل في حفظ بيضة الاسلام والمسلمين بدون اذن الامام. فان قلت: القاعدة في مثل قولهم الطواف بالبيت صلوة والفقاع خمر الحكم بالتسمية في الاحكام الشرعية الا ما اخرجه الدليل على الاظهر فينبغى الحكم بسقوط الغسل والكفن ممن قتل دون مظلمته لاطلاق الاخبار الكثيرة بانه شهيد وكك في غيره مما اطلق عليه الشهيد .قلت: سقوط الغسل والكفن ليس من احكام الشهيد من حيث انه شهيد حتى يكون الحكم ثابت المهية وجنسه بل انما هو لبعض اقسامه وهو الذى ادركه المسلمون ولا رمق فيه في المعركة على المشهور المعروف فلم يثبت من ذلك الاطلاق الا ثبوت اشتراكه مع الشهيد في الجملة ويكفى في ذلك ثبوت فضيلة الشهيد له وثوابه . وتأمل في ذلك تفهم فانه تحقيق مغتنم. وهذا الكلام في غير المقتول دون مظلمته مثل المبطون والغريق اوضح مع انه لم يقل احد به فيه فيما اعلم. ثم اعلم: قد ظهر بما ذكرنا حكم من كان بين اهل الحرب، من المسلمين ودهمه قوم من الكفار انه يجوز له الدفاع عن نفسه وماله والقتال معهم بقصد الدفاع عن نفسه وماله وانه

ليس بجهاد حقيقى الا من باب مالودهم الكفار على المسلمين بحيث يخاف على بيضة الاسلام والمسلمين فلا يترتب عليه احكام الجهاد الحقيقى ولا سقوط الغسل والكفن الذى ثبت في القتال عن الاسلام والمسلمين. ويدل على جوازه (مضافا الى العقل وعمومات ما دل عليه من النقل) خصوصا ما رواه الشيخ عن ابن المغيرة عن طلحة بن زيد عن ابى عبدالله (ع) قال: سأله عن رجل دخل ارض الحرب بامان فغزى القوم (الذين دخل عليهم) قوم آخرون. قال: على المسلم ان يمنع نفسه ويقاتل على حكم

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

الله وحكم رسوله واما ان يقاتل الكفار على حكم الجور (١) وسنتهم فلا يحل له ذلك. وظاهر الاكثر كما في المسالك عدم اشتراط الجواز بكون المقاتلين مع القوم، الكفار. لعموم ما يدل على جواز الدفع عن النفس. وقيل باشتراط كفرهم لعدم جواز قتل المسلم. قال في المسالك: وهو صريح الشيخ في النهاية. اقول :كلام الشيخ في " النهاية " هو هذا: ومن دخل ارض العدو بامان من جهتهم فغزاهم قوم آخرون من الكفار جاز له قتالهم يكون قصده بذلك الدفاع عن نفسه ولا يقصد معاونة المشركين والكفار. وليس فيه تصريح بالاشتراط كما لا يخفى فان ظاهره انه افتى موافقا لما في الرواية التى هى ظاهرة فيما كان المهاجمون كفارا وهو لا يقتضى التخصيص. وكيف كان فهذا القول ضعيف. هذا كل الكلام في الحقيقة الشرعية والمتشرعة. واما الحقيقة الفقهية فالذى هو موضوع كتاب الجهاد في اكثر الكتب الفقهية هو الجهاد مع الكفار حال حضور الامام وباذنه وكذا مع البغاة كك، وقد ذكروا حكم قتال من دهم من الكفار بحيث يخاف منه على بيضة الاسلام والمسلمين من الاصطلام والاستيصال، فيه استطرادا. واما الدفاع عن النفس والمال ونحوه من الاهل والذرية فهو مذكور في كتاب الحدود. واما السؤال عن الرباط: فهو يستحب في حال حضور الامام وغيبته ويتأكد في حال ظهوره (ع) وهو الارصاد في الثغور لحفظ المسلمين واعلامهم بوصول العدو ليتأهبوا لدفعه وهو لا يتضمن جهادا حتى يكون ممنوعا حال الغيبة وفيه فضل كثير وافضله المقام باشد الثغور خوفا لشدة الحاجة هناك فعنه (ص): رباط ليلة في سبيل الله خير من صيام شهر وقيامه

١: الوسائل: ج ١١ ص ٢٠، ابواب جهاد العدو باب ٦ ح ٣

نهضت ترجمه
Translation Movement

فان مات جرى عليه عمله الذى كان يعمله وجرى عليه رزقه وامن (١) الفتان .واقله ثلثة ايام واكثره اربعون يوما فان زاد كان ثوابه ثواب المجاهدين، ففى حسنة محمد بن مسلم وزرارة عن ابى جعفر وابى عبد الله (ع) قال الرباط ثلاثة ايام واكثره اربعون اياما فاذا (٢) جاوز ذلك فهو جهاد. ثم اذا كان في حال حضور الامام واذنه في القتال فلا اشكال واما في حال الغيبة او الحضور مع عدم الاذن فلا يجوز له الابتداء بالقتال بل يحفظهم عن الدخول الى بلاد الاسلام ويعلم المسلمين باحوالهم وان بدأوا بالقتال فيقاتلهم دفاعا لا جهادا ولو عجز عن المرابطة فيرابط فرسه او غلامه او يعينهم بما امكنه احتسابا عند الله وطلبا للاجر العظيم ويصح نذر المرابطة ويجب الوفاء به وكذا لو نذر شيئا للصرف في الرباط والمرابطين يجب الوفاء به عند الاكثر وكك من آجر نفسه في الرباط فلا يجب عليه رد ما اخذه وان كان في حال الغيبة. وللشيخ في المسألتين خلاف وتفصيل والاظهر ما عليه الاكثر لعدم مقاومة الرواية التى استند بها

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

الشيخ لعمومات الادلة. وقال في الدروس: كل من وطن نفسه على الاعلام والمحافظة من اهل الثغور فهو مرابط ويكره نقل الاهل والذرية اليه. واما السؤال عن معنى بيضة الاسلام والمسلمين في كلام العلماء والاخبار: فالظاهر ان " المسلمين " معطوف على " البيضة " لا على الاسلام كما يظهر من كلام بعضهم وقد عرفت تفسير الشهيد في الدروس بانه اصله ومجتمعه. وقد فسره للشهيد الثانى ايضا في الروضة بذلك وكذلك غيره. وقال في القاموس: " البيضة حوزة كل شئ ". وقال ايضا " بيضة البلد، واحده الذى يجتمع اليه ويقبل قوله " وقال ايضا " الحوزة، الناحية وبيضته " وقال ايضا " انها بيضة الحديد (٣) وبيضة الطاير " وقال ايضا " الناحية الجانب " وقال في مجمع البحرين: بيضة الاسلام: جماعته ومنه الدعاء " لا تسلط عليهم عدوا من غيرهم فيستبيح بيضتهم " اى مجتمعهم وموضع سلطانهم ومستقر دعوتهم اراد عدوا

١: كنز العمال: ج ٢ ص ٢٥٣. والحديث عامى مقبول. ٢: وسائل: ج ١١ ص ١٩، ابواب جهاد العدو باب ٦ ح ١ ٣: وبالفارسية " خود جنگى - كلاه آهنين نظامى - كلاه ايمنى "

يستأصلهم ويهلكهم جميعهم. وقد تقدم. وقال: اراد بالبيضة الحوزة فكانه شبه مكان اجتماعهم والتيامهم ببيضة الحديد. ومراده بقوله " وقد تقدم " ما ذكره في كلمة " بوح " قال: واستباحوهم استأصلوهم ومنه حديث الدعاء للمسلمين لا تسلط عليهم عدوا من غيرهم فيستبيح بيضتهم أى يجعلهم مباحا لا تبعة فيهم. اقول الظاهر ان المراد من الخوف على بيضة الاسلام الخوف من استيصاله وانقطاعه بالمرة ولما كان يحصل انقطاع كل شئ بانقطاع اصله وانصرامه كأساس الجدار واصل الشجر فارید بالخوف على بيضة الاسلام الخوف على ما به قوامه وقيامه فالبيضة هنا اما مأخوذ من بيضة الطائر فان اصل الطائر هو البيضة فانه يتولد منه فاذا استؤصل البيضة يستأصل الطائر او من بيضة الحديد فانه يخاف ظاهر الرأس والرأس في الجسد كالاصل له فالمراد ان الكفار يريدون انصرام الاسلام بانصرام السلطان الذى هو بمنزلة الرأس لاستلزامه انصرام البدن وبذلك يظهر مناسبة أخذه من بيضة البلد ايضا او يريدون استيصال البيضة يعنى ما يتولد منه الاسلام حتى لا تولد منه طائره ولذلك عبر الفقهاء عنه بالاصل والمجتمع فان اجتماع اركان الاسلام والمسلمين انما هو بسلطانهم فهم يريدون كسر بيضة الحديد من رأس الاسلام لينتفى الرأس فينتفى الاسلام او يريدون اهلاك نفس السلطان الذى هو بمنزلة بيضة البلد او بيضة الطائر كاركان الاسلام لينهدم اركانه فلذلك فسروه بالاصل والمجتمع فان سلطان الاسلام اصل الاسلام ومجتمع اركانه. فان قلت: ان هذا لا يلائم الرواية التى نقلتها فانها وردت فيما لم يكن الامام العادل

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

مبسوط اليد والرواية مصرحه با نه تجاهد لنفسه لا عن السلطان. قلت: ان هذا لا ينافى ما ذكرناه فان الكفار لا يفرقون بين السلطان العادل من المسلمين والجائر منهم بل انهم يعلمون ان للمسلمين سلطانا هو اصلهم ومجتمعهم ويريدون استيصاله ليترتب عليه استيصال الاسلام فاذا دهموا على الاسلام والمسلمين فيتفرق المسلمون وبذلك ينقطع اثر الاسلام شيئا فشيئا حتى لا يبقى منه اثر. والحاصل انهم وان كان غرضهم بالاصالة هلاك السلطان الذى هو اصل الاسلام ومجتمعه ولكنه يستلزم

هلاك المسلمين وتبدرهم وهذا يكفى في جواز الدفاع ولا ينافى ذلك ما هو الحق عندنا انه لا يخل الارض من سلطان عادل فلا يحصل غرضهم بذلك اذ الاصل والمجتمع باق وان فرض قتل امام ذلك الزمان ايضا وبادنى تصرف في ذلك يعلم الحال في اضافة البيضة الى المسلمين كما في الدعاء الذى نقله في مجمع البحرين والمسالك ان تجعل البيضة مأخوذة من الحوزة بمعنى الناحية يعنى اذا حصل الخوف على ناحية الاسلام والمسلمين وجانبهم بحيث يخاف انصرامه او انصرامهم فيجب الدفاع وان لم يكن باذن الامام. والحاصل ان المراد من الخوف على بيضة الاسلام الخوف عن استيصاله وانقطاع رسمه. واما عطف المسلمين على بيضة الاسلام فهو ايضا مما يوجب الدفاع وان لم يخف على انصرام اصل الاسلام اذ قد يكون هجومهم على جماعة خاصة من المسلمين بدون ارادة انصرام اصل الاسلام والظاهر ان المراد بالدعاء ارادة الايذاء بكل المسلمين وعبارة الفقهاء اعم (١) من الكل والبعض .واما السؤال عن المهاجرة وهو الخروج من دار الكفر الى دار السلام فالظاهر ان الاصحاب لم يخالفوا في بقائها مادام الكفر باقيا وانما الخلاف من بعض العامة وما روى عنه (ص) ان " لا هجرة بعد الفتح " فمع انه معارض بما روى عنه (ص) ايضا " انه لا ينقطع الهجرة حتى ينقطع التوبة ولا ينقطع التوبة حتى تطلع الشمس من مغربها " هو ما دل بانه لا هجرة بعد فتح مكة عنها لزوال علة الهجرة لصيرورتها بلد الاسلام. او المراد نفى الفضيلة التى كانت قبله. والاصل فيه) بعد الاجماع) النصوص كقوله تعالى: ان الذين توفيهم الملائكة ظالمى انفسهم قالوا فيم كنتم قالوا كنا مستضعفين في الارض قالوا ألم تكن ارض الله واسعة فتهاجروا فيها فاولئك مأواهم جهنم وساءت مصيرا الا المستضعفين. الآية. وفيها من التأكيد ما ليس في غيرها فتركها من الكبائر الموبقة وهناك آيات اخر ولا حاجة الى ذكرها وذكر غيرها. وعن العلامة في المنتهى: ان الناس على ثلاثة اقسام: الاول: من يجب عليه وهو من اسلم

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

١: الظاهر ان المراد من " يخشى على بيضة الاسلام " يشمل انقطاع الاسلام من اصله في كل الارض والدنيا وانقطاعه من مملكة واحدة ايضا، وان بقى في ساير ممالك الاسلامية. كما انقطع في اندلس، ولا فرق في هذا بين عطف " المسلمين " على البيضة او على الاسلام .

في بلاد الشرك وكان مستضعفا فيهم ولا يمكنه اظهار دينه وله عشيرة تحميه عنهم ويمكن اظهار دينه ويكون آمنا على نفسه بل الاظهر بقائه في المشركين، كالعباس لان فيه تكثير عددهم. والثالث: من لا يستحب له وهو من كان له عذر بمنعه عن المهاجرة من مرض او ضعف او عدم نفقة او غير ذلك. وقال المحقق الثانى في جامع المقاصد انه ينقل عن شيخنا الشهيد (ره) ان البلاد التى يضعف المكلف فيها عن اظهار شعائر الاسلام والايمان يجب الخروج عنها. وهو حسن الا ان الظاهر ان هذا مع ظهور الامام بحيث يرتفع التقية اصلا اما مع غيبته فهذا الحكم غير ظاهر لان جميع البلاد لا يظهر فيها شعائر الايمان ولا يكون بقائها الا بالمساترة وان تفاوتت في ذلك. وأورد عليه بعض متأخرى المتاخرين ان هذا غير ظاهر اذ معظم بلاد العجم في زماننا وفى زمانه مشحونة باظهار شعائر الاسلام والايمان والانكار على المخالفين بحيث لا يشوبه تقية بل ربما يق :انهم افرطوا في ذلك بحيث لا يتخيل مرتبة ابلغ منه. اقول: مناقشة المورد، عليه مناقشة لفظية ولعل مراد المحقق الثانى التمثيل لا خصوص ظهور الامام ولعل الزمان بعد لم يصر كزمان المورد فالعمدة تحقيق اصل المطلب على وجوب الهجرة عن بلاد المخالفين مع العجز عن اظهار شعاير الايمان ولا بد اولا من بيان معنى الشعاير وهو جمع شعار ككتاب وهو جل الفرس والعلامة للحرب والسفر كما في القاموس وهو ما يعرف به بعضهم بعضا او من الشعار وهو ما تحت الدثار من اللباس وهو يلى شعر الجسد. ويصح الاول ايضا وعلى الاول المراد بها علامات الاسلام والمسلمين والاعمال الذى يعرف بها كالصلاة وصوم شهر رمضان والاذان. وعلى الثانى هى من الصفات الملاصقة به الذى لا ينفك عنه كاللباس اللازمة بالبدن .واما شعار الايمان فهو مثل مسح الرجلين والتزام السجود على ما يصح السجود عليه وقول حى على خير العمل في الاذان ونحو ذلك. وما نقل عن الشهيد (١) محل اشكال والاعتماد على المستنبطة، من الهجرة عن بلاد الشرك ضعيف لان الفرق بين الشرك والكفر وبين مخالفة المخالفين، بين واضح اذ كتابهم واحد ونبيهم واحد وقبلتهم واحد وكذلك صلاتهم وصومهم وزكاتهم. وانما الخلاف في بعض

١: اى وجوب الهجرة لاظهار شعار الايمان ايضا .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

الكيفيات. ويمكن المضى على اعتقاد الولاية ونحوها من الامور الباطنة بحيث لا يحصل فيه ضرر وكذا الاعمال الا في مثل غسل الرجلين والتكفير في الصلاة وترك قول حى على خير العمل والسجود على ما يصح السجود عليه. و ورد الاخبار في جواز التقية في امثالها بل والمماشاة معهم والترغيب في حضور جماعتهم والصلاة معهم والحكم بطهارتهم وحل ذبايحهم بل وقولهم (ع) ان التقية دينهم ودين آبائهم. سيما مع ملاحظة قوله تعالى " ان أكرمكم عند الله اتقاكم " وبالجملة اصل الاسلام يمكن اظهار شعايره في بلاد المخالفين ولا يستلزم الكون في بلادهم ترك شعائر الايمان غالبا ولو بالمساترة معهم. وقد جوز التقية في بعض ما يحتاج اليه. فالامر مع ذلك بلزوم الهجرة وترك الوطن عسر وحرج بل وتحمل التقية عبادة وفضيلة بل افضل الاعمال. ولم يثبت كون هذه الكيفيات الجزئية من الواجبات المطلقة مطلقا حتى يتمسك بانه اذا توقفت على الهجرة فيجب من باب المقدمة، سيما بملاحظة اخبار التقية مضافا الى ملاحظة ديدن الشيعه خلفا عن سلف من عدم مهاجرتهم من بلادهم بذلك وعدم امرائمتهم اياهم به ويؤيده عدم التفات الفقهاء الى هذه المسئلة مع ذكرهم مسائل الهجرة ولم نقف فيه على شئ الا ما نقله المحقق الثانى (ره) عن الشهيد وهو ايضا مجمل. والظاهر انه لا يتفاوت الحال في ذلك بين ما كان الخروج من بلاد المخالفين لاجل استدراك جميع الشعائر كما هو ممكن في بلادنا او لاستدراك بعضها سيما والاصل برائة الذمة ولم يثبت اشتغال الذمة بازيد مما يقتضيه العمل بالتقية. ولذلك ليس في كلام بعض الاصحاب التعرض لاشتراط جواز الاكتفاء بما هو موافق للتقية بصورة الاضطرار بل اطلقوا العمل به ولم يأمروا بالاعادة وان كان الاولى مراعاة ذلك والاكتفاء بما لا مناص عنه ويتعذر عليه غيره او يتعسر. ثم ان البيضاوى استدل بالآية على وجوب الهجرة على من يتمكن من اقامة أمر دينه في المكان الذى فيه، الى محل يمكنه. وزاد في الكشاف: او علم انه في غير بلده اقوم بحق الله وادوم في العبادة حقت عليه المهاجرة. اقول: ان امكن فهم العلة المنصوصة من الآية فله وجه ولكنه مشكل والمستنبطة لا حجة فيها عندنا. نعم كلما ثبت في الشريعة وجوبه بالوجوب المطلق وتوقف عليها فتجب من باب

Translation Movement .IRS

المقدمة وما لا فلا وهذا لا دخل له في الاستدلال بالاية والاعتماد على مثل بعض الروايات الواردة فيمن وقع في الارض لم يجد فيها الا الثلج لطهارة الصلاة فانه (ع) امره بالتيمم بالثلج ونهاه عن السفر الى مثل هذه الارض التى يوبق فيها دينه او يوبق اهله. ايضا مشكل كما لا يخفى. واما الخروج لتحصيل مسائل الدين الى مكان يمكن فيه، فلا ريب في وجوبه اذا لم يتمكن منه في موضعه، ولا دخل له بمسئلة الهجرة.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

٤٥٥- سوال: در شریعت نبویه (ص) جهاد به چه معنی اطلاق می شود وچند قسم است وجهادی که اذن امام در آن شرط است وجهادی که اذن امام، شرط نیست کدام است؟

جواب: اما اطلاق لفظ الجهاد واستعمال آن در مطالب شرعیه اعم از اینکه به عنوان حقیقت باشد یا مجاز. پس آن بسیار است بعضی از آن باب است که پای موت در میان نیست اصلا مثل احیای سنت نبویه (ص) که مهجور شده باشد ومثل مجادله با نفس واجتناب از متابعت قوه شهویه وغضبیه وپیروی عقل که آن را جهاد گفته‌اند، بلکه جهاد اکبر ومثل رباط بیش از چهل روز، چنانکه خواهیم گفت و هم چنین حسن تبعل و خوشرفتاری زن با شوهر که آن را نیز جهاد گفته‌اند وامثال آن. و یا آن است که پای موت در میان هست وآن نیز بر دو قسم است: یا این است که پای جنگ وجدال وقتال در میان نیست، مثل اینکه فرموده‌اند که هر کس در غربت بمیرد شهید مرده است و همچنین کسی که غرق شود یا خانه بر سر او خراب شود، یا به آزار شکم بمیرد، یا زنی که در نفاس بمیرد، چون شهادت حقیقی منفك از جهاد نمی شود پس گویا اطلاق جهاد بر آنها شده باشد. ولکن این مثالها خارج از اطلاق لفظ جهاد است، هر چند لازم داشته باشد آن را. ویا این است که پای جنگ وجدل در میان هست واین هم چندین قسم است که اطلاق جهاد در لسان اهل شرع و در اخبار هم در بعضی جا بر آنها شده، یکی جهادی است که پیغمبر) ص) یا امام (ع) مردم را امر کنند که با کفار جنگ کنند و أر زمان حضور وبه اذن او یا اذن نایب خاص او که تعیین کرده باشد برای جهاد، خواه محض از برای دعوت به اسلام باشد یا از برای دفع کفار، هر گاه ایشان سبقت کنند بر جدال، خواه این جهاد با مشرکین باشد یا با اهل کتاب یعنی یهود ونصاری ومجوس هم در حکم آنهاست ودوم آنکه جنگ و جدال یا اهل بغی باشد به اذن امام یا نایب خاص او. و مراد از اهل بغی، جماعتی هستند

نهضت ترجمه
Translation Movement

از مسلمین که بر امام زمان خروج کنند، مثل جنگهایی که معاویه وطلحه وزبیر واهل نهروان با امیر المؤمنین (ع) کردند. سوم آن است که در زمان غیبت امام) ع) کفار هجوم کنند بر اهل اسلام ومقصود آنها یا تلف کردن اصل اسلام باشد که می خواهند دین اسلام از میان برخیزد، یا اینکه بر سر جمعی از مسلمانان میروند به قصد قتل ونهب وغارت، و هم چنین هرگاه در زمان حضور امام باشد، ولکن فرصت اذن از امام عادل یا نایب خاص او نباشد، این قسم هم اطلاق جهاد بر آن شده، چهارم دفاع از جان وعرض ومال است، هر چند آن دشمن نه کافر باشد ونه باغی، مثل دزد متقلب وقطاع الطریق وغیر آنها واز این باب است اسیری که در میان کفار باشد وجمعی دیگر از کفار با این جماعت که اسیر در میان آنهاست دشمن باشد وبر سر اینها بیایند که آن اسیر هم در این صورت، جنگ می کند، اما به قصد دفاع

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

از نفس خود نه از برای کمك با کفاری که در میان آنهاست. هر گاه این را دانستی پس بدان که آن جهادی که پای قتال در میان نیست، همه آنها معانی مجازیه است، اطلاق جهاد وشهادت بر آنها مجازی است و مراد از اطلاق جهاد بر آنها این است که شبیه جهادند درفضیلت وثواب. واما این اقسامی که پای جنگ وادال در میان آنها هست، پس آن جهاد با کفار است به قصد آنکه آن را دعوت به اسلام کنند، یا با باغیان، یعنی جمعی از مسلمین که اظهار عداوت وسرکشی با امام زمان میکنند، پس آنها جهاد حقیقی هستند واذن امام در اینها شرط است و هم چنین هر گاه کفار هجوم کنند بر مسلمین وممکن باشد که به اذن امام جنگ کنند باز بدون اذن امام نمیکنند، هر چند برای دعوت به اسلام نباشد ومحض برای دفع آنها باشد و أر غیر این اقسام، حضور واذن امام شرط نیست وآنچه از احکام حضور وظهور امام است دانستن آن الحال برای ما مهم نیست. آنچه مهم هست برای ما، دانستن دو چیز است :یکی مسئله اینکه کفار هجوم کنند بر سر مسلمین به قصد بر انداختن ریشه اسلام یا از برای قتل وغارت جمعی از مسلمین، هر چند منظور آنها تغییر دین و بر انداختن اسلام نباشد و دوم مسئله دفاع است، در این دو

تا، نه اذن امام شرط است ونه اذن مجتهد جامع الشرایط، ولکن مسائل واحکام این د و قسم را باید که موافق حق کرده باشد، همچنان که مسائل عبادات ومعاملات همه را باید دانست واحتیاج به رجوع به مجتهد در احکام، غیر آن است که اذن مجتهد در قتال ودفاع شرط باشد.

٤٥٦- سوال: بیضه اسلام که در احادیث ولسان اهل شرع، مذکور است و مشهود است، مقصود از آن چیست وخوف بر بیضه اسلام چه معنی دارد و در چه صورت است؟

جواب: بیضه در لغت عرب به چند معنی آمده است. اول تخم مرغ، دوم، خصیه. سوم، خود آهن (که بر سر میگذارند برای محافظت از اسلحه) چهارم حوزه وناحیه به معنی جانب. پنجم بیضة البلد میگویند، یعنی یگانه شهر که بزرگ شهر است ومردم تابع او هستند ودر دور او جمع میشوند وشکی نیست که اطلاق بیضه از رای اسلام، معنی مجازی است ومراد، آن معنی است که مناسبت با یکی از آن معانی حقیقیه داشته باشد. می تواند شد که تشبیه به تخم مرغ باشد، یعنی چنانکه تخم، اصل مرغ است ومرغ از آن به هم میرسد و برطرف شدن تخم، منشأ بر طرف شدن مرغ است، چنانکه در السنه عوام مشهور است که میگویند که این گربه، تخم موش را از این خانه برانداخت، یا اینکه این مرغ، تخم مورچه را از این خانه برانداخت، یا فلان حاکم، تخم مرغ را از این شهر برانداخت. یعنی کفار می خواهند که تخم اسلام را از میان براندازند. ومی تواند شد که مراد تشبیه به " خود " باشد که خود، از سر اسلام

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بر خیزد که اسلام را تشبیه کرده‌اند به شخص جنگی که خود بر سر دارد، چون سر، رئیس تن است وبدون سر، تن را بقایی نیست ومحافظت سر، برای محافظت تن ضرور است وشاید مراد این باشد که کفار می خواهند که خود سر را از سر اسلام که سلطان و بزرگ آنهاست بردارند که به سبب آن، سر تلف شود وبه واسطه آن، اسلام هم تلف شود و از اینجا معلوم شد مناسبت تشبیه به یگانه وبزرگ شهر که مراد از بیضه اسلام، سلطان وبزرگ آن باشد، خواه امام عادل وخواه جایز که زوال آن، منشأ تفرق مسلمین وانقراض اسلام می شود. واگر از باب ناحیه وجانب، گیریم که معنی واضح است. به هر حال مراد علما از بیضه اسلام در اینجا و

از خوف استیصال بیضه اسلام، برکندن ریشه ومحل اجتماع آن را خواسته‌اند واینکه تفسیر بیضه را به اصل ومجتمع کرده‌اند یعنی خوف باشد بر ریشه ومحل اجتماع اسلام از مستأصل شدن وبرکنده شدن و در این مقام در عبارات میگویند .مثل اینکه شهید در دروس میگوید: الا ان یخاف علی بیضة الاسلام وهی اصله ومجتمعه من الاصطلام او یخاف اصطلام قوم من المسلمین. یعنی مشروط است وجوب جهاد به اذن امام عادل، مگر اینکه ترسیده شود بر بیضه اسلام، یعنی اصل و ریشه ومحل اجتماع آن از مستأصل شدن یا ترسیده شود از مستأصل شدن قومی از مسلمین .

٤٥٧ - سوال: در این اوقات که طایفه روسیه به جانب ممالك محروسه ایران و سایر بلاد مسلمانان آمده وهمت بر تسخیر بلاد اسلام گماشته و مانع از اجرای احکام دین مسدد امام (ع) میباشند دفع ایشان شرعا واجب ولازم است با ظن غلبه مسلمین بر ایشان یا نه؟

جواب: هرگاه منظور ایشان تغییر شرایع واحکام اسلام یا اذیت به نفوس واعراض مسلمانان ونهب وغارت اموال ایشان است، بلی واجب است، لکن علی الاقرب فالاقرب ودر هر طبقه‌ای از اقرب، هرگاه جمعیتی هست که به بعض آنها کفایت در دفاع حاصل شود بر هر یك از طوایف آنها واجب کفایی است وهرگاه جماعتی که به نزدیك آنها هستند وکفایت نمیکنند بر آنهایی که نزدیکترند به آنها واجب است امداد، به عنوان وجوب کفایی و اگر کفایت حاصل نشود الا به اجتماع جمیع، بر همه واجب می شود که امداد کنند ومتعین می شود.

٤٥٨- سوال: در صورتی که دفع روسیه کفریه واجب شد، اگر دفع ایشان ممکن نشود مگر به اتفاق جمیع مسلمین، آیا بر همگی واجب ولازم است که کمك واعانت و کوشش نمایند در قتال وجهاد با ایشان یا نه؟

جواب: جواب، از مسئله سابق بر این، معلوم شد.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

٤٥٩- سوال: در صورتی که دعوی وقتال وجهاد با ایشان که به قصد مال وعرض

و اسر و قتل مسلمین وتسخیر جمیع بلاد اسلام آمده‌اند شرعا واجب شد، ثواب مجاهدین ومقاتلین در این قتال با ثواب مجاهدین بین یدی الامام تفاوتی دارد یا نه؟ وکسی که با نیت قربت در این دعوی کشته شود او را " شهید " میتوان گفت یا نه؟ وآیات واحادیث که در فضایل وثواب جهاد نازل و وارد است بر این هم شامل است یا نه؟ وآیا عموم اوامر وارده از شارع در باب جهاد بر این قسم هم تعلق گرفته است یا نه؟ وآیا این مدافعه و مجاهده بر عبد و مرئه لازم است یا نه؟

جواب: شکی نیست در اینکه بر کسی که قتال می کند با این جماعت (در صورتی که مقصود ایشان تغییر احکام اسلام وتبدیل دین خداست یا مقصود ایشان قتل وغارت ونهب مسلمین است) صادق است بر او که قتال می کند في سبیل الله. هر گاه نیت او خالص باشد از برای خدا وحفظ دین خدا وحفظ مسلمین از برای خدا، پس هر حدیثی که دلالت می کند بر فضیلت قتال در راه خدا، دلالت می کند بر فضیلت این قتال خاص .چنانکه روایت شده به سند معتبر از حضرت صادق (ع): " قال: قال رسول الله (ص) :ان جبرئیل اخبرنی بامر قرت به عینی وفرح به قلبی. قال: یا محمد من غزا من امتك في سبیل الله فاصا به قطرة من السماء اوصداع کتب الله (١) له شهادة ." ودر مضمون همین است، روایت معتبر دیگر و همچنین چندین خبر معتبر دیگر هست در عموم فضیلت از برای مقاتله في سبیل الله. و در حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق) ع) روایت شده: " قال: قال رسول الله (ص): وفوق کل ذی بر حتی یقتل في سبیل الله فاذا قتل في سبیل الله فلیس فوقه بر " (٢). ودر روایت دیگر، باز همین مضمون ودر آخر آن این است که: " وفوق کل ذی عقوق عقوق حتی یقتل احد والدیه فاذا قتل احد والدیه فلیس فوقه (٣) عقوق ". که از این روایتها بر میآید که فعل نیکی بالاتر از کشته شدن در راه خدا نیست، پس باید فرقی ما بین حضور امام وعدم آن نباشد. واگر بگویی چه می شود که در این جنس عمل

١: وسائل: ج ١١، ص ٦، ابواب جهاد العدد باب ١ ح ٤ ٢ و ٣: همان مرجع، ح ٢١

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

نیك، بعضی از افراد آن، بالاتر از بعضی افراد دیگر باشد که از این روایات همین رسید که این عمل بهتر از سایر اعمال است واین منافات ندارد که بعض افراد آن، مثل جهاد در حضور امام بهتر است از قتال در غیبت او، گوییم که این سخن را در زمان غیبت هم میتوان گفت. یعنی گاه است که گفته شود که قتال در زمان غیبت افضل باشد، چون حضور امام وظهور معجز، وتأثیر نفس شریف امام، در مبادرت به امتثال وحصول یقین به حقیقت، مدخلیت تمام دارد در امتثال و فرمانبرداری، که آن در زمان غیبت نیست. پس اجر این عمل در زمان غیبت بیشتر خواهد بود. چنانکه در اخبار وارد شده است در مدح ایمان به غیب. ومعصومین فرموده‌اند به اصحاب، که کسانی بعد میآیند وبه مجرد این که سیاهی در سفیدی میبینند (یعنی احادیث ما را میبینند در کتابها) به آن عمل میکنند، زیرا که فرق واضح است ما بین این که حکم را مشافهة از امام بشنود، یا اینکه حدیثی از او روایت شود وبه آن عمل کند که یقین این شخص اقوی می شود به معاد وحساب، پس کسی که جان خود را در غیبت امام (ع) در راه خدا بدهد، افضل خواهد بود از آنکه مثل امیر المؤمنین اسد الله الغالب (ع) با ذو الفقار دو سر و زبان معجز بیان وعسکر بیحد وپایان در بالای سر او باشد، پس لا اقل می گوییم که ثواب اینها مساوی باشد، اما افضلیت از کجا. واما سؤال از اینکه آیا مقتول در این دفاع را شهید میتوان گفت یا نه؟ اگر مراد این است که آیا ثواب شهید دارد یا نه؟ پس جواب از آنچه گفتیم ظاهر می شود، زیرا که هر گاه در قطره بارانی به او رسیدن، وصداعی حاصل شدن، ثواب شهادت داشته باشد چگونه می شود که در مقتول شدن ثواب شهادت را نداشته باشد واگر مراد این است که آیا شهید حقیقی است که احکام شهید بر آن مترتب شود از سقوط غسل وکفن و حنوط، پس هر چند ثبوت شهید بودن حقیقی را ثابت نمیدانیم ولکن اظهر این است که در این احکام، مثل شهید است. چنانکه از اطلاق احادیث معتبره مستفاد می شود که هر کس در راه خدا کشته می شود، هر گاه مسلمانان به او نرسند در حالی که رمقی از او

رهصرف ترجمه
Translation Movement
.IRS

باقی باشد غسل وکفن وحنوط از او ساقط می شود واظهر (۱) هم در نزد حقیر این است (چنانکه جماعتی از اصحاب ما قایل شده‌اند) هر چند اظهر (۲)، عدم سقوط است از غیر کسی که به اذن امام عادل کشته شده باشد. واما سؤال از اینکه آیا عمومات آیات واخبار وارده در جهاد تعلق به این قسم گرفته یا نه؟ پس می گوییم :اما آیات قرآنی پس قول حق تعالی: " یا ایها الدین امنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار ولیجدوا فیکم غلظة " دلالت بر آن دارد به عموم، که خطاب به مؤمنین شده که قتال کنید با کفاری که در پهلوی شما هستند وباید که بیابند از شما غلظت ودرشتی، وشیخ طبرسی در مجمع البیان تصریح به این کرده. واما اخبار: پس دلالت دارد بر آن خصوص صحیحة یونس (۳) عن ابی الحسن

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

الرضا (ع) که ترجمه آن، این است که یونس به خدمت آن حضرت عرض کرد که فدای تو شوم، مردی از موالی تو، به او خبر رسید که مردی هست که شمشیر میدهد واسب میدهد در راه خدا، یعنی برای جهاد، پس آن مرد آمد اسب وشمشیر گرفت از این مرد، وجاهل بود به حقیقت امر جهاد، یعنی نمیدانست که جهاد بدون اذن امام عادل جایز نیست، پس رفقای او به او رسیدند وگفتند که جهاد با این جماعت مخالفین جایز نیست وامر کردند او را که اسب وشمشیر را به صاحبش رد کن. پس حضرت فرمود که باید چنین کند، یعنی باید رد کند. یونس گفت که آن شخص طلب کرد آن مرد را که اسب وشمشیر داده بود، او را نیافت. پس گفتند به او، که آن مرد رفته است. آن حضرت فرمود که پس آن مرد "مرابطه " کند. یعنی در سر حد کفار باشد که مسلمین را باخبر کند از دشمن وجنگ وقتال نکند. یونس گفت: در کجا رابط کند، در مثل قزوین ودیلم وعسقلان وامثال اینها از سرحدات؟ آن حضرت فرمود: بلی، عرض کرد که آیا جهاد بکند؟ فرمود: نه، مگر این که بترسد بر زیان مسلمین، در آن وقت جایز است .

۱: اظهر، از نظر اطلاق روایات ۲: اظهر از نظر ادله اجتهادی. ۳: وسائل: ج ۱۱ ص۱۹ - ۲۱ ، ابواب جهاد العدو باب ٦ ح ۲

آیا چنین میدانی که اگر روم داخل شوند بر مسلمین، سزاوار نیست که مانع آنها شود؟! پس فرمود که مرابطه کند ومقاتله نکند، پس اگر بترسد بر بیضه اسلام و مسلمین، آن وقت قتال کند. پس قتال او از برای خود او باید باشد، یعنی تکلیف خود را به عمل آورد وآن قتال نیست از برای سلطان مخالف (۱). پرسیدم از آن حضرت، اگر دشمن بیاید به آنجایی که مرابطه کرده، چه کند؟ فرمود: مقاتله کند ودفع کند از بیضه اسلام، نه از این جماعت، بلکه از برای اینکه از مندرس ومضمحل شدن اسلام حاصل می شود اندراس دین محمد (ص). و در بعضی نسخه‌ها " ذکر محمد (ص) " دارد. و بعضی دیگر از اخبار هم هست که دلالت دارد که ذکر آنها موجب تطویل است. واما سؤال وجوب مدافعه بر عبد ومرئه، بلی واجب است، هرگاه احتیاج به آنها هم رسد. واما سایر احکام جهاد از بابت غنیمت وقسمت آن و فرار از آن، پس بعد میآید.

٤٦٠- سوال: در صورتی که این طایفه به قصد تسخیر بلاد اسلام واجرای احکام کفر، بین المسلمین وسایر الانام ومنع اجرای احکام اسلام وقصد نهب واسر وقتل مسلمین آمده باشند ودفع ایشان، حسب الشرع بر جمیع مؤمنین ومسلمین لازم و واجب شرعی باشد و بدون رئیس (وبزرگی که بسط ید

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

داشته باشد وامر ونهی آن در میان مجاهدین ومقاتلین مطاع باشد) ممکن نیست. آیا شرعا جایز است که در این صورت شخصی به اذن مجتهد جامع الشرایط (که نایب امام است در ایام غیبت) مباشرت ریاست ولشکرکشی ومقاتله کند -؟

جواب: شکی در جواز آن نیست)هرگاه باعث تعطیل قتال وتأخیر آن نشود)

:توضیح: این حدیث به عصر امام (ع) مربوط است وارتباطی با مورد سؤال که جنگ قفقازیه است ندارد و جمله " جهاد بدون اذن امام عادل جایز نیست " نیز ناظر به جهاد ابتدائی برای گسترش اسلام است نه جهاد دفاعی، میرزا با آوردن این حدیث میخواهد بگوید: با اینکه این جهاد به مباشرت فتحعلی شاه وتحت ریاست وفرماندهی او است لیکن رزمندگان برای اسلام میجنگند نه برای شخص شاه. - نگاه کنید به بیوگرافی میرزا در مقدمه این کتاب .

چون او اعرف است به احکام و في الحقيقه این مراجعه به مجتهد است از برای دانستن طریقه واحکام این مقاتله والا پس آن تکلیفی است برآنهایی که نزدیك به کفارند الاقرب فالاقرب به نهجی که سابق مذکور شد واگر مراد رجوع به او است در اصل کیفیت مقاتله ومحاربه، پس اهل آن عمل، اعرفند به آن، از اغلب مجتهدین (۱) .

٤٦١- سوال: در این ایام غیبت امام (ع) در این قسم مجاهده ومدافعه، آیا اذن خاص مجتهد جامع الشرایط، شرط است یا نه؟

جواب: نه، شرط نیست.

٤٦٢- سوال: بعد الحكم بوجوب هذا القسم من الجهاد في هذه الاعصار، آیا این مجاهده ومقاتله به حسب طبقات مسلمین، بر کی واجب ولازم است؟

جواب: پیش گفتیم که آن، واجب است بر اقرب فالاقرب.

٤٦٣- سوال: بر همه عالم، این مشخص است که کفره روسیه را دولت ومملکت و عده و ریاستی، میباشد که به لشکرکشی جزئی و در مدت قلیله دفع ایشان در حیز امکان نیست وموقوف بر ترتیب اسباب واسلحه جنگ از توپ وتفنگ وعلم وطبل و سایر ادوات است. آیا آنها داخل مصالح مسلمین است ومال معد بر مصالح مسلمین را بر آنها صرف میتوان نمود یا نه؟

جواب: بلی، اینهم از مصالح مسلمین است. اما سخن در این است که تصرف در آن اموال وبه مصرف رساندن آن، کار کی است؟ واما بدون اطلاع حاکم شرع در زمان غیبت میتوان تصرف کرد یا نه؟ وتحقیق آن، بعد از این میآید.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

٤٦٤- سوال: آیا در صورتی که خوف غلبه کفره بر جمیع بلاد اسلام واجرای حکم کفر بر همه مسلمین هست، بر همه کس لازم وواجب است که بقدر القوة والاستطاعة از فاضل مؤنه خود واهل وعیال خود بر آن مجاهده ومدافعه مصروف نموده، سعی در دفع کفره نماید یا نه؟

١: سؤال کننده در صدد بحث از " ولایت فقیه " است تا زمینه را برای اخذ نمایندگی ولایتی، برای شاه آماده کند لیکن میرزا سخن از " تخصص در احکام " میزند که فقیه می تواند مسایل را بیان کند .

جواب: پیش بیان کردیم که بر کی واجب است عینا و بر کی واجب است کفایتا .پس بر هر کس که واجب شد مدافعه، وجوب آن از باب واجب مطلق است وصرف کردن مال که موقوف علیه قتال ودفاع باشد از جمله مقدمات آن است ومقدمه واجب مطلق واجب است، پس هر کس عاجز نیست از آنکه خود مباشر شود و مالی که ضرور باشد صرف آن مثل قوت واسلحه وچاروار، هر گاه ضرور باشد وداشته باشد آن را، باید صرف کند وضرور نیست که فاضل بر مؤنه باشد. واگر مالی ندارد ودیگری مال دارد، واما خود عاجز است، او باید اعانت کند کسی را که مال ندارد وآن هم موقوف نیست بر این که فاضل مؤنه باشد.

٤٦٥- سوال: آیا زکوة مالیه ومال امام (ع) را بر مصارف و رفع دشمن دین مبین که بر سر مسلمین آمده‌اند به اذن مجتهد جامع الشرایط میتوان رسانید یا نه؟

جواب: اما زکوة مال. پس اظهر این است که در مطلق راه خیر از باب سهم في سبيل الله میتوان رساند واین امر از اعظم وجوه راه خیر وفي سبيل الله است، ولکن اشکال در این است که آیا فقر در اخذ آن شرط است یا نه؟ اظهر در نزد حقیر این است که شرط است، اما نه به این معنی که فقیر مطلق باشد، بلکه هر چند غنی باشد، ولکن به جهت این معنی فقیر باشد، پس کسی که قوت سالیانه ومؤنه سال دارد، اما زاید بر آن که صرف این راه کند ندارد میتوان از باب سهم في سبيل الله از زکوة مال به او داد و این منافات ندارد با آنکه پیش گفتیم که واجب است بر مالدار عاجز از قتال، این که از عین المال خود امداد کند قادر بر قتال فقیری را که عاجز است از تحصیل ما یحتاج حرب، ودر دادن این زکوة در این راه، اذن مجتهد عادل ضرور نیست واما حصه امام (ع) از خمس، پس اظهر در نظر حقیر، این است که باید به فقرای بنی هاشم داد از باب تتمه مؤنه وبه این مصرف نمیتوان رساند وآن هم به اذن مجتهد عادل با امکان.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

٤٦٦- سوال: در صورتی که این مجاهده ومدافعه، لازم و واجب گردید شرعا، آیا کسانی که در این امر، تهاون وتخاذل نموده، ترك واجب مینمایند از باب امر به معروف، اجبار به امتثال این امر میتوان نمود یا نه؟ وآیا کسانی که تهاون وخودداری

مینمایند عاصی ومعاقب اخروی هستند یا نه؟

جواب: این هم از اعظم انواع معروف است وترك آن از اعظم انواع منکر، وجایز است (بلکه واجب است مؤکدا) بر کسی که جامع شرایط امر به معروف ونهی از منکر باشد عمل به آن.

٤٦٧- سوال: آیا در این صورت مرقوم، مؤمنین اموال خود را که صرف مستحبات مینمایند، بر دفع کفره اگر صرف نمایند اولی است یا این هم با سایر مستحبات مساوی است در ثواب اخروی؟ بیان فرمایند که عموم مؤمنین بر اکثر ثوابا، مال خود را صرف نمایند .

جواب: اگر ممکن نباشد قتال ودفاع الا به صرف مال، پس شکی در وجوب آن نیست وهیچ مستحبی مزاحم آن نمی تواند شد واگر کفایت مهم بدون آن حاصل می شود، پس آن هم، یکی از مستحبات خواهد بود وحکم به اینکه ثواب آن بیش از سایر مستحبات باشد، مشکل است، بلکه از احادیث ائمه اطهار ظاهر می شود که بعضی از مستحبات، ثواب آن بیش از ثواب به کار بردن هزار اسب است در راه جهاد خدا. مثل قضای حاجت مؤمن وسعی در حاجت مؤمن و بنابر این، پس آن احادیثی که پیش ذکر کردم که دلالت داشت که عمل نیکی بالاتر از کشته شدن در راه خدا نیست محمول است بر جهاد واجب وآنچه در این اخبار است بر آنکه من به الکفایه باشد با وجودی که آنها در کشته شدن وارد شده واینها در مباشرت واعانت امور قتال. (١)

٤٦٨- سوال: منافع اراضی خراجیه وحصة السلطان از مزارع واملاك را به اذن مجتهد اخذ وبه مصرف مجاهده ومدافعه کذایی میتوان رسانید؟ در صورت اخذ این وجه از مسلمین وبه این مصرف رساندن شغل ذمگی دارد یا نه؟

١: توضیح: حاصل این فتوی این است: تامین نیازهای این جنگ واجب است بنابراین جائی برای صرف مستحبات نمیماند زیرا اگر باز نیازهائی باقی مانده باز تامین آنها واجب است واگر نیازی باقی نباشد یعنی " ما به الکفایه " حاصل شده باشد، در این صورت معلوم نیست که بگوئیم به جای سایر مستحبات نیز به امور جنگ بپردازید .

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: بدان که منافع اراضی خراجیه، یعنی زمینهایی که پیغمبر یا امام یا قایم مقام ایشان به زور وقوه گرفته باشند از کفار، و هم چنین زمینهایی که کفار به عنوان صلح وا گذاشته‌اند به مسلمین مال عامه مسلمین است، مثل مجاهدین وقاضیان بحق و پل ورباط وطلبه علوم وائمه جماعت ومؤذنین وامثال آنها و ولایت ومباشرت و تصرف در آن به تقدیر وتدبیر امام عادل، موکول است که بگیرد وبه مصارف آنها برساند. ومعروف از مذهب اصحاب ما این است که در حال تسلط سلطان جائر از مخالفین مذهب نیز حکم آن، حکم امام عادل است، یعنی آنچه را بگیرد به اسم مقاسمه وخراج، هر گاه بگیرند وبدهند به اهل آن حلال است و مراد از مقاسمه حصه معینه‌ای است از حاصل اراضی خراجیه ومراد از خراج، آن است که قرارداد می کنند از مال بر زمین واشجار وگاهی خراج بر هر دو اطلاق می شود واخباری که دلالت دارد بر این، بسیار است. بعضی از آنها دلالت دارد بر اینکه معامله می شود با ایشان (۱) معامله امام عادل. و بعضی دلالت می کند بر حلیت اخذ خراج .وبعضی دلالت دارد بر اینکه جایز است خریدن آنچه آنها میگیرند. و از بعضی آنها مستفاد می شود که جایز است اخذ، هر چند گیرنده از مصالح عامه مسلمین نباشد، وظاهر اطلاق کلام جمعی از اصحاب هم این است وهر چند بعضی در این توقف کرده‌اند. و احوط بلکه اظهر این است. وجمعی تصریح کرده‌اند به این که رضای مالك شرط نیست در جواز اخذ وتظلم مالك هم ضرر ندارد، مگر اینکه علم به هم رسد که بر او ظلم شده زیاده از معتاد گرفته‌اند نسبت به آن زمان. وگفته‌اند که شرط نیست در حلیت آن، اخذ سلطان جائر، بلکه کافی است حواله کردن او یا بیع کردن او در حالی که در دست مالك است، یا در ذمه او، در جایی که بیع در ذمه جایز باشد. وزیاد کرده‌اند بعضی بر این، گفته‌اند که جایز نیست که مالك بدزدد، یا انکار

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IRS

۱: یعنی مردم با سلاطین جائر در مورد خراج همان رفتار را میکنند که با امام عادل میکنند مثلا هدایا و بخشش آنها را می توان گرفت وبا آنها میتوان خرید وفروش کرد .

کند، چون آن حقی است بر گردن او. واین سخن مشکل است، زیرا که نهایت آنچه مستفاد می شود از اخبار، این است که معامله می شود با او معامله امام عادل، هرگاه ممکن نشود استیفای حق، مگر به این نحو و خوف جواز ضرر باشد بر او، از مخالفت و منع وانکار. اما با وجود امکان، پس مشکل است عدم جواز منع، بلکه ظاهر این است که جایز است، زیرا که هر چند این حقی است ر گردن او، و جایز حقی ندارد، پس اولی آن است که آن را به مصرف آن برساند به حکم حاکم شرع یا عدول مؤمنین، هر گاه میسر نباشد اذن حاکم شرع. واما جواز تصرف خود به مصرف خودش، پس هیچ کس به آن قایل نیست

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

و هرگاه اذن حاکم وعدول مؤمنین هم میسر نشود خود به مصرفهای آن برساند. هرگاه دانا باشد به مصارف آن وهرگاه دانا نباشد نگاه دارد و وصیت کند به کسی که اعتماد دارد تا برسد به مصرف آن به اذن کسی که اهل آن باشد. و همچنین حکم زکوتی که مخالف میگیرد ودر اینجا هر گاه جایر، آن زکوة را به کسی بدهد که مستحق نباشد، پس حکم به جواز اخذ مشکل است، بلکه ظاهر عدم جواز است. تا اینجا سخن در این بود که سلطان جایر از مخالفین باشد، اما سلطان جائر از شیعیان که خراج میگیرند، آیا حکم او هم حکم سلطان مخالف است؟ پس بدان که هر چند اطلاق کلام اصحاب مقتضی اتحاد حکم است ولکن احادیثی که در این مسئله وارد شده، بسیاری از آنها صریح است در حکم مخالفین (۱). وظاهر باقی اخبار هم این است، پس حکم به مساوات مشکل است. بلی بعضی روایات مثل روایت عبدالله بن سنان که صحیح است از عبدالله تا پدرش سنان. وهم روایت ابی بکر حضرمی که آن هم قوی است اشعار دارند به این که علت حلیت آنچه جائر میگیرد، این است که حقی که شیعیان دارند در این مالها به آن برسند. پس توان گفت که آنچه سلطان جائر ما میگیرد از این وجوه حلال باشد از برای کسی که مستحق آن

۱: نه در حکم جائر شیعه .

باشد، هر چند از برای خود او حلال نباشد، زیرا که خود او هم معتقد است که مستحق این منصب نیست به خلاف مخالفین که خود را مستحق آن منصب میدانند وبه هر حال، احوط و اولی این است که بدون اذن حاکم شرع نگیرد. هر گاه این، دانسته شد بر میگردیم به صورت سؤال ومی گویم که معنی حصه سلطان را نفهمیدم چه چیز است .سلطان حصه ندارد به غیر همینکه او هم چون از مصالح عامه مسلمین است به جهت جنگ وجدال وحراست دین اسلام ودفع فساد، پس او هم حصه دارد از این مال، نه اینکه همه آن، مال او باشد وحلیت آن هم بر او باید به اذن حاکم شرع باشد وبعد از آنکه بر وجه شرعی حصه او باشد دیگری را در آن حقی نیست واگر مراد از حصه سلطان همان مجموع خراج است که او ضبط می کند، پس اگر در اخذ آن تعدی از معتاد آن زمان وآن زمینها نکرد، پس مال خراج است که در نزد او جمع است این دفاع وقتالی که از او سؤال شده هم از مصالح عامه مسلمین است. پس هر گاه سلطان از آن مال به قشونی که قتال می کند بدهد، هرگاه حاکم جایر شیعه را مثل مخالف بگیریم، پس حلال است مطلقا والا همان اشکال سابق است ودفع آن به اذن مجتهد عادل می شود، اما این سخنها محض فرض است ودر زمان ما تحقق نمیپذیرد (۱).

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

٤٦٩- سوال: در مال جهادی که خاتم المجتهدین شیخ علی عبد العال (ره) در رساله خراجیه نوشته است رأی ملا زمان ومجتهدین عصر چیست (٢)؟

جواب: این معلوم شد از سابق.

٤٧٠- سوال: غنیمت واسرای کفره روسیه که در این زمان غیبت، به دست میآید در دعوی وقتال مما حواه العسکر وما لم یحوه، چه حکم دارد؟ آیا همه مال امام است یا نه؟ وعلی التقدیر الثانی اخراج خمس آن واجب است یا نه؟

١: این اعلام یك نوع تردید در صداقت سؤال کنندگان است. ٢: سؤال کننده بتدریج به اصل مطلب خود نزدیك می شود زیرا مراد از شیخ علی، مرحوم کرکی معروف به محقق ثانی است که به عنوان ولی فقیه حکومت شاه طهماسب را تنفیذ کرده بود .

جواب: مال امام نیست، بلکه مال آن است که از آنها گرفته است و آنچه به گوش سائل خورده که غنیمتی که در جنگ کفار به غیر اذن امام بیارند، آن مال امام است واز قبیل انفاق است وخمسی در آن نیست (واشهر واقوی هم آن است وجمعی قایل شدهاند که آنهم مثل قتالی است که به اذن امام باشد وخمس در آن هست) آن در صورتی است که قتال بر سبیل جهاد است. یعنی دعوت کفار به اسلام شود، اینجا است که خلاف کردهاند، ومشهور آن است که مال امام است. واما جنگ وقتلی که بر سبیل دعوت به اسلام نباشد، بلکه محض از برای دفاع باشد، مثل صورت سؤال، پس آن از این قبیل نیست، بلکه از قبیل دزدیدن مال حربی است یا گرفتن به عنوان تقلب وغارت یا خدعه، وحکم آن، این است که مال کسی است که میگیرد از آنها، واما وجوب خمس در آن، پس در آن، دو قول است. بعضی قایل به وجوب شدهاند، چون این هم از باب منافع کسب وارباح است وبعضی واجب ندانستهاند. ودور نیست که مراد قایل به عدم وجوب هم نفی وجوب خمس بر سبیل غنیمت دار الحرب باشد، نه اینکه از باب اینکه از ارباح باشد هم خمس ندارد. وفرق ما بین این دو قسم خمس ظاهر می شود در اینجا که خمس بر سبیل ارباح را بعد از وضع مؤنه سال میدهند به خلاف خمس غنایم که باید کائنا ما کان بدهند. وبه هر حال اقوی این است که خمس از حیثیت غنیمت بودن تعلق نمیگیرد، بلکه از باب ارباح مکاسب است. واینکه گفتیم حلال است مال حربی از برای آن کس که گرفت آن را (در غیر جنگ جهاد (١) که دعوت به اسلام باشد) فرقی نیست ما بین این که در دار الحرب اخذ

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۱: با این که قرار بر این است که تنها در موارد خیلی ضروری راجع به مطالب متن توضیح داده شود لیکن به نظر میرسد توضیح یك موضوع در اینجا اگر ضروری هم نباشد دست کم لازم است: در سیستم حقوقی واجتماعی اسلام ۱۲ نوع جنگ مشروع، وجود دارد (یا در ۱۲ ردیف میتوان آنها را قرار داد). ۱) جهاد لاعتلاء الاسلام: جهاد ابتدائی که هدف از آن گسترش اسلام است ونظر اجماعی بر این است که بدون اذن امام (ع) یا نایب خاص او، نمی شود. ۲) دفاع عن بیضة الاسلام: با حضور واذن امام یا نایب خاص، در این مورد هم نظر اجماعی بر این است که همه

کند یا دار الاسلام، به شرطی که در امان مسلمان نباشد .

احکام جهاد (از قبیل غنایم، خمس غنایم، مجازات فرار واحکام شهید مانند: عدم غسل وکفن وحنوط) جاری میباشد. ۳) در قبال بغات: در حضور وبا اذن امام یا نایب خاص او، مانند جنگ جمل، صفین ونهروان. این نیز احکام بالا را دارد مگر یك سری حقوق به نفع افراد باغی که زخمیهای شان کشته نمی شود واسرایشان آزاد میگردند وچند حق دیگر. ٤) جهاد در قبال بغات بدون حضور واذن امام یا نایب خاص او، ودر عصر غیبت در صورت حاکمیت نایب عام (ولی فقیه). این مورد با مورد سوم هیچ فرقی ندارد مگر در اینکه بعضیها در دو محور آن سخن دارند: الف: قولی بس نادر پیدا می شود که اصل تاسیس حکومت بوسیله نایب عام را به زیر سؤال میبرند. ب: در صورت صحت تاسیس چنین حکومت (که قول اکثریت قریب به اجماع نیز همین است) اختلاف نظر در جریان احکام جهاد در اینجا هست بصورتی که در ذیل مورد پنجم وششم شرح داده می شود. توضیح این که در همین مسائل خواهیم دید که خود میرزا نیز مطابق قول مشهور وقریب به اجماع مزبور، رای میدهد. ٥) جهاد دفاعی در صورت حمله دشمن بدون اذن امام ونایب خاص او، در عصر حضور امام، مثلا سرعت حمله دشمن فرصتی برای تماس با امام باقی نگذارد. در اینجا نیز همان اختلاف نظر در مورد جریان بعضی احکام هست. ٦) جهاد لاعتلاء اسلام وابتدائی برای گسترش اسلام در عصر حضور بدون اذن امام یا نایب خاص او، در این صورت غنایم مال امام است وباز در مورد جریان بعضی احکام (مزبور) اختلاف نظر هست. ۷) جهاد دفاعی در صورت حمله دشمن در عصر غیبت. واین همان است که بیشتر به " الدفاع عن بیضة الاسلام " معروف است وقرار گرفتن بیضه الاسلام در خطر انقطاع به دو صورت متصور است :الف: اصل اسلام بطور کلی به مخاطره افتد. ب: بیضه اسلام در مملکتی از ممالك اسلام با خطر انقطاع مواجه گردد. مانند ماجرای اندلس (اسپانیا). بعضیها این صورت را از مصادیق " دفاع از بیضه نمیدانند بل مشمول مورد زیر میدانند لیکن تعدادشان خیلی کم ونادر است، اختلاف در جریان بعضی از احکام در این دو صورت نیز هست. ۸) جهاد دفاعی برای دفاع از جان قوم یا گروهی از مسلمین. ۹) جهاد دفاعی برای دفاع از مال یا عرض قوم یا گروهی از مسلمین. ۱۰) جهاد یك یا چند نفر برای حفظ جان خودشان. و از این قسم است کسی که به میان مردمی از کفار رفته و کفار میزبان، مورد حمله کفار دیگر شوند بطوری که جان او نیز در خطر باشد. ۱۱) دفاع شخصی یا اشخاصی از جان یا مال یا عرض خودشان در قبال مهاجمین مسلمان. مانند دزدان راهزن و... ۱۲) هر کدام از موارد: ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱، هم در عصر حضور قابل تصور است وهم در عصر غیبت. و در همه

٤٧١- سوال: آیا کسانی که به قصد قربت، متوجه مدافعه ومجاهده کذایی میگردند ومقصود اصلی دفع کفره است از بلاد مسلمین. در این سفر نماز و روزه ایشان در قصر واتمام چه حکم دارد؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: در صورت مزبوره باید قصر کنند وافطار کنند.

٤٧٢- سوال: مقتولین (در این قتال ومجاهده) از مؤمنین ومسلمین تغسیل و تکفین واجب است یا نه؟ ودر صورتی که واجب باشد اگر تأخیر دفن به جهت اتمام حرب وتغسیل وتدفین موجب تضییع اجساد ومثله شود، بی غسل وکفن، دفن میتوان نمود یا نه؟

جواب: هر چند مشهور علما این است که شرط است در سقوط غسل وکفن و حنوط این که آن قتال به اذن امام باشد، ولکن اظهر، این است که مطلق قتال

این‌ها باز اختلاف مذکور هست و در این موارد (از ٨ تا ١١) نظر اجماعی بر این است که احکام فرار بصورتی که در جهاد آمده جاری نمی شود ونیز در مورد غنایم غنیمت مال کسی است که آن را اخذ کرده است، ودر مورد احکام شهید نیز همگی به لزوم غسل وکفن وحنوط نظر داده‌اند.

پس اختلاف در جریان احکام غنایم، فرار، تقسیم غنایم ونیز احکام شهید به موردهای: ٤، ٥، ٦، ٧ منحصر می شود ومحور پایه‌ای اختلاف دو چیز است:

الف: صدق جهاد وعدم صدق جهاد: اگر بر موردهای مذکور لفظ جهاد صدق کند (بر اساس: حقیقت لغوی، شرعی، متشرعه، عرفی) پس همه احکام در آن جاری خواهد بود. رای مشهور بر صدق است ومعمولا احکام این موردها را با موارد ١ و ٢ بطور یکجا وبا شمول اطلاقی بیان کرده‌اند وقول نادر، عدم صدق، است. البته همانطور که در ذیل مسئله شماره ٤٤٣ بیان گردید مرحوم میرزا ونیز صاحب جواهر (قدس سره) این موردها را با موارد: ٨ - ٩ - ١٠ - ١١ - مخلوط کرده‌اند وکلا بعضی دیگر را نیز بر اساس همین خلط به بستر دیگری انداخته‌اند لیکن صاحب جواهر و نظر مشهور را تایید می کند ولی نظر نادر را می پذیرد.

ب: صدق شهید وعدم صدق شهید: در اینجا نظریه‌ها مطابق بالا است با این تفاوت که میرزا در اینجا نظر مشهور را میپذیرد، واین عجیب است،

٢: این ادعای شهرت که میرزا می کند مبتنی است بر همان روش وی وصاحب جواهر که عنوان " دفاع از بیضه اسلام " را با عنوان " دفاع از نفس " مخلوط میکنند بدینترتیب نظریه مشهور به غیر مشهور، تبدیل میگردد وگرنه رای مشهور بر سقوط غسل وکفن وحنوط است. البته بعضیها نیز احتیاط میکنند. - احتیاط مستحب و احیانا واجب .

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IMS

في سبيل الله همچنین باشد، چنانکه جماعتی قایل به آن شده‌اند وبه هر حال، سقوط غسل وکفن مشروط است به اینکه مسلمانان در معرکه، او را ادراك کنند، در حالی که رمق به او باقی نباشد واگر زنده باشد وبعد بمیرد ساقط نمی شود. وبنابر قول که وجوب غسل وکفن، هرگاه تأخیر، منشأ تضییع میت می شود او را تیمم بدهند بدل از غسل ودفن کنند بدون کفن، هرگاه تأخیر در کفن هم موجب تضییع می شود.

٤٧٣ - سوال: در ایام غیبت امام (ع) حکم مرابطه در ثغور باقی است یا نه؟ و حداقل مرابطه وثواب مرابطه را بیان فرمایند که موجب میل وتحریص مسلمین باشد بر تحصیل مرابطه وحفظ ثغور اسلام.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: بلی مرابطه در زمان غیبت امام هم مستحب است، چون متضمن جهاد نیست که اذن امام در آن شرط باشد، بلکه مراد از آن، این است که در ثغور یعنی سر حدی که راه کفار است به بلاد اسلام، آنجا باشند وپاسبانی کنند وبا خبر باشند که هر گاه کفار، حرکتی کنند به سمت بلاد اسلام، مسلمانان را با خبر کنند که مهیای قتال ودفاع آنها شوند، بلی اگر کفار بر آنها تنگ کنند قتال واجب می شود به قصد دفاع و در فضیلت رباط، اخبار بسیار هست، از جمله آنها حدیثی است که علامه (ره) در تحریر؟ از رسول خدا (ص) روایت کرده " قال رسول الله (ص) رباط ليلة في سبيل الله خير من صيام شهر وقيامه فان مات جرى عليه عمله الذى كان يعمله وجرى عليه رزقه وامن الفتان (١) " یعنی فرمود رسول خدا (ص) که رباط يك شب در راه خدا بهتر است از روزه ونماز يك ماه .پس اگر بمیرد آن شخص، جاری می شود بر او عملی که در دنیا میکرد، یعنی در حال موت او هم ثواب اعمالی که میکرد مستمر است وگویا زنده است وعبادت می کند وجاری می شود بر او روزی او. وشاید مراد این است که محسوب است از جمله کسانی که کشته شده‌اند در راه خدا وزنده‌اند وروزی میخورند نزد پرودگار خود، چنانکه آیه شریفه: " ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون ". در بعض فقرات ادعیه هست: " اللهم اجعلنی من الا حیاء المرزوقین " وظاهر این

١: كنز العمال: ج ٢ ص ٢٥٣

نهضت ترجمه
Translation Movement

است که آن هم اشاره است به این. وایمن می شود از فتان، یعنی از شر ملك عذاب قبر، ایمن می شود. و در قاموس تفسیر کرده است " فتان " را، به نکیرین. وشاید فتان هم غیر اینها باشد. و در حدیث دیگر هست که از رسول خدا (ص) سؤال کردند که: ما بال الشهيد لايفتن في قبره؟ فقال كفى بالبارقة فوق رأسه فتنة .یعنی از آن حضرت سؤال کردند که چه می شود شهید را وچگونه است که در قبر، عذاب نمی شود؟ پس حضرت فرمود که کافی است او را فتنه برق شمشیر در بالای سر او .وفتنه در لغت به معنی عذاب آمده است. وافضل رباط، در جایی است که خوف در آن، بیشتر باشد واهتمام در امر عدو در آنجا بیشتر باشد. واقل رباط، سه روز است واکثر آن چهل روز است وهمین که از چهل روز گذشت پس آن به جهاد (٢) محسوب است وثواب جهاد دارد، چنانکه در حسنه زراره ومحمد بن مسلم وارد شده است. وهر کس عاجز باشد از رباط، اسب خود را در آنجا بندد ویا غلام خود را در آنجا بدارد، یا اعانت کند کسانی را که مرابطند، تا ثواب آن را در یابد.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

٤٧٤- سوال: در صورتی که اهالی بلاد واقعه در ثغور از عهده صیانت مسلمین و دفع مشرکین بر نیایند اهل بلاد بعیده آن ثغور را (بقدر القوة والاستطاعة من حیث المال والبدن مع احتمال حصول الدفع والطرد) اعانت ایشان واجب است یا نه؟

جواب: سابق معلوم شد وکیفیت وجوب دفاع بر اقرب فالاقرب، هر چند به اعانت مالی باشد، هر گاه خود نتواند بنفسه برود، یا اجیری بگیرد که بر او دفاع واجب نباشد یا به مال اعانت مدافعین بکند، هرگاه محتاج باشند.

٤٧٥- سوال: چون مجاهده با این طایفه منحوسه، موقوف بر تعلیم وتعلم انداختن توپ وتفنگ وسایر آلات وادوات حربیه کفره است، تعلیم وتعلم جایز ومباح است یا نه؟ ومع الجواز، اجبار بر تسلیم وتعلم از باب مقدمه واجب، واجب است یا نه

جواب: اصل معرفت اسب تاختن و تیر انداختن جایز ومشروع است و همچنین

١: وسائل: ج ١١ ص ١٩، ابواب جهاد العدو باب ٦ ح ١

گرو بستن در آنها حلال است وفایده آن، همین استعداد از برای قتال کفار ودشمن است، ولکن به تفصیلی که در کتب فقها مذکور است درمرکوب که چه چیز است وکدام تیر است، هر چند که تیر توپ وتفنگ داخل اینها نیست که گرو بستن آنها حلال باشد (١). لکن تعلیم وتعلم آن، در صورتی که موقوف دفع دشمن باشد بر آن، جایز، بلکه واجب است در صورت وجوب، امر به آن، از باب امر به معروف با شرایط آن، واجب است وآیه شریفه: " واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل ترهبون به عدو الله وعدوکم (٢) " اشاره به آن دارد. یعنی مهیا کنید برای کفار، هر قدر توانایی داشته باشید از قوت واز رباط خیل. ودر حدیث است از رسول خدا (ص) که مراد از قوت، رمی است، یعنی تیراندازی. ورباط الخیل، تفسیر شده است به اینکه اسب را ببندند وعلف بدهند وچاق کنند از برای دفع دشمن. وبعضی تفسیر آن را به مرابطه کرده‌اند ولفظ " ترهبون به عدو الله وعدوکم " در منزله علت است، یعنی این کار را بکنید از برای اینکه بترسانید دشمن خدا ودشمن خود را. پس هر چه به آن ترساندن حاصل شود، خوب است.

٤٧٦- سوال: آیا کفار واهل کتابی که در این دعوی ومجاهده، مدد اهل اسلام در دفع کفار از مسلمین مینمایند، حکم " مؤلفه قلوبهم " جاری است یا نه؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: ثبوت سهم مؤلفه قلوبهم از اصناف مستحقين زكوة بعد از زمان غيبت امام (ع) بر حقير ظاهر نيست (٣). لكن مضايقه ندارم كه از سهم في سبيل الله به كفار داده شود به جهت اعانت مسلمين وتقويت دين اسلام.

٤٧٧- سوال: آيا فرار از اين مجادله ومقاتله، حكم فرار از زحف دارد؟ وكسانى كه از امداد مالى بحسب القوة والاستطاعه امتناع مينمايند چه حكم دارند؟ عاصى و معاقب ميباشند يا نه؟ وآيا كسانى كه در قوت ايشان، مطارده ومدافعه بوده واز براى

١: علماى دوره‌هاى پس از ميرزا حلال وجايز دانسته اند وشايد اجماع نيز بر اين دارند. ٢: انفال: ٦٠ ٣: زيرا اين كار از شئونات حكومت است، ليكن خواهيم ديد كه ميرزا در صورت بسط يد فقيه حكومت فقيه را جايز و در نتيجه نافذ ميداند وپس اطلاق سخن بالا قابل نظر است .

ايشان هم ممكن باشد وامتناع نمايند چه صورت دارد؟ شرعا اجبار ايشان از باب امر به معروف بر اين كار جايز است يا نه؟

جواب: حكم فرار از زحف ثابت نيست (١) وآن در جهاد حقيقى است كه به اذن امام باشد وبر هر كس كه واجب شد اين، در ترك آن عاصى است واز باب امر به معروف، اجبار ميتوان كرد آنها را .

٤٧٨- سوال: در اين صورت كه خوف هجوم وغلبه مشركين بر بلاد مسلمين است، وجوب مدافعه ومجاهده با آنها فورى است يا نه؟ ودر صورتى كه فورى باشد مجاهده، ترك نمودن آن وبه حج وزيارت عتبات عاليات رفتن چه صورت دارد؟ بيان فرمايند.

بهضت ترجمه
Translation Movement
IMS

جواب: در صورتى كه موسم روانه شدن قافله حج، مدافعه با كفار واجب شود، به اين معنى كه رفتن حج باعث تعطيل مدافعه مى شود، در اينجا حكم آن است كه دو واجب مضيق بر مكلف جمع شود ومحتاج به مرجحى باشد در تقديم احدهما. وظاهر اين است كه در اينجا در صورت تعيين وجوب، دفاع را بايد مقدم داشت بر حج، وحكم زيارت هم از اينجا معلوم شد، هرگاه بر او واجب شده باشد يا به نذر وشبه آن، چه جاى زيارت مستحب.

٤٧٩- سوال: آيا از اهل اسلام، كسانى كه با كفار همداستان شده اختيار كمك ايشان را مينمايند در تسخير ممالك اسلام، نهب واسر وقتل ايشان جايز است يا نه؟ و اگر غلبه بر كفار در اين دعوى موقوف به كوچانيدن وتنبيه بعضى متمردين اهل اسلام باشد، آيا كوچانيدن (٢) ايشان در صورتى كه ايواى عين مشركين نموده، اسرار مسلمين

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

۱: این بر مبنای همان روش میرزا است که دو موضوع را یکی میداند. لیکن در صورتی که اداره کننده جنگ حکومت غیر مشروع، باشد، راهی غیر از فتوای مزبور نیست، زیرا اجرای مجازات فرار به غیر از حکومت مشروع، بر دیگران جایز نیست ۲: .یکی از مشکلات عباس میرزا در جنگ قفقاز کوچانیدن عشایر متعدد بود البته نه فقط بخاطر خیانت آنان بل اهمیت " جمعیت " در آن زمان از اهمیت " سرزمین " کمتر نبود وی در میان دو دوره جنگ با روس سال‌ها هم بر سر قبیله حیدرانلو با عثمانی ها جنگید .

بر کفره میرسانند جایز است یا نه؟

جواب: اسر مسلم ونهب اموال مسلم به هیچ وجه جایز نیست، واما قتل آنها پس در آنچه موقوف علیه دفاع است از مسلمین واسلام، جایز است، واما اینکه آنها داخل محارب میشوند (وگاه است که حد محارب، قتل است) وآن منحصر نیست در اینکه در حال مقاتله باشد بلکه تابع اسم محارب است، پس آن در وقتی است که ما اجرای حدود را در زمان غیبت امام جایز دانیم وبر فرض جواز، همان وظیفه مجتهد عادل است و حقیر در جواز اجرای حدود در زمان غیبت، توقف وتأمل دارم. بلی حاکم شرع، این جماعت را تعزیر می کند به هر چه صلاح داند، وآن هم وظیفه حاکم شرع است. بلی هر گاه حاکم شرع را آن اقتدار نیست، بر دیگران تنبیه ایشان از باب امر به معروف و نهی از منکر، به هر نحو که اقتضا کند وشرایط آن متحقق شود جایز، بلکه واجب است. بالاسهل فالاسهل.

٤٨٠ - سوال: آیا اهل کتابی که در این صورت با طایفه روسیه اتفاق نموده بر قتل واسر ونهب اموال مسلمین همداستان شده اند از ذمه خارج وقتل نفوس ونهب اموال واسر وخرید وفروش آنها جایز است یا نه؟

جواب: ظاهر این است هر گاه مجبور نباشند وبه اختیار خود با مسلمین حرب میکنند، از ذمه خارجند وقطع نظر از آن که داخل محارب وقطاع طریقند داخل کفار حربند وحرمتی از برای ایشان باقی نمیماند، قتل ایشان در حال حرب، جایز واسر و نهب اموال ایشان هم جایز میباشد .

٤٨١- سوال: آیا کسانی که از مسلمین در صف کفار به اختیار خود، مشغول به قتال مسلمین باشند چه حکم دارد؟ هر گاه دفع کفار وغلبه واخراج کفار از بلاد مسلمین، مستلزم قتل ایشان باشد، آیا کشتن ایشان جایز است یا نه؟ وبر فرض قتل، دیه لازم است یا نه؟ وبر فرض وجوب، بر کی لازم است؟ وآیا بر قاتل، کفاره قتل واجب است یا نه؟

جواب: حکم جواز قتل در صورتی که دفع کفار از اسلام و مسلمین موقوف بر قتل

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

آن مسلمین باشد دانسته شد و هم چنین هر گاه دفاع کفار مستلزم آن باشد .واما سؤال از دیه وکفاره، پس منشأ آن غفلتی است که از موضوع مسئله که فقها در کتاب جهاد ذکر کرده‌اند وما نحن فیه از آن قبیل است وآن مسئله این است که هر گاه در حال جنگ، جمعی از اسرای مسلمین که در دست ایشانند همراه بیاورند وآنها را اسیر خود کنند وپیش بدارند که بلاگردان آنها شوند، بدون آنکه آن مسلمانها به اختیار خود ورضای خود جنگ کنند، بلکه اگر مجادله هم بکنند به جبر وزور کفار باشد، در این صورت هم چنانکه آن مسلمانها معذور نیستند در قتل مسلم عمدا) وکشتن از برای آنها جایز نیست، زیرا که تقیه در قتل نفس نمی باشد) همچنین مسلمانان مجاهد تا ممکن باشد ایشان را، آن اسرا را نکشند که حرام است قتل آنها واگر بکشند داخل قتل عمد مؤمن است و احکام آن از وجوب قصاص وکفاره، همه لازم است. واما هر گاه احتراز ممکن نباشد وموقوف باشد دفاع کفار ومحافظت اسلام ومسلمین بر قتل آنها، در این صورت جایز است قتل، ونه قصاصی لازم است ونه دیتی، بدون خلافی واشکالی. ظاهر آیه هم یعنی: " فان کان من قوم (۱) عدولکم " سقوط دیه است به قرینه مقابله ما قبل وما بعد، و این از راه تعبد محض است نه از این راه که وارث مسلمی ندارد (و در میان کفار است واگر وارث کافری داشته باشد کافر از مسلم میراث نمیبرد) چنانکه بعضی توهم کرده‌اند و در احد روایتین از ابن عباس هم (۲) نقل شده. زیرا که گاه هست وارث مسلمی داشته باشد. پس حکم به عدم دیه مطلق راهی ندارد وایضا از کجا که حکم دیه، حکم میراث باشد مطلقا؟ و آن ممنوع است، چنانکه تتمه آیه که حکم قوم معاهدین است شاهد آن است که حکم شده به وجوب دیه، با وجود اینکه معاهدین کفارند. بلی کفاره لازم است. چنانکه ذکر کرده‌اند بدون نقل خلافی، مگر قولی که محقق در نافع نقل کرده وابن فهد در شرح آن گفته که من به قائل آن بر نخورده‌ام. و در شرایع گفته

بهصرف ترجمه
Translation Movement
.IRS

۱: نساء: ۹۲ ۲: یعنی هم آن توهم، مردود است و هم آنچه از ابن عباس نقل شده .

است که در اخبار هست که کفاره نیست. وظاهر این است که نظر او به روایت حفص بن (۱) غیاث باشد، ودلیل مشهور، ظاهر آیه است واستدلال به آن هم مشکل است. چون آیه ظاهر در قتل خطاست واطلاق قتل خطا بر ما نحن فیه مشکل است. وآن کفاره آیا بر قاتل لازم است؟ یا بر بیت المال مسلمین است؟ صریح شهید در دروس و ظاهر بعض عبارات دیگر این است که بر قاتل است و شهید ثانی و شیخ علی در حاشیه شرایع (چنانکه از او نقل شده) گفته‌اند که بر بیت المال مسلمین است

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

نه بر قاتل و نه بر عاقله قاتل به جهت آنکه دلیلی بر وجوب کفاره بر خصوص این شخص نیست، چون داخل عمد عدوانی نیست. چون مأمور به، است و همچنین بر عاقله، چون این هم قتل خطای محض نیست که بر عاقله باشد و همچنین مقتضای حکمت این است که اگر بر مسلم کفاره لازم باشد این منشأ تخاذل و سست شدن از جهاد می شود به سبب خوف از غرامت کفاره. واشکال وخلاف کرده‌اند در اینکه این کفاره، آیا کفاره قتل خطاست که کفاره کبری مرتبه باشد یا کفاره قتل عمد است که کفارة الجمع باشد، از این حیثیت که در آیه شریفه وارد شده: وما کان لمؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطأ ومن قتل مؤمنا خطا فتحریر رقبة مؤمنة ودیة مسلمة الی اهله الا ان یصدقوا فان کان من قوم عدولکم وهو مؤمن فتحریر رقبة مؤمنة وان کان من قوم بینکم وبینهم میثاق فدیة مسلمة الی اهله وتحریر رقبة مؤمنة فمن لم یجد فصیام شهرین متتابیین توبة من الله وکان الله علیما حکیما. وظاهر آیه این است که هرگاه مقتول، مؤمن باشد وداخل دشمنان باشد کفاره قتل خطاست که مرتبه است واین شخص هم قصد قتل مسلم نداشته و ناچار شده، پس داخل قتل عمد نیست، خصوصا با رخصت قتل وارد شده و در اینجا هر چند بالذات قصد قتل مسلم را نداشته، ولکن بالعرض وبالضروره قصد متحقق شده پس باید کفاره آن، کفاره قتل عمد باشد وچون از مسائل جهاد حقیقی است که به اذن امام باشد تفصیل کلام وتحقیق تمام الحال مهم نیست. و به هر حال در مسئله دو قول است وترجیح مشکل است ولکن اصل مرجح الحاق به قتل خطاست .

۱: وسائل:، ح ۱۱ ص ٤٦، ابواب جاد العدو باب ١٦ ح ٢

نهضت ترجمه
Translation Movement

و به هر حال ما نحن فیه، از این قبیل نیست، نه دیه لازم است ونه کفاره، چون اینها محارب مسلمین میباشند مفروض سؤال این است که به اختیار خود، اختیار قتال مسلمین کرده‌اند. چهار صد وهشتاد و یك –

سوال: فضیلت وثواب جهاد را بیان فرمایند تا جمیع مسلمین ومؤمنین دانسته، موجب زیادتی شوق مجاهدین في سبیل الله گردیده، از این ثواب محروم نمانند.

جواب: هر چند این قتال جهاد (۱) حقیقی نباشد، لکن انشاء الله ثواب فضیلت جهاد از برای این حاصل می شود وبسیاری از احادیث که دلالت بر فضیلت جهاد در راه خدا دارند که این قتال هم داخل آن عموم هست، هر گاه از برای حفظ دین خدا و محافظت مسلمانان باشد، پیش ذکر کردیم. و همچنین عموم بسیاری از آیات هم دلالت بر فضیلت وثواب آن به عنوان عموم دارد. و همچنین احادیثی که دلالت دارند

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

بر فضیلت شهادت در راه خدا، و از جمله آنها حدیثی است از آن حضرت (ص) که فرمود: سه نفرند که دعای آنها مستجاب است. یکی کسی است که در راه خدا جنگ می کند، پس ببینید که با بازماندگان واهل و عیال او چگونه سلوك (۲) میکنید. و حدیث دیگر از رسول خدا (ص) است که: هر کس غیبت کند مؤمنی را که در جنگ مشغول است در راه خدا، یا اذیتی به او برساند یا با بازماندگان او سلوك بدی کند. روز قیامت، این عمل زشت او را از برای او نصب میکنند وفرو میگیرد این عمل زشت، همه حسنات او را، و او را واژگونه به جهنم (۳) میاندازند. و از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت شده که: هزار ضرب شمشیر بخورم در راه خدا بهتر است از آن که در روی رختخواب (٤) بمیرم. واحادیث شهادت هم بسیار است وبعضی را پیش گفتیم. و از رسول خدا (ص) روایت شده است که: از برای شهید، هفت خصلت است از جانب خدا. یکی این است که اول قطرهای که از خون او میریزد، خدا به سبب آن، همه گناهان او را میآمرزد. دوم این که همین که شهید شد، سر او در دامن دو زوجه او است از حور العین، و آن

۱: البته مطابق مبنای میرزا، که قبلا مشروحا بحث گردید. ۲ و ۳: وسائل ج ۱۱ ص۱۳ - ١٤ ، ابواب جهاد العدو باب ۳ ح ۱ و ۳ ٤: همان مرجع باب ۱ ح ۱۲

دو حور، غبار از رور آن پاك میکنند و میگویند مرحبا. (و این کلمهای است که عرب در تعارف میگوید، به جای آن که عجم میگوید خوش آمدی، صفا آوردی ومشرف ساختی) و سوم اینکه از جامههای بهشت به او میپوشانند. و چهارم اینکه خزانهدارهای بهشت، شتاب میکنند هر یکی با بوی خوش از بویهای خوش بهشت در پیش او میدارند. وپنجم آنکه منزل خود را در بهشت به او مینمایند. وششم آن که به روح او میگویند روانه شو، در بهشت، در هر جا که خوشت آید. هفتم آن که نظر می کند در وجه الهی وآن راحت هر پیغمبری و شهیدی (۱) است. ومراد از نظر کردن به خدا مواجه، با وجود اینکه خدا مثل ما نیست که رو، داشته باشد، این است که حق تعالی چنان نظر لطف و مرحمت و رضای خود را متوجه او می کند که گویا خدا را میبیند. واین تشبیه است از برای نهایت قرب و این معنی، یعنی خشنودی الهی و رضای الهی از برای دوستی الهی برابر هزار بهشت وحور وقصور است. رزقنا الله وجمیع المؤمنین بحق محمد وآله اجمعین.

٤٨٢- سوال: بلادی را که روسیه غالبند واظهار شعار اسلام نمیتوان، بر مسلمین آنجا ترك اوطان بر فرض امکان، واجب است یا نه؟ و تارك مهاجرت را عقوبتی در شرع هست یا نه؟ وجاری کننده حد، کیست؟ و در صورت احتیاج به اذن مجتهد عصر، احدی را در این باب مأذون (۲) فرمایند .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: بلی ظاهر این است که هجرت باقی است مادامی که کفر، باقی است و حدیثی از رسول خدا (ص) روایت شده که: " لا ینقطع الجهرة حتی ینقطع التوبه ولا ینقطع التوبة حتی یطلع الشمس من مغربها " وحاصل مضمون آن این است که هجرت تا قیامت باقی است وحدیث اول، مؤل است به اینکه بعد از فتح مکه، دیگر هجرت بر اهل مکه واجب نیست، چون بعد از فتح، اسلام شد. وهجرت گاهی واجب است و گاهی سنت و گاهی هیچیك نیست، اما واجب آن است که در بلاد کفر باشد و عشیره وقبیله ندارد که به قوت آنها می تواند اظهار کرد. (مثل عباس، عم پیغمبر (ص)) از برای او، مستحب است .

۱: همان مرجع: ج ۲۰ ۲: سؤال کننده مجددا به موضوع اذن وتنفیذ نزدیك می شود لیکن میرزا توجهی به آن نمی کند .

و اما آنکه مستحب نیست برای او، کسی است که عاجز باشد از بیرون آمدن به سبب مرض یا فقر وعدم تمکن از بیرون آمدن، یا مانع ایشان میشوند و با وجود وجوب هجرت، ترك آن از گناهان کبیره است ومستحق تعزیر است از حاکم شرع.

٤٨٣- سوال: در صورتی که جمعی از مسلمین در سر ثغور بلاد مسلمین سکنی داشته ودر وقت توجه کفار به قتال مسلمین، بر ایشان راه داده و خود نیز به همراهی کفار به مقاتله مسلمین اقدام مینمایند، چون مسلمین اراده دفع ومجاهده کفار نمایند، ایشان راه را بر مسلمین گرفته، مانع از عبور کردن میشوند آیا بر ایشان، حکم محارب جاری وحد محارب را مستحق میباشند یا نه؟ و بر فرض استحقاق حد محارب، احدی را در این باب مأذون فرمایند.

جواب: جواب این مسائل، پیش ظاهر شد.

٤٨٤- سوال: در صورتی که پادشاه، حکم ومقرر فرماید به نحوی که الحال، حکم پادشاهی شرف صدور یافته است که علما وفضلا تصدیع نکشیده به امر مدافعه و مجاهده مشغول نگردند وخودشان را معاف دانند، در این صورت اگر یکی از علما خواهد که محض تحصیل ثواب و تحریص مسلمین در زمره مجاهدین منسلك ومتلبس به لباس اهل سلاح شود جایز است یا نه؟ و در این صورت آیا از زی خود بیرون آمده و خلاف مروت است یا نه؟ و کسی از علما که خود بنفسه متوجه جهاد نگردیده، لکن در بلاد وامصار، مسلمین را تحریص وترغیب بر جهاد مینماید، ثواب جهاد میبابد یا نه؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: بلی جایز است. وآنچه گفته‌اند که فقیه هرگاه متلبس به لباس جندی شود، منافات با مروت دارد در غیر صورت قتال ودفاع مشروع است. کدام عالم از جناب امیر المؤمنین (ع) بالاتر است که اسلحه بر خود میآراست و اقدام به جهاد مینمود؟ والدال علی الخیر کفاعله انشاء الله.

٤٨٥- سوال: هرگاه این جهاد ودفاع محتاج به اذن مجتهد عصر باشد، هر کس را که لایق وقابل دانند مرخص ومأذون نمایند ومتصدی شرعی نمایند که مباشر عرف

که متصدی جهاد است، به اجازت، قیام و اقدام کند بر واجب مذکور. مسلمین و مجاهدین، اطاعت وانقیاد نمایند وشرع وعرف مطابق وموافق گردد.

جواب: صاحب این سئوالات وکاتب این مقالات، معلوم می شود که شخص عالمی است (١). این لطیفه شما قرض باشد. جواب این سؤال، محتاج به " بحر طویل " است که حال، مقام هیچیك مقتضی این نیست. از ابتلاهای غیر متناهیه این حقیر، همین باقی مانده که " عرف " را مطابق " شرع " کنم! مجمل آن که پیش اشاره شد که این نوع مدافعه نه موقوف به اذن امام است ونه حاکم شرع، و بر فرضی که موقوف باشد، کجاست آن بسط یدی از برای حاکم شرع که خراج را بر وفق شرع بگیرد و بر وفق آن، صرف غزات ومدافعین نماید؟ وکجاست آن تمکن که سلطنت و مملکت‌گیری را نازل منزله غزای (٢) في سبیل الله کند (٣)! مصرع نام حلوا بر زبان راندن نه چون حلواستی. عجل الله فرجنا بفرج آل محمد (ص) وجعل سلطاننا بسلطانه وسلطان اولاده وجعلنا من اعوانه وانصاره و جعل خاتمة امورنا خیرا بحق محمد وآله اجمعین وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IRS

١: همانطور که در مقدمه شرح داده شد سؤال کنندگان عبارتند از حاج ملا باقر سلماسی و صدر الدین محمد تبریزی که از طرف دربار برای این کار مأمور بودند ٢: صورت صحیح این عبارت باید " وکجاست آن تمکن که غزای في سبیل الله را نازل منزله سلطنت ومملکت گیری نماید " باشد که توسط نسخه برداران جا به جا شده البته ممکن است مراد، مصداق " آن کجا واین کجا " باشد یعنی بسط ید من کجا وتمکن فتحعلی شاه کجا؟ -؟. ٣: میرزا (قدس سره) در این بیان دو فتوی داده است :الف: در این جهاد نیاز به اذن فقیه نیست و بر فرض نیاز من چنین بسط و قدرت را ندارم. ج: اگر فقیه بسط ید و تمکن داشته باشد تاسیس حکومت می کند و خراج را بر وفق شرع میگیرد وبر وفق شرع مصرف می کند وغزوه ودفاع نظامی می کند وچون همین دفاع را واجب میداند پس تاسیس حکومت بوسیله فقیه را واجب میداند اگر بسط ید وتمکن برای فقیه حاصل گردد. سپس توضیح میدهد که: اولا سؤال کنندگان صداقت ندارند و... نه چون حلواستی. ثانیا ما را هوس سلطنت نیست و اگر خواستار بسط ید فقیه هستیم به عنوان يك موضوع شرعی است وجعل سلطاننا بسلطانه .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

٤٨٦- سوال: در ولایت، ذمی بسیار است، از جمله نصاری، وطریقه آنها این است که علانیه، شرب خمر میکنند و به اسب زیندار، سوار میشوند و خانه‌های خود را بلندتر از خانه‌های مسلمانان میسازند وناقوس میزنند و در بازار مسلمانان میآیند، با مسلمانان منازعه میکنند و اگر مسلمانان فحش بدهند آنها هم فحش میدهند، بلکه هم میزنند وحاکم عرف، از ایشان جزیه میگیرد و از مسلمانان هم میگیرد، اما به محاکمه شرع مسلمانان میآیند، چون حاکم شرعی ندارند. آیا مال وعرض ایشان حلال است یا نه؟ وآیا باید جزیه را به مجتهد عادل بدهند یا به حاکم عرف بدهند؟ و ربا خوردن از ایشان چه صورت دارد؟

جواب: هر چند جهاد با کفار، مشروط است به امام یا نایب خاص او، و در صورت غیبت امام، جهاد واجب بلکه جایز هم نیست و بنا بر آنچه فرموده‌اند در مسئله جهاد با اهل کتاب، اینکه باید ایشان را مخیر کرد میانه اسلام وقبول جزیه وشرایط ذمه. و هرگاه هیچیك را قبول نکنند باید با ایشان قتال کرد ومستلزم این می شود در ظاهر که امر جزیه در حال غیبت امام، موقوف باشد، به جهت آنکه جزء جهاد است، ولکن از عموم سایر کلمات علما و از بسیاری از اخبار ظاهر می شود که مطلق جزیه بر اهل کتاب واجب است، خواه در بلاد اسلام باشند وخواه نباشند وخواه قوت قتال وجدال با مسلمانان نداشته باشند یا داشته باشند وچون صریح کلام علما وبسیاری از اخبار این است که تعیین جزیه با امام است، از اینجا نیز اشکالی وارد میآید که پس در حال غیبت امام باید جزیه نباشد، ولکن رفع اشکال به این می شود که جزیه در این حال از قبیل خراج اراضی خراجیه است. پس همچنانکه تعیین جزیه با امام است، تعیین خراج وتصرف در اراضی خراجیه هم با امام است و به مصرف مسلمانان رساندن، این اختیار با امام است، و همچنانکه در آنجا کلام جمهور علما واخبار کثیره متوافق است در اینکه تصرف سلاطین جور در حکم تصرف امام عادل است، پس ظاهر این است که امر به جزیه هم، چنین باشد. چنانکه اخبار بسیار هم دلالت دارد بر آن. وظاهر این است که کلام در الحاق سلاطین جور شیعه به سلاطین مخالف هم، نظیر کلام است در خراج، و بنابر مختار حقیر در امر خراج که

با وجود تسلط مجتهد عادل با امکان استیفای او، جایز است تصرف کردن در خراج از برای هر کس که از مصالح عامه مسلمین باشد. و همچنین ظاهر این است که به اذن مجتهد عادل، امر جزیه هم همچنین باشد. واما مصرف جزیه، پس آنچه از اخبار وکلام اصحاب معلوم می شود، مجاهدین (یعنی آنانکه نصرت پیغمبر (ص) وامام عادل بعد او را میکنند. همان مصرف غنیمت) است. واین سخن نیز باعث اشکال می

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

شود. پس باید که در زمان غیبت امام، جزیه ساقط باشد. وممکن است دفع آن به صریح کلام بعض فقها که مصالح عامه را ذکر کرده‌اند. مثل علامه در جواب سؤال مهنا بن سنان وکلام قواعد که فقرای مسلمین را بعد از فقد مجاهدین ذکر کرده، و همچنین ظاهر کلام مفید در مقنعه وغیر ایشان. و همچنین ظاهر بسیاری از اخبار، این است که جایز باشد به مصالح عامه مسلمین برسد به اذن مجتهد عادل ونیابت امام به جهت مجتهد عادل به عمومات ادله ثابت است، چون اجماع است که جهاد بدون اذن امام نمی شود در اینجا از مقتضای او، در می رویم وباقی در تحت عمومات باقی میماند وظاهر این است که با وجود اینکه در تحت حکم پادشاه اسلام هستند به مجرد اخلال به شرایط ذمه، مال وعرض ایشان حلال نمی شود و ایشان را غلام وکنیز نمیتوان کرد وباکی نیست که ما، در اینجا اشاره به مأخذ کلمات مذکوره واقوال علما در آن بکنیم. پس می گوییم: بسم الله وبالله والحمد لله والصلوة لاهلها، مسئله:

٤٨٧- سوال: ما حال الجزية في زمان غيبة الامام ومن يأخذها ومن يستحقها وكيف حال من خرج عن الذمة وما حقيقة الخروج عنها؟

جواب: اعلم ان هيهنا مقامات. الاول: الظاهر وجوب الجزية على اهل الكتاب وان كان في دار الاسلام ولم يكن له استعداد الخصام ولم يدع السلم وان كان ذلك في حال غيبة الامام. وهو ظاهر كلام الاصحاب فانهم قالوا " الجزية واجبة على جميع اهل الكتاب " واطلقوا. ودعوى الاجماع ايضا مصرح بها في كلامهم قال العلامة في التحرير: الفصل السادس في احكام اهل الذمة وفيه مطالب: الاول: في وجوب الجزية ومن يؤخذ منه وفيه سبع عشر بحثا: الاول: الجزية واجبة بالنص والاجماع (الى ان قال) السابع: لا تحل ذبايح

نهضت ترجمه
Translation Movement

اهل الكتاب ولا مناكحتهم ولا ريب ان ذلك لا يختص بحال ظهور الامام فكك الجزية فان السياق واحد ولا يضر في ذلك ذكر بعض الاحكام المختصة بالامام في هذا السياق ايضا وكك لا ينافيه ما ذكروه ان تعيين الجزية باختيار الامام فان المراد بالامام في اغلب هذه المسائل من بيده الامر. اما في حال الحضور والتسلط فهو الامام الحقيقى. واما مع عدمه فالفقيه العادل فهو النائب عنه بالادلة مثل مقبولة عمر بن (١) حنظلة ومثل قوله (ص): العلماء ورثة الانبياء .(٢) وعلماء امتى كانبياء بنى اسرائيل. وفى نهج البلاغة عن امير المؤمنين) ع): ان اولى الناس بالانبياء اعلمهم بما جاؤوا به ثم تلى (ع) قوله تعالى " ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبى والذين آمنوا معه " ثم قال :ولى محمد (ص) من اطاع الله وان بعدت لحمته وان عدو محمد (ص) من عصى الله وان (٣) قربت قرابته. ولذلك يختار في مسئلة

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

الخراج ان المعيار في جواز التصرف فيه وتقسيمه في اهله انما هو الفقيه العادل مع التمكن منه. ومع عدمه فقد اذن ائمتنا لنا بالمماشاة مع خلفاء الجور والمشى على منوالهم بل ظاهر جمهور الاصحاب حصول الاذن ولو كان الجاير من اصحابنا ايضا. وقد بسطنا الكلام فيه في كتاب مناهج الاحكام. واما الجاير القايم مقام الامام العادل، فالاذن كما في الخراج، ويدل على الاذن في اخذ الجزية من جهة تصرف الجاير ايضا اخبار كثيرة مثل ما رواه الصدوق في الصحيح عن ابان بن عثمان عن اسمعيل بن الفضل الهاشمى عن الصادق (ع) قال: سئلته عن الرجل يتقبل خراج الرجال وجزية رؤوسهم وخراج النخل والشجر والاجام والمصائد والسمك والطير وهو لا يدرى لعل هذا لا يكون ابدا او يكون، ايشتريه وفى اى زمان ما يشتريه ويتقبل منه؟ فقال: اذا علمت ان من ذلك شيئا واحدا قد ادرك فاشتره (٤) وتقبل منه. وروى الكلينى بسندين احدهما ليس فيه من يتأمل فيه الا عبد الله

١: اصول الكافى ج ١ ص ٦٧، باب اختلاف الحديث ح ١٠ - فروع الكافى: ج ٧ ص ٤١٢، كتاب القضاء - الوسائل: ج ١٨ ص ٩٨، ابواب صفات القاضى، باب ١١ ح ١. ٢: اصول الكافى: ج ١ ص ٤٢ كتاب فضل العلم، باب ثواب العالم والمتعلم، ح ١. ٣: نهج البلاغة: قصار الحكم: حكمة ٩٢، ابن ابى الحديد وفيض ٤: الوسائل: ج ١٢ ص ٣٦٤، ابواب عقد البيع باب ١٢ ح ٤ .

بن محمد والظاهر انه اخو احمد بن محمد بن عيسى وكثيرا ما يصحح الاصحاب روايته وثانيهما فيه ارسال عن الحسن بن محمد بن سماعة قال عن غير واحد وينتهيان الى ابان بن عثمان عن اسمعيل بن الفضل الهاشمى، عنه (ع): في الرجل يتقبل بجزية رؤوس الرجال وبخراج النخل والاجام والطير وهو لا يدرى لعله لا يكون من هذا شئ ابدا او يكون ايشتريه وفى اى زمان يشتريه ويتقبل منه؟ قال :اذا علم ان من ذلك شيئا واحدا انه قد ادرك فاشتره (١) وتقبل به. وروى الشيخ ايضا مثله والظاهر منها ان الاصحاب كانوا يعرفون حلية الخراج والجزية واخذه من يد الجاير وكان اشكالهم في الجهالة. و ما رواه الشيخ في الصحيح عن الحلبى في حديث عن الصادق (ع) قال: لا بأس بان يتقبل الرجل الارض واهلها من السلطان وعن مزارعة اهل الخراج بالربع والنصف والثلث؟ قال: نعم لا بأس به قد قبل رسول الله (ص) خيبر اعطاها اليهود حين فتحت عليه بالجزء (٢) والجزء هو النصف. ولا ينافى ذلك الاخبار الدالة على المنع من ادخال العلوج في القبالة مثل ما رواه الكلينى والشيخ في الحسن عن الحلبى عن ابيعبد الله (ع) قال: لا بأس بقابلة الارض من اهلها عشرين سنة واقل من ذلك واكثر فيعمرها ويؤدى ما خرج عليها ولا يدخل العلوج في شئ من القبالة (٣) لانه لا يحل. ويقرب منه رواية ابى الربيع الشامى (٤) فان الظاهر انه لا يصح تقبيل العلوج من غير السلطان كما يستفاد مما رواه الشيخ في الصحيح عن

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

الحلبى عن ابيعبد الله (ع) انه قال: في القبالة ان يأتى الرجل الارض الخربة فتقبلها من اهلها عشرين سنة فان كانت عامرة فيها علوج فلا يحل له قبالتها الا ان يتقبل ارضها فيستأجرها من اهلها ولا يدخل العلوج في شئ من (٥) القبالة فانه لا يحل، وقال: لا بأس بان يتقبل الارض واهلها من السلطان الحديث .

١: المرجع السابق - الحديثان كلاهما تحت رقم واحد. - توضيح: وابان بن عثمان مقدوح فيه. ٢: التهذيب: ج ٢ ص ١٧٢، الوسائل: ج ٦، احكام المزارعة باب ٨ ح ٨، وفيه " بالخبر والخبر " بدل " بالجزء والجزء ". ٣: الفروع: ج ١ ص ٤٠٦، ٤ و ٥ :الوسائل: ج ١٣ ص ٢١٤، احكام المزارعة، باب ١٨ ح ٥ و ٣ .

ويؤيده ما رواه الكلينى والشيخ عن ابراهيم بن ابى زياد الكرخى قال: سئلت ابا عبد الله (ع) عن رجل كانت له قرية عظيمة وله فيها علوج ذميون يأخذ السلطان منهم الجزية فبعضهم يؤخذ من احدهم خمسون ومن بعضهم ثلاثون واقل واكثر فيصالح عنهم صاحب القرية السلطان ثم يأخذ هو منهم اكثر مما يعطى السلطان (١) .فقال: هذا حرام. فان الظاهر ان وجه الحرمة انما هو التصرف في تعيين الجزية فانما هو منصب الامام او من اجاز الامام حكمه ويدل عليه ما رواه الصدوق، قال :قال الرضا (ع): ان بنى تغلب انفوا من الجزية وسئلوا عمر، ان يعفيهم. فخشى ان يحلقوا بالروم فصالحهم على ان صرف ذلك عن رؤوسهم وضاعف عليهم الصدقة فعليهم ما صالحوا عليه ورضوا به الى (٢) ان يظهر الحق. ووجه الدلالة انه لا ثمرة لهذا الحكم لو لم يجز ليشعتهم اخذ ذلك بواسطتهم بل بدونها ايضا وزماننا اليوم اظهر افراد عدم ظهور الحق. وهنا اطلاقات آخر يقتضى بقاء حكم الجزيه في حال الغيبة ايضا مثل حسنة محمد بن مسلم قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن صدقات اهل الذمة وما يؤخذ من جزيتهم من ثمن خمورهم ولحم خنازيرهم وميتتهم. قال (ع) :الجزية في اموالهم تؤخذ منهم ثمن لحم الخنزير او خمر وكل ما اخذوا منهم من ذلك فوزر ذلك عليهم وثمنه للمسلمين حلال يأخذونه في (٣) جزيتهم. الثانية في بيان مصارف الجزيه فقال المفيد في المقنعة " وكانت الجزيه على عهد رسول الله) ص) عطاء المهاجرين وهى من بعده لمن قام مع الامام مقام المهاجرين وفى ما يراه الامام من مصالح المسلمين ". وفى الوسيله " من ان مصرفها من يقوم مقام المهاجرين في نصرة الاسلام " وفى التحرير مثل ما سننقله عن المنتهى. وفى القواعد " وما يؤخذ صلحا او جزية فهو للمجاهدين ومع عدمهم لفقراء المسلمين " وقال العلامة في جواب مسائل المهنا بن سنان - حيث سأله عن الجزية من يستحقها في هذا الوقت: والى من يصرف؟ -

Translation Movement IMS

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

١: الوسائل: ج ١٢، ابواب ما يكتسب به، ب ٩٣ ح ١ ٢: الوسائل: ج ١١، ابواب جهاد العدو، ب ٦٩، ح ٦ ٣: المرجع، ب ٧٠ ح ١.

"يصرف في المجاهدين فان تعذر فالى المصالح العامة للمسلمين " وقال ابن ادريس " وكان المستحق للجزية على عهد رسول الله (ص) المهاجرين دون غيرهم على ما روى وهى اليوم لمن قام مقامهم مع الامام في نصرة الاسلام والذب عنه ولمن راه الامام من الفقراء والمساكين من ساير المسلمين " وقال في المسالك في كتاب الميراث " واما الجزية فهى عند الاصحاب للمجاهدين خاصة مع وجودهم ومع عدمهم تصرف في الفقراء والمساكين وباقى مصالح المسلمين وعند العامة هى لبيت المال يصرف في مصالح المسلمين مطلقا " وفى الارشاد " ومستحقها المجاهدون " وقال المحقق الاردبيلى في شرحه " هذا في زمان الحضور ظاهر ويفعل الامام بها ما يريد وفى صحيحة محمد بن مسلم (١) حيث قال (ع) وانما الجزية عطاء المهاجرين .اشارة الى كونها للمجاهدين كما هو مقتضى المتن وساير العبارات " قال في المنتهى (٢) " مصرف الجزيه مصرف الغنيمة سواء للمجاهدين وكك ما يؤخذ منهم على وجه المعاوضة لدخول بلاد الاسلام واما في زمان الغيبة فمشكل ويمكن جواز اخذها للحاكم النائب له (ع) وجعلها في مصالح المسلمين مثل بيت مال المسلمين وصرفها لفقراء المسلمين كالزكاة كما يشعر به عبارة المصنف فهو للمجاهدين ومع عدمهم لفقراء المسلمين. ولكن غير ظاهر ولم يعلم كون غيره في ذلك وما نرى له دليلا ولا في كلام الصحاب، بل هكذا عباراتهم مجملة والعجب انهم يثبتون احكام الامام)ع) في زمان حضوره ويتركون في مثل هذه لعله لعدم المستند ولكن ينبغى اظهاره ليطمئن قلب مثلنا ويندفع الشبهة لجواز اخذها للجائر واعطائها لاحاد المسلمين او اخذهم لها من عند انفسهم. وقد نريهم الان يظنون اخذها اكثر اباحة من مال الجائر بل يعتقدون انها ابعد من الشبهة مع احتياجهم اليها ايضا وما نرى وجهه وهم اعرف لعل عندهم وجه اباحة وصل اليهم ممن قوله الحجة كما يفعلون في اخذ الخراج والمقاسمة لظن وجوب الاجتناب ولا شك انه أحوط ". اقول: ومصرف الجزية كان في حال الحضور مسلما انه المجاهدون واما في حال الغيبة فان عملنا على مطلقات تلك الاخبار فيقتضى جواز اخذه لكل المسلمين كما هو احد

١: مر الاشارة الى رقمها قبيل هذا. ٢: الظاهر انه " منتهى مقاصد الانام في نكت شرايع الاسلام ".

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

الاحتمالين في الخراج والمقاسمة ومقتضى اطلاق كلمات الاصحاب واخبارهم في مسئلة الخراج اذا باشره الجائر. ولكن كلامهم في تعيين مصرف الخراج في الاصل وعند حضور الامام لما كان متفقا على انه لمصالح العامة والامر فيه الى الامام) كما دل عليه مرسلة (١) حماد المشهورة لو امكن اختصاصه بالاصل وحضور الامام واما بدون الامكان فلا يبعد العمل على اطلاقه والمداينة مع الجائر بمايدين والاخذ وان لم يكن الاخذ من المصالح العامة لكن الاحوط بل الاظهر عدم تعميمه على المخالف) نقول: في امر الجزية اذا باشره الجائر فالامر فيه كما قلنا من الاحتمالين لاجل اطلاق الاخبار ولاجل مقتضى الاصل وهو الصرف الى المجاهدين .واما لو باشره الحاحم فالظاهر ان مقتضى عموم نيابته عن الامام انه يصرفه في ما يراه صلاحا لاحوال العامة كما يستفاد من اكثر عبارات الفقهاء ومن العلة المستفاة من اصل الحكم في حال الحضور من جعله للمجاهدين ولا يبعدان يعد اعطاء الفقراء ايضا من المصالح العامة وان يعطى الفقراء كما صرح به جماعة ايضا بل هو ظاهر الاصحاب كما يظهر من المسالك. واما المحقق الاردبيلى (ره) فلما بنى امره في الخراج ايضا على الضيق ومنع الحل هناك مع وفور الادلة فصار عليه اصعب وما ذكره من قوله (ره) " وقد نريهم الان يظنون الخ " يشعر باتفاق علماء عصره او من قار به على الحل مطلقا وان كان الاخذ غير محتاج اليه. وبالجملة بعد ثبوت وجوب الجزية على اهل الكتاب في زمان الغيبة وجهالة المصرف بالخصوص وكون الحاكم نائبا عن الامام لا مناص عن الرجوع الى رأى الحاكم في ذلك ومع عدم الامكان فالظاهر ان السلطان المخالف يكفى واما السلطان الجائر منا، ففيه الاشكال الذى ذكرناه في الخراج، والاحوط فيه الاجتناب. وممن يظهر من كلامه تعميم الحكم بالنسبة الى الجائر العلامة المجلسى (ره) فقد وجدت في بعض ما نقل منه في جواب المسائل حيث سئل عنه عن تقدير جزية اهل الكتاب قال بالفارسية " مشهور ميان علما آن است كه جزيه اهل كتاب

بهضت ترجمه
Translation Movement
.IMS

١: الوسائل: ج ٦ ص ٣٦٥، ابواب الانفال، ب ١ ح ٤ .

مقدرى ندارد وآنچه امام (ع) يا حاكم مسلمانان مصلحت مى داند مقرر ميگرداند " الى آخر ما ذكره. الثالثة في بيان من خرج منهم عن شرائط الذمة فهل يجوز قتله ويحل عرضه وماله أم لا؟ قال في المنتهى كل موضع قلنا ينتقض عهدهم فاول ما يعمل انه يستوفى منه موجب الجرم ثم بعد ذلك يتخير الامام بين القتل والاسترقاق والمن والفداء ويجوز له ان يردهم الى مأمنهم في دار الحرب ويكونوا حربا لنا فيفعل من ذلك ما يراه صلاحا للمسلمين. هكذا ما قاله الشيخ. وللشافعى قولان: احدهما: انه يرد

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

الى مأمنه لانه دخل دار الاسلام بامان فوجب رده كما لو دخل بامان صبى. الثانى: يكون هنا للامام قتله واسترقاقه لانه كافر لا امان له فاشبه الحربى المتلصص. وهو الاقرب عندى لانه هنا فعل ماينا في الامان بخلاف ما لو آمنه صبى فانه يعتقد انه امان. وقال فى الشرائع: اذا خرقوا الذمة في دار الاسلام كان للامام ردهم الى مأمنهم. وهل له استرقاقهم وقتلهم ومغاراتهم؟ قيل: نعم. وفيه تردد. قال في المسالك: ينشأ من انهم دخلوا دار الاسلام بامان يوجب ردهم الى مأمنهم. ومن فساد الامان قتلهم، فلم يبق امان لهم ولا شبهة امان، فيتخير الامام فيهم بين القتل والاسترقاق والمن والفداء .وهذا هو الاقوى. قال في القواعد لو خرقوا الذمة في دار الاسلام ردهم الى مأمنهم وهل له قتلهم واسترقاقهم ومغاراتهم، فيه نظر. وقال المحقق الثانى في الشرح: الاظهر وجوب ردهم الى مأمنهم عملا باستصحاب الحكم السابق الا ان يقاتلوا المسلمين او يقتلوا منهم او يسبوا الله ورسوله ونحو ذلك. وعن الايضاح: لا خلاف في جواز رده الى مأمنه وهل يجب ام لا فيجوز استرقاقهم ومغاراتهم يحتمل الاول لانه قد دخل الدار بالامان فلا يغال بل يجب رده الى مأمنه لنص الاصحاب على ان كل موضع حكم فيه بانتفاء الامان فان الحربى لا يغال بل يرد الى مأمنه ثم يصير حربيا ولان عقد الذمة اقوى من الامان في حكمه مع تحققه وشبهة امان مع زواله ومن دخل بشبهة امان لا يغال بل يرد فيهيهنا اولى ويحتمل الثانى لانهم مع فرق الذمة يصيرون حربيا اجماعا

ويشملهم قوله تعالى: فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم. اقول وهذه الكلمات كما ترى لا ينفعنا في شئ لان ظاهرها ان هذا حكم الامام حال حضوره فلابد من بيان حال امثال زماننا ولم نقف في كلام الاصحاب على تصريح به نعم قال الشهيد في الدروس بعد ذكر شرايط الذمة: وفى زمن الغيبة يجب اقرارهم على ما اقرهم عليه ذو الشوكة من المسلمين كغيرهم فعلى هذا فان فعلوا ما يوجب الخروج عن الذمة فلا يجوز قتلهم واسترقاقهم نعم اذا صدر منهم مثل سب النبى (ص) ونحوه فيجوز للمسلمين القتل بل الحكم كك في المسلم ايضا. والحاصل ان كونهم تحت حكم المسلم الجاير وصدورهم على مقتضا رضاه في معنى الامان لهم فلا يجوز التعرض لهم واما لو كانوا في دار الحرب اعنى لم يكونوا تحت حكم الاسلام وان لم يقيموا الحرب معهم فيجوز الاسترقاق منهم فيحل اموالهم وان اخذ على سبيل السرقة والغيلة بل ويحل للشيعة اذا اخذ على سبيل الغنيمة بالقتال وان لم يكن باذن الامام وكك كلام في كل المشركين بل يجوز شراء بعضهم من بعضهم وان كان ازواجهم وزراريهم فمثل اهل العبد من المشركين اذا كان سلطانهم مسلما وكانوا تحت حكمه فالظاهر عدم جواز استرقاقهم وعدم حلية اموالهم. ويستفاد ذلك من الاخبار، ويدل على كلا الحكمين (يعنى جواز استرقاق ما اخرج من بلاد

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

الشرك والحرب وان كان بالسرقة او بالقتال من دون اذن الامام وعدم جواز ما كان تحت صاحب الشوكة من المسلمين) الاخبار مثل صحيحة رفاعة قال: قلت لابى الحسن موسى) ع): ان الروم يغزون على الصقالبة والنوبية فيسرقون اولادهم من الجوارى والغلمان فيعمدون الى الغلمان. فيخصونهم ثم يبعثون إلى البغداد إلى التجار فما ترى في شرائهم ونحن نعلم انهم قد سرقوا وانما اغاروا عليهم من غير حرب كانت بينهم -؟ قال: لا باس بشرائهم انما اخرجوا من دار الشرك الى (١) دار الاسلام. و صحيحة البزنطى عن محمد بن عبدالله قال سألت ابا الحسن الرضا (ع) عن قوم خرجوا و و قتلوا اناسا من المسلمين وهدموا المساجد وان المتولى هرون بعث اليهم فاخذوا وقتلوا وسبو النساء والصبيان هل يستبيح شراء شئ منهن ومتاعهن ام لا؟ -؟ قال: لا باس بشراء متاعهن

١: الوسائل: ج ١١، ص ٩٩، ابواب جهاد العدو باب ٥٠ ح ٤ .

وسبيهن. وحسنة زكريا بن آدم قال: سئلته عن سبى الديلم ويسترق بعضهم من بعض يغير المسلمون عليهم بلا امام ايحل شرائهم؟ قال: اذا اقروا بالعبودية فلا باس بشرائهم. وموثقة عبدالله بن بكير عن عبدالله بن اللحام قال: سئلت ابا عبدالله عن الرجل يشترى امرئة رجل من اهل الشرك يتخذها ام ولد؟ قال: لا باس .٢ وعنه ايضا قال: سئلت ابا عبد الله (ع) عن رجل يشترى من رجل من اهل الشرك ابنته يتخذها؟ قال: ٣ لا باس وفى معناها غيرها من الاخبار. قال في الكفاية) بعد نقل هذه الاخبار وغيرها): قال بعض المتأخرين بعد نقل اكثر هذه الاخبار، يظهر من هذا الاخبار ان التملك يحصل بسبى الحربى ومن في معناه بالمقاتلة او السرقة واخراجه من بلادهم التى لم يجر فيها احكام الاسلام واما اذا كان الحربى في بلاد يجرى فيها احكام الاسلام مستأمنا اى من غير قتال بل مطيعا لحكام الاسلام وان كان جايرا في الخراج والمقاسمة وما يشبههما، راضيا منهم الحكام بذلك، رافعين عنهم اذى الغير ككثير من بلاد الهند في زماننا هذا فدفع ابنة مثلا اما ببيع او غيره الى احد من المسلمين فلا، سواء اقعد معهم في بلادهم اولا. والحاصل: ان الاصل عدم التملك واستحقاق هذه السلطنة الخاصة ولم يظهر من الاخبار ومن كلام الاصحاب ان كونهم حربيين كاف في استملاكهم واستملاك اموالهم. واجاب عن روايتى ابن اللحم (بعد استضعاف السند) بان الظاهر ان المراد ما اذا اخرجها من بلاد الشرك الى بلد الاسلام فلا تزيلان ما يفهم من صحيحة رفاعة ويمكن تقوية الجواز بظاهر الروايتين ولقوتهما بناء على ان ابن بكير مما اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه وظاهرهما العموم بالنسبة الى محل البحث واعتضادهما بعموم ما يدل على حل البيع وغيره من العقود وعموم ما دل على ترتب الاثار على العقود وخرج ما خرج

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

منه بالدليل فيبقى الباقى تحت العموم. انتهى كلام الكفاية. اقول وصحيحة رفاعة وما في معناها في معين الخاص ولا يعارض بها العمومات والامر في اهل الذمة اظهر. ويظهر مما ذكرنا، الكلام في عدم جواز قتلهم ايضا بل بطريق اولى نعم، الاشكال في جواز قتل الحربى غير المعاهد اصلا وان كان بمثل العهد والامان المذكور

١و ٢ و ٣: الوسائل: ج ١٣ ابواب بيع الحيوان، ب ٢ ح ١، ٣، ٢ .

وربما يظهر من الشهيد في اللمعة عدم الاثم فيه. فلو وجد مسلم كافرا في بلاد الشرك فيلزمه تجويز قتله مطلقا وبلا وجه وبدون دعوة الاسلام وكذا لو دخل دار الاسلام بدون امان واذن من المسلمين او حاكمهم. وكلام شارحه مضطرب قال في اللمعة في كتاب القصاص " ومنها التساوى في الدين فلا يقتل مسلم بكافر ولكن يعزر بقتل الذمى والمعاهد ويغرم دية الذمى ". وقال الشارح ويستفاد من ذلك جواز قتل الحربى بغير اذن الامام (ع) وان توقف جواز جهاده عليه ويفرق بين قتله وقتاله جهادا وهو كك لان الجهاد من وظايف الامام وهذا يتم في اهل الكتاب لان جهادهم يترتب عليه احكام (غير القتل) يتوقف على الحاكم لكن قد يترتب على القتل احكام اخر مثل احكام ما يغنم منهم ونحوه. كانه ايراد على الفرق بين قتله وقتاله جهادا على الاطلاق. والمراد به اثبات القتال جهادا بدون اذن الامام في غير الكتابى والمشار اليه هو كون الجهاد من وظايف الامام فالمراد ان اشتراط القتال جهادا انما يسلم في اهل الكتاب وذلك لان في جهادهم امورا يتوقف على الصدور عن رأى الامام مثل عقد التذمم وتعيين الجزية ونحو ذلك فالقتل الحاصل بالجهاد الذى هو موقوف على الامام لا يجوز بدون اذن الامام .بخلاف غير اهل الكتاب فان جهادهم لا يتوقف على شئى لا يمكن الصدور فيه الا عن رأى الامام. لان المقصود منه اما الاسلام او القتل ولانه موقوفان على رأى الامام. وفيه اولا ان توقف اصل الجهاد على اذن الامام من جهة بعض الامور التى قد يقع فيه لا يثبت توقف مالا يتوقف على اذنه بعد اختياره عصيانا مثل القتل اذا امتنع الكتابى عن الاسلام والتذمم معا. وثانيا ان الجهاد مع غير اهل الكتاب ايضا قد يحتاج الى عقد المهادنة والذمام الذى يتوقف على الامام فلا فرق بينهما. وكك احكام الغنيمة، كما اشار اليه الشارح اخيرا. والحاصل ان القتل الحاصل بالجهاد، ان كان جايزا بدون اذن الامام فيجوز فيهما معا وان لم يجز، لم يجز فيهما معا، ولا وجه للفرق. وبقى الكلام في دليل جواز القتل في غير صورة الاجتماع ولم يظهر من كلام الشارح. ولعل وجهه عموم مثل قوله " فاقتلوهم " خرج اشتراطه باذن الامام في صورة الجهاد وبقى الباقى له. وهو مشكل لان المتبادر من

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

الايات الواردة في القتل هو الجهاد وهو مشروط باذن الامام. وبالجملة الحكم بجواز قتل مطلق الكافر في غير صورة الجهاد الواردة من الشرع مشكل ويؤيده منعهم عن قتل الاسير الذى يجوز للامام قتله وان كان مباح الدم في الجملة كالزانى المحصن ولو عجز عن السبى، لان قتله الى الامام ولا تدرى ما حكم الامام فيه بالنسبة الى نوع القتل فنحمله الى الامام ان امكن والا فمرسلة وصرح الشارح في كتاب الجهاد، بحصول الاثم في قتله. الرابعة: في ذكر شرايط الذمة ولما كان ايضا بيان ذلك وترجيح المسئلة واختيار الرأى في ذلك في امثال زماننا قليل الفائده لا يسعها الوقت فلنقصر بذكر ما ذكره في الفكاية. قال :وشرايطها اثنى عشر: الاول: بذل الجزية. الثانى: ان لا يفعلوا ماينا في الامان مثل حرب المسلمين وامداد المشركين و هذه لا يتم عقد الذمة الا بها. وبعضهم جعل من هذا الباب التزام احكام المسلمين وفسر بمعنى وجوب قبولهم لما يحكم به المسلمون من اداء حق او ترك محرم وحكم بان عقد الذمة لا يتم الا به ايضا .الثالث: ترك الزنا بالمسلمة. الرابع: ترك اجابتها باسم نكاح وكذا صبيان المسلمين. الخامس: ترك فتن المسلمين عن دينه. السادس: ترك قطع الطريق على المسلم. السابع: ترك ايواء جاسوس المشركين. الثامن: ترك المعاونة على المسلمين بدلالة المشركين على عوراتهم ومكاتبيهم. التاسع: ترك قتل مسلم او مسلمة. وهذه التسعة ان شرطت في عقد الذمة انتقض العقد بالمخالفة. والا فلا نعم يحد او يعزر بحسب الجناية ولو اخل احدهم شيأ من ذلك، منع منه. فان تابع بالقتال، نقض عهده. العاشر: ترك ما فيه غضاضة على المسلمين وهو ذكر الرب تعالى او النبى (ص) بسب ويجب به القتل، على فاعله وبه ينقض العهد. على ما ذكر جماعة من الاصحاب ولو ذكر

نهضت ترجمه
Translation Movement

هما بدون السب او ذكر دينه او كتابه بما لا ينبغى نقض العهد ان شرط عليه الكف. الحاديعشر: ترك اظهار منكر في دار الاسلام ولا ضرر فيه على المسلمين كادخال الخنازير واظهار شرب الخمر في دار الاسلام ونكاح المحرمات. ويعتبر فيه " الاظهار " عند بعض الاصحاب وظاهر بعضهم عدم اعتبار الاظهار ولعله الاقرب نظرا إلى صحيحة الزرارة (١) لكن يظهر عن الخلاف دعوى الاجماع على عدم النقض بدون الاظهار. وعند جماعة من الاصحاب انه يجب الكف عنها سواء شرط عليهم ام لا. الثانى عشر: ان لا يحدثوا كنيسة ولا بيعة في دار الاسلام ولا يرفعوا اصواتهم بكتبهم ولا يضربوا الناقوس ولا يطيلوا بنيانهم على بناء المسلمين ويجب الكف ع جميعها مطلقا، عند الاصحاب. واختلفوا في انتقاض الذمة بها فعند بعضهم ينتقض ان كانت مشروطة عليهم لا مطلقا، وعند بعضهم لا ينتقض مطلقا، قالوا وكل موضع حكم

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

فيه بنقض العهد فانه يستوفى اولا ما يوجبه الجرم ثم يتخير الامام بين القتل والاسترقاق والمن والفداء وزاد في المنتهى " ويجوز ان يرده الى ما منهم في دار الحرب يكونوا حربا لنا يفعل من ذلك ما يراه صلاحا للمسلمين ". قال: هكذا قاله الشيخ: قالوا اذا اسلم بعد خرق الذمة قبل الحكم فيه سقط الجميع عدا القود والحد واستعادة ما اخذ من مال الغير ولو اسلم بعد الاسترقاق او المغارات لم يقع ذلك عنه. قالوا وينبغى للامام ان يشترط في العقد التمييز عن المسلمين با مور اربعة في اللباس والشعر والركوب والكنى .قال في المنتهى: اما لباسهم فهو ان يلبسوا ما يخالف لونه ساير الوان الثياب فعادة اليهود العسلى، وعادة النصارى الاوكن. ويكون ذا في ثوب واحد لا في جميعها ليقع الفرق. قال: وياخذهم بشد الزنانير في اوساطهم ان كان نصرانيا فوق الثياب وان لم يكن نصرانيا الزمه بعلامة اخرى كخرقة يجعلها فوق عمامة او قلنسوة يخالف لونها. ويجوز ان يلبسوا العمامة والطيلسان. قال: وينبغى ان يتختم في رقبته خانم برصاص او نحاس او حديد او يضع جلجلا

١: الوسائل: ج ١١ ص ٩٥، ابواب جهاد العدو، باب ٤٨ ح ١.

ليمتاز به عن المسلمين في الحمام وكك يأمر نسائهم بلبس شئى يفرق بينهن و بين المسلمات من شد الزنار و تحت الازار وتختم في رقبتهن وتغير احد الخفين بان يكون احدهما احمر والاخر ابيض. واما الشعور فانهم يحذفون مقاديم شعورهم ولا يفرقون شعورهم. واما الركوب فيمنعون من الخيل خاصة ولا يركبون السروج ويركبون عرضا رجلاهم الى جانب واحد ويمنعون تقليد السيوف ولبس السلاح واتخاذه. واما الكنى فلا يكنون بكنى المسلمين انتهى كلامه (ره).

٤٨٨- سوال: جماعت صائبين كه مذهب ودين ايشان معلوم نيست ويهود و نصرانى كه به شرايط ذمه عمل نميكنند در بلاد اسلام، آيا مال ايشان به هر نحو كه مسلمانان از آنها بگيرند وبدون فتنه حلال است يا نه؟

جواب: علامه (ره) در تحرير گفته است: واما صائبين، پس بعضى گفته‌اند كه آنها نصارايند وبعضى گفته‌اند كه مخالفند با نصارى در اصول، وقائلند به اين كه آسمان، ناطق است وعبادت ميكنند ستاره‌ها را. پس حكم آنا حربى است. تا اينجاست سخن علامه (ره). وبه هر حال، هرگاه حاكم مسلمانان ايشان را امان داده وبا آنها سازشى دارد، هر چند از حكام جور باشد، به آن حالى كه هستند جايز نيست اخذ اموال هيچ يك از آنها بدون رضا. والله العالم .

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

كتاب الامر بالمعروف والنهى عن المنكر

٤٨٩- سوال: مسألة امر ونهى زن، بر شوهر واجب است يا نه؟

جواب: بر شوهر، امر و نهى زن، واجب است واينكه او را وا دارد به تحصيل مسائل خود. هرگاه كسى نباشد كه تعلم او كند به غير شوهر، واجب عينى مى شود كه بر او تعليم كند.

٤٩٠- سوال: امر به معروف ونهى از منكر، چه وقت واجب مى شود؟ نزد امن از ضرر؟ يا نزد ظن عدم ضرر؟ يا نزد علم عدم ضرر؟ واحتمال تاثير كافى است يا نه؟ و آيا حمل ميتوان كرد افعال ظاهر الفساد مسلمين را به صحت، هر چند تأويل بعيد باشد -؟ مثلا صبح ميبينيد شخصى را نماز ميكرد با اذان واقامه وقرائت را جهر نكرد، حمل كند به اين كه نماز سنتى بوده است واذان واقامه را سهوا گفته است وهكذا؟

جواب: واجب است مادامى كه علم يا ظن به ضرر نداشته است واحتمال تأثير بدهد. هر چند احتمال دور باشد در جواز آن كافى است، لكن ظاهر اين است كه هر گاه ظن غالب به عدم تأثير داشته باشد واجب نباشد. ولكن احوط ترك آن است. وظاهر اين است كه در جايى كه فعل منكر، احتمال وجه صحيح داشته باشد ومظنون اين باشد كه بر وجه فاسد باشد وبه طريق معصيت كرده، واجب باشد نهى، ولكن بهتر آن است كه به عنوان قطع، نهى نكند، بلكه بگويد كه هر گاه بر وجه صحيح نيست ترك كن اين عمل را. وبه مجرد

نهضت ترجمه
Translation Movement

اينكه فعل مسلم محمول است بر صحت، اكتفا نكند. بلى هرگاه مظنه صحت باشد، يا احتمالين مساوى باشند نهى از آن واجب نيست، بلكه به عنوان قطع وجزم منع كردن، هم جايز نيست.

٤٩١- سوال: غنا كه شرعا مذموم است كدام است؟ استماع مراثى وقرآن كه با لرزش آواز باشد چه صورت است؟

جواب: اظهر در غنا، رجوع به عرف است. يعنى آنچه را در متعارف خوانندگى نمى گويند، حلال است و در صورتى كه مشكوك فيه باشد اظهر حليت است واحوط اجتناب است ومجرد لرزيدن صدا، غنا نيست و فرق ما بين قرآن و مراثى و غير آن نيست.

٤٩٢- سوال: امر به معروف ونهى از منكر، بر كى واجب است وشرايط آن چه چيز است وكيفيت آن كدام است؟

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

جواب: اظهر آن است که وجوب امر به معروف و نهی از منکر، کفایی است وعینی نیست. چنانکه ظاهر آیه " امر " صریح در آن است که به جهت آنکه مطلوب حصول همان معنی است در خارج یعنی حصول معروف و انتفای منکر، دیگر خصوصیت کردن شخصی در آن مقصود نیست ومعنی وجوب کفایی در اینجا این است که هرگاه در حال حصول منکر و ترك معروف جمعی باشند که همه جامع شرایط امر به معروف ونهی از منکر باشند، همین که یکی از آنها متوجه امر و نهی شد بر دیگران لازم نیست که همه متوجه شوند ومبادرت کنند به امر معروف ونهی از منکر. مگر آنکه اعانت آنها مدخلیتی داشته باشد در اتمام مطلوب. و هرگاه اعتقاد این دارند که هرگاه سخن آنکه متوجه شده، اثر نکند، از آنها به طریق اولی نخواهد کرد، دیگر شراکت ضرور نیست، بلکه ظاهر این است که همین که یکی از آنها اراده کرد که متوجه شود ومصمم شد، از دیگران ساقط خواهد شد. و لکن اشکال در این است که آیا این معنی کافی است در این که بروند از پی کار خود و معطل نمانند و از برای شان سقوط تکلیف مطلقا، کافی است -؟ ویا باید علم به هم رسد که آن شخص به انجام آورده امر را و اثر کرده ومنزجر شده یا تأثیر نکرده؟ -؟ ومعلوم شود که امر ونهی دیگران هم بیفایده است -؟ یا آنکه به آن کافی است مطلقا - ؟ یا ظن غالب ضرور

است؟ دور نیست که ظن مطلق کافی باشد، چنانکه ظاهر آن است که در همه واجبات کفائیه چنان باشد، مثل تجهیز موتی ودفن آنها ونماز بر آنها و الا عسر شدید وحرج عظیم لازم میآید وطریقه علمای سلف در اعصار وامصار، بلا انکار، شاهد صدق بر مدعی است. واما شرایط امر به معروف ونهی از منکر، پس آن چند چیز است: اول: علم آمر وناهی به آنکه آن فعل واجب است یا حرام (یا به اجتهاد یا به تقلید) تا این که امر به حرام ونهی از حلال اتفاق نیفتد، پس در آنچه حکم به آن مشتبه باشد، یا آنکه از مسائل خلافیه باشد ومحتمل باشد که آن شخص به تقلید مجتهدی آن کار را می کند واجب نیست نهی از آن، مثلا هر گاه کسی مجتهد، یا مقلد مجتهدی باشد که عصیر زبیب را بعد از غلیان وقبل از ذهاب ثلثین حرام داند و ببیند که کسی آن را میخورد قبل از ذهاب ثلثین، ومحتمل باشد که مجتهد یا مقلد مجتهدی باشد که حلال داند، بر او منع واجب نیست و هم چنین مثل دف از برای زنان در عرایس (به شرایط مذکوره در محل آن) وظاهر این است که تا معلوم نشود حرمت، واجب نباشد. وتحصیل علم به مسئله نیز مثل اینکه در مثال مذکور، هر گاه میداند که آنکه عصیر مذکور را میخورد، نه مجتهد است ونه مقلد، ولکن خود این شخص هم مجتهد نیست وتا به حال از مجتهد خود سؤال نکرده است، پس الحال بر او واجب نیست سؤال از مسئله تا آنکه معلومش شود که واجب است نهی آن منکر یا نه. هر

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

چند هرگاه خودش خواهد بخورد، واجب است که سؤال کند از مسئله. ودیگر آنکه گاه است امری حرام باشد بر وجهی دون وجهی مثل غیبت کردن مؤمن بدون جهت وغیبت کردن شخصی به جهت نهی از منکر یا غیر آن از وجوه مجوزه، پس در صورت احتمال وجه، نهی واجب نیست، بلکه جایز هم نیست. دوم: تجویز تأثیر است. پس هر گاه علم دارد که امر ونهی آن شخص فایده نمیبخشد یا ظن غالب دارد، واجب نیست بلکه مطلق ظن به عدم تأثیر، هم شاید کافی باشد در اسقاط وجوب، وبعضی احتمال تأثیر را کافی دانستهاند در وجوب، هر چند قول دوم احوط باشد. لکن قول اول اظهر است. چنانکه از اخبار مستفاد می شود، بلکه از

بعضی اخبار ظاهر می شود که باید ظن تأثیر باشد، چنانکه در حدیث مسعدة بن صدقه از حضرت صادق (ع) روایت شده " انما هو علی القوی المطاع العارف بالمعروف من المنکر (١) " و باز مسعده در همان حدیث از حضرت سؤال کرد از حدیث پیغمبر) ص) که " افضل الجهاد کلمة عدل عند امام جایر " چه معنی دارد؟ حضرت فرمود " هذا علی ان یامره بعد معرفته و هو مع ذلك یقبل والا فلا " وروایت یحیی (٢) طویل نیز دلالت دارد بر اینکه امر ونهی را نمی کند الا بر مومنی که پند پذیر باشد، یا جاهلی که طالب دانش باشد. سوم: آنکه فاعل حرام، وتارك واجب، مصر ومستمر در آن امر باشد، یعنی اینکه مشغول آن امر باشد، یا اینکه اراده دارد که مکرر بکند. پس هرگاه ظاهر شود از حال آن شخص ندامت واینکه دست از آن معصیت برداشته است، ساقط می شود، بلکه جایز هم نخواهد بود. واگر همین ترك آن معصیت را دیدیم ولکن معلوم نباشد که پشیمان شده است یا نه، در آن اشکال است. ودور نیست که باز واجب باشد واز این جهت، شهید در دروس گفته که اگر مظنه به هم رسد که پشیمان شده است حرام است انکار آن شخص. و بعضی احتمال دادهاند که مجرد ترك، کافی باشد به جهت آنکه اصل، عدم آن فعل است در ثانی، و همچنین عدم عزم بر آن. واین مدفوع است به اینکه توبه هم از جمله معروف است وامر به آن واجب است واصل، عدم آن است. پس امر به معروف به این نحو بکند که دیگر عزم مکن بر این فعل وتوبه کن از آنچه کردهای. چهارم: این است که مفسدهای بر آن مترتب نشود. پس هرگاه مظنه داشته باشد که به سبب آن، ضرری به جان او، یا به مال او، یا بر بعضی مؤمنین میرسد، وجوب ساقط می شود، بلکه جواز هم. چنانکه ظاهر بعضی علماست (ومقتضای دلالت چند حدیث است) و بعضی از احادیث دلالت دارد بر مذمت جماعتی که ترك امر به معروف میکنند از خوف، محمول است بر ضررهای کمی که تحمل آنها شاق نیست. واشکال وارد میآید در جایی که ضرر

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

امر به معروف کمتر از ضرر ترك آن باشد مثل اینکه کسی را می خواهند بکشند یا اهانت به ناموس آن و عرض آن برسانند. و او می تواند

۱و ۲: وسائل: ج ۱۱ ص ٤۰۰، ابواب الامر بالمعروف، باب ۲ ح ۱ و ۲ .

امر ونهی کرد و اثر هم خواهد کرد، ولکن بعد از دشنام شنیدن وخوار شدن، وقدری آزار کشیدن، دور نیست که در اینجا بگوییم لازم باشد به جهت آنکه حدیث نفی ضرر عام است، وچنانکه شامل نفی تحمل ضرر است شامل عدم جواز اضرار به غیر هم هست. و شکی نیست که انقاذ مهجه مسلم، از قتل، واجب است وترك آن اضرار است به او. و در اینجا هر چند ضرر بر امر به معروف لازم میآید، لکن ضرر مقتول بیشتر است وچنانکه اصل ضرر در جایی که مقابلی نداشته باشد، منفی است. نه در جایی که مقابلی داشته باشد با زیادتی نیز منفی است. و اگر خواهی تقریر مطلب بر وجه دیگر میکنیم ومی گوییم: این از باب ارتکاب اقل قبیحین است که گاهی لازم است، مثلا کذب قبیح است. اما هرگاه موقوف باشد استخلاص پیغمبری یا نفس محترمه بر کذب، در این صورت، کذب واجب می شود، چون قبح آن کمتر است. وبه عبارت اخری، کذب منهی عنه است وتخلیص نبی واجب است ونسبت ما بینهما عموم من وجه است و در ماده اجتماع هرگاه چاره نباشد، مراعات جانب اهم می شود، مانند محبوس در دار غیر، که نماز را باید بجا آورد. وبدان که مراتب نهی از منکر، سه است .انکار به دل و زبان و دست. اما انکار به دل، پس مراد از آن این است که زبان ودست را کار نفرماید ومراد از این، نه مجرد اعتقاد قبح فعل حرام وترك واجب است یا کراهت آن. زیرا که آن را نهی نمی گویند واراده این معنی با شرطهای سابق نمیسازد و این بر هر مکلفی واجب است، خواه فاعل منکری در میان باشد یا نه .بلکه مراد اظهار کراهت قلبی است به اعراض کردن. مثل اینکه رو را ترش کند و با او سخن نگوید، یا وقت حرف زدن، رو را از او بگرداند، یا ترك صحبت او کند وتا ممکن باشد منع فاعل منکر به این نحو، منتقل به مرتبه دوم نمی شود. و در این مرتبه تا به آسان ممکن شود، دیگران را نکند، مثل این که رو، ترش کردن را مقدم بر اعراض و آن را بر ترك صحبت. والحاصل ملاحظه الاسهل فالاسهل بکند، به هر چند مقام اقتضا کند نسبت به فاعل منکر، بلکه کافی است که نسبت به بعض اشخاص، مرتبه‌ای از مراتب اول دشوارتر است از

---

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

مرتبه ثانیه. مثل اینکه کلام نرم، آسان‌تر است از اعراض و هجر، پس آن را مقدم میدارد. و هر گاه این مرتبه نفع نبخشد منتقل می شود به مرتبه دوم که انکار به زبان است و در آن ملاحظه الاسهل فالاسهل، پس در اول به ملایمت وسخن نرم وموعظه اکتفا کند واگر نفع نکرد، سخن را درشت بگوید و در درشتی ونرمی هم ملاحظه مراتب آنها را بکند. واگر این هم نفع نکرد، منتقل می شود به مرتبه سوم که انکار به دست است. خواه زدن وخواه به گوش مالیدن یا غیر آن باشد وتا به آسان ممکن است، ضرب سخت به عمل نیاورد، وهر گاه ضرب آسان، نفع نکند سخت بزند وهکذا... واما هر گاه نفع نبخشد الا به جرح وقتل، پس در آن اشکال وخلاف است وظاهر این است که مشهور عدم جواز است الا به اذن امام، بلکه از آنچه نقل شده از منتهی این است که شیخ، دعوی اجماع بر آن کرده. واز سید مرتضی حکایت قول به جواز شده. وعلامه در منتهی تقویت آن کرده. ودلیل سید این است که نهی از منکر، مهما امکن لازم است و مقدمه واجب، واجب است وقتل وجرح در اینجا مقصود بالتبع است ومانند حدود وتعزیز نیست که با لذات مقصود باشد، بلکه از باب قتل وجرحی است که مترتب بر دفاع می شود و بر این وارد است منع از وجوب مهما امکن، زیرا که قتل وجرح از باب امر ونهی نیست که داخل دلیل آنها باشد وعقل هم مستقل نیست در حکم. وتمسك به لزوم فساد وترك آنها معارض است به لزوم فساد در ترك اجرای حدود، وآن را موقوف به اذن امام کرده‌اند و حدیثی که در شأن نزول آیه " قوا انفسکم واهلیکم نارا " وارد شده هم دلالت دارد بر اینکه بیش از امر ونهی لازم نیست وحدیث یحیی طویل هم دلالت دارد. وبه هر حال، اظهر قول مشهور است.

٤٩٣- سوال: هرگاه شخصی قابلیت امر به معروف ونهی از منکر دارد ودر مرتبه علم مستغنی است، ولکن خوف دارد که هر گاه متصدی مرجعیت مردم شود مبتلا بشود به اموری که منشا نقص در نفس خود می شود به سبب سوء خلق یا عجب یا تکبر، یا سخن زشت گفتن، یا تقصیر در مکملات عبادات، وکسی دیگر هم نیست که وجوب کفایی به آن عمل آید، آیا متوجه تکمیل نفس خود شود ومجتنب شود از آن اموری که باعث دوری از

نهضت ترجمه
Translation Movement
.IRS

مکملات وترقیات نفس است، یا متوجه امور لازمه عباد از دین ودنیا شود؟

جواب: البته در این صورت باید متوجه امر به معروف ونهی از منکر وقضای حوایج عباد حسب المقدور شود وبه قدر طاقت مجاهده کند با نفس ومجادله کند و هر گاه در این بین، ناخوشی وسوء خلق وامثال آن از او سر زند، انشاء الله آن امور عظیمه مکفر این خواهد شد، گاه است در متوجه شدن، محافظت

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

نفوس کثیره از قتل وفساد، می شود و محافظت اعراض واموال عباد و در ترك آن تنها احتمال فیض وثوابی از برای نفس خود به تنهایی. وفرق بینهما بعد المشرقین است.

٤٩٤- سوال: آیا خم شراب که به روغن وپیه، تربیت داده باشند قابل تطهیر است یا نه؟ و بر تقدیر قبول تطهیر، هرگاه در بلدی که شرب خمر، شایع شود وچاره اسهل از برای بر طرف نمودن خمهای شراب نباشد در این صورت هرگاه خمهای شراب را بشکند یا امر به شکستن نماید ضامن است مثل یا قیمت آن را (به تقریب اینکه هرگاه قابل تطهیر نباشد از مالیت نرفته ظرف جو وگندم وغیره میتوان نمود) یا نه؟ و هرگاه مظنه این باشد که این خمها شکسته نشود، ثانی الحال مالك آنها شراب به میان آنها خواهد گذاشت وترك این معصیت نخواهد کرد، آیا عذر، رفع ضمانت مینماید یا نه؟

جواب: ظاهر این است که قابل تطهیر باشد و بر فرض عدم قبول تطهیر آن، از باب آلات لهوی (که به آن منتفع نتوان شد بر وجه محللی) نیست. چنانکه خود فرض کردی به این که اتلاف آن جایز باشد، واما فرض انحصار طریق نهی از منکر در آن بسیار بعید است، زیرا که بعد از شکستن هم، خواهند ساخت و بر فرض اینکه منحصر باشد) به سبب عجز از ساختن خم نو) وبقای آن بر حال معصیت خواهد شد، در این وقت تعارض واقع می شود ما بین اتلاف مال محترم حرام ونهی از منکر واجب. و بر فرض انحصار طریق نهی از منکر، در این، شاید توان شکست به جهت ترجیح نهی از منکر، حتی آنکه بسیاری از علما تجویز قتل را هم کرده‌اند، چه جای جرح واتلاف مال .ولکن کسی که آن ید دارد چنین کسی را باید حجر کند و او را منع کند از تصرف در

آن مال (١). خصوصا در وقتی که در معنی " سفه " تعمیمی بدهیم که اینگونه فساق از سفها شمرده شوند. والا پس باید بگوییم که هرگاه دانیم که شخص تا پول دارد قماربازی می کند باید پول او را تلف کرد تا قمار نکند بلکه باید او را منع وحجر کرد از تصرف در مال و به قدر مؤنه یوما فیوما به او داد.

٤٩٥- سوال: هرگاه کسی را استعداد وقوه ترجیح مسائل باشد، ولکن تا به حال فعلیت معرفت به مسائل حاصل نشده الا قلیلی، باید منقطع از خلق بشود با وجود احتیاج خلق به او، ومتوجه تحصیل مسائل شود، یا متصدی مرجعیت ورفع حوایج مردم شود. والد او هم راضی نیست به انقطاع، واو را امر به متصدی شدن می کند .تکلیف او چه چیز است؟

جواب: البته چنین کسی متصدی مرجعیت عامه نشود که مهلك دین و دنیای او است. بلی در قدری که میداند بالفعل یا بتواند به آسانی به انجام بیاورد متوجه شود. ولکن خود را به دست مردم ندهد، یك وقت خاصی را قرار دهد وبه مردم بگوید مطلبی که دارند به او برسانند. اگر داند بگوید و اگر نه بگوید

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

نمیدانم. خلاصه الانسان علی نفسه بصیرة. زنهار و الف زنهار که چنین کسی خود را علی رؤس الاشهاد نصب نکند برای فتوی ومرافعه و صحبت ومعاشرت متعارفه بین الناس. " مرغ پر نابسته چون پران شود - طعمه هر گربه دران شود "

٤٩٦- سوال: امر به معروف بر پدر واجب است به جمیع مراتب یا نه؟ بلکه تفصیل است فیما بین شنیدن به قول بر وفق وملایمت، پس واجب باشد و محتاج بودن به درشتی و تندی، پس واجب نباشد.

جواب: ظاهرا تفصیل است جمعا بین الادلة.

٤٩٧- سوال: آیا رضای والد در تحصیل علم شرط است یا نه؟ و هرگاه تحصیل علم موقوف به ذلت یا مسافرت باشد و والد منع نماید، مخالفت میتوان نمود یا نه؟

جواب: در تحصیل علم واجب، رضای ایشان شرط نیست، هر چند موقوف به مسافرت باشد. بلی هر گاه ممکن باشد تحصیل در حضور ایشان، مسافرت بدون رضای ایشان جایز

١: نه اینکه مال را از بین ببرد .

نیست، بلی مادامی که کراهت ایشان معلوم نیست، استیذان واجب نباشد، اگر چه مستحب باشد. وبه هر حال در غیر واجبات مخالفت رضای ایشان نکند، مگر آنکه مستلزم حرج و ضرر باشد، مثل اینکه معیشت ولد، موقوف به تجارت باشد. یا محتاج باشد به تزویج و او را منع کنند. خلاصه اصل را باید این قرار داد که رنجانیدن والدین حرام است، مگر در صورتی که معارضی اقوی باشد. بلکه ظاهر این است که در فعل مستحبات هم رضای ایشان شرط نباشد، خصوصا محض از برای تشهی باشد در مثل نهی از حضور جماعت در شبهای تار و سرما، یا اسفار زیارات. وبا خوف شدت ومحنت، مراقبت رضای ایشان باید کرد.

٤٩٨- سوال: هرگاه شخصی از والد خود طلب داشته باشد ومدیون باشد، واجب است که طلب خود را از والد خود مطالبه نماید و به دین خود بدهد یا نه؟ و اگر والد ظاهرا منکر شود و بدون کدورت، طلب را ندهد آیا ترك ادعا باید نماید یا به جهت ادای دین، مطالبه نماید؟

جواب: ظاهر این است که این از جمله اعذاری باشد که ولد معذور است. ولکن حسب المقدور والامکان نوعی کند که رنجشی حاصل نشود ودیگران را وادارد که به نوع خوشی استیفا کند. و هرگاه متمکن باشد از ادای دین به وجهی دیگر با ایشان مماشات کند. والله العالم باحکامه.

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com

www.IrPDF.com

پایان جلد اول

برگرفته از سایت

مکتبة یعسوب الدین علیه السلام الالکترونیة

www.IrPDF.com www.IrPDF.com www.IrPDF.com